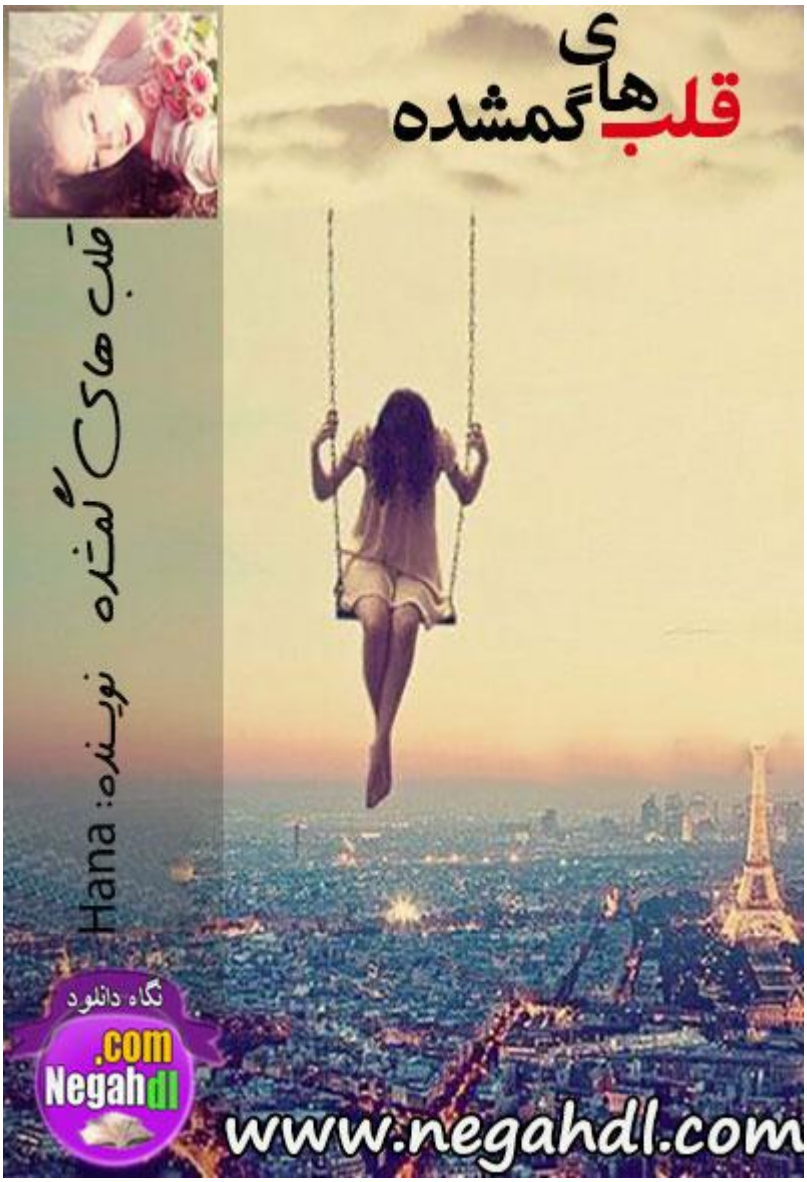
نگاه دانلود
www.negahdl.com

رمان قلب های گمشده | ஜ Hell Butters ஜ کاربر انجمن نگاه دانلود

نویسندهHana



این کتاب درسایت نگاه دانلود آماده شده است

www.negahdl.com

بعد از اون شب زندگیم نابود شد

شوهر اجباریم که خودشو کشت تصمیم گرفتم از شهرمون برم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آبروی چندین ساله ی خانوادم برام مهم نبود

حرفایی که پشت سرم میزدن مهم نبود

تنها چیزی که برام مهم بود این بود که برم

برم و خودمو از این مخمصه نجات بدم

ولی افسوس ...

افسوس که خودمو از چاله انداختم تو چاه

خیال میکردم با رفتن زندگیم تبدیل میشه به بهشت

ولی به بهشت که تبدیل نشد هیچ ...

تبدیل شد به جهنم

یه جهنم واقعی

جهنمی که خودم با کارام ساختم

****

گمشده ام ، در یک قفس سرخ ،در یک باغ پر از گلهای سرخ محبت و عشق

گمشده ام در قلب یک عاشق ،در قلب یک مجنون

گمشده ام ، در یک آغوش گرم، در دشت پر از آرزو و امید

گمشده ام ، در کنار دریا ، لحظه غروب خورشید،درون دستهای گرم یک معشوق

گمشده ام ، در کوهستان و صحرا، در آسمان و این دنیا

من یک گمشده پر آوازه ام ، یک گمشده در دنیای قلبها

آری همانم که دلم میخواهد تا آخر دنیا همان گمشده

در آن قلب سرخ باقی بمانم ،آری من همانم که مجنونم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

و تو همانی که سالها در جستجوی اویم

من همانم که عاشقم و تو همانی که همیشه در پناه اویم

گمشده ام در این قلب سرخ و مهربانت ، زنده مانده ام با عطر نفسهایت ، آن صدای مهربانت

و با آن خونی که در قلبت جاریست

آری من همانم که تو میخواستی و تو همانی که من آرزویش را داشتم

گمشده ام در یک خانه دل سرخ ،در یک دشت سرخ

گمشده ام و دیگر نمیخواهم پیدا شوم .

دلم میخواهد همیشه و همیشه در این قلب مهربانت گمشده باشم ای نازنینم

آرایشم رو تجدید کردم و مانتوم رو از روی تخت برداشتم . در حال بستن دکمه های مانتوم بودم که میلادپشت سرم وایساد .از توی آیینه به روش لبخند زدم .

میلاد- دلم برات تنگ میشه .

برگشتم سمتش و گفتم : مگه قراره بری بمونی اونجا ؟ یه هفته قراره بری بیایی .

میلاد- خب این یه هفته برای من اندازه ی یه ماهه .

روی پنجه ی پام بلند شدم و گونش رو بوسیدم . رژ لب نارنجیم روی صورتش موند با آستین مانتوم صورتش رو تمیز کردم و گفتم : حالا کی پرواز داری ؟

میلاد- امروز عصر

-مراقب خودت باش .

میلاد- چشم توئم مراقب خودت باش .

چشمام رو با لبخند بستم و باز کردم . میلاد حکم یه برادر داشت برام خیلی دوستش داشتم . کیفم رو از روی تخت برداشتم و داشتم از اتاق میرفتم بیرون که گفت : میخوای برسونمت ؟

-نه ممنون خودم میرم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

براش یه بوس فرستادم و از خونه اومدم بیرون فقط خدا کنه خاتون و فربد نرفته باشن خونه وگرنه باید دوساعت بهشون جواب پس بدم . سوار ماشین خوشگله ی خاتون که همیشه به بهونه ی انجام کارهای خونه ازش کش میرم رو برداشتم و گازشو گرفتم . به ساعت نگاه کردم سر جمع حساب کنی رفت و برگشتم دو ساعت طول کشید . با ترس به پارکینگ نگاه کردم . خبری از ماشین فربد نبود . چه شانسی اوردم !! رفتم توی خونه . اینقدر بهم ریخته بود که شتر با بارش گم میشد . مانتو شلوارم رو با لباس کارم عوض کردم و مشغول تمیز کردن خونه شدم . با چرخش کلید توی در توی جام سیخ شدم اول خاتون و بعد پسرش وارد خونه شدن با سلام من سرشو اورد بالا و با سر جوابم رو داد و مستقیم رفت توی اتاقش . فربد پالتوش رو به طرفم گرفت و گفت : بشورش .

با اخم پالتو رو ازش گرفتم و گذاشتم روی مبل تا هر وقت کارم تموم شد بندازمش توی ماشین که گفت : دو ساعت دیگه میخوام برم جایی سعی کن تا اون موقع تمیز تحویلم بدی .

چشم غره ای بهش رفتم و گفتم : چشم

فربد- خوبه .

چند ثانیه بهم نگاه کرد و رفت توی اتاقش . اداش رو دراوردم : سعی کن تا اون موقع تمیز تحویلم بدی .

نکبت !!! اینقدر ازش متنفرم که حد نداره . پالتوش رو برداشتم و بعد از اینکه جیباش رو گشتم انداختم توی ماشین . از خستگی رمق توی تنم نمونده بود روی تخت افتادم و بعد از چند لحظه چشمام گرم شد . با صدای تلفن از خواب پریدم . بدون اینکه به شماره نگاه کنم دکمه ی اتصال رو زدم : بله ؟

...-سلام نکبت .

از لحن حرف زدنش قشنگ مشخص بود که نداست .

-هوی نکبت خودتیا سوسک توله .

ندا- باشه مشنگ جون خواب بودی باز تو ؟

-با اجازتون .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ندا- خواب اول و آخرت باشه من که هر وقت زنگت زدم کپیده بودی .

-حتما بد موقع زنگ میزنی خب . چته ؟

ندا- امشب یکی از بچه ها مهمونی گرفته میایی ؟

-راستش بدم نمیاد بیام اما از خاتون میترسم . چه بهونه ای براش بیارم ؟

ندا- اون که حله بهش بگو میرم خونه ی دوستم .

پیشنهاد بدیم نیستا !!! میرم مهمونی از این حال و هوام در میام .

-باشه میام آدرس ؟

ندا- برات اس میکنم .

-باشه بای .

به تماس خاتمه دادم . همون موقع در اتاق باز شد و فربد عین جن وارد اتاق شد . با عصبانیت گفتم : مگه اینجا طویلس ؟

فربد- نه بد تر از طویلس

نفسمو عصبی دادم بیرون و دستمو به صورتم کشیدم : چیه ؟؟

فربد- پالتومو شستی ؟

ای وایـــــــی !!! یادم رفت پالتوش رو از ماشین لباسشویی در بیارم . با کف دست زدم به پیشونیم و عین فنر از روی تخت پایین پریدم و رفتم توی آشپزخونه . پالتوی فربد خیس آب بود . فربد با دیدن پالتوی خیسش اخمی کرد و گفت : من اینطوری برم ؟ مگه بهت نگفتم برای دو ساعت دیگه تمیز تحویلم بده .

حرفی برای گفتن نداشتم توی این مورد فربد حق داشت کوتاهی از من بود !!! روی تخت نشست و گفت : فقط ده دقیقه بهت وقت میدم .

پالتوش رو روی بخاری گذاشتم تا خشک بشه و خودمم کنارش نشستم تا یه وقت نسوزه . وقتی کاملا خشک شد از روی بخاری برداشتم و اتوش کردم . به طرفش گرفتم و گفتم : بفرمایید .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بدون اینکه چیزی بگه ازم گرفت و از اتاق رفت بیرون . خود شیفته !!! بلند شدم تا حاضر بشم مانتو شلواری رو که همیشه برای بیرون رفتن میپوشیدم تنم کردم و به صورتم با آرایش رنگ و رو دادم یه لباس شب که از خونه ی خودم اورده بودمش توی کیفم گذاشتم تا اونجا بپوشم . آروم از اتاق رفتم بیرون احتمالا تا الآن فربد رفته . خاتونم که خوابش سنگینه . داشتم از سالن میرفتم بیرون که با صدای فربد سرجام خشک شدم : کجا به سلامتی ؟

برگشتم طرفش و با حالت طلبکارانه گفتم : مگه شما نمیخواستی بیرون ؟

فربد- من خودم تصمیم میگیرم کی برم کی بیام .

-منم در این باره خودم تصمیم می گیرم .

فربد- نه تو تا وقتی مستخدم خونه ی مایی ما درباره ی رفت و آمدت تصمیم میگیریم اگه ناراحتی میتونی تسویه حساب کنی بری . اونوقت هر غلطی دلت خواست میتونی بکنی .

پسره ی پرو باز پاش رو از گلیمش دراز تر کرد با عصبانیت گفتم : دارم میرم بمیرم .

خواستم برم بیرون که با عصبانیت اومد سمتم و شونه هام رو گرفت و محکم کوبیدم به در که آخم در اومد . با همون لحن عصبانیش گفت : مثل اینکه درست حالیت نکردم . تو تا وقتی که مستخدم این خونه ای همه ی کارات به ما مربوط میشه حتی مردنت .

از حرف زور متنفرم بودم . اما ظاهرا فربد از اینکه به بقیه زور بگه کیف میکنه !!! فشار دستاش به شونم شل شد اما همچنان نگهم داشته بود : باهم میریم

-لازم نکرده همینم مونده با حنابعالی برم و بیام .

دوباره جوش اورد و گفت : مرجان منو سگ نکنا !!! گفتم با هم میریم .

دستاش رو کنار زدم و با عصبانیت رفتم بیرون چاره ای جز اطاعت کردن نداشتم . کار فربد زور گفتن بود و کار منم قبول کردن حرف زور . بیچاره زنش !!!

با بوق کشداری که زد به خودم اومدم و سوار ماشین شدم .

فربد- کجا میری ؟؟

همون حرفی که قرار بود به خاتون بزنم به فربد گفتم : خونه ی دوستم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ماشین رو که روشن کرد صدای امیر تتلو توی ماشین پیچید :

منو دیدی تازگیا ؟ که پیشونیم خط افتاده موهام کم پشت

خسته شدن همه ی دوستام از فحش

شدی یه آدم چرت قفله ای که تف به این زندگی !!!

دلم حرفاشو بهت که گفت توئم یه چیزی بگو

بگو نمیتونه هیچی به زور

جدا کنه دیگه تورو ازم

جون هر کی دوست داری یه چیزی بگو

یاد فرشاد افتادم همیشه هر وقت سوار ماشینش میشدم این آهنگ پخش میشد قبلا از این آهنگ خیلی خوشم میومد اما بعد از بلایی که فرشاد سرم اورد ..... خیلی دوست داشتم ردش کنم بره اما از ترس اینکه فربد بزنه توی برجکم مجبور شدم بقیه ی آهنگ رو گوش کنم :

یه چیزی بگو !!!

یه چیزی بگو بذار قانع شم

تا نتونم جلوی رفتنت مانع شم

مگه نمی بینی چه قدر خراب و داغونم

تو این اوضاع منو تنها نذار خواهشا

بگو چرا داریمیری آخه به چه قیمتی ؟

کیه که مثل من رو تو بتونه بشه غیرتی ؟

یا با تو تا بکنه تو هر شرایط بدی

اونوقت توی بی معرفت حتی جوابشو ندی

دِ یه چیزی بگو چرا حرف نمیزنی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چرا فاصله میگیری به من دست نمیزنی

چرا همیشه همه جا تورو باید ببینم

مگه نمی گفتی که دیگه هرز نمی پری ؟

دیگه صدام دل تو رو زده بسه رفتنی شو

بی خیال من خل بد سرد عصبی شو

بدون هر کسی که دور و بر منه عوضی شد

کاش این حس بین تو و من یه ذره عوض میشد

دیگه صدام دل تو رو زده بسه رفتنی شو

بی خیال من خل بد سرد عصبی شو

بدون هر کسی که دور و بر منه عوضی شد

کاش این حس بین تو و من یه ذره عوض میشد

لحظه های اون روز لعنتی مثل یه فیلم از جلوی چشمم رد میشدن و من فقط با حرص به فربد که با کمال خونسردی به آهنگ گوش میکرد نگاه کردم .دیگه طاقت نیوردم و زدم آهنگ بعدی . فربد خواست چیزی بگه اما صورت عصبیم رو که دید چیزی نگفت . آدرس خونه ی ندا رو بهش دادم . فربد که رفت یه ماشین گرفتم و رفتم درکه . فقط خودم رو علاف کردم و لقمه رو دور دهنم چرخوندم اه !!! این خاتون و پسرشم شدن قوز بالا قوز .

به ندا اس دادم که دارم میام . اگه سمج بازی فربد نبود زود تر از این حرفا رسیده بودم . وقتی رسیدم بیرون منتظرم بود. از راننده تشکر کردم و از ماشین پیاده شدم و رفتم سمتش .

-دیر کردم ؟

ندا- نه زیاد ولی فکر کردم نمیایی .

-ببخشید دیگه من برای بیرون اومدن باید از هفت خان رستم رد بشم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لبخند آرومی زد و من رو پشت باغ برد ندا که رفت از توی کیفم لباسم رو در اوردم . یه ماکسی دکلته ی بلند مشکی . توی تنم راحت رفت فقط موقع بستن زیپش یه ذره اذیت شدم که اونم با یه ذره تلاش حل شد . گیره ی موهام رو باز کردم و چند بار دستم رو بردم لای موهام که گره هاش باز بشه همه ی موهامو یه طرف ریختم و یه تجدید آرایش کردم و از پشت باغ اومدم پیش بقیه . با نگام دنبال ندا میگشتم انگار آب شده رفته تو زمین . بالاخره پیداش کردم . کنار میثم نشسته بود و داشت با یه نفر حرف میزد .

-یه ذره تحویل بگیر .

میثم با لبخند از روی صندلی بلند شد و دستش رو به طرفم گرفت . باهاش دست دادم

میثم- ببخشید اصلا حواسم نبود .

-بله دارم می بینم .

بهم اشاره کرد که روی صندلی بشینم .

-چه خبر ؟ میلاد رفت ؟

میثم- آره دو ساعت پیش .

سرمو تکون دادم . هنوز هیچی نشده دلم براش تنگ شده . گرچه بودنشم به ضرر منه . زیادی بهم گیر میده یکی دوبار بهش گفتم تو مثل داداشمی جو گیر شد . خودم رو با گوشیم سرگرم کردم . حوصلم بدجور سر رفته بود هوا که تاریک شد صدای دی جی بلند شد . از روی صندلی بلند شدم تا بتونم ببینمش . بهزاد مثل همیشه جوگیر شده بود و بلند گو رو دست گرفته بود چه صدای مزخرفیم داره نکبت !!! از گیلاسی توی دستم یه کم خوردم و چشمام رو بستم . از شدت گرما داشتم خفه میشدم سرم رو روی میز گذاشتم تا سرگیجم کمتر بشه . با حس کردن چیزی روی بازوم سرم رو با ترس بالا اوردم . یه پسر با نیش باز بهم زل زده بود و نفسم رو با صدا دادم بیرون و دستم رو گذاشتم روی قلبم ضربانش شدت گرفته بود .کمی به سمتم مایل شد و گفت : ترسیدی ؟

با عصبانیت گفتم : په نه په !

کنارم نشست و با لحن شل ول گفت : آخ الهی بمیرم . معذرت میخوام عـــزیـــزم !!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لحن شل و بوی گند دهنش نشون از مست بودنش میداد . توی چهرش دقیق شدم . صورت سفید و سه تیغه شده ، ابروهای هشتی که مرتب شده بودن ، دماغ کوچیک و عملی و لب گوشتی . از ظاهرش قشنگ معلوم بود این کارس . هـــه ! حالا انگار خودم پاک پاکم . یاد فرشاد افتادم اونم دقیقا همین شکلی بود با این تفاوت که من احمق عاشقش شده بودم . سرمو تکون دادم که بهش فکر نکنم صدای پسره منو از افکارم بیرون اورد : اجازه ی یه دور رقصو باهات دارم ؟

منم که عاشق رقصیدن نتونستم مخالفت کنم و با یه لبخند کمرنگ رضایتم رو اعلام کردم . پسره از جاش بلند شد و دستمو گرفت . شونه به شونش به سمت پیست رقص رفتیم . روبه روم که وایساد تازه تونستم تیپش رو ببینم . پیرهن راه راه سفید مشکی و شلوار لی قهوه ای سوخته . چون هم قد بودیم مجبور شدم کفشم رو در بیارم دستم رو دور شونش حلقه کردم و سرمو به گردنش نزدیک کردم . عطرش زیادی تند بود و توی ذوق میزد بعد از چند لحظه به بوش عادت کردم . دستش دور کمرم حلقه شد . آهنگ شروع شد .

پسره از منم حرفه ای تر بود آهنگ که تند شد دم گوشم گفت : تا حالا کسی بهت گفته اندامت خیلی قشنگه ؟

-آره همه بهم میگن .

پسره- چه بوی عطری میدی !!!

نه دیگه !!! داره کم کم پرو میشه کمی ازش جدا شدم و با اخم گفتم : منظورت از این حرفا چیه ؟

پسره- منظور خاصی نداشتم .

آره ارواح عمت !!! خودمو زدم به بی خیالی و دوباره باهاش همراه شدم . انصافا قشنگ می رقصید . اینقدر حرکاتش تند و حرفه ای بود که بعد از تموم شدن آهنگ پخش زمین شدم . همون جا روی زمین دراز کشیدم و شروع کردم به نفس نفس زدن . قفسه سینم خس خس میکرد و قلبم داشت از جا کنده میشد . پسره کنارم زانو زد و گفت : چت شد ؟

سرمو به نشونه ی هیچی تکون دادم . دستم رو گرفت و کمک کرد تا بلند بشم . سر گیجم بیشتر شده بود روی یه صندلی نشوندم و گفت : چیزی میخوری برات بیارم ؟

- فقط یه لیوان آب .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سرش رو به نشونه ی باشه تکون داد و رفت . منو بگو گفتم با رقص حالم بهتر میشه !!! پسره یه بطری آب به طرفم گرفت و گفت : بیا .

بطری آب رو ازش گرفتم و به لبام نزدیک کردم . یه کم گرم بود اما بهتر از هیچی بود . چند قورتش رو که خوردم روی میز گذاشتم . از روی صندلی بلند شدم و رفتم پشت باغ تا مانتوم رو تنم کنم . حوصله نداشتم لباسم رو در بیارم . مانتوم رو روی لباس شبم پوشیدم و شالم رو انداختم روی سرم . چشمم جایی رو نمی دید . صداهای توی باغ ترسم رو کمتر میکرد اما هر چی از باغ دورتر میشدم ترسم بیشتر میشد . خواستم از توی کیفم گوشیم رو در بیارم شماره ی ندا رو بگیرم که با شدت به یکی برخورد کردم سرم رو بالا اورم توی تاریکی نتونستم قیافش رو تشخیص بدم .

...- کجا به سلامتی ؟

صداش مثل همون پسری بود که چند لحظه پیش باهاش می رقصیدم . مثل اینکه بی خیال بشو نیست عین کنه چسبیده بهم . پوفی کردم و بی حوصله گفتم : چیه ؟

پسره- تنها میری بی مرام ؟

دستم رو گرفت : باهات کار دارم هنوز .

گنگ نگاهش کردم که گفت : تو خیلی دختر باحالی هستی . هم اندامت عالیه هم قیافت کلا جون میدی برای .....

بقیه ی حرفشو نزد . فهمیدم چی میخواد اما بازم گذاشتم خودش بگه ببینم چه قدر جنبشو داره . یه کم مکث کرد و ادامه داد : میشه امشب با من باشی ؟

عجب رویی !!! تا خواستم دهن باز کنم و بگیرمش زیر بار فحش گفت : ببین قول میدم باهات کنار بیام ..... اصلا ..... پولشو میدم .

شوکزده نگاش کردم . اصلا فکر نمیکردم همچین آدم آشغالی باشه . پسره که سکوتم رو نشونه ی رضایت دید نیشخندی زد و گفت : از ظاهرت معموله نرخت بالاست . پونصد تا خوبه ؟

دستم رو بالا اوردم و با تمام توانم یه ضربه توی صورتش زدم . دستشو روی صورتش گذاشت و با حرص نگام کرد .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-واقعا برای خودم به عنوان یه دختر متأسفم .

مانتوم رو مرتب کردم و در حالی که سعی میکردم بغضم رو قورت بدم گفتم : امیدوارم دیگه نبینمت .

ازش فاصله گرفتم . واقعا حقم این نبود که بعد از کلی سخت کشیدن پسرای اینجا منو به این چشم ببینن . از شهر خودم فرار کردم که حرفای مردم رو نشنوم حالا یه پسر جلوم وایساد و با کمال پرویی بهم میگه نرخت بالاست وای ! یعنی من .....!!!

***

صدای آلارم گوشیم بدجوری روی اعصابم بود . بالشتم رو به گوشم چسبوندم تا بتونم بخوابم . اووف ! فایده نداره . به زور از جام بلند شدم به ساعت روی میزی نگاه کردم . هشت و نیم ! شونه هام رو ماساژ دادم تا از دردش کم بشه . از تخت پایین اومدم و به سالن رفتم . از ظرفای نشسته ی توی سینک و سکوت خونه فهمیدم که کسی خونه نیست . لباسم رو عوض کردم و ظرفای کثیف رو شستم و خونه رو مرتب کردم . روی کاناپه ولو شدم و گردنم رو ماساژ دادم بدجوری درد میکرد . اووووف !!! من اگه بفهمم کارای این خونه کی تموم میشه خیلی خوبه . از روی کاناپه بلند شدم و خواستم برم تو اتاقم که چشمم به عکس روی عسلی ثابت موند . برداشتم و نگاش کردم. یه زن و شوهر جوون و دوتا پسر که یه یکیشون تو بغل زنه بود و یکیشون تو بغل مرد . زنه که احتمالا خاتونه ، مردم شوهرشه ، اون پسر بزرگم به احتمالا زیاد فربده پس این کی تو بغل خاتونه کیه ؟؟ یعنی گمشدشه ؟ اسمش چی بود ؟ مه داشت اولش ..... مهرسام ..... مهران ..... مهبد ..... آره مـــهـــبـــد . اسمش رو یکی دو بار از زبون خاتون شنیدم . یعنی الان چه شکلیه ؟ صدای چرخش کلید توی در اجازه ی فکر کردن رو ازم گرفت. عکس رو همین جوری روی عسلی گذاشتم و با سرعت رفتم توی اتاقم . همین مونده خاتون بفهمه از مسائل خصوصی زندگیش چیزی فهمیدم . روی تخت دراز کشیدم و اینقدر خسته بودم که نفهمیدم کی خوابم برد .

با صدای خاتون که ازم میخواست برم توی اتاقش جارو برقی رو خاموش کردم و رفتم پیشش . دو تقه به در زدم و رفتم توی اتاق . خاتون روی مبل نشسته بود و تلویزیون میدید .

-بله خانوم ؟

از پشت عینکش نگاهی بهم انداخت و گفت : یه خورده خرت و پرت برای خونه میخوام .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-بله چشم

خواستم از اتاق برم بیرون که گفت : لیست خریدو روی اپن گذاشتم هر وقت خواستی بری ماشین منو بردار .

-چـشـم

از اتاقش اومدم بیرون . لیست خرید رو از روی اپن برداشتم . اووووو !!! چه خبره بابا ؟ اندازه ی یه سال میخواد خرید کنه . رفتم توی اتاقم تا آماده بشم لباسم رو پوشیدم و از اتاقم بیرون رفتم و سوییچ ماشینو از روی عسلی برداشتم .سوار ماشین خاتون شدم و شماره ی ندا رو گرفتم . بعد از چند لحظه صدای خواب آلودش توی گوشم پیچید : بله ؟

-بـــه سلام ندا خانوم ساعت خواب

بی حوصله گفت : چیه ؟

-امروز رو فرم نیستیا چته ؟

ندا- دیشب نتونستم بخوابم .

با تعجب گفتم : آخه چرا ؟

ندا- چیز مهمی نبود . بی خیال

-چرا حتما مهم بوده که تو نتونستی بخوابی . زود باش بگو چی شده ؟

ندا- چیزی نشده آخه . فقط .....

ندا با این حرف زدنش جون آدمو به لب میرسوند . با عصبانیت گفتم : فقط چی ؟ دِ جون بکن ندا بگو چی شده ؟

ندا- دیشب میلاد توی اتوبان تصادف کرد .

با جیغ گفتم : چی ؟؟

پام رو محکم کوبیدم روی ترمز و ماشین با صدای بدی وایساد . با همون لحن جیغ جیغوم گفتم : میلاد دیشب تصادف کرده اونوقت تو باید الان به من بگی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ندا- مرجان باور کن خودش ازم خواست چیزی بهت نگم .

-خفه شو ندا . خفه شو کدوم بیمارستان ؟

ندا- مرجان .....

همراه با جیغ داد زدم : کدوم بیمارستان ؟

ندا- امروز مرخص شد .

بدون هیچ حرفی تماس رو قطع کردم . باشه آقا میلاد !!! یه حالی ازت بگیرم خودت کیف کنی . یعنی من برات اینقدر غریبه شدم که نباید چیزی بفهم ؟نامرد !!!پامو روی پدال گاز گذاشتم و به سمت خونه ی میلاد راه افتادم . ماشین رو توی پارکینگ آپارتمانش پارک کردم و سوار آسانسور شدم . اینقدر هول شدم که یادم رفت براش یه چیزی بخرم . مثلا داشتم میرفتم عیادتش اونم چه عیادتی . آسانسور وایساد و صدای نازک یه زن توی آسانسور پخش شد : طبقه ی پنجم .

زنگ واحد سوم رو زدم و بعد از چند لحظه میلاد توی چارچوب در ظاهر شد : با دیدن من لبخند آرومی زد و گفت : سلام خوبی ؟

با عصبانیت گفتم : آره خـــــیلی خوبم .

با تعجب گفت : چیزی شده ؟؟

-دیگه قراره چی بشه ؟ میلاد خیلی نامردی خیلی !!! من باید آخرین نفری باشم که میفهمم تو تصادف کردی ؟ یعنی من اینقدر غریبه م ؟؟ منو احمقو باش فکر میکردم از همه بهت نزدیک ترم اما حالا میفهمم هیچی نیستم برات .

بغض توی گلوم مانع از ادامه ی حرف زدنم شد . سرم رو پایین انداختم میلاد منو توی آغوشش گرفت و دستش رو دور کمرم حلقه کرد . سرم رو به نرمی بوسید و گفت : تو هنوزم از همه بهم نزدیک تری . اگه خواستم ندا چیزی بهت نگه فقط برای این بود که میخواستم نگران نشی .

نفس عمیقی کشیدم و چشمام رو بستم . با همین دو تا جمله عصبانیتم فرو کش کرد اما هنوز از دستش دلگیر بودم . از آغوشش اومدم بیرون و گفتم : ولی این دفعه خودت بهم بگو . از زبون بقیه شنیدن خیلی بدتره .

دستش رو گذاشت روی قفسه سینش و گفت : چشم . امر دیگه ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-سلامتی .

لبخند پهنی زدم و خودم رو جمع و جور کردم و از بین هیکل نسبتا درشت میلاد رفتم توی خونه . طبق معمول بهم ریخته. یه ذره نظم نداره این پسر !!! برگشتم طرفش و با اخم تصنعی گفتم : یه ذره اینجا هارو تمیز کنی نمی میریا ! نگاه کن چه خبره . شتر با بارش گم میشه .

گردنش رو خاروند و با لحن بامزه ای گفت : کلا من و نظافت فاصله ی زیادی از هم داریم .

سرم رو به نشونه ی تأسف تکون دادم و گفتم : نه خیر اینطوری فایده نداره باید خودم مشغول بشم .

مانتوم رو در اوردم و پرتش کردم روی تخت . به امید میلاد نباید نشست وگرنه خونش رو به لجنزار تبدیل میکنه . رخت چرکاش رو توی ماشین لباسشویی انداختم و لباسای تمیزشو تو کمد گذاشتم . بعد از اینکه همه جارو جارو زدم رفتم توی آشپزخونه . هر چی ظرف چرب و نشسته بود ریخته بود توی سینک . بوی گند چربی مونده کل آشپزخونه رو پر کرده بود . جلوی دهنم رو گرفتم تا میلاد عق زدنم رو نبینه .

-الان اگه یکی بیاد خونت خجالت نمیکشی ؟؟

میلاد- نه بابا مثلا کی میخواد بیاد ؟

پوفی کردم و دستکش رو دستم کردم . اومد کنارم وایساد و گفت : بذار کمکت کنم .

-چـــه عـــجـــب !!!

میلاد- دیگه واقعا مایه ی تأسفه تو کار کنی من نگات کنم.

بعله . خوب شد فهمیدی من ظرفارو می شستم و میدادم به میلاد تا تو کابینت بچینه . البته چیدن که نه ..... همین جوری میانداخت . روی مبل کنار میلاد ولو شدم . بهش نگاه کردم یه جوری دراز کشیده بود و گردنش رو ماساژ میداد انگار کوه بیستون رو کنده بود . میلاد از بچگی روی پر قو بزرگ شده معلومه این جور کارا به گروه خونیش نمیاد خب . بلند شدم برم که میلاد دستم رو گرفت : کجا ؟؟

-برم دیرم شده .

میلاد- نه بابا بشین . بشین برات یه چیزی بیارم بخوری .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با اینکه دیرم شده بود اما بدم نمیومد یه چیزی بخورم . مانتوم رو تنم کردم و روی مبل نشستم . لیوان آب پرتقال رو برداشتم و یه نفس سر کشیدم . لبم رو با دستمال کاغذی تمیز کردم و بلند شدم به ساعت نگاه کردم . خیلی دیر شد فقط شانسم بگه مغازه ها نبدن .

-ممنون .

میلاد- من ممنونم که خونم رو برق انداختی .

لبخندی زدم گونش رو بوسیدم . از خونش اومدم بیرون و سوار ماشین شدم . اینطوری بخوام پیش برم نصف خریدم نمیرسم امروز انجام بدم خوشبختانه اکثر مغازه ها باز بود و راحت تونستم وسیله های توی لیست رو بخرم . ضبط رو روشن کردم وصدای آهنگ سکوت ماشین رو شکست .

ترجیح میدم خاطراتو بذارم زمین

هوام بارونیهمیخوام ببارم همین

تو ساختی دنیایی که من دوست نداشتم

بگو خاطراتت سر به سرم نذارن همین

از سایه ها می ترسم پس از اینجا میرم

جایی که رو صورت عروسکاش اسید پاشیدن

من از اینجا میرم به عشق هوای سرد

از ما بهترش اومد دلتو هوایی کرد

ترجیح میدم با سیگارم دم خور بشم

جای اینکه دنبال مال مردم برم

تو مال من نبودی اینو خودتم میدونی

با تو زندگی کردم با کی بحث میکنی

یکی تو نگات بود همش دخالت میکرد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چشمات با هوای یکی دیگه رفاقت میکرد

الان یه ساعت دیگس چرا جواب نمیدی

یکی تو نگات بود به عشقمون حسادت میکرد

چراغو خاموش کن بشین ببند درو

چنددقیقه تحمل کن من یه دنده رو

تو چی کار کردی باهام من که اینجوری نبودم

ببین سردمه نگاه کن بفهم منو

یه کم حرف بزن دارم دیوونه میشم

قیافه نگیر نیومدم بگم نرو

صدای خنده هاترو مخمه

ببند نیشتو چرا رد میدادی

اون موقع کی بود پیش تو

من جنگجو نبودم سر لج داشتی با کی

من بد مست بودم پیکتو برداشتی با کی

هوام سرده همیشه زمستونو دوست دارم

من بد نبودم دنیامو بد ساختی

چه طوری تونستی لاقل میگفتی بریدم

اینجا واژه ها منگن خاطرات حشیش کشیدن

چیو پنهون میکنی تنش لخته حقیقت

بعد تو تو خودمم افکارم تحریک نمیشن

جواب حرفام تو چشماته

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رو مغزم میکوبه صدات تو سرمه

خاطره هات دردم میکوبه

ولش کن مهم نیست از جلو چشمام برو فقط

به من نزدیک نشو من سردم دیوونه

من هدف ندارم فقط مسیرمو میرم

اگه نفس میکشم دارم هزینشو میدم

اونکه نصف شب پای تو یه جا دیگه تلف شد

یه روزی می شنوی میگن فلانی یه جا بی هدف مرد

اشکم رو پاک کردم و ضبط رو خاموش کردم . فـــرشـــاد لعنت بهت . تو خوب زندگی کردن .... پاک زندگی کردن رو از من گرفتی . تو دختر بودنم.... و آرزو های دخترونم رو ازم گرفتی ..... تو زندگیم رو تباه کردی ..... زندگیم رو به لجن کشیدی ..... خیلی پستی فرشاد .... لعنت به تو !!! لعنت به تو فرشاد !!!

***

با صدای موبایلم به زور از جام بلند شدم و به سمت میز آرایش رفتم عکس ندا روی صفحه گوشی افتاده بود . دکمه ی اتصال رو زدم : بله ؟

ندا- ساعت خواب خانوم !!!

چشمام رو مالیدم تا کمی از سوزشش کم بشه . بی حوصله گفتم : چیه ؟؟

ندا- حال داری بریم پیست اسکی ؟

-پیست اسکی ؟ ولی آخه من که اسکی بلد نیستم .

ندا- خب مگه من مردم ؟ خودم اونجا هستم کمکت میکنم .

امروز کار زیادی ندارم و اگه تو خونه بمونم فقط خودمو خسته میکنم .

-باشه کی میایی دنبالم ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ندا- کاراتو بکن یکی دو ساعت دیگه میام دنبالت .

-اکی . فعلا بای .

ندا- بای .

رفتم توی سالن تا کارایی که ظهر نرسیدم انجام بدم . خوشبختانه کار زیادی نمونده بود فقط شستن ظرف ناهار و پختن شام . کارام رو کردم رفتم توی اتاق تا حاضر بشم . آرایشم که تموم شد روی تخت نشستم تا ندا بیاد . صدای بوق ماشینش که اومد از خونه رفتم بیرون . عینک آفتابی خر مگسیش رو زده بود و طبق معمول داشت با تلفن حرف میزد . سرشو به نشونه ی سلام تکون داد و دوباره با تلفن صحبت کرد .

ندا- تو هیچوقت برای من وقت نداری .

ندا- همیشه همینه هروقت بهت گفتم بیا بریم بیرون بهونه اوردی حالام برو به رفیقات برس .

ندا- مهم نیست بای .

به تماس خاتمه داد و با عصبانیت موبایلش رو انداخت توی کنسول ماشینش . با تعجب پرسیدم : کی بود ؟

ندا- میثم .

حدس زدنش زیاد کار سختی نبود . ندا فقط با دو نفر حرف میزد . یا من یا میثم !!! خب من که پیشش بودم پس می موند میثم .

-حالا چرا اینقدر بهم ریختی ؟

ندا- برای اینکه برای من ارزش قائل نیست . همیشه رفیقاشو بهم ترجیح میده . بهش زنگ زدم میگم بیا بریم پیست اسکی میگه امروز به رفیقام قول دادم نمی تونم تو بودی دلت نمیسوخت .

-ای بابا !! خب اینکه اتفاق جدیدی نیست میثم اخلاقش اینطوریه .

ندا- چون اخلاقش اینطوریه اعصابم خورده .

-حالا بی خیال خودتو ناراحت نکن .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ندا بی هیچ حرفی ماشینو روشن کرد و راه افتاد . سرم رو به شیشه تکیه دادم و به شیشه ی بخار گرفته ی ماشین چشم دوختم . یه قلب ترک خورده ی کج و کوله روی شیشه کشیدم زیرش نوشتم ام _ ایکس یعنی این مجهول کی میتونه باشه ؟ قبلا کنار ام اسم فرشاد رو می نوشتم اما الان دیگه هیچ کسی توی ذهن و قلبم نیست . فرشاد قلب منو خورد و سرد کرد . من قسم خوردم که بعد از فرشاد به هیچ کسی دل نبندم و نباید تحت هیچ شرایطی عهدمو بشکنم . صدای ندا منو از افکارم بیرون اورد : بهش فکر نکن .

نقاشی رو روی شیشه رو پاک کردم و گفتم : بخوام نخوام فکر نحسش میاد توی ذهنم .

ندا- از ذهنت بیرونش کن . حیف امروز نیست بخوایی با فکر کردن به فرشاد خرابش کنی .

حق با ندا بود فکر کردن به فرشاد فقط روزم رو خراب میکرد . صدای ضبط رو زیاد کردم تا با افکار بیهوده ذهنم رو مشغول نکنم .

از ماشین پیاده شدم با ترس به دختر پسرایی که سر میخوردن نگاه کردم و رو به ندا گفتم : چه قدر بـــلـــنـــده !!!

ندا- خب اصلش به بلند بودنشه یه کیفی میده از بالا سر بخوری پایین . نگران نباش منم بار اول خیلی می ترسیدم ولی کم کم عادت میکنی .

کیف که آره ولی مشکل اینجا بود که من از ارتفاع می ترسیدم و ندا اینو نمی دونست نداچوب اسکیو توی دستش گرفت و گفت : فقط نگاه کن .

یه پاش رو لبه ی سراشیبی گذاشت و به طرف پایین سر خورد : یوهووووو !!!

کمی جلوتر رفتم و به ارتفاعش نگاه کردم . یعنی من باید اینقدر ارتفاع رو بپرم پایین ؟ دستمو روی قلبم گذاشتم و با ترس رفتم عقب اگه وسط راه سکته نکنم خیلیه . وسایلشو به طرفم گرفت و گفت : نوبت توئه .

گیج نگاش کردم : هـــان ؟؟

ندا- تو چرا اینقدر رنگت پریده ؟

-چیزی نیست خوبم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

عینک مخصوص رو زدم و رفتم جلو و یه بار دیگه به بلندی پیست نگاه کردم . وحشتـــــنـــــاکه !!! آب دهنم رو با صدا قورت دادم . پشت سرم سه چهار تا پسر جوون وایساده بودن و منتظر بودن تا من برم پایین منم جرأت نمی کردم پامو یه میلی متر ببرم جلو . انگار روی زمین قفل شده بودن . صدای پچ پچ پسرارو میشنیدم . داشتن منو مسخره میکردن اما برام مهم نبود . تنها چیزی که مهم بود این بود که چجوری زنده برسم پایین . پسری که پشت سرم وایساده بود گفت : ای بابا خانوم این همه آدمو مچل خودت کردی .

با غیض برگشتم به طرفش و گفتم : به تو چه ؟؟ مگه خریدی اینجا رو ؟

پسر- خب تو که بلد نیستی بیا عقب بذار بقیه برن .

-چشم . هر وقت نظر کسیو خواستم حتما از نظر تو استفاده میکنم .

دستاش رو مشت کرد و خواست چیزی بگه اما پشیمون شد . به زور یکی از پاهام رو گذاشتم جلو و قبل از اینکه بخوام حرکتی بکنم یکی از پشت محکم هلم داد و منم که اصلا انتظارش رو نداشتم سر خوردم . چشمام رو بستم و از اعماق وجودم یه جیغ بنفش کشیدم تمام بدنم از شدت ترس می لرزید بین زمین و هوا معلق بودم . جرأت نداشتم چشمام رو باز کنم فقط سعی داشتم پاهام رو از حرکت متوقف کنم اما فایده نداشت جیغ می کشیدم و کمک میخواستم اما بین زمین و هوا که کسی پیدا نمیشد کمکم کنه . همون طور که سعی داشتم از حرکت متوقف بشم پام به یه چیز گیر کرد و دو تا کله معلق زدم وبا صورت پخش زمین شدم . نفسام به شماره افتاده بود تمام بدنم از ترس و سرما میلرزید . تمام توانم رو جمع کردم و سعی کردم با فریاد کمک بخوام اما صدامو جز خودم کسی نشنید . با صدای یه پسر که از بقیه میخواست بیان پیش من سرمو اوردم بالا و چشمام رو باز کردم . با دیدن قطره های خونی که روی برف ریخته بود فهمیدم خون دماغ شدم . به دختر پسرای جوونی که بالا سرم وایساده بودن نگاه کردم . دوتا دختر زیر بغلم رو گرفتن و کمکم کردن تا بشینم . استخونای بدنم درد میکرد احساس میکردم تمام بدنم کرخه . یکی از پسرا پالتوشو روی شونه هام انداخت و یه دستمال کاغذی به طرفم گرفت . ازش تشکر کردم و دستمال کاغذیو روی بینیم گذاشتم و فشار دادم تا خونش بند بیاد . ندا به طرفم اومد و با نگرانی پرسید : خوبی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سرم رو به نشونه ی مثبت تکون دادم . ندا دستم رو گرفت و تا ماشینش برد . توی ماشین نشستم و به دستام ها کردم تا گرم بشن . بخاریو روشن کرد و با حرص گفت : دیدم پسره ی عوضی هلت داد . چه مرگش بود ؟

پوفی کردم و گفتم : هیچی آقا میخواست جلوی دوست دخترش خود شیرینی کنه .

توی ذهنم دنبال یه راه برای حال گیری از پسره ی آشغال می گشتم که با لیوان چایی که ندا بهم داد افکارم از ذهنم پر کشیدن . لیوان رو ازش گرفتم و توی دستم فشار دادم . گرمای لیوان حالم رو دگرگون میکرد . با دیدن سه تا پسری که با نیش گشاد داشتن سوار ماشین میشدن از ماشین پیاده شدم و به سمتشون رفتم . یکیشون با دیدن من سوتی زد و گفت : اوهـــو !!! بچه ها مادمازل اومدن .

پسره با دیدن من لبخند پت و پهنی زد و با نیش باز گفت : من فکر کنم باز هوس کرده هلش بدیم . نظر شما چیه ؟

با صدای بلند زد زیر خنده . اون یکی دوستشم به تبعیت از این خندید ولی اون یکی فقط به یه لبخند کمرنگ اکتفا کرد .

با عصبانیت فریاد زدم : هه هه هه هندونه ! روی یخ بخندی . پسره ی آشغال این چه غلط اضافه ای بود کردی ؟

پسره- غلط اضافه نبود . یه محبت بود

-برای هر کی محبت بود برای من غلط اضافی بود .

پوزخندی زد و گفت : باشه چی کار کنم الان ؟

برای اینکه حرصش رو در بیارم گفتم : زود باش ازم معذرت خواهی کن . زود تند سریع

با لب و لوچه ی آویزون گفت : بله ؟

-دندونت لقه . خر شدی یا خودتو زدی به خریت ؟ زود باش به خاطر غلطی که کردی عذر خواهی کن زود باش .

پسره- راسته میگن به دختر جماعت رو بدی پرو میشه . لازم شد یه بار دیگه هولت بدم تا آدم بشی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-چاییدی یارو . من شاخ تر از تورو هم نشوندم سر جاش تو که دیگه جای خود داری سیرابی .

با حرص گفت : نه بابا ؟ نگو این طوری کرک و پرم ریخت .

لحنش رو کمی جدی کرد و گفت : سرتا پات ادعاست جوجه . هیچ پخی نیستی .

دیگه داشت یورتمه میرفت روی اعصابم . پوزخند حرص دراری زدم و گفتم : ظاهرا مامان بابات بهت یاد ندادن چجوری باید با یه خانوم متشخص صحبت کنی . اشکال نداره من بهت یاد میدم .

یه قدم به طرف جلو رفتم و اونم یه قدم رفت عقب و خورد به ماشین . یه قدم دیگه به طرفش رفتم . پام رو بالا اوردم و با یه چرخ توی هوا یه لگد توی پهلوش زدم . از درد دادی کشید و روی شکمش خم شد . موهاش رو توی دستام مشت کردم و گفتم : حالا دیدی میتونم هر کیو بشونم سر جاش . پس خفه شو عین آدم بشین سر جات .

موهاش رو به سمت عقب کشیدم و ازشون فاصله گرفتم . درواقع فرار کردم چون هرآن ممکن بود پسره بخواد تلافی کاری که کردم سرم در بیاره . سوار ماشین شدم ندا بی هیچ حرفی ماشینو روشن کرد و راه افتاد . سرم رو به شیشه تکیه دادم و چشمام رو بستم . چه روز مزخرفی بود امروز !!!

ندا- مرجان ؟

برگشتم سمتش و منتظر نگاش کردم .

ندا- من واقعا معذرت میخوام مثلا امروز میخواستم کاری کنم حسابی بهت خوش بگذره ولی .....

میون حرفش پریدم : مهم نیست . تو که مسبب اون اتفاق نبودی پس بهش فکر نکن .

آهی کشید و دوباره مشغول رانندگی شد . صدای ضبط رو زیاد کردم تا جو ماشین عوض بشه . ندا واقعا مقصر نبود دلیلی نداشت به خاطر شیطنت چند تا پسر خودش رو سرزنش کنه .

***

سپهر پک عمیقی به سیگارش زد و دودش رو توی صورتم فرستاد . با حرص دود رو از خودم دور کردم و به چهره ی شیطون سپهر زل زدم : چی میخوایی ؟

پوزخندی زد و گفت : همون چیزی که بقیه ی پسرا ازت میخوان .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-و پسرا ازم چی میخوان ؟

در جوابم یه پوزخند دیگه زد . نفسمو عصبی دادم بیرون و با حرص گفتم : جواب من پوزخند نبود .

این بار قهقهه زد : من هر جوری دلم بخواد جوابتو میدم .

دستم رو عصبی به صورتم کشیدم . حرکاتم دست خودم نبود . از این همه خونسردی سپهر خونم به جوش میومد . دلم میخواست چشماش رو از کاسه در بیارم تا اینقدر پرو بازی در نیاره . نفس عمیقی کشیدم تا خونسردی خودم رو حفظ کنم . انگشت اشارم رو به نشونه ی تهدید به سمتش تکون دادم و گفتم : سپهر من اصلا از حاشیه چینی خوشم نمیاد . بهتره بری سر اصل مطلب .

یه پوزخند دیگه زد : یعنی واقعا نمیدونی من چی میخوام ؟

-نـــه !!!

سیگارش رو توی جاسیگاری خاموش کرد : به زودی می فهمی .

برای گفتن حرفش اصراری نکردم و منتظر شدم ببینم چی ازم میخواد . گرچه حدسش زیاد کار سختی نبود .

سپهر- تعریفتو ازآرش زیاد شنیدم .

کمی فکر کردم تا یادم اومد منظورش از آرش کیه .

-خب که چی ؟

سپهر- میگفت خیلی باهات حال کرده .

با حرص نگاش کردم و از لای دندونای قفل شدم گفتم : آرش خیلی غلط کرد با تو .

سپهر- دیگه داری بی تربیت میشیا حیف دختر جیگری مثل تو نیست اینطوری حرف بزنه ؟

-خفه بابا . توئم یکی لنگه ی آرشکه فقط بلدین برای آدم حرف درست کنین .

سپهر- اینم گفت که با پول راه میای .

آرش عوضی !!! من رو با هرزه های توی خیابون اشتباه گرفتی . دعا کن فقط نبینمت .

-به سمع اون پسره ی عوضی برسون بار آخری باشه منو به بقیه ی پسرا معرفی میکنه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سپهر- حالا حرص نخور شیرت خشک میشه .

نگاه هیزش رو به جایی که نباید مینداخت انداخت و نیشش شل شد . هیز !!! با کیفم کوبیدم توی سرش و گفتم : نگاهتو جمع کن آشغال !

خواستم از اتاق برم بیرون که سپهر با حرص دستم رو گرفت و منو به سمت خودش کشید . منم تعادلم رو از دست دادم و پرت شدم توی بغلش . دستام رو محکم توی دستاش گرفت و گفت : کجا با این عجله ؟ من کل پارتی های تهرانو به خاطر تو زیر و رو کردم حالا تو به این زودی میخوایی بری ؟

خواستم به زور از توی بغلش بیام بیرون که دستاش دور کمرم حلقه شد صورتش رو به صورتم نزدیک کرد و لبای کثیفش رو به لبام چسبوند . عوضی !!! دختری نبودم که بخوام از رابطه داشتن با کسی بترسم . آب از سر من گذشته بود چه یه وجب چه صد وجب . سپهر یه پسر حرومزاده ای بود که لنگه نداشت . شالم رو ازسرم در اورد و دستش رفت طرف دکمه های مانتوم . اینقدر محکم نگهم داشته بود که هرآن احتمال میدادم استخونای بدنم خرد بشن . موبایل سپهر شروع کرد به زنگ خوردن و چون جواب نداد بعد از چند بار زنگ خوردن رفت روی پیغامگیر : الو ؟ سپهر کجایی ؟ تونستی دختره رو گیر بیاری ؟ مرجانو میگم دو ساعته منتظر زنگتم بابا !!!

حلقه ی دور کمرم شل شد . از فرصت استفاده کردم و سپهرو به شدت هل دادم عقب و قبل از اینکه بخواد بلند بشه کیفم رو از روی تخت برداشتم و از اتاقش زدم بیرون . تمام توانم رو توی پاهام جمع کردم و با قدرت دویدم . احساس میکردم همچنان داره دنبالم میاد . وجودش رو مثل سایه پشت سرم احساس میکردم . از اون سپهر عوضی هر کاری بر میومد . قلبم داشت از جا کنده میشد توی یه پارک خودم رو انداختم روی زمین و دستم رو گذاشتم روی قلبم . قفسه سینم به شدت بالا پایین میرفت دهنم تلخ شده بود و پاهام جون راه رفتن نداشتن . نمیدونم چرا اینقدر از سپهر می ترسیدم . شاید به خاطر خراب بودن سابقش ولی هر چی بود اصلا ازش خوشم نمیومد .

....- خانوم ؟ خانوم حالتون خوبه ؟

سرم رو به زور بالا اوردم یه پیرمرد تقریبا مسن با لباس سبز رنگ که بهش میومد باغبون پارک باشه بالا سرم وایساده بود . از روی زمین بلند شدم مانتوم به خاطر اینکه روی چمن نشسته بودم سبز رنگ شده بود . سر و وضعم رو مرتب کردم و سعی کردم بگم خوبم رفتم سر خیابون تا

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تاکسی بگیرم . یه کمی سرگیجه داشتم که اونم به خاطر زیاد دویدنم بود . خوشبختانه خیلی زود تاکسی گیرم اومد و لازم نبود بیشتر از این توی اون منطقه ی نحس بمونم . راننده ی تاکسی به سر و وضع آش و لاش من با تعجب نگاه کرد و گفت : کجا برم ؟

آدرس خونه ی خاتون رو بهش دادم . آیینه رو مقابل صورتم گرفتم و به صورت سرخ شدم نگاه کردم . شالم رو کمی بازتر کردم تا دکمه ی کنده شدم معلوم نباشه . پسره ی وحشی !!! تمام حرکاتش منو یاد فرشاد میانداخت . با لرزش جیبم موبایلمو از جیبم در اوردم . شماره ی فربد بود . همینو کم داشتم این وسط . ریجکتش کردم و موبایلم رو خاموش کردم . تاکسی دم خونه ی خاتون نگه داشت پولشو دادم و پیاده شدم . میخواستم برم توی خونه که با فربد سینه به سینه شدم . فربد با دیدن من گره ی اخماش رفت توهم عینک آفتابیش رو برداشت و با غیض گفت : کدوم گوری بودی تا حالا ؟ چرا موبایلتو خاموش کردی ؟

بی توجه بهش خواستم برم توی خونه که بند کیفم روگرفت و با خشم گفت : با تو دارم حرف میزنم .

بند کیفم رو از بین انگشتاش کشیدم بیرون و با صدایی که خودمم به زور می شنیدم گفتم : فربد ولم کن .

بازوم رو توی دستاش گرفت و با حرص فشار داد و از بین دندونای قفل شدش گفت : فکر کردی اینجا بی صاحابه ؟ هر وقت خواستی بری هر وقت خواستی بیایی . فکر کنم درباره ی این قضیه قبلا باهات صحبت کردم .

دستام رو مشت کردم و لبامو روی هم فشار دادم . نمیخواستم توی اون حال خرابم به فربد چیزی بگم به اخراج شدنم نمی ارزید . نگاهش افتاد به دکمه ی کنده شده ی مانتوم یقه ی نا مرتب مانتوم رو با حرص توی مشتش گرفت و به چشمام خیره شد و با خشم فریاد زد : کدوم گوری بودی که این طوری شدی ؟ هان ؟ چرا لال شدی مرجان ؟

وقتی دید جواب نمیدم غرید : دِ حرف بزن .

اشکام رو پاک کردم و با جیغ فریاد زدم : ولم کن فربد دست از سرم بردار لعنتی . به تو چه که من کجا بودم !!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با عصبانیت هلش دادم و از بین هیکلشرد شدم و با حالت دو رفتم توی اتاقم و درو بهم کوبیدم . پشت در روی زمین ولو شدم و دستم رو جلوی دهنم گرفتم تا صدای هق هقم بیرون نره . یاد آوری حرکات و حرفای سپهر حالم رو دگرگون میکرد . تمام حرکاتش منو یاد فرشاد میانداخت نامرد عوضی !!! روی تخت دراز کشیدم و چشمام رو بستم فکر کردن به سپهر و فرشاد فقط حالم رو بدتر میکرد . چشمام رو بستم و سعی کردم بخوابم . آره خواب تنها چیزیه که ذهن آدمو از فکر و خیال تهی میکنه .

با صدای انکر الاصوات فربد از خواب پریدم . طبق معمول کارش پیش من لنگ بود و با فریاد صدام میزد . قبل از اینکه بخوام از اتاق برم بیرون در اتاق باز شد و فربد توی چارچوب در ظاهر شد . کلا عادتش بود عین بز بپره توی اتاق آدم . اینقدر بی حوصله بودم که حس اینکه بهش گیر بدم چرا باز در نزده اومده رو نداشتم .

فربد- چرا هر چی صدات میزنم جواب نمیدی ؟

شونم رو بالا انداختم و بی تفاوت گفتم : میبینی که خواب بودم .

چند لحظه نگام کرد و بعد گفت آماده شو باید بریم جایی .

با تعجب گفتم : کجا ؟

فربد- آماده شو می فهمی .

قبل از اینکه فرصت حرفی پیدا کنم از اتاق رفت بیرون و درو پشت سرش بست . از تخت اومدم پایین و رفتم جلوی آیینه . چشمام پف کرده بودن و رنگم پریده بود قیافم شده بود عین میت . مانتوم رو ازتنم در اوردم و پرتش کردم روی زمین . دیگه به دردم نمی خوره باید بندازمش دور . پالتو و شلوار لی مشکیم تنم کردم به صورت بی روحم با آرایش رنگ و رو بخشیدم . به قیافم یه بار دیگه نگاه کردم . چشمای قهوه ای روشن و پوستی نسبتا سفید و موهای لخت مشکی که اکثر اوقات یا می بستم یا فرشون میدادم . موهام رو دم اسبی بستم و یه کلیپس زدم روش تا شالم خوش حالت تر وایسه و یه شال آبی نفتیم سرم کردم . صدای غر غر فربد رو از توی سالن می شنیدم اما برام مهم نبود . بذار اینقدر حرص بخوره تا بترکه . کیفم رو از روی تخت برداشتم و خیلی ریلکس رفتم توی سالن . نگاهی بهم انداخت و با غیض گفت : چه عجب دو ساعته منو معطل کردی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سعی کردم خونسردیم رو حفظ کنم . جوری که حرصش رو در بیارم گفتم : ظاهرا تا حالا با دخترا بیرون نرفتی .

از سالن رفت بیرون . براش شکلک در اوردم و پشت سرش راه افتادم . میدونستم پشت سرشم چشم داره و حرکاتم رو میبینه اما برام مهم نبود . نهایتش این بود که جوش میورد و یه چیزی میگفت منم اساسی میزدم توی برجکش . سوار ماشین که شدم هنوز درو نبسته بودم که پاش رو گذاشت روی پدال گاز و راه افتاد . موقع رانندگیم وحشی بازی در میاره!!!فربد به سرعت ماشین اضافه کرد و با لحن جدی پرسید : میگی صبح کدوم گوری بودی یا با یه زبون دیگه ازت حرف بکشم ؟

خیلی ریلکس به صندلی ماشین تکیه دادم و گفتم : دلیلی نمی بینم کارامو برات شرح بدم آقای آریان .

پاش رو گذاشت روی ترمز و ترمز دستی رو با حرص کشید . ماشین با صدای بدی وایساد و منم محکم پرت شدم جلو سرم به داشبورد برخورد کرد . سرم رو بلند کردم و عصبی گفتم : چرا عین سگ یهویی هار میشی تو ؟ قبلا بهت گفتم بازم بهت میگم دلیلی نداره کارامو برای بقیه شرح بدم . صاحبکارم هستی درست ولی این دلیل نمیشه که توی همه ی کارای من دخالت کنی .

دستش رو عصبی برد لای موهاش و با غیض گفت : اِ این طوریه ؟

-بله همین طوریه .

فربد- پس بهتره از امشب به فکر یه جای دیگه برای کار کردن باشی .

از حرفش ترسیدم . اگه واقعا به خاتون میگفت منو اخراج کنه من باید چه خاکی توی سرم می ریختم ولی بازم خودم رو نباختم و با کمال پرویی گفتم : مهم نیست . چیزی که زیاده کار .

پوزخند عصبی زد و دوباره ماشینشو روشن کرد و راه افتاد . به این تهدیدای وقت و بی وقتش عادت کرده بودم . تا یه چیزی میشد یا میگفت اخراجت میکنم یا میگفت بهتره فکر یه جای بهتر برای کار کردن باشی ولی این بار فرق میکرد . لحنش جدی تر و عصبانی تر از دفعه های قبل بود . با این زبون درازمم بعید نیست کار دست خودم بدم . اووووف !!! دم یه گالری نقاشی نگه داشت و با همون لحن تحکم آمیزش گفت : توی ماشین می تمرگی تا من بیام .

-می شینم تا تو بیایی . باشه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پوزخند کجی زد و از ماشین پیاده شد و درو بهم کوبید . نه خیر !!! کلا با زمین و زمان مشکل داره . دق و دلیشو سر ماشین بیچارش خالی میکنه . موبایلم رو برداشتم شماره ی ندا رو بگیرم که چشمم به پرشیای سفید میثم افتاد که دم گالری پارک شده بود . یعنی میثمم توی گالریه ؟ تنهاست یا با نداست ؟ خواستم از ماشین پیاده بشم که یاد حرف فربد افتادم « توی ماشین میتمرگی تا من بیام . »

هـــــه !!! فربد اگه خیلی حالیش بود چی میگه طرز صحبت کردنش رو عوض میکرد . بی تربیت بی فرهنگ ! بی توجه به حرف فربد از ماشین پیاده شدم و رفتم توی گالری . با نگام دنبال میثم می گشتم . بالآخره آقا رو پیداش کردم . داشت با یه نفر که پشتش به من بود حرف میزد . یه لحظه برگشتم و به ماشین فربد نگاه کردم هنوز برنگشته بود . زود میرم پیش میثم و بر میگردم توی ماشین اینجوری فربدم نمی فهمه از حرفش سرپیچی کردم . آخه نه که همیشه به حرفاش گوش میکنم !!! میثم از دور با دیدنم حرف زدنش رو قطع کرد و بهم لبخند زد . پسریم که با میثم حرف میزد به طرفم برگشت . یه لحظه قیافش برام عجیب آشنا اومد ولی از اونجایی که حوصله ی فکر کردن نداشتم بی خیال شدم . منم متقابلا به میثم لبخند زدم و رفتم جلو تر .

-سلام .

دستش رو به طرفم گرفت و جواب سلامم رو با لبخند داد . باهاش دست دادم و گفتم : خودت خوبی ؟ میلاد ، ندا ، همه خوبن ؟

میثم- ندا که دوست خودته سراغشو از خودت بگیر . میلادم خوبه

-نه دیگه فعلا همش پیش تو تلپه .

سرش رو با لبخند تکون داد و گفت : من پیش اون تلپم .

لب و لوچه ی آویزونم رو جمع کردم و گفتم : نچ نچ نچ !! نیشتو ببند چه افتخاریم میکنه . پسر اینقدر آویزون آخه ؟

در جوابم فقط یه لبخند زد . کلا عادتش بود هر وقت حرف کم میورد لبخند میزد . رو کرد به پسره و گفت : معرفی میکنم . امیر یکی از بهترین دوستام .

دستش رو به طرف من گرفت : مرجان یکی از دوستام و البته دوست ندا .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به امیر نگاه کردم . چرا اینقدر قیافش برام آشناست . سرم رو به نشونه ی سلام تکون دادم و گفتم : خوشبختم .

لبخند آرومی زد و گفت : همچنین .

رو کرد به میثم و گفت : با من کاری نداری ؟

میثم- نه برو به مشتریات برس .

از منم خداحافظی کرد و ازمون فاصله گرفت . با نگام بدرقش کردم . لامصب هم خوشگل بود هم خوش تیپ . هر چی به مغزم فشار اوردم که یادم بیاد کجا دیدمش چیزی به ذهنم خطور نکرد . بی خیال !!! لابد اشتباه گرفتم دیگه . رو کردم به میثم و گفتم : امیر چی کارست ؟

میثم- نقاشه .

-جدی ؟ اصلا بهش نمیاد .

میثم- چرا بهش نمیاد اون وقت ؟

ژست متفکرا رو گرفتم و گفتم : خب معمولا نقاشا از این تیپا نمیزنن . این اصلا به تیپ و قیافش نمیاد نقاش باشه . بیشتر بهش میاد ..... مهندسی چیزی باشه .

میثم- باشه بهش میگم تغییر رشته بده .

-آره حتما بهش بگو یادت نره ها !!!

لبخند آرومی زد و گفت : ولی به تیپ و قیافش نگاه نکن رشته ی نقاشی خیلی بهش میاد .

-برای چی بهش میاد ؟؟

میثم- من بگم فایده نداره باید باهاش رفت و آمد داشته باشی تا بفهمی چرا بهش میاد .

تیپ و قیافش رو توی ذهنم آنالیز کردم . چشمی خمار و ابروی کشیده و ظاهرا دست خورده ی مشکی و لب و بینی متناسب با بقیه ی اجزای صورتش ، با ته ریش جذابیتش چند برابر شده بود . یه خط ابروهم روی ابروی سمت راستش دیده میشد . تیپشم یه کت کرم ، شلوار کتون شکلاتی و پیرهن سفید . موهاش رو مدل آلمانی داده بود بالا و بیشتر شکل پسر بچه های تخس شده بود . هر چی بیشتر محوش میشدم به این نتیجه میرسیدم که واقعا چرا رفته نقاشی خونده ؟ تیپش

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اصلا به نقاشا نمیاد . اصلا به من چه چی خونده ؟ منم جدیدا فوضول شدما ! صدای میثم منو به خودم اورد: فکر کنم اون پسره دنبال توئه .

گیج نگاش کردم : هـــان ؟

میثم- اون پسره رو میگم . (به پشت سرم اشاره کرد) فکر کنم با تو کار داره .

برگشتم و پشت سرم رو نگاه کردم . ای وایی !!! اینقدر محو امیر و صحبت با میثم شدم که یادم رفت برم توی ماشین . لعنتی !!! برگشتم سمت میثم و ملتمسانه نگاش کردم . تنها کسی که میتونه منو از دست فربد نجات بده میثمه .

-وایی میثم دستم به دامنت این فربده پسر صاحبکارم منو از دستش نجات بده .

با تعجب گفت : برای چی ؟ مگه چی کار کردی ؟

حالا همینم مونده تو منو سین جینم کنی .

-هیچی باور کن . الان سگه بریم توی ماشین پاچه ی منو می گیره جون ندا یه کاری برام بکن تا عمر دارم مدیونتم .

موشکافانه نگام کرد .حالا انگارازش چی خواستم که اینجوری ژست گرفته . از پشت شونم رو گرفت و منو به سمت خودش کشید . با عصبانیت فریاد زد : مگه بهت نگفتم توی ماشین بتمرگ ؟ باز عین بز سرتو انداختی پایین اومدی اینجا؟

هر چیو می تونستم تحمل کنم حرفایی که فربد بهم میزد و عمرا نمی تونستم . خواستم جوابشو بدم که میثم که تازه سنسوراش فعال شده بود پیش دستی کرد و گفت : من ازش خواستم بیاد .

فربد یه تای ابروش رو داد بالا و گفت : شمـــا ؟

میثم- مهم نیست من کیم .

رو کرد و به من گفت : پس مرجان خانوم دیگه سفارش نکنما !! فردا میتونی بیایی ؟

با چشمکی که دور از چشم فربد بهم زد فهمیدم الکیه به فربد نگاه کردم و گفتم : نمیدونم راستش باید از صاحبکارم اجازه بگیرم . اگه ایشون اجازه دادن چشم حتما میام .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میثم- اصلش یه ساعت کار که بیشتر نیست میایی سریع انجام میدی میری . چند تا مهمون ویژه دارم نمیخوام خونم بهم ریخته باشه .

-بله چشم . تمام سعیمو میکنم که بیام .

میثم- پس منتظرم .

خداحافظی زیر لبی کرد و ازمون دور شد . نفسم رو آسوده دادم بیرون . سوار ماشین که شدیم فربد گفت : ایشون کی بودن ؟

به همه کارام کار داشت . با غیض گفتم : ازم خواست فردا برم خونشو تمیز کنم منم قبول کردم . فکر نکنم این وسط مشکلی باشه .

فربد- ساعت چند قرار شد بری ؟

-برای چی میپرسی ؟

فربد- جواب منو بده .

برای اینکه سه نشه یه ساعتی پروندم : سه .

فربد- خودم میارمت .

عصبی نگاش کردم : چی ؟؟

فربد- همین که شنیدی .

همینم مونده فربد بشه راننده شخصی من . آه !!!

-لازم نکرده . من راننده شخصی نخواستم آژانس سر کوچه هست .

فربد نگاهی از عصبانیت بهم انداخت و گفت : راننده شخصی ؟ برو خدا رو شکر کن تا الان نکشتمت . فکر میکنی از کارایی که میکنی خبر ندارم ؟ فکر میکنی نمیدونم قبل از اینکه بیای تهران چند تا پسر .....

حرفش رو خورد و دستش رو لای موهاش فرو برد . با غیض گفتم : چرا حرفتو خوردی ؟ خجالت نکش ! بگو . تو که تا اینجاشو گفتی بقیشم بگو .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دستشو روی فرمون مشت کرد . با فریادی که به جیغ بیشتر شبیه بود گفتم : د بگو لعنتی !!! بگو . برای چی خوردی حرفتو ؟ هان ؟

ماشین رو یه گوشه نگه داشت و گفت : برو پایین مرجان . برو تا سگ نشدم .

-اگه نرم پایین چه غلطی میکنی ؟ هر چی از دهنت در اومده بارم کردی طلبکارم هستی ؟

فربد- خفه شو مرجان . فقط برو پایین

غضبناک نگاش کردم و از ماشین پیاده شدم و درو بهم کوبیدم . پسره ی عوضی هر چی از دهنش در اومد بارم کرده طلبکارم هست . احمق !!! چه روز مزخرفی بود امروز اون از صبح که گیر اون سپهر آشغال افتادم اینم از عصر . مثل اینکه قرار نیست من از زندگیم خیر ببینم . نگاهمو به آسمون دوختم و زیر لب گفتم : میدونم داری صدامو می شنوی !!! آخه چرا کار من باید به اینجا کشیده میشد ؟ مگه من گناهم چی بود ؟ چرا من نباید توی زندگیم خوش باشم ؟ چرا نباید مثل بقیه زندگی کنم ؟ چرا ؟

زیر لب زمزمه کردم : فقط بهم بگو چرا !

یه قطره بارون خورد توی صورتم . به صورتم دست کشیدم و گفتم : اینو باید پای چی بذارم ؟ حرفامو شنیدی یا ..... ؟

بغض مانع از ادامه ی حرفم شد . یاد روزایی افتادم که با خانوادم بودم . چه روزایی خوبی بود افسوس که قدرشو ندونستم . فرشاد !!! با وجود نحسش زندگی منو به گند کشید . پیدات میکنم لعنتی ! اون سر دنیام باشی بالآخره پیدات میکنم تلافی کاری که باهام کردی و سرت در میارم . این انصاف نیست انصاف نیست که من اینجوری زندگی کنم و تو توی آسایش . زندگیمو به گند کشیدی زندگیتو به گند میکشم . مطمئن باش .... !!!

***

فروشنده یه ساعت دیگه جلوم گذاشت و گفت : این یکی چه طوره ؟

بی تفاوت نگاش کردم . خوب بود ولی عالی نبود . یه ساعت چرم مشکی صفحه مربعی . میلاد از این جور ساعتا خوشش نمیاد . توی جعبش گذاشتم و گفتم : غیر از این چه مدلی دارین ؟

فروشنده- شما برای چه سنی میخوایی ؟؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-بیست و نه – سی ساله .

نگاهی به سر تا پام انداخت و به ویترین نگاه کرد .

فروشنده- این یکی خوبه ؟

به ساعتی که اشاره کرد نگاه کردم . این یکی بهتر از ساعتای قبلی بود . استیل صفحه گرد

-چند تومنه ؟

فروشنده- یه تومن .

اووووو !!! من اگه خیلی بخوام ولخرجی کنم پونصد تومن پول تو جیبم بذارم . اونم خرج یه ماهمه .

-یه ساعت مثل این دارین که مارک نباشه ؟

فروشنده- اصلا شما چه قدر میخوایی بدی ؟

-فوق فوقش صد تومن ولی اگه کمتر باشه بهتره .

دستی به گردنش کشید و گفت : زیر صد ساعت این مدلی ندارم ولی از نوع اولی که دیدین دارم بیارم ؟

لبخندی زدم و گفتم : لطف میکنین .

یه ساعت جلوم گذاشت که خیلی تعریفی نبود ولی به اندازه ی پولم بود . ساعته رو توی جعبه گذاشت و به طرفم گرفت: مبارکتون باشه .

تشکر کردم و از مغازه اومدم بیرون . اینم از کادوی ولنتاین . از مغازه ی گل فروشی یه شاخه گل رز سفید خریدم و گذاشتمش روی جعبه ی ساعت . یه تاکسی گرفتم و مستقیم رفتم به همون پارکی که ندا آدرس داده بود . ماشین میلاد رو جلوی پارک دیدم .پارکش نسبت به بقیه ی پارکایی که برای پارتی میومدم بزرگتر و توی مرکز تهران بود . میلاد و ندا رو گوشه ی پارک دیدم .ندا که طبق معمول داشت با گوشیش بازی میکرد . میلادم بغل یه دختر دیگه نشسته بود و داشتن باهم حرف میزدن . با دیدن من از جاشون بلند شدن .

میلاد- سلام .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-سلام خوبی ؟؟

باهاش دست دادم و گفتم : ممنون تو خوبی ؟

میلاد- با خوبی شما خانوم .

همون موقع دختره عین خاک انداز پرید وسط و گفت : معرفی نمی کنی ؟

میلاد لبخند کمرنگی زد و گفت : شرمنده یادم رفت . ویدا دوستم . مرجان .

با اینکه میلاد جای داداشم بود اما حالم خیلی گرفته شد . نه به خاطر اینکه با دوست دخترش اومده بود ، نامرد بهم گفته بود با همشون کات کردم . هـــه اونم چه کاتی . دستش رو به طرفم گرفت و گفت : خوشبختم .

به اجبار باهاش دست دادم . از همون لحظه ی اول به دلم ننشست . لبخند تصنعی زدم و گفتم : همچنین .

از کنارشون رد شدم و رفتم پیش ندا . اینقدر محو گوشیش شده بود که متوجه حضور من نشد . به بازوش زدم و گفتم : علیک سلام .

ندا که تازه فهمیده بود من اومدم گفت : اِ سلام کی اومدی ؟

-خیلی وقته . دو ساعت داری به کی اس میدی ؟

ندا- به میثم میخواستم ببینم کی میاد بالآخره .

آهانی گفتم و تن صدام رو آروم کردم : این دختره کیه با میلاد اومده ؟

ندا- میگه دوستمه که .

-اینو میدونم میلاد میگفت با دوستاش کات کرده .

ندا- توئم باور کردی ؟ میلاد با دختر گشتن عادتشه نمیتونه به همین سادگیا عادتشو ترک کنه .

حرف چند ماه پیش میلاد توی ذهنم می چرخید و من فقط به افکار واهی خودم پوزخند میزدم : « من به خاطر تو با همه ی دوست دخترام کات میکنم »

-بعضی وقتا به حماقت خودم میخندم . چه احمقی بودم که حرف میلادو باور کردم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ندا- مرجان بی خیال . میلاد ارزش نداره اینقدر به خاطرش خودتو اذیت کنی .

-میدونی از چی میسوزم ؟ هنوز شیش ماه ازقولی که بهم داده نگذشته . خدا میدونه این چندمیشه .

ندا-میلاد هیچوقت پسر خوش قولی نبوده و نیست . اینو توی مغزت فرو کن .

دستم رو به صورتم کشیدم . از اینکه با یه دختر دیگه می دیدمش برام مهم نبود . بهش حسی نداشتم که بخوام حسادت کنم . از اینکه به قولش عمل نکرده بود عصبی بودم . میلاد برای کار من هیچ ارزشی قائل نشد وگرنه الان با یه دختر دیگه نبود . احساس میکردم بین این جمع مزاحمی بیش نیستم . اگه به اصرار ندا نبود پام رو توی این پارک لعنتی نمیذاشتم . موبایلم رو برداشتم و خودم رو سرگرم کردم . از دور میثم و یه پسر دیگه رو دیدم که به طرفمون میومدن . قیافه ی پسره طبق معمول برام آشنا بود ولی از اونجایی که من هیچوقت حس و حال فکر کردن ندارم بی خیال شدم . نزدیک که شدن تازه فهمیدم امیره . بهمون که نزدیک شدن لبخندی زدم و بلند شدم . با میثم دست دادم و احوال پرسی کردم . رو کردم به امیر و سلام کردم . لبخندی زد و با سر جواب سلامم رو داد . برعکس روزی که توی گالری دیدمش تیپ اسپرت زده بود . یه سیوشرت مشکی سفید و یه شلوار لی آبی و زیرشم یه پیرهن یا تیشرت سفید . توی خوش تیپ بودنش که شکی نبود . موهاش رو مثل همون روز آلمانی داده بود بالا و یه ذرشو توی صورتش ریخته بود . باهاش احوال پرسی کردم و کنار ندا و میثم نشستم . ظاهرا بچه مثبتای این جمع من و امیر بودیم . امیرو نمیدونم ولی به من زیاد نمیشه گفت مثبت . ندا از جاش بلند شد و رو به من گفت : پاشو بریم کیکو بیاریم .

از مسؤل قهوه خونه کیک رو گرفتیم . ندا کیک رو وسط گذاشت و با صدای بلند گفت : اول کادوها !!!

میثم- کادو رو بی خیال بذار اول کیک بخوریم گشنمونه .

ندا- نه خیر اول کادوها رو بدین وگرنه از کیک خبری نیست .

دستش رو توی کیفش کرد و ادامه داد : اول خودم .

یه جعبه ی نسبتا کوچیک شکل قلب صورتی از کیفش در اورد و رو به میثم گرفت . میثم چشماش از خوشحالی درخشیدن و نیشش هرلحظه گشاد تر میشد . با همون نیش باز کادو رو از ندا گرفت

نگاه دانلود
www.negahdl.com

و بازش کرد . کادوش یه گردن بند نقره ای با حرف ام بود . میثم گردن بندش رو به طرفمون گرفت و گفت : اینم از کادوی خانومم .

دست زدیم و با آهنگ خوندیم .میثم ببوسش یالا . میثم ببوسش یالا . میثم ببوسش یالا

ندا سرخ شد . میثم اول طفره رفت . وقتی گیر سپیچ ما رو دید صورت ندا رو گرفت و یه بوس آروم به پیشونیش زد .

میلاد- ای بابا . دو ساعت معطل شدیم فقط برای اینکه پیشونیشو ببوسی ؟

میثم- تو دیگه حرف نزن . موقع هدیه دادن به ویدا می بینمت .

با اوردن اسم ویدا نا خودآگاه گره ی اخمام رفت تو هم . این ویدا مگه کیه که میلاد میخواد بهش هدیه بده ؟ زیر چشمی بهش نگاه کردم . مانتوی مشکی و شال سفید تنش بود و صورتش رو خیلی ملیح آرایش کرده بود . قیافش خیلی بانمک و مظلوم میزنه ولی من اصلا ازش خوشم نمیاد . به نظرم خیلیم آویزون و نچسبه . ویدا دست کرد توی جیبش و یا لحن پر از عشوه ای گفت : حالا نوبت منه .

یه جعبه ی استوانه ای نسبتا بزرگ سفید قرمز در اورد و به طرف میلاد گرفت . میلاد نگاهی به بقیه انداخت و جعبه رو از ویدا گرفت . با دیدن ادکلن توی جعبه برق سه فاز از چشمام پرید . از ظاهرش قشنگ معلوم بود پولش سه برابر ساعتیه که برای میلاد خریدم . دسته ی کیفم رو بیشتر فشردم و چشمام رو بستم . من احمق و باش حقوق یه ماهم رو دادم برای یه بی لیاقت کادو خریدم . در مقابل ادکلنی که ویدا براش خرید پول خردم نبود . بغضم رو قورت دادم و به جمعیت توی پارک چشم دوختم . با صدای میثم به خودم اومدم : زود باش ببوسش .

میلاد نگاهی به ویدا کرد و تا خواست عکس العملی نشون بده میثم گفت : پیشونی و لپم نداریم .

میلادم در کمال پرویی صورت ویدا رو رو به روی صورتش گرفت ، چشماش رو بست و سرشو به صورت ویدا نزدیک کرد و لباش رو به لبای ویدا چسبوند . با تعجب بهش خیره شدم بعد از چند لحظه چشماش رو باز کرد و نگاهمون در هم گره خورد . با غیض نگاهم رو ازش گرفتم و از جام بلند شدم و با یه عذر خواهی ازشون فاصله گرفتم . می دونستم صورتم سرخ شده . هر وقت عصبی میشدم گونه هام سرخ میشدن . به سمت دستشویی رفتم و به صورتم قرمزم توی آیینه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگاه کردم . با غیض به شیر آب مشت کوبیدم و گفتم : اِاِاِ من احمقو باش حرفشو باور کردم . کثافت از قولی که بهم داده هنوز شیش ماه نگذشته .

اداش رو در اوردم : من به خاطر تو با همشون کات میکنم .

به آیینه نگاه کردم و با یه پوزخند گوشه ی لبم گفتم : آره دارم می بینم . پسره ی .....

سرمو تکون دادم و چند مشت آب به صورتم پاشیدم . از قرمزی صورتم کم شده بود . از دستشویی اومدم بیرون و کنار حوض نشستم و به فواره چشم دوختم و زیر لب زمزمه کردم اینم از امشب !!!

توی کیفم دست کردم و جعبه ی ساعت رو از بین وسایل کیفم با حرص در اوردم و نگاش کردم . گل رز سفید و از روی جعبه کندم و بو کردم .یه قطره اشک سر خورد روی گونم . میلاد حتی لیاقت گریه کردنم نداشت . شاخه گل رو با حرص توی آب پر پر کردم و ساقش رو زیر پام انداختم و لگد مالش کردم . جعبه ی ساعت رو توی دستام فشردم و پرتش کردم توی باغچه و زدم زیر گریه . دلیل این لوس بازیام رو نمی دونستم میلاد رو یکی دو بار دیگم با دختر دیده بودم ولی اینقدر بهم نمی ریختم . دل خودم گرفته بود دلیلی نداشت میلاد رو بهونه کنم . از اینکه با یه دختر می دیدمش اعصابم داغون بود ولی نه اونقدر که بخوام بزنم زیرگریه . صدای گریم بلند شده بود ولی برام مهم نبود . نشستن و گریه کردنم بی فایده بود . با گریه کردن من اخلاق میلاد عوض نمیشد اشکام رو پاک کردم و بلند شدم و سروضعم رو مرتب کردم . باید یه بهونه ای جور کنم و هر چی زود تر از این پارک لعنتی بیام بیرون . رفتم پیش بقیه و گفتم : ببخشید صاحبکارم زنگ زده باید برم.

ندا اخمی کرد و گفت : کجا ؟ هنوز کیک نخوردیم ؟

-مرسی گلم دیرم شده باید برم .

میلاد- میخوایی برسونمت ؟

با غیض نگاش کردم و در حالی که سعی میکردم خشمم رو کنترل کنم گفتم : نه ممنون شما به کارت برس .

خواستم برم که امیر از جاش بلند شد و گفت : من دارم میرم اگه مایل باشید میتونم برسونمتون .

-نه ممنون فکر نکنم مسیرمون یکی باشه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

امیر- مهم نیست منم یه کمی ماشین سواری میکنم .

منم که کم رو !!! لبخندی زدم و گفتم : زحمتتون میشه .

امیر- نه بابا چه زحمتی ؟

بدون اینکه به میلاد محل بذارم از ویدا و میثم و ندا خداحافظی کردم و دنبال امیر راه افتادم . واقعا اگه امیر نبود من چجوری میخواستم برم خونه ؟ با میلاد که عمرا میرفتم میثمم همه فکر و ذکرش درگیر ندا بود . امیر یه تعارف زد منم فوری گرفتم . امیر دست کرد توی جیبش و سوییچ ماشینش رو به طرفم گرفت و گفت : اگه اشکال نداره شما برو توی ماشین بشین من یه تلفن واجب دارم .

سوییچ رو ازش گرفتم : نه خواهش میکنم .

به ۲۰۶ مشکی پارک شده ی اونور خیابون اشاره کرد و گفت : اونجاست .

دستش رو توی جیب شلوارش فرو کرد و ازم فاصله گرفت . سوار ماشین شدم وموبایلم رو از کیفم در اوردم فربد چند تا میس انداخته بود تا خواستم شمارش رو بگیرم خودش دوباره زنگ زد . اینم برای خودش سمجیه .

-بله ؟

فربد- بله و بلا کدوم گوری هستی ؟ چرا موبایلتو جواب نمیدادی ؟

صداش آروم و عصبانی بود . برم خونه فاتحم خوندست . آب دهنم رو قورت دادم و در حالی که سعی داشتم ترسم رو کنترل کنم گفتم : مامان یکی از دوستام بیمارستان بود من اومدم پیش دوستم تنها نباشه .....

میون حرفم پرید و گفت : این بهونه ها برام تکراری شدن تا ده دقیقه ی دیگه خونه ای .....

-ده دقیقه ؟؟ ولی آخه .....

صدای بوق توی گوشم پیچید .

-الو ؟ الو ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پسره ی بی شعور !!! موبایلم رو خاموش کردم و انداختمش توی کیفم . فقط بلده زور بگه آه !!! آخه من ده دقیقه ی دیگه چجوری برم خونه ؟ در ماشین باز شد و امیر سوار ماشین شد : ببخشید معطل شدی .

-نه بابا این چه حرفیه ؟ شما ببخشید من مزاحم شدم .

لبخند کمرنگی زد و گفت : مراحمی .

ماشینو روشن کرد و راه افتاد . به نیمرخ امیر نگاه کردم همه جور جذاب بود . ته ریشش نسبت به روزی که توی گالری دیده بودمش بیشتر شده بود . یه لحظه با میلاد مقایسش کردم . هیکلش نسبت به میلاد لاغر تر و قدش کوتاه تر بود . ولی از نظر قیافه خیلی از میلاد جذاب تر بود . از چشمای امیر شیطنت می بارید ولی چشمای میلاد مغرور بود . سرمو تکون دادم تا افکار بیهوده از ذهنم پر بکشن . دلیلی نداره میلاد و با امیر مقایسه کنم به نظرم امیر از هر لحاظ از میلاد سرتره . محو صورتش شده بودم که یه مرتبه نگام کرد و منم نتونستم خودمو جمع و جور کنم و یه لبخند پت و پهن تحویلش دادم . با چشمای شیطون و لبخند بدجنس روی لبش داشت درسته قورتم میداد . خودمو زدم به کوچه علی چپ و سرمو انداختم پایین . حالا الان با خودش میگه چه دختر پرویی . برای اینکه بحث رو عوض کنم گفتم: شما توی ماشین آهنگ نمیذاری ؟

امیر- من عادت ندارم توی ماشین آهنگ گوش کنم ولی شما اگه میخوای بذارم ؟

-نه ممنون راحتم .

حوصلم بدجور سر رفته بود امیرم که کلا عادت نداشت توی ماشین آهنگ بذاره . سرمو به شیشه تکیه دادم و چشامو بستم . لرز بدی توی بدنم افتاده بود می دونستم به خاطر لب حوض نشستنمه . چشمامو بستم و سعی کردم بخوابم ولی تکونای ماشین و سر درد لعنتی نمیذاشت .

امیر- کجا برم ؟

آدرس خونه خاتون رو بهش دادم . یه امشبه رو خوش شانسی بیارم فربد بهم گیر نده حله . فقط یه امشب !!! امیر دم خونه ی خاتون نگه داشت به ساعت نگاه کردم . خیلی از موقعی که فربد گفت باید بیایی نگذشته بود . نفسی از راحتی کشیدم و از امیر تشکر کردم . از ماشین پیاده شدم و توی کیفم دنبال کلید میگشتم که صدام کرد . به طرفش برگشتم و گفتم : بله ؟

امیر- یه لحظه تشریف میارین ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رفتم سمت ماشین و به درش تکیه دادم . امیر از توی داشبوردش یه چیزی برداشت و به طرفم گرفت . چون سرم گیج میرفت نتونستم درست ببینم چیه .

امیر- راستش داشتم با تلفن حرف میزدم دیدم یه نفر یه چیزی انداخت توی باغچه وقتی رفتم جلو دیدم یه جعبه ی هدیه شدست احتمالا مال شما نیست ؟

کمی فکر کردم تا یادم اومد ساعتی که برای میلاد خریده بودم و پرت کردم توی باغچه ولی امیر منو از کجا دیده ؟ اخمی کردم و گفتم : نباید برش میداشتین حالا که برداشتین مال خودتون .

خواستم برم که گفت : مرجان خانوم من نمی دونم این کادو رو برای کی خریدی برامم مهم نیست ولی اگه اون شخص ارزش کادو دادن نداشته شاید یکی دیگه ارزش این کادو رو داشته باشه . پس نگهش دار برای اون شخصی که ارزششو داره .

برگشتم سمتش . بین دو راهی گیر کرده بودم نمی دوستم قبول کنم یا نه . توی زندگی من کسی جز میلاد نبود که برام ارزش داشته باشه . نا مطمئن نگاهش کردم با لبخند چشماش رو بست و باز کرد و گفت : لطفا !!!

با اینکه دلم نمیخواست دیگه حتی نگاش کنم ولی چون امیر بهم گفت ازش گرفتم و به سمت در رفتم . پاشو روی پدال گاز گذاشت و با سرعت از کنارم رد شد و یه بوق کوتاه زد . با نگاهم بدرقش کردم وقتی دور شد به کادوی توی دستم نگاه کردم . دلیلی نداشت ازش بگیرم پوفی کردم و جعبه رو توی کیفم جا سازی کردم . سر دردم بیشتر شده بود . درو باز کردم و پاورچین پاورچین به سمت اتاقم رفتم . خواستم برم توی اتاقم که یه نفر از پشت دستشو گذاشت روی شونم منم که حسابی ترسیدم یه جیغ بنفش کشیدم و برگشتم . فربد انگشت اشارشو به نشونه ی هیس روی بینیش گذاشت و با غیض گفت : هیس !!! چه خبرته همه رو بیدار کردی نصفه شبی .

دستمو روی قلبم گذاشتم و نفس عمیق کشیدم یه جوری میگه همه رو بیدار کردی انگار صد هزار نفر توی خونه بودن . اصلش یه خاتون توی خونست که اونم با این چیزا بیدار نمیشه . عصبی نگاهش کردم و گفتم : عین جن پشت سرم ظاهر شدی توقع داری نترسم ؟

به ساعت مچیم اشاره کردم و گفتم : گفتی ده دقیقه ی دیگه بیا خونه اومدم دیگه .

فربد- مطمئنی ده دقیقه شد ؟ تا جایی که من میدونم بیست دقیقه طول کشید .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-حالا چه فرقی میکنه ؟ ده دقیقه یا بیست دقیقه ؟ مهم اینه که اومدم . حالام برو میخوام بخوابم .

بی توجه به نگاه عصبانیش رفتم تو اتاق درو بستم . به در تکیه دادم و دکمه ی های مانتوم رو باز کردم . چشمام بدجوری میسوختن . مانتوم رو در اوردم و خواستم شلوارمو دربیارم که در اتاق به شدت باز شد و منم نتونستم خودمو کنترل کنم با باز شدن در محکم با دیوار برخورد کردم و پخش زمین شدم . صورتم از دردی که توی بدنم پیچید جمع شد و اشک توی چشمام حلقه زد .

فربد- ایراد از تو نیست که اینقدر پرویی . ایراد از ماست تو این یه ساله آسون گرفتیم فکر کردی با یابو طرفی . از فردا میدونم باهات چی کار کنم . اجدادتو میارم جلو چشمات .

به طرفم اومد و یقه ی تاپمو توی مشتش نگه داشت : بلایی سرت میارم که روزی صد بار آرزوی مرگ بکنی . امشب با خیال راحت بخواب که روزای خوشت تموم شد .

پرتم کرد کنار در ، با عصبانیت از اتاق رفت بیرون و درو محکم بهم کوبید . قطره اشکی که روی گونم سر خورد و پاک کردم به زور از روی زمین بلند شدم . روی تختم دراز کشیدم و سرمو توی بالشت فرو بردم تا صدای هق هقم بیرون نره. کلا تحقیر کردن عادت فربد بود . نباید میذاشتم کار به اینجا بکشه باید قبل از اینکه اینجوری باهام رفتار میشد از اینجا میرفتم . اما حالا که کار به این جا کشید میمونم و به این زودی جا نمیزنم . قوی باش مرجان با این چیزا نشکن . قوی باش دختر !!!

***

با باز شدن وحشیانه ی در چشمامو باز کردمولی جون بلند شدن نداشتم . تمام بدنم بی حس شده بود . صدای فربد عین مته روی اعصابم بود .

فربد- بلند شو مرجان . بلند شو یه کلی کار دارم .

دوست داشتم سرش داد بزنم و بگم دست از سرم بردار لعنتی اما صدام انگار از ته چاه درمیومد . فربد که دید چیزی نمیگم اومد بالا سر تختم وایساد و گفت : این بار گول حرکاتتو نمیخورم من که میدونم همه ی کارات نقشست پس بلند شو تا سگ نشدم .

اه لعنتی !!! تا کی میخواست از این جمله استفاده کنه ؟ دیگه داشتم از این جمله متنفر میشدم مثلا میخواست تهدیدم کنه . بی توجه به لحن عصبیش سرمو توی بالشت فرو کردم و چشمامو بستم . فربد که از بی توجهی های من خونش به جوش اومده بود با حرص پتو رو از روم کشید دستمو

نگاه دانلود
www.negahdl.com

توی دستاش گرفت و محکم منو به طرف خودش کشید . برای یه لحظه سرم گیج رفت . چشمامو بستم و پتو رو توی مشتم نگه داشتم تا نیفتم . لعنتی !!! آخه الان وقت مریض شدن بود . فربد که از داغی بیش از حد من تعجب کرده بود دستشو روی پیشونیم گذاشت و مضطرب گفت : تو چرا اینقدر داغی ؟

تمام توانم رو توی صدام جمع کردم و گفتم : دارم می میرم اگه خدا بخواد برو بذار بکپم دیگه .

خودمو روی تخت پرت کردم . احساس میکردم سقف اتاق داره دور سرم میچرخه . چشمامو بستم و دستمو روی چشمام گذاشتم .

فربد- داری تو تب میسوزی مرجان بلند شو بریم دکتر .

نه بابا ؟ بلدی نگرانم بشی ؟ من فکر کردم فقط بلدی زور بگی . بدنم توان بلند شدن نداشت .

فربد- بلند میشی یا به زور بلندت کنم ؟

حتی محبتشم به زور بود . پوفی کردم و غلط زدم .

فربد- بلند نمی شی نه ؟

دیگه داشت میرفت روی اعصابم . منتظر بودم یه کلمه دیگه بگه تا بزنم برجکشو بیارم پایین که احساس کردم بین زمین و هوا معلقم . چشمامو که باز کردم خودمو تو بغل فربد دیدم . اگه من نخوام بهم محبت کنی باید کیو ببینم ؟ سرگیجم بهتر شده بود اما خوب نشده بود روی زمین گذاشتم و دستش داشت میرفت طرف شلوارم که جیغ خفیفی کشیدم و گفتم : باشه باشه خودم آماده میشم .

سرشو بالا اورد و با تمسخر به چشمام خیره شد و با لحنی که حقارت توش موج میزد گفت : یه جوری رفتار نکن که فکر کنم هیچ کس تا حالا بدنتو ندیده .

بدجور عصبی شدم ولی به خاطر حال خرابم نتونستم جوابشو بدم . نفسمو عصبی دادم بیرون و با کمکش لباسمو پوشیدم . محبتم که میکرد آدمو تحقیر میکرد . بازومو نگه داشت تا ماشین کمکم کرد . ماشینو روشن کرد و راه افتاد . زیر لب زمزمه کردم : سرده .

فربد صدایی که خودمم به زور شنیدم و شنید و بخاریشو روشن کرد . بدون اینکه ازش تشکر کنم سرمو به شیشه تکیه دادم و چشمامو بستم . فربد لیاقت تشکر نداشت پرو میشد . با اینکه بخاری

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ماشین تا آخرین درجه زیاد بود اما من همچنان سردم بود و مثل بید میلرزیدم . به دستام ها کردم و سعی کردم یه کمی بخوابم که در ماشین باز شد و فربد زیر بغلمو گرفت و کمکم کرد تا پیاده بشم. هیچوقت دلم نمیخواست محتاج فربد بشم مطمئنم به محض اینکه خوب بشم حال امروزمو مدام میکوبه توی سرم . روی صندلی مطب نشوندم و در گوشم گفت : دو سه تا مریض دیگه برن تو بعدش نوبت ماست .

سرمو به نشونه ی فهمیدن تکون دادم . از سرو صدای بیش از حد مطب اعصابم بهم ریخته بود . منی که به همیشه یه پام پارتیه یه پام خونه تیمی و به انواع سر و صداها عادت داشتم برای اولین بار از صدای زیاد اعصابم بهم میریخت . چشمامو بستم و سعی کردم به سر و صداها بی توجه باشم . تازه داشت چشمام گرم میشد که با تکونای فربد چشمامو باز کردم . فربد یه تقه به در اتاق دکتر زد و با هم وارد مطب شدیم . دکتر معاینم کرد و بعد از پرسیدن چند تا سوال رو به فربد گفت : چیزی نیست یه سرما خوردگی سادست . براش یه آمپول می نویسم امروز بزنه و قرصایی که براش می نویسم و حتما بخوره .

کلافه به دکتر نگاه کردم . باز خوبه گفتی یه سرما خوردگی سادست اگه آنفولانزا بود چی کار میکردی ؟ سرم داشت از درد منفجر میشد و حرفای دکترم تمومی نداشت . یه سری چیز توی دفترچم نوشت و دادش به فربد و با لبخند گفت : از این به بعد بیشتر ملاحظه ی خانومتو بکن .

نگاه متعجبم رو بین فربد و دکتر چرخوندم . اینم یه چیزی برای خودش بلغور میکنه . آخه ما کجامون به زن و شوهرا میخوره ؟ من بمیرمم زن این اورانگوتان نمیشم . نیش فربد شل شد و گفت : چـــشـــم !

نیشتو جمع کن . بچه پرو !!! تا پامونو از مطب گذاشتیم بیرون دستشو از دستم بیرون کشید و دوباره گره ی اخماش تو هم رفت . من که میدونم همه ی حرفا و حرکاتت بازیه. فربد نگاهی به من انداخت و گفت : من موندم کجای من و تو به زن و شوهرا میخوره ؟ هر کسی با یه نگاه می فهمه تو اصلا در شأن من نیستی .

با غیض نگاش کردم و گفتم : اونکه صد در صد من بمیرمم با یه نره غولی مثل تو ازدواج نمیکنم حیف من نیست ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگاهی به صورت رنگ پریدم انداخت واز بین دندونای قفل شدش گفت : باز که دم دراوردی جوجه . فکر نکن حرف دیشبمو یادم رفته . برو خدا رو شکر کن دم مرگ بودی وگرنه میدونستم باهات چی کار کنم . البته هنوزم دیر نشده تا ابد که اینجوری نیستی بالاخره خوب میشی .

با عصبانیت پرتم کرد توی ماشین و نشست پشت رُل . با مشت به فرمون ماشین کوبید و گفت : ببین امروز بجوری از کار و زندگیم به خاطر تو زدم .

-مگه من مجبورت کردم ؟ خودت به زور اوردیم .

فربد- همینم مونده خونت بیفته گردنمون . خودت که نحس هستی حداقل مردنت دیگه نحس نباشه .

با عصبانیت نگاهش کردم . یه آدم چه قدر میتونه عوضی باشه که اینطوری با یه دختر رفتار کنه . دست مشت شدمو روی داشبورد گذاشتم و چشمامو بستم . ناخونای بلندم توی گوشتم فرو میرفت و دستمو می سوزند ولی برام مهم نبود !

-ببین اینقدر واسه من کلاس نذار پسرای محلمون خودشونو به آب و آتیش میزدن تا جواب سلامشونو بدم . تو باید خوشحالم باشی که من سوار ماشینتم .

پوزخندی زد و گفت : اون پسرا تا زمانی که نمیدونستن چه هفت خطی هستی خودشونو به آب و آتیش میزدن . من خوشحال نیستم هیچ خیلیم ناراحتم که دختر خرابی مثل تو سوار ماشینم شده .

نفس عصبی کشیدم و گفتم : من هرچیکه هستم به خودم مربوطه به کسی اجازه نمیدم توی کارام دخالت کنه و هر چی از دهنش در میاد بارم کنه . من هر چه قدر بد باشم به گرد پای توئم نمیرسم فربد پس چاک دهنتو ببند و برای من جا نماز آب نکش .

پوزخند عصبی زد و گفت : من کاری نکردم که از تو بدتر بشم . فعلا اسم تو به عنوان خراب سر زبونا افتاده نه من .

-معلومه که اسم من سر زبون افتاده چون من یه دخترم ولی تو پسری . البته توئم همچین به خودت مطمئن نباش .

فربد- مثلا من چی کار کردم ؟

-بماند .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فربد- میخوام نماند بگو ببینم چی میدونی؟

-دونستن یا ندونستن من فرقی به حال تو نداره.

با عصبانیت غرید : مرجان حرف میزنی یا همین جا نفلت کنم ؟

از اینکه اینطوری عصبیش میکردم حسابی ذوق مرگ میشدم آقا زیادی باد دارن باید یکی پیدا میشد بادشو میخوابوند . پوزخندی زدم و گفتم : من بدم . خیلیم بدم حرفم سر زبونا افتاده و انگشت نما شدم . ولی توی رابطه هام حواسم بود که اونقدر مست نشم که حالیم نشه چی کار میکنم .

موشکافانه نگام کرد و گفت : منظور ؟

-بعضیا (به فربد اشاره کردم) اینقدر مست میکنن که حالیشون نیست دارن چه غلطی میکنن بعد از اینکه دختره رو حامله کردن میزنن زیرش انگار نه انگار که اتفاقی افتاده .....

ماشین با صدای بدی وایساد . فربد نگاه غضبناکی بهم انداخت و گفت : برو پایین .

با تعجب نگاش کردم و گفتم : ولی آخه .....

میون حرفم پرید : گفتم برو پایین .

با حرص گفتم : حرف حق تلخه ؟ برو ببین کی قضیه ی سارا رو نمیدونه . همه ی عالم و آدم میدونن بین تو و اون چی گذشته پس ادعا نکن که خیلی پاکی آقا فربد تو پات بیفته از همه پست تری .

به طرفم حمله کرد و فریاد زد : گفتم گمشو بیرون .

سرمو به نشونه ی تأسف تکون دادم و از ماشین پیاده شدم . اینقدر عوضیه که حاضر نیست مسؤلیت کاری که کرده رو قبول کنه . انگار نه انگار پنج _ شیش ماه پیش یه دخترو حامله کرد و وقتی دختره بهش گفت خانوادم فهمیدن بیا منو عقد کن زد زیرش و سارا هم که دیگه کسی قبولش نداشت خودشو کشت . یه جوری به من میگه خراب انگار خودش پاک پاکه . روی جدول نشستم و چشمامو بستم سر گیجه ی لعنتی امونم رو بریده بود . خواستم بلند بشم که سرم گیج رفت و قبل از اینکه فرصت کنم جاییو بگیرم چشمام سیاهی رفت و دیگه هیچی نفهمیدم .

***

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با صدای خانومی که بالا سرم وایساده بود و مدام اسممو صدا میکرد چشمام رو که اندازه یه کوه سنگین شده بود باز کردم . یه کم به اطرافم دقت کردم تا فهمیدم توی بیمارستانم . سرمو با زحمت چرخوندم و به زنی که بالا سرم وایساده بود چشم دوختم . لبخندی زد و گفت : بالآخره بهوش اومدی عزیزم ؟

نه هنوز ! مگه نمی بینی ؟ در حالی که یه چیزی با سرم بهم تزریق میکرد گفت : شوهرت از نگرانی نزدیک بود بیمارستانو رو سرمون خراب کنه

بی توجه به نگاه متعجب من گفت : بذار برم صداش کنم بیاد تو .

رفت بیرون و بعد از چند لحظه فربد اومد تو . با دیدنش پوفی کردم و با اخم رومو برگردوندم . نه خیر !!! مثل اینکه مردم تا مارو رسما زن و شوهر نکنن ول کن نیستن . با کشیده شدن صندلی فهمیدم اومد کنارم نشست . روی تخت خم شد و گفت : فقط اینو به من بگو با چزوندن من چی نصیبت میشه جز اینکه خودتو بدبخت کنی ؟

جوابشو ندادم . خودش هر چه قدر میخواست منو اذیت میکرد توقع داشت من لام تا کام هیچی نگم ولی کور خونده . من تا کاری نکنم فربد به پام بیفته مرجان نیستم . اشکشو در میارم .

فربد- فکر کنم اگه خدا بخواد از دست زبون درازت راحت شدیم .

با غیض سرمو برگردوندم و گفتم : خیالت راحت . من تا تورو دق ندم یه تار مو از سرم کم نمیشه .

لبخندی زد و گفت : نه متأسفانه هنوز سالمی .

خواستم جوابشو بدم که در اتاق باز شد و پرستار با یه سینی غذا توی دستش اومد تو اتاق . فربدم سرشو انداخت پایین . پرستار لبخندی زد و سینی توی دستشو روی میز جلوی پام گذاشت و گفت : فشارت خیلی پایین بود اینو بخور جون بگیری .

متقابلا لبخندی زدم و تا خواستم روی تخت بشینم سرم گیج رفت و دوباره افتادم . لعنتی !!!

پرستار- شما یه کمکی به خانومت بکنی بد نیستا ! طفلکی جون نداره بلند بشه .

منظورش با فربد بود . تمام توانمو توی دستام جمع کردم و خودم بلند شدم . فربد دور از چشم پرستار زیر گوشم زمزمه کرد : دختره ی سرتق .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بدون اینکه جوابشو بدم سرمو انداختم پایین و به سوپ زرد رنگ توی ظرف چشم دوختم . وایی نه بازم سوپ !!! از غذاهای آبکی متنفر بودم ولی چون دیشب و امروز هیچی نخورده بودم و بدجور گرسنم بود ناز کردن و گذاشتم کنار و سعی کردم یه قاشق ازش بخورم . بد نیست قابل تحمله .

پرستار از اتاق بیرون رفت و فربدم کنارم نشست پا روی پا انداخت و گفت : امروز که خوب قسر در رفتی ولی از فردا نمیذارم .

کلافه نگاهش کردم . من تا دم مرگ رفتم و برگشتم اونوقت ایشون میگه امروز که قسر در رفتی .

-ببین فربد تو هیچ غلطی نمیکنی بکنی . پس اینقدر منو تهدید نکن چون خوب میدونی منم ازت عاتو دارم .

گره ی اخماش رفت توهم . باغیض گفت : مثلا قراره چه غلطی بکنی ؟

-اونش دیگه به خودم مربوطه .

پوفی کرد و دستشو برد لای موهاش . لبخند بدجنسی زدم و خودم رو با ظرف سوپ مشغول کردم . سعی کردم نگاهش نکنم ولی سنگینی نگاهشو روی خودم حس میکردم . مطمئنم میخواد سر به تنم نباشه . کافیه یه نیم نگاه بهش بندازم تا با دستاش خفم کنه و همین جا دفنم کنه .

فربد- اگه خوردنتون تموم شد بلند شو میخواییم بریم .

-نه کجا ؟ تازه میخواستم بگم برام میوه هم بیارن .

نگاهم کرد و گفت : امروز خیلی نمک شدی .

-آخه دیشب تو دبه خیار شور بودم .

چنان نگاهی بهم انداخت که خودمو خیس کردم . با اینکه از عصبانیتش می ترسیدم ولی بازم دوست داشتم سربه سرش بذارم . از اتاق رفت بیرون و درو با عصبانیت بهم کوبید . اعصاب نداره ها !!! پوفی کردم و منتظر شدم تا پرستار سرم دستمو باز کنه . لباسمو تنم کردم و از اتاق رفتم بیرون . فربد توی سالن بیمارستان منتظرم بود . شالمو روی سرم مرتب کردم و رفتم پیشش . به ساعتش نگاه کرد و از روی صندلی بلند شد . همه ی کاراش برای دراوردن لج من بود حالا انگار خیلی وقت شناس بود و سر ساعت میرفت اون شرکت کوفتی که اینجوری برای من ژست میگیره . توی ماشین نشستم و فربدم پشت رل نشست . از ترس اینکه دوباره دعوامون نشه ضبطـو

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشن کردم و سعی کردم یه آهنگ خوب بذارم . طبق معمول تمام آهنگای تتلو و آرمین توی ماشین پخش میشد . این همه خواننده آخه چرا تتلو و آرمین ؟ آخه چرا سلیقه ی فربد باید با فرشاد و اون دوستای عوضیش یکی باشه ؟

فربد- بیخودی نگرد آهنگی که تو دوست باشی توش نیست .

شونه بالا انداختم و گفتم : من خواننده ی خاصی رو دوست ندارم فقط میخوام ببینم چه آهنگایی داری .

فربد- پس بذار یه آهنگ خوب بذارم .

یه خورده با ضبطش بازی کرد و بعد از چند لحظه صدای آهنگ توی ماشین پیچید .

منو دیدی تازگیا ؟ که پیشونیم خط افتاده موهام کم پشت

خسته شدن همه ی دوستام از فحش

شدی یه آدم چرت قفله ای که تف به این زندگی !!!

دلم حرفاشو بهت که گفت توئم یه چیزی بگو

بگو نمیتونه هیچی به زور

جدا کنه دیگه تورو ازم

جون هر کی دوست داری یه چیزی بگو

اووووف لعنتی !!! دست گذاشت روی نقطه ضعفم . میدونه من از این آهنگ بدم میاد . رو کردم بهش و با غیض گفتم : میشه اینو نداری ؟

فربد- تو که گفتی میخوایی آهنگامو چک کنی . قشنگ ترین آهنگ همینه پس حرف نزن گوش نکن

-آقا من اصلا آهنگ نخواستم خاموشش کن .

فربد- نه من این آهنگه رو خیلی دوست دارم بذار تموم بشه بعد هر کاری خواستی بکن .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با حرص نگاهش کردم و سرمو به شیشه تکیه دادم . روانی بی خاصیت با اینکه میدونه من از این آهنگ خوشم نمیاد بازم همینو گذاشته چشمامو بستم و سعی کردم نسبت بهش بی توجه باشم .

یه چیزی بگو !!!

یه چیزی بگو بذار قانع شم

تا نتونم جلوی رفتنت مانع شم

مگه نمی بینی چه قدر خراب و داغونم

تو این اوضاع منو تنها نذار خواهشا

بگو چرا داری میری آخه به چه قیمتی ؟

کیه که مثل من رو تو بتونه بشه غیرتی ؟

یا با تو تا بکنه تو هر شرایط بدی

اونوقت توی بی معرفت حتی جوابشو ندی

دِ یه چیزی بگو چرا حرف نمیزنی

چرا فاصله میگیری به من دست نمیزنی

چرا همیشه همه جا تورو باید ببینم

مگه نمی گفتی که دیگه هرز نمی پری ؟

دیگه صدام دل تو رو زده بسه رفتنی شو

بی خیال من خل بد سرد عصبی شو

بدون هر کسی که دور و بر منه عوضی شد

کاش این حس بین تو و من یه ذره عوض میشد

دیگه صدام دل تو رو زده بسه رفتنی شو

بی خیال من خل بد سرد عصبی شو

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بدون هر کسی که دور و بر منه عوضی شد

کاش این حس بین تو و من یه ذره عوض میشد

فربد لبخند حرص در آری زد و گفت : من که خیلی این آهنگه رو دوست دارم تو چی ؟

آخ که دلم میخواست با همین ناخونام چشماشو از کاسه در بیارم بذارم کف دستش . پوزخندی زدم و گفتم : من عاشق این آهنگم .

فربد- جدی ؟ پس بذار یه بار دیگه بذارم گوش کنیم .

این دیگه خیلی زور داشت همینم به زور تحمل کردم . روی ضبط شیرجه زدم و گفتم : جرأت داری بذارش تا همین جا خفت کنم .

قهقهه ای زد و گفت : من که میدونم چه قدر این آهنگه رو دوست داری پس جون من تعارف نکن بذار یه بار دیگه بذارمش .

با جیغ گفتم : فـــــربـــد .

ضبط رو خاموش کردم . همون دعواها می ارزه به آهنگای مزخرفش . با لرزش جیبم موبایلمو از جیبم در اوردم . شماره ی میلاد روی صفحه گوشیم افتاده بودم . خواستم جواب بدم ولی با یادآوری اتفاقای دیشب پشیمون شدم و گوشیمو سر دادم توی جیبم . اینقدر زنگ بزنه تا بترکه . فربد دم خونشون نگه داشت بدون هیچ تشکری پیاده شدم و درو بهم کوبیدم . وقتی خودش وحشیانه با ماشین رفتار میکرد دلیلی نداشت من با ماشینش خوش رفتاری کنم . پاشو گذاشت روی پدال گاز و مثل جت از بغلم رد شد . فربد با این رانندگی کردنش یا خودش داغون میشه یا ماشین خوشگلش . واقعا حیف پول که افتاده دست همچین آدمی . در خونه رو با کلید باز کردم و رفتم تو . خاتون با دیدنم اخمی کرد و گفت : به به خانوم بالآخره افتخار دادن اومدن خونه ؟

بدون اینکه نگاهش کنم گفتم : صبح حالم خوب نبود آقا فربد گفت بریم بیمارستان اگه باور نمیکنین میتونین از خودش بپرسین .

خاتون- اونکه صد البته ازش می پرسم . بهتری الان ؟

-بله

خاتون- چیزی میخوری ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-نه ممنون میرم توی اتاق .

در اتاقو قفل کردم و روبه روی آیینه وایسادم . با دیدن خودم یه شاخ روی سرم سبز شد . رنگم شده بود عین گچ و لبای ترک خوردم دم به سیاهی میزد و پای چشمام گود افتاده بود . با میت توی غسال خونه هیچ فرقی نداشتم . کیفمو پرت کردم روی زمین و روی تخت دراز کشیدم . فربدم زیادی احساس بانمکی میکنه باید حالشو بگیرم . اجازه نمیدم هر کاری دلش میخواد بکنه . اذیتاشو بی جواب نمیذارم . پسره ی عوضی با اینکه میدونه من از این آهنگه بدم میاد بازم میذارتش . اِاِاِ حالا منو اذیت میکنی ؟ یه حالی ازت بگیرم خودت کیف کنی آقا فربد . اگه تا الان حرصتو در میوردم از الان به بعد اشکتو در میارم .

***

روی تخت نشستم و کلافه دستمو توی موهای مشکیم فرو کردم .

-میشه من نیام ؟

ندا- نه نمیشه اصل کار تویی .

پوفی کردم و گفتم : ولی فکر نکنم فربد و خاتون بذارن من از خونه بیام بیرون .

همه ی حرفام بهونه بود چون میلاد توی مهمونی بود دلم نمیخواست برم .

ندا- فربد غلط کرده نذاره کیه مگه ؟ راضیش کن بیا بدون تو هیچ کیفی نداره .

-اما ....

میون حرفم پرید و گفت : دیگه اما و اگه نداره یا میایی یا دور منو خط بکش بای .

-چی میگی ؟

صدای بوق کشدار نشون از قطع شدن تماس میداد .

-الو ؟ الو ؟

موبایلمو با حرص پرت کردم روی تخت . اگه من نخوام میلاد رو ببینم باید چی کار کنم . این پارتی های وقت و بی وقتم شدن قوز بالا قوز من بدبخت بیکار نیستم همیشه برم پارتی که . در کمد و با عصبانیت باز کردم تا یه لباس خوب پیدا کنم . یه شلوار پارچه ای تنگ مشکی و تاپ

نگاه دانلود
www.negahdl.com

گلبهی و کت فسفری سرش برداشتم و گذاشتم توی کیفم تا توی مهمونی بپوشم . بر عکس دفعه های قبل لباس پوشیده انتخاب کردم حوصله نگاه مردا رو نداشتم . موهامو خیلی ساده بالا بستم و از طرف راست توی صورتم ریختم . مانتوی کوتاه مشکیمو که تا بالای زانوم بود رو پوشیدم و یه شال مشکی انداختم روی سرم با اینکه زیادی مشکی شده بودم ولی بازم از تیپی که زدم راضی بودم . دور آیینه یه چرخ زدم و طبق معمول آرایش کردم . اصلا دلم نمیخواست دوباره با میلاد رو در رو بشم . بعد از اون شب لعنتی و دیدن ویدا ازش بدم اومد . موبایلمو برداشتم و شماره ی ندا رو گرفتم . شاید بتونم متقاعدش کنم که نرم .

دستگاه مشترک مورد نظر .....

لعنتی !!! از روی تخت بلند شدم و از اتاق زدم بیرون . از سکوت خونه فهمیدم فربد خونه نیست پاورچین پاورچین به سمت اتاق خاتون رفتم . روی تختش دراز کشیده بود و صدای خروپفش کل اتاقو پر کرده بود . در اتاقشو بی سر و صدا بستم و با قدمای آروم از خونه رفتم بیرون . ندا آدرس خونه ی میثم رو برام فرستاده بود رفتم سر خیابون تاکسی بگیرم. به ساعت نگاه کردم سه و پانزده !! آخه توی این ساعت تاکسی گیر نمیاد که خدا لعنتت کنه ندا آقا من نمیخوام توی مهمونی شماها شرکت کنم . صدای زنگ موبایلم بلند شد یه آهنگ تند از پیت بال بود . از این آهنگ متنفر بودم چرا گذاشته بودمش به عنوان آهنگ زنگ خودمم نمی دونم . ندا بود جواب دادم : چیه ؟

-چیه و مرز . کفنتو بیارن برام . کدوم گوری موندی ؟

-منتظر تاکسیم بابا چرا اینقدر بی اعصابی حالا ؟

ندا- الهی نترکی دوساعته منتظرتم .

-اینم نتیجه ی زورکی مهمونی اومدنه دیگه .

ندا- زورکی مهمونی اومدن چیه ؟ تو باید خیلیم خوشحال باشی که .....

بقیه ی حرفای ندا رو به خاطر ۲۰۶ مشکی که به طرز وحشتناکی جلوی پام وایساد نشنیدم . جیغ خفیفی کشیدم ، چشمامو بستم دستمو روی قلبم گذاشتم و چند تا نفس عمیق کشیدم . مردم چه قدر بی شعور شدن این چه طرز رانندگی کردنه ؟ اه !!! چند تا فحش آبدار انتخاب کردم تا به طرف بدم و برگشتم طرفش و با همون لحن جیغ جیغوم گفتم : مرتیکه مگه کوری .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چشمامو که باز کردم تازه فهمیدم چه گندی زدم . تک سرفه ای کردم و سرمو انداختم پایین . با لبخند از ماشین پیاده شد و سلام کرد .

ندا- الو مرجان ؟ زنده ای ؟

-ندا من بعدا بهت زنگ میزنم .

بدون اینکه به جیغای ندا توجه کنم به تماس خاتمه دادم و موبایلمو جیبم انداختم . اصلا فکر نمی کردم امیر اینطوری وحشتناک جلوی پام ترمز کرده . دستی به لبه ی شالم کشیدم و با خجالت گفتم : آقا امیر من واقعا شرمندم اصلا فکر نمیکردم شما .....

بقیه ی حرفمو نزدم . لبخندی زد و گفت : عیب نداره من نباید اونطوری ترمز میکردم .

سرمو بالا اوردم و با خجالت نگاش کردم. به آسمون نگاه کرد و گفت : فکر کنم قراره بارون بیاد .

به تبعیت از امیر به آسمون نگاه کردم . ابری بود با این شرایط بعیدم نیست بارون بگیره .

- از وضع آسمون بعیدم نیست .

امیر- فکر کنم این بار مسیرامون یکی باشه .

-چه طور ؟

امیر- من میرم خونه ی میثم شما چی ؟

با تعجب نگاش کردم . ندای بیشعور نگفت امیرم میاد . خب مثلا میگفت من میخواستم چی کار کنم ؟

-مگه شمام دعوتی ؟

امیر- من فکر کنم میثم تو مهمونیاش دوستاشو دعوت میکنه .

از حرفم پشیمون شدم . خب امیر دوست میثمه طبیعیه که توی مهمونیای میثم باشه .

امیر- بهتر نیست توی ماشین حرف بزنیم ؟

به ماشینش اشاره کرد . سوار ماشینش که شدم بوی عطر خنکش توی بینیم پیچید . نیشم ناخوداگاه شل شد و بوی عطرشو با لذت به ریه هام فرستادم . این از اولین تفاهم من و امیر من

نگاه دانلود
www.negahdl.com

عاشق عطر خنک بودم . بهش نگاه کردم حواسش به رانندگی بود . شالمو کمی جلو کشیدم و خودم رو جمع و جور کردم . نمیدونم چرا جلوی امیر اینقدر معذب میشدم جلوی هیچ پسری اینطوری نبودم . امیر انگار فهمیده بود معذبم چون نگاهی بهم انداخت و گفت : بهت نمیاد خجالتی باشی .

-خب نیستم ولی .....

میون حرفم پرید و گفت : جلوی منم نباش منم یکیم مثل بقیه ی پسرا .

میخواستم بگم نه شما با بقیه ی پسرا فرق داری ولی نگفتم زیادی خوش به حالش میشد . دوباره صدای این مرتیکه پیت بال بلند شد . موبایلمو از جیبم در اوردم ندا بود . جوابشو دادم : بله ؟

ندا- بمیری مرجان که همیشه منو علاف خودت میکنی .

گوشیو از گوشم دور کردم . جیغای ندا از جیغای منم بدتره .

-چی شده باز ؟

ندا- دارم باهات حرف میزنم چرا عین بز موبایلتو قطع میکنی انتر ؟

به امیر نگاه کردم . نگاش به جلو بود و لبش رو گاز میگرفت .طفلک داشت از خنده میترکید ولی جلوی من خودشو کنترل کرد . با طرز حرف زدن ندا اگه خندش نمیگرفت جای تعجب داشت .

-ببین ندا من الان توی ماشینم نمیتونم صحبت کنم .

ندا- توی ماشین کدوم الاغی هستی که نمیتونی حرف بزنی ؟

زیر چشمی به امیر نگاه کردم . این بار حواسش به ما نبود نفسی از آسودگی کشیدم و با حرص گفتم :

تو ماشین آقای ..... آقا امیر .

ندا چنان جیغی کشید که پرده ی گوش من و امیر باهم پاره شد . با نگرانی نگام کرد میخواست از سالم بودنم مطمئن بشه .سرمو تکون دادم و زیر لب زمزمه کردم چیزی نیست . خاک هفت عالم توی سرت ندا که آبرومو بردی . با عصبانیت گفتم : چته دیوونه ؟ چرا جیغ میکشی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ندا- خدا وکیلی توی ماشین امیری ؟ بابا عجب خر شانسی هستی تو میخواستم زنگ بزنم بهت بگم امیرم امشب هست .

-خب به من چه ربطی داره ؟

ندا- خاک تو سر بی لیاقتت همه دخترای اینجا دارن بال بال میزنن ببیننش اونوقت توی الاغ اصلا عین خیالتم نیست .

-برای من هیچوقت مهم نبوده ندا . هیچ پسری برام مهم نبوده و نیست .

ندا- باشه بابا آمپر نچسبون . پس منتظرتم به اون هلو بگو تند تر برونه .

-خیله خب بابا تو برو به میثم برس کم و کسری نداشه باشه .

ندا- بعله که میرم تا چشم حسوداش دراد .

با صدای میثم که صداش میزد گفتم : اوه اوه صاحبش اومد . فعلا .

خنده ای کرد و گفت : منتظرتم دیوونه ی من .

به تماس خاتمه دادم و موبایلمو توی جیبم سر دادم . بقیه ی راه توی سکوت گذشت ظاهرا امیر اهل حرف زدن نبود . ماشین رو نگه داشت تشکر کردم و از ماشین پیاده شدم . منتظر شدم امیر ماشینشو پارک کنه باهم بریم تو . اینطوری هم چشم دخترا از کاسه درمیاد هم پسرا می فهمن من بی صاحب نیستم . شونه به شونه ی هم وارد حیاط شدیم . هنوز هیچی نشده صدای ضبط کل خونه رو پر کرده بود . زنگو زدم و بعد از چند لحظه یه پسر درو برامون باز کرد . با دیدن من نیشش شل شد . با اخم بدون اینکه سلامش کنم گفتم : میثم کجاست ؟

پسره که از حرفم برداشت بدی کرده بود با نیش باز گفت : آخی چرا اینقدر هلی عزیزم ؟ میثم نشد من که هستم .

با غیض نگاهش کردم . پسره ی عوضی !!! خواستم چیزی بگم که امیر پیش دستی کرد ، یقه ی پسره رو با عصبانیت توی مشتش گرفت و گفت : ببین بچه برو گمشو تو تا به بابات زنگ نزدم بیاد جمعت کنه ببرتت .

پسره آب دهنشو قورت داد و با ترس گفت : بب.....خشید ..... من نمیدونستم .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

امیر میون حرفش پرید و گفت : خفه شو . مثل بچه ی آدم برو اونور بذار خانوم رد بشه.

پسره رو کوبوند به دیوار . جـــونم غیرت ! اینم ویژگی دیگه از امیر . غیرتی !!! به در اشاره کرد و گفت : بفرمایید .

تشکر زیر لبی کردم و رفتم تو . اصلا فکر نمیکردم اینجوری غیرتی باشه . من هر وقت با میلاد بودم اگه پسربهم یه تیکه میانداخت تا زمانی که خیلی وقیحانه نبود کاری به کارشون نداشت اما امیر سریع حساسیت نشون داد و غیرتی شد . ندا رو از دور دیدم . داشت با یه پسر حرف میزد . نگاهشو به سمت من چرخوند لبخندی زد و سرشو تکون داد . براش دست تکون دادم و به طرفش رفتم . ندا خودشو توی بغلم انداخت و در گوشم گفت : وایی مرجان قیافه ی دخترا وقتی تو و امیر اومدین تو دیدن داشت .

از بغلش اومدم بیرون و گفتم : قیافه ی پسرام وقتی من و امیر اومدیم تو دیدن داشت .

ندا- بر منکرش لعنت .

به یه اتاق اشاره کرد و گفت : اونجا اتاق پروئه اگه میخوایی برو لباستو عوض کن .

ازش تشکر کردم و با لبخند به سمت اتاق رفتم . اصلا فکر نمیکردم ندا یه همچین لباس جلف و بازی بپوشه . یه دکلته ی قرمز تا بالای زانوهاش پوشیده بود و رژلب و سایه چشم قرمز زده بود . میثم چه طوری بهش اجازه داده همچین تیپی بزنه ؟ بی تفاوت به اتاق رفتم و کتم رو از توی کیفم در اوردم . از اینکه لباسم باز نبود خوشحال بودم . دلم نمیخواست جلوی امیر بد لباس بپوشم . بر عکس دفعه های قبل که موهامو آزادانه روی شونه هام میریختم ، با کلیپس بالا بستم و فرقمو باز کردم . آرایشم هنوز پاک نشده بود و نیازی به تجدید آرایش نداشتم . از اتاق رفتم بیرون با نگام دنبال امیر میگشتم . دوست داشتم حالا که همه فهمیده بودن ما با هم یه نسبتی داریم تا تهش پیش برم . یه گوشه ی خونه نشسته بود و در و دیوارو نگاه میکرد . رفتم کنارش و گفتم : میتونم اینجا بشینم ؟

کمی خودش رو جمع و جور کرد و گفت : بله حتما .

نیشم رو جمع کردم خیلی ریلکس کنارش روی صندلی نشستم . نگاهمو به صورت بر افروختش انداختم و گفتم : چیزی شده ؟

دستش رو لای موهاش فرو کرد و گفت : نه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-ولی کلافه به نظر میرسی .

امیر- من از این جور جاها خوشم نمیاد اگه به اصرار میثم نبود پامو تو همچین مهمونی مزخرفی نمیذاشتم . به سر و صدای زیاد عادت ندارم سرم درد گرفته .

خب طفلک حق داره . با این صدای مزخرف منم سر درد میگیرم .

-قرص بیارم ؟

امیر- نه ممنون خودش خوب میشه .

-خب شما که عادت نداری چرا اومدی ؟

امیر کلافه نگام کرد و گفت : گفتم که به اصرار میثم اومدم گیر داده بود میخوام دوستام صداتو بشنون منم نتونستم مخالفت کنم .

با تعجب نگاش کردم . نقاشی ، خوانندگی ... یه هنرمندیه برای خودش .

-مگه شما آهنگم میخونی ؟

با خجالت سرشو پایین انداخت و گفت : هـــی بگی نگی یه ته صدایی دارم .

-پس لازم شد امشب حتما بخونی . من خیلی مشتاق شدم صداتو بشنوم .

امیر لبخند کمرنگی زد و گفت : شما لطف داری .

به روش لبخند زدم . فکر میکردم صداش خوب باشه ولی فکر نمیکردم اینقدری باشه که بخواد توی مهمونیا بخونه . خواستم سر صحبتو بیشتر باهاش باز کنم که ندا با ناراحتی اومد کنارم نشست و دستاشو روی صورتش گذاشت . با نگرانی نگاهش کردم و گفتم : چی شده ؟

ندا- هیچی .

لرزش صداش نشون میداد بغض توی گلوش گیر کرده . مضطرب نگاهش کردم و با فریاد گفتم : خب بگو چی شده ؟

بدون اینکه سرشو بیاره بالا گفت : من احمق برداشتم یه تیپی زدم که میثم خوشش بیاد . بیشعور هنوز راه نرسیده گیر داده این چیه پوشیدی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پس از میثم اجازه نگرفته بود و همچین لباس بازی پوشیده بود . اگه اجازه گرفته بود تعجب داشت . میثم باید خیلی بی غیرت باشه که بذاره ندا اینطوری جلوی پسرا بگرده . دستمو دورش حلقه کردم و گفتم : اووووو ! دیوونه چیزی نشده که اینطوری بهم ریختی .

ندا- کاش فقط قضیه این بود .

-مگه چیز دیگه ایم شده ؟

جوابی نداد . دوباره پرسیدم : با توئم ندا . میگم مگه چیز دیگه ایم شده .

سرشو به نشونه ی نه تکون داد . پوزخندی زدم و گفتم : توی چشمام نگاه کن بگو چیز دیگه ای نیست .

بدون اینکه نگام کنه گفت : هیچی نشده مرجان . بی خیال .

بلند شد و خواست بره که از پشت لباسش رو نگه داشتم و کشیدم و به زور کنارم نشوندمش . سرشو بالا نمی اورد . با حرص چونشو توی دستم نگه داشتم و اوردم بالا . با دیدن صورتش دو تا شاخ روی سرم سبز شد . سمت راست صورتش به اندازه ی سه تا انگشت سرخ شده بود و پایین انگشتا دم به کبودی میزد . با تعجب گفتم : میثم کتکت زد ؟

سرشو به نشونه ی نه تکون داد ؟ اه ! لعنتی چرا حرف نمیزنه ؟ با حرص گفتم : خب یه چیزی بگو دیگه . چرا حرف نمیزنی ؟

بعد از چند لحظه سکوت صدای هق هقش توی گوشم پیچید . دستمو دور کمرش حلقه کردم و سرمو به گوشش نزدیک کردم . پس میثم روش دستم بلند کرده بود . در گوشش گفتم : نمیخوای بگی چی شده ؟

نفس عمیقی کشید و گفت : هیچی باور کن . یه مرتبه جوش اورد زد توی گوشم .

-الکی که نبوده احتمالا یه چیزی بهش گفتی که عصبانی شده .

ندا- بابا من هیچی نگفتم . میثم روانیه .

دستشو جلوی صورتش گرفت و با صدای بلند گریه کرد . هیچوقت دلم نمیخواست ناراحتیش رو ببینم . ندا جای خواهر نداشتم بود . لیوان دست نخورده ی آب آلبالوم رو جلوی لباش گرفتم و وادارش کردم تا حتی اگه شده یه قلوپ بخوره . تشکر کرد و لیوان رو ازم گرفت .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خب حالا مثل یه دختر خوب برام بگو چی شده .

هر چی بین خودش و میثم رد و بدل شده بود رو برام تعریف کرد و منم با دقت به حرفاش گوش کردم . همونی بود که حدس میزدم . ندا طبق معمول دست گذاشته بود روی نقطه ضعف میثم و میثمم اعصابش خورد شده بود . دستی به صورتم کشیدم و گفتم : تومیدونی میثم روی کامران حساسه حالا هی اسمشو بیار جلوش .

ندا- چه طور اون خیلی راحت جلوی من از ستاره تعریف میکنه ولی من حق ندارم با کامران دور برم ؟

-تو ستاره رو با کامران مقایسه میکنی . ستاره متأهله اگرم میثم ازش تعریف میکنه به چشم خواهریه ولی تو برای اینکه حرص میثمو در بیاری با کامران خیلی صمیمی میشی .

ندا- نه دلیلی نداره میثم اینقدر با ستاره صمیمی بشه چه دلیلی میتونه داشته باشه جز در اوردن حرص من ؟

دوتاییشون لنگه ی همن !! من موندم این دوتا چجوری میخوان زیر یه سقف باهم زندگی کنن .

-آره توئم درست میگی . میثمزیادی با ستاره گرم میگیره ولی اگه از این کارش زجر میکشی سعی کن بهش بگی تا اینکه با حرف آزارش بدی .

ندا- آخه چجوری بهش بگم ؟

-تو که رگ خواب میثمو بلدی . از ترفندای زنونت استفاده کن .

یه چشمک بهش زدم و با لبخند چشام رو بستم و باز کردم .

-حالام برو کنارش بشین مطمئن باش از دلت میاره . میثمی که من میشناسم تا حالا صد دفعه عذاب وجدان گرفته .

ندا- اگه معذرت خواهی نکرد چی ؟

-میکنه من مطمئنم .

نامطمئن نگام کرد . اخمی تصنعی کردم و اشاره کردم بره . سرشو تکون داد ، بلند شد و خیلی جدی بدون هیچ لبخندی رفت کنار میثم نشست . ندام ته دلش دوست داره با میثم آشتی کنه فقط

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خودشو لوس کنه . میثم نباید روش دست بلند میکرد ولی ندام خیلی میره روی اعصابش و حرصشو در میاره . از نگاه کردن به میثم و ندا دل کندم و به امیر چشم دوختم . سرش توی موبایلش بود و حواسش به محیط اطرافش نبود . از ترس اینکه مثل دفعه ی قبل دستمو بخونه و بفهمه دارم نگاهش میکنم سرمو برگردوندم . دلیل اینکه چرا دوست داشتم نگاش کنم رو نمیدونستم . یه چیزی توی وجود امیر بود که بقیه نداشتنش ، یه چیزی که باعث میشد من اینقدر جذبش بشم . من هیچوقت دلم نمیخواست پسرارو نگاه کنم ولی درباره ی امیر اینجوری نیست . موبایلم رو از جیبم در اوردم و زیر چشمی نگاهش کردم . موهاش رو مثل همیشه آلمانی بالا داده بود و گره ی اخماش تو هم بود . با اینکه جدی بودن بیشتر بهش میومد ولی من لبخندش رو بیشتر دوست داشتم . چشمای خمار مشکیش رو به صفحه ی موبایلش دوخته بود و تند یه چیزی تایپ میکرد . بینی باریک و لب شکریش به زیباییش اضافه کرده بود . ته ریششم که هیچی !!! من عاشق مردداییم که ته ریش میذارن . تیپشم که دختر کش بود اساسی یه کت مشکی رنگ و شلوار کتون مشکی و زیرش یه پیرهن سفید . نگام روی قفسه سینه و گردن بند ای لاتینش ثابت موند . اووووف !!! لامصب استعداد عجیبی تو وسوسه کردن دخترا داره . نگامو قبل از اینکه وسوسه بشم و کار ناشایستی ازم سر بزنه دزدیدم و به اطرافم نگاه کردم .

...- سلام .

سرمو بالا اورم و با اخم نگاش کردم و با سر جوابش رو دادم . موقعی که به وجودش نیاز داشتم میرفت با اون دختره .... ویدا میچرخید ، موقعی که نبودنش بهتر از بودنش بود میومد خودش رو بهم میچسبوند . اومد کنارم نشست و از لیوان آب آلبالوی توی دستش یه قلوپ خورد .

میلاد- کم پیدایی .

-فکر نکنم . ظاهرا شما سرت زیادی شلوغه .

میلاد- آره این مدت یه کم کارام زیاد شده بود .

تیکه ای که بهش پروندم و نفهمید . پوزخندی زدم و گفتم : چرا ویدا جونو نیوردی ؟ این جور جاها بدون ایشون اصلا خوش نمیگذره .

این بار قشنگ فهمید دارم مسخرش میکنم . چون با اخم گفت : جدیدا خیلی زخم زبون میزنی .

-همینه که هست .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میلاد- خب نباید باشه .

-فعلا که هست .

نگاهش روی بالا تنم ثابت شد . پس برای همین هیز بازیاش اومد کنارم نشست . کلافه از روی صندلی بلند شدم و خواستم برم که دستم رو نگه داشت و منو به طرف خودش کشید . منم تعادلمو از دست دادم و با یه جیغ خفیف پرت شدم توی بغلش . سرمو پایین انداختم تا باهاش چشم تو چشم نشم . خواستم بلند بشم که دستشو دور کمرم حلقه کرد و گفت : کجا ؟ مگه من میذارم به این راحتی بری ؟

ملتمسانه نگاش کردم و گفتم : میلاد خواهش میکنم . اینجا جاش نیست .

میلاد پوزخندی زد و گفت : ببخشید دقیقا کجا جاشه ؟ مگه من میخوام چی کار کنم ؟

با حرص نگاش کردم . ای کاش امشبم این دختره رو با خودش میورد حداقل من از دستش راحت میشدم . بهش زل زدم و سعی کردم ذهنش رو بخونم که صداش توی گوشم پیچید :میشه بریم بالا یه کار کوچیک دارم باهات

گنگ نگاهش کردم . امشب حالش خوب نیستا .

-چیزی شده ؟

میلاد- مگه قراره چیزی بشه ؟

عجیب مشکوک میزنه . موشکافانه نگاش کردم و سعی کردم از افکارش چیزی دستگیرم بشه ولی هیچی دستگیرم نشد . -من تا زمانی که نفهمم توی مغز تو چی میگذره از اینجا جم نمیخورم .

میلاد- مگه دست خودته ؟

-آره فکر میکنم . این یه مورد کاملا دست خودمه .

میلاد- باشه .

کمی بهم نزدیک شد : خودت خواستی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از روی صندلی بلند شد و روبه روم وایساد . منو با حرص به طرف خودش کشید و بلندم کرد . وای نه !! اصلا دوست نداشتم اون اتفاقی که توی ذهنم تصور میکردم ، توی این مکان بیفته ولی میلاد اصلا موقعیت حالیش نبود . جیغ خفیفی کشیدم و گفتم : میلاد ولم کن . من با تو بهشتم نمیام .

میلاد- فعلا که جفتمون میریم جهنم . ولی اگه خواستم برم بهشت نیا .

با فریاد گفتم : میلاد !!

برگشت و با تعجب نگام کرد . دستام رو مشت کردم و با غیض گفتم : من ویدا نیستم که با این کارات خر بشم .

با عصبانیت از بغلش رد شدم و یه نیم تنه بهش زدم . عوضی همه چی رو با زور و اجبار میخواست . بدون اینکه به پشت سرم نگاه کنم برگشتم سرجام امیر نبود با چشمام دنبالش گشتم . انگار آب شده بود رفته بود توی زمین . با حرص پام رو کوبیدم زمین و به طرف اتاق پرو رفتم . دیگه یه ثانیم حاضر نبودم توی اون خونه ی لعنتی بمونم . مانتو و شالم رو تنم کردم و کیفم رو برداشتم . میخواستم از خونه برم بیرون که با یه نفر سینه به سینه شدم . سرمو که اوردم بالا با امیر روبه رو شدم . با دیدن من اخمی کرد و گفت : مگه شما نرفته بودی ؟

لبخند کمرنگی زدم و گفتم : نه مگه قرار بود برم ؟

امیر- دوستت به من گفت رفتی .

-حتما اشتباه کرده الان تازه میخوام برم . با اجازه !

خواستم برم که صدام کرد . برگشتم طرفش و منتظر نگاش کردم .

امیر- من دارم میرم بهتره با هم بریم .

-نه دیگه مزاحم نمیشم .

امیر- بهت نمیاد تعارفی باشی .

-نیستم ولی .....

میون حرفم پرید و گفت : پس حرفی برای گفتن نمیمونه بریم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بدون اینکه اجازه حرفی به من بده جلوتر راه افتاد . این چرا یه مرتبه رفت رو یه کانال دیگه ؟ اخلاقش از این رو به اون رو شد . سوار ماشین شدیم هیچ حرفی بینمون رد و بدل نشد . از سکوت بدم میومد پوفی کردم و گفتم : شما هیچ وقت توی ماشین آهنگ نمیذاری ؟

امیر- دفعه ی قبلیم گفتم نمی ذارم ولی چون شما میگی میذارم .

ضبطشو روشن کرد و یه آهنگ لایت توی ماشین پیچید . کاچی به از هیچی . سرمو به شیشه تکیه دادم و چشمام رو بستم . دم خونه ی خاتون نگه داشت . خوشبختانه چون آدرسش رو بلد بود دیگه لازم نبود آدرس بهش بدم . از ماشین که پیاده شدم گفتم : راستی آقا امیر من خیلی مشتاق شدم گالری نقاشیتو ببینم .

چشماش برای لحظه ای درخشیدن ولی روی لباش هیچ لبخندی ننشست . از توی داشبوردش یه کارت در اورد به طرفم گرفت و گفت : خوشحال میشم

ازش تشکر و خداحافظی کردم و بعد از چند لحظه صدای حرکت ماشینش توی گوشم پیچید . به کارت توی دستم نگاه کردم . « گالری نقاشی نیایش » حالا چرا نیایش ؟ به اسم و فامیلیش نگاه کردم . امیر صدر . شماره موبایلش رو تو گوشیم ذخیره کردم و درو با کلید باز کردم و رفتم تو . از اینکه نتونسته بودم صداش رو بشنوم بدجوری حالم گرفته شده بود . اگه میلاد نیومده بود بیشتر می تونستم باهاش حرف بزنم . دلم میخواست بیشتر دربارش بدونم یعنی چند سالشه ؟ تا حالا عاشق شده ؟ اصلا تا حالا دوست دختر داشته ؟ دیگه چه کارهایی میتونه انجام بده ؟ متولد چه ماهیه ؟ از چی خوشش میاد از چی بدش میاد ؟ تمام ذهنم رو سوالای مختلف درباره ی امیر پر کرده بود . تا جواب همه ی سوالام رو پیدا نکنم آروم نمیشم . باید جواب همشونو پیدا کنم وگرنه مرجان نیستم . رفتم توی دستشویی و چند مشت آب به صورتم پاشیدم تمام بدنم بی حس بود فقط دلم میخواست بخوابم . روی تخت دراز کشیدم و چشمام رو بستم اینقدر اعصابم بهم ریخت که یادم رفت از ندا بپرسم با میثم آشتی کرد یا نه . اه ! میلاد مگه اعصابم برای آدم میذاره ؟ به محض اینکه از خواب بیدار شدم زنگ میزنم ازش میپرسم .

***

ماکسیمای سفید خاتون رو یه گوشه پارک کردم و از ماشین پیاده شدم . با اینکه گرفتن ماشین از خاتون کار حضرت فیل بود ولی من بالآخره تونستم مخش رو بزنم و ماشینو بقاپم . به سر در گالریش نگاه کردم « گالری نقاشی نیایش» خیلی آروم از پله ها بالا رفتم اگه سر میخوردم پاک

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آبروم می رفت . توی گالری کسی نبود . انواع و اقسام فصل ها و مکان هارو توی نقاشیش به کار برده بود . محو نقاشی های قشنگش شده بودم که با صدای قدم های یه نفر به خودم اومدم . بعد از چند لحظه امیر با سر و وضع درب و داغون جلوم ظاهر شد و بی توجه به من سمت میزش رفت و انگار دنبال یه چیزی میگشت . وقتی پیداش نکرد با صدای بلند گفت : عکس گربه هارو کجا گذاشتی ؟

یه صدا از همون پایین اومد که گفت : توی همون کشوی اولی .

دستش رو به گردنش کشید و کلافه گفت : نیست که .

وقتی حواسش به اطرافش نبود دوست داشتنی تر میشد . لبخندی زدم و گفتم : جوینده یابنده ست .

سرش رو اورد بالا و با دیدن من لبخندی زد و گفت : به به مشتاق دیدار ! کی اومدی ؟

-یه چند دقیقه ای میشه .

امیر- اِ خب صدام میکردی میومدم بالا .

-گفتم مزاحم نشم .

امیر- مراحمی .

روی صندلی نشست و گفت : خب چی کار کنیم ؟

-نمیدونم .

امیر- اگه اشکال نداره من یه عکسه پیدا کنم بدم دوستم بکشه بعد تصمیم بگیریم .

-عیب نداره من اصلا عجله ندارم .

به عکس توی دستش نگاه کردم . یه عکس از چند تا گربه بود که کنار یه درخت و بزرگ و یه جوی آب نشسته بودن.روی صندلی نشستم و منتظر شدم تا امیر بیاد . محیط گالریش رو دوست داشتم . حس خوبی بهم منتقل میکرد .

امیر- من آمادم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

برگشتم و نگاش کردم . از اون شلختگی در اومده بود . یه پیرهن چهار خونه ای آبی سفید و شلوار لی تنگ آبی نفتی تنش کرده بود و دیگه هیچ آثاری از رنگ توی صورتش نبود . اومد روبه روم وایساد و گفت : خب من درخدمتم .

-یه چیزی بگم بهم نمیخندی ؟

امیر- من غلط بکنم .

لبخندی زدم و گفتم : هوس ذرت مکزیکی کردم .

امیر- خب این که خنده نداشت .

-گفتم شاید خنده دار بوده .

با هم سوار ماشین شدیم . این بار خودش ضبطو روشن کرد . دیگه فهمیده بود من به آهنگ علاقه دارم . روش یه کم باز شده بود اما همچنان کم حرف بود و ساکت ! با تمام پسرایی که تا حالا دیدم فرق داشت . پسرای دیگه شیطون و حاضر جواب بودن ولی امیر کاملا برعکس بود . آروم و خجالتی و سربه زیر . همین خصوصیاتش بود که دوست داشتنیش میکرد . دم یه کافی شاپ نسبتا بزرگ نگه داشت . از ماشین پیاده شدیم و شونه به شونه ی هم وارد کافی شاپ شدیم . یه میزو انتخاب کردیم و نشستیم .

امیر- شما اینجا بشین تا من برم سفارش بدم .

سرمو به نشونه ی باشه تکون دادم و با نگاهم بدرقش کردم . این پسر خجالتی جذاب تمام ذهنم رو به خودش مشغول کرده بود . آی امیر ! امیر !!! چرا اینقدر مشتاقم بیشتر دربارت بدونم ؟ مگه تو چی داری که بقیه ی پسرا ندارن ؟ هان ؟ بعد از چند لحظه با دو لیوان ذرت مکزیکی توی دستش برگشت . یکیشو جلوی من گذاشت و گفت : ببخشید معطل شدی .

-نه بابا مهم نیست .

بوی ذرت مکزیکی عجیب گرسنم کرد . یه قاشق خوردم واقعا خوشمزه بود ! لیوان رو توی دستام گرفتم و فشارش دادم تا گرمم بشه . امیر به بیرون کافی شاپ نگاه کرد و گفت : من از فصل زمستون خیلی خوشم میاد . انگیزمو برای نقاشی کشیدن بیشتر میکنه .

-ولی من از فصل زمستون خوشم نمیاد خاطره ی خوبی ازش ندارم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یاد فرشاد افتادم . بدترین زمستون عمرم رو برام رقم زد . زمستونی که به پایان رسیدن روزای خوب زندگیم منجر شد . زمستونی که به طرد شدن از خانوادم منجر شد . سرمو تکون دادم تا افکار بیهوده از ذهنم پر بکشه . رو کردم به امیر و گفتم : یه سوال ذهن منو مشغول کرده میتونم بپرسم ؟

امیر- آره حتما .

با اینکه خجالت میکشیدم ولی بازم رفتم تو فاز پرویی و ازش پرسیدم .

-چند سالته ؟

نگاهی بهم انداخت و گفت : چند بهم میخوره ؟

بهش نگاه کردم . احتمالا باید همسن میلاد باشه .

-بیست و نه _ سی .

لبخندی زد و گفت : ایول ! زدی تو خال ....

-جدی ؟

امیر- آره .

به ظاهرش قشنگ میخورد بیست و پنج به بالا باشه . از کافی شاپ اومدیم بیرون و سوار ماشین شدیم . آهنگ تایتانیک توی کل ماشین پخش شد . سرمو به شیشه تکیه دادم و آهنگه رو زیر لب زمزمه کردم . جزو یکی از بهترین آهنگایی بود که گوش میکردم و دوستش داشتم . دم خونه ی خاتون نگه داشت و قبل از اینکه پیاده بشم از روی صندلی عقب یه پاکت برداشت به طرفم گرفتش و گفت : این برای شماست .

-چی هست ؟

امیر- یه چیز ناقابل به عنوان یادگاری .

-یادگاری به چه مناسبت ؟

امیر- یادگاری که مناسبت نداره شما فکر کن از یه دوست هدیه گرفتی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پاکت رو ازش گرفتم و تشکر زیر لبی کردم و از ماشین پیاده شدم . یه بوق آروم برام زد و رفت . رفتم توی خونه خوشبختانه خاتون خونه نبود . مستقیم رفتم توی اتاقم تا هدیه ی امیرو باز کنم . یه تابلوی نقاشی از یه منظره ی پاییزی بود . یعنی هلاک نقاشی های قشنگتم پسر ! زیر نقاشی اسم خودش رو به لاتین نوشته بود . نقاشی رو بالا اوردم و اسمشو بوسیدم . کل اتاق رو برانداز کردم . امیدوارم خاتون از اینکه چیزی به دیوار زدم چیزی نگه . از توی کشو یه پونز برداشتم و نقاشیش رو به بالای تخت کوبیدم . یه خورده چپ و راستش کردم و از دور نگاش کردم . عالی شد ! حالا نوبت منه که برای دفعه ی بعدی جبران کنم . روی تخت دراز کشیدم و شمارش رو گرفتم تا ازش تشکر کنم . یه بوق ..... دو بوق ..... سه بوق ..... صدای مردونه اش توی گوشم پیچید : بله ؟

-سلام .

امیر- سلام ..... بفرمایید .

-من مرجانم .

امیر یه ذره مکث کرد و گفت : سلام حالت خوبه ؟

-ممنون شما خوبی ؟

امیر- ممنون .

-راستش زنگ زدم به خاطر هدیت تشکر کنم . خیلی قشنگه .

امیر- خواهش میکنم قابلی نداره . ببخشید اگه دوستش نداری .

-نه بابا خیلیم قشنگه ممنون .

امیر- خواهش میکنم . من دیگه باید برم

-باشه برو به سلامت .

امیر- به امید دیدار .

به تماس خاتمه دادم . پشت تلفن چه قدر ادبی صحبت میکنه . با یاد آوری امیر نیشم شل شد . این پسر خیلی تو دل برو بود . به نقاشیش نگاه کردم و زیر لب زمزمه کردم : خیلی تو دل برویی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چشمام رو بستم تا بهش فکر نکنم . من با خودم یه عهدی بسته بودم زیاد فکر کردن به امیر ممکن بود باعث بشه عهدم رو بشکنم .

***

خاتون- دختر تا کی میخوایی بخوابی ؟

چشمام رو که نیمه باز بود بستم و پتو رو بیشتر روم کشیدم . اصلا حوصله ی خاتون رو نداشتم . معلوم نیست باز چه خوابی دیده .

خاتون- مرجان با توئما .

پوفی کردم و با اخم روی تخت نشستم . تنها کسایی که بلد بودن خواب و به آدم زهرمار کنن خاتون و پسرش بودن . خاتون با اخم گفت : پاشو ببینم . چه معنی داره دختر تا کله ی ظهر بخوابه .

پتو رو یه گوشه پرت کردم و از تخت پایین پریدم . جون مامانت دوباره خرافات زمان بچگیتو روی من پیاده نکن .

خاتون- یونی فرمتو بپوش بیا پایین مهمون دارم .

چشمی زیر لبی گفتم و خاتون از اتاق بیرون رفت . تو که همیشه مهمون داری . آه ! روی صندلی ولو شدم و چشمامو بستم . بدجوری خوابم میومد . به خودم لعنت فرستادم که چرا فیلم دیدن رو به خوابیدن ترجیح دادم . تازه داشت چشمام گرم میشد که دوباره در اتاقم باز شد و صدای خاتون که گفت : تو که دوباره خوابیدی ؟ بلند میشی یا به زور بلندت کنم ؟

پوفی کردم و با حرص از روی صندلی بلند شدم . امروز اصلا نمیشه خوابید . چند مشت آب به صورتم پاشیدم تا خواب از سرم بپره . چشمام به خاطر کم خوابی گود شده بود . یونی فرمم رو از توی کمد در اوردم و تنم کردم . یه سارافون مشکی رنگ تا بالای زانوم و یه پیرهن و پیشبند سفید . یه جوراب شلواری سفیدم باید روش میپوشیدم . از یونی فرمم اصلا راضی نبودم ولی چاره ای جز پوشیدنش نداشتم . کلاه مخصوص سفیدمم سرم کردم و موهام رو به زور توش جا دادم . با اینکه آرایش کردن ممنوع بود ولی یه خورده کرم پودر و خط چشم و ریمیل زدم تا صورتم از بی روحی در بیاد . زنگ در که بلند شد اف اف رو زدم و به آشپزخونه رفتم . خاتون یه کت دامن مشکی سفید و یه جوراب بلند مشکی پاش کرده بود و یه شال حریر مشکیم روی سرش انداخته

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بود . یه مرد تقریبا مسن وارد خونه شد و بعد از کلی تعارف تیکه پاره کردن خاتون از یارو خواست بشینه . یه بشقاب و چاقوی تمیز به همراه یه سینی شیرینی و میوه جلوشون گذاشتم و کیف سامسونتش رو ازش گرفتم به چوب لباسی آویزون کردم . رفتم توی آشپزخونه تا قهوه دم کنم . سکوت عجیبی تو خونه حکم فرما بود . مشخص بود هم خاتون هم اون آقا معذبن .

یارو- آقا زادتون تشریف نمیارن ؟

خاتون- چرا الان دیگه باید پیداش بشه .

یارو- میشه زنگشون بزنید بیان آخه من یه کم عجله دارم .

خاتون- بله حتما . مرجان ؟

از توی آشپزخونه گفتم : بله خانوم ؟

خاتون- زنگ بزن ببین فربد کجا مونده .

-چشم .

به سمت تلفن رفتم و شماره ی فربد رو گرفتم . بعد از دومین بوق جواب داد : بله ؟

-سلام آقا فربد خانوم میگن کجایین ؟

فربد- بگو میام الان توی ترافیک موندم .

-بله چشم .

تلفن رو قطع کردم و روبه خاتون گفتم : گفتن توی ترافیک موندن .

خانوم- بسیار خوب .

با سر اشاره کرد برم تو آشپزخونه . توی آشپزخونه رفتم و منتظر شدم ببینم چی میگن . بعد از چند لحظه صدای قهوه جوش بلند شد . سه فنجون قهوه و سه بشقاب کیک و یه شکر پاش توی سینی گذاشتم و رفتم بیرون . خواستم برم توی اتاق که صدای زنگ در بلند شد .

خاتون- احتمالا باید پسرم باشه . مرجان درو باز کن .

بله ای گفتم و اف اف رو زدم و از پله ها بالا رفتم . صدای سلام و احوال پرسیشون بلند شد .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خاتون- فربد چرا اینقدر دیر کردی مامان ؟

فربد- شرمندم توی ترافیک موندم .

اول خواستم برم توی اتاق ولی حس کنجکاوی مانعم شد کنار در اتاقم نشستم و منتظر شدم ببینم چی میخوان بگن .

فربد- خب شما میدونید برای چی اینجایین ؟

یارو- بله کاملا .

فربد- از کجا میدونید شخصی که ما گم کردیم . همون کسیه که شما میخوایین دربارش حرف بزنین ؟

یارو- والا منم مطمئن نیستم که پسر شما باشه . من فقط اومدم اطلاعاتمو در اختیار شما بذارم .

فربد- خب ما در خدمتیم .

تک سرفه ای کرد و گفت : حدودا سی سال پیش توی ماشینم یه نوزاد پیدا میکنم . از دیدن یه نوزاد توی ماشینم خیلی تعجب کرده بودم . واقعا برام عجیب بود یه بچه اونم اونقدر کوچیک معلوم نبود از کجا اومده . بچه رو بردم خونه

یه قلوپ از قهوه ای که مطمئنم تا حالا سرد شده خورد و ادامه داد : به خانومم گفتم که به پلیس اطلاع بدیم ولی قبول نکرد گفت ما این بچه رو تا زمانی که خانواده ی واقعیش پیدا میشن خودمون بزرگ کنیم . از اونجایی که ما بچه نداشتیم منم قبول کردم . چند سال گذشت و وارد دبیرستان شد . به هنر علاقه ی زیادی داشت . دوست داشت نقاشی بخونه . کنکور هنرو با موفقیت پشت سر گذاشت و توی رشته نقاشی قبول شد . درسش که تموم شد براش یه گالری خریدم و توش مشغول کار کردن شد . الآن سی سالشه یه مردی شده برای خودش . ماشالا هنوزم مثل بچگیاش خوشگله توی این چند ساله مثل بچه ی نداشته ی خودم بزرگش کردم و نذاشتم آب توی دلش تکون بخوره . حالا هم اگه ثابت بشه شما خانواده ی واقعیش هستین با اینکه برام خیلی سخته ولی بازم به خانواده ی واقعیش برش میگردونم . اما قبلش میخوام بدونم که پسرتونو چجوری گم کردین ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خاتون- دزدیدنش . آگهی دادیم توی روزنامه . تا اینکه یه از خدا بی خبر گفت جسدشو سوخته پیدا کردن . اولش باور نکردم ولی وقتی رفتم سرد خونه یه نوزادو دیدم که هیچ قسمت صورتش پیدا نبود ولی ماه گرفتگی روی شونش و خال کوچیک روی گلوش .....

صدای هق هق خاتون کل سالن رو پر کرد .

خاتون- عکسی از بچگیش دارین ؟

یارو- بله یه لحظه اجازه بدین .

انگار داشت دنبال یه چیزی میگشت . بعد از چند لحظه خاتون آهی کشید و گفت : فربد ببین چه قدر شبیه مهبدمه .

فربد- عکس از الانش چی ؟

یارو- از الانش نه ولی یه عکس دارم مال سه سال پیشه .

دوباره چند لحظه سکوت و بعد صدای خاتون : اسم و فامیلیش چیه ؟

یارو- صدر . امیر صدر !!!

چشمام اندازه ی نعلبکی زد بیرون و دهنم اندازه قورباغه باز شد . امیر صدر ، سی ساله ، هنرمند !!! همه ی اینا مشخصات امیر بود . یعنی امیر پس گمشده ی خاتونه ؟ تا زمانی که عکس سه سال پیشش رو نبینم باور نمیکنم . شایدم فقط یه تشابه اسمیه ولی پس شغلشون چی ؟ مگه چند تا امیر صدر داریم که سی سالشونه و نقاشی میکشن ؟ اصلا کی حاضر میشه بهش بگه ؟ وای ! حتی تصورشم مو به تنم سیخ میکنه . اصلا نمیتونم حالتش رو وقتی میفهمه تصور کنم . طفلک ! با صدای بسته شدن در به سالن سرک کشیدم خاتون و پسرش برای بدرقه ی یارو رفته بودن بیرون . از پله ها اومدم پایین و عکس روی میزو برداشتم . خودشه !! امیره !! توی عکس یه پیرهن چهار خونه ای قرمز مشکی پوشیده بود و کنار یه زن تقریبا مسن که بهش میومد مامانش باشه نشسته بود . باورم نمیشه . این همه پسر آخه چرا امیر ؟ صدای در که اومد عکس رو همون جوری که روی عسلی بود ، گذاشتم و رفتم توی اتاقم . ای کاش اشتباه باشه و امیر پسر خاتون نباشه ! ای کاش دروغ باشه ! ای کاش ..... !!!

***

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ندا ظرف میوه رو روی عسلی گذاشت و گفت : زود باش بگو چی شده که دارم از فوضولی میترکم .

-قضیه ی درباره ی امیره .

ندا- جدی ؟ خب بگو چی شده .

نفس عمیقی کشیدم و گفتم : یادته بهت گفتم خاتون یه پسر به اسم مهبد داشته که سی ساله گم شده ؟

ندا- آره یادمه .

-دیشب یه آقایی اومده بود خونه ی خاتون ادعا میکرد که پسر گمشده ی خاتونو اون بزرگ کرده . آخر بحثشون خاتون ازش پرسید اسم پسرم چیه فکر میکنی چی گفت ؟

ندا کمی فکر کرد یه مرتبه عین برق گرفته ها از جا پرید : نـــــه !!!

-آره .

ندا- باورم نمیشه . یعنی امیر پسر گمشده ی خاتونه ؟

-به احتمال زیاد آره .

ندا- خودش میدونه ؟

-فکر نکنم . قرار شد هر وقت ثابت شد واقعا مهبده کم کم بهش بگن .

ندا به مبل تکیه داد و آه بلندی کشید . مطمئنا داشت به همون چیزی فکر میکرد که من فکر میکردم . عکس العمل امیر بعد از شنیدن خبر .

ندا- من میگم بهتره به خاتون بگی امیرو میشناسی ؟

-که چی بشه ؟

ندا- خب اینطوری هم خاتون امیرو می بینه هم امیر !

بد فکریم نیستا . خاتون قبل از هر کاری اول امیرو می دید . پیشنهاد ندا بدجوری به دلم نشست باید تا دیر نشده برم خونه و به خاتون بگم .

***

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با صدای خاتون که ازم خواست برم تو اتاقش درو باز کردم و رفتم تو . روی کاناپه نشسته بود و یه کتاب میخوند . از بالای عینکش نگاهی بهم انداخت و گفت : درم پشت سرت ببند .

چشمی گفتم و درو بستم .

خاتون- بیا بشین .

روبه روش نشستم . با خودم درگیر بودم داشتم به این فکر میکردم از کجا شروع کنم که با تحکم صدای خاتون تصمیم گرفتم قید مقدمه و حاشیه چینی رو بزنم : زود کارتو بگو .

تک سرفه ای کردم : شاید از نظر شما آدم فوضولی باشم اما نیستم . من از رفتارای و شما و پسرتون و رفت و آمدایی که تو این خونه شد فهمیدم شما یه گمشده دارین . فکر کنم من گمشده ی شما رو میشناسم .

خاتون عینکشو روی میز گذاشت و گفت : میشناسی ؟ از کجا ؟

چیزی نگفتم . میخواستم بگم دوست دوست پسر دوستم ؟ ژست متفکرا رو به خودش گرفت : یه نشونی ازش بگو مطمئن بشم .

-امیر صدر ، سی ساله ، نقاش و از همه مهم تر عکسی که آقای صدر بهتون دادن گواه همه چیزه .

کمی به طرفم مایل شد و گفت : امروز عصر منو می بری پیشش ؟

-بله چشم .

خاتون- ممنون .

چه عجب ! یه بار توی عمرش تشکر کرد . لبخند اجباری زدم و گفتم : میتونم برم .

دستش رو به نشونه ی برو تکون داد . از اتاقش بیرون اومدم و رفتم اتاق خودم . نگام روی تابلوی نقاشیش ثابت موند . اسمش رو لمس کردم . امیر ! کی قراره به جای امیر مهبد صداش کنن ؟ خودش دوست داره به چه اسمی صداش کنن ؟ اصلا برای چی امیر برای من اینقدر مهم شده ؟ تابلو رو سر جاش زدم و روی تختم دراز کشیدم . چشمامو روی هم گذاشتم و طولی نکشید که خوابم برد . با صدای خاتون از خواب پریدم و هاج واج به ساعت نگاه کردم . یعنی من سه ساعت خوابیده بودم ؟ بزنم به تخته به خرس قطبی گفتم زکی . عین فنر از روی تخت پایین

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پریدم و شروع به آماده شدن کردم . به تیپ و قیافم نگاه کردم یه پالتوی چرم و شلوار لی لوله تفنگی مشکی و یه شال قرمزم سرم کردم . زیاد آرایش نکردم فقط ریمیل و رژ و خط چشم !

خاتون- چه عجب ! من فکر کردم آماده شدنت سه ساعت طول میکشه .

جلوی خودم رو گرفتم تا چیزی بهش نگم . سوییچ ماکسیماش رو به طرفم گرفت : تو بشین پشت فرمون .

سوییچ رو ازش گرفتم و شونه به شونه ی هم سوار ماشین شدیم . کمربندش رو بسته نبسته گفت : آروم برون .

خب بذار روشنش کنم بعدا گیر بده .

خاتون- کمربندتو ببند .

پوفی کردم و کمربندم رو بستم . به دم گالری که رسیدم مخصوصا ماشین رو جلوی پارک ممنوع پارک کردم . دم گالری که رسیدیم خاتون دستشو روی قلبش گذاشت و چشماش رو بست . از پشت گرفتمش و با نگرانی صداش زدم : خانوم ؟ خانوم ؟ حالتون خوبه ؟

نفس عمیقی کشید و گفت : خوبم .

-میخوایین برگردیم ؟

خاتون- نه بریم .

پله ها رو بالا رفتیم . امیر کنار میزش وایساده بود و داشت با دو تا زن حرف میزد . با دیدن ما لبخندی زد و سرشو تکون داد . منم متقابلا با لبخند سرمو تکون دادم .

یکی از خانوما- پس دیگه سفارش نکنما !

امیر- چشم قول میدم یه هفته ای تحویلتون بدم .

اون یکی- ما به کار شما ایمان داریم آقا امیر .

خیله خب حالا ! بیا برو بیرون دیگه وقت گیر اورده . زیر چشمی به خاتون نگاه کردم . تمام حواسش به امیر بود . احتمالا میخواد با مهبد سی سال پیش مقایسش کنه . امیر لبخندی زد و گفت : شما لطف دارین .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بالآخره خانوما از حرف زدن با امیر دل کندن و رفتن . امیر رو کرد به ما و گفت : ببخشید معطل شدین .

-اشکال نداره مشتری واجب تره .

امیر که معلوم بود از وجود یه زن مسن کنار من خیلی تعجب کرده ولی به روی خودش نمیورد . دستمو به طرف خاتون گرفتم : ایشون صاحبکارمه . از اون نقاشی که بهم داده بودی خیلی خوششون اومد منم اوردمشون اینجا تا استاد نقاشیو ببینن .

امیر لبخندی زد و سرشو انداخت پایین . هلاک خنده هاتم پسر !

خاتون- مرجان خیلی تعریفتو میکنه

امیر- مرجان خانوم نسبت به من لطف دارن .

خاتون- چه سبکی کار میکنی ؟

امیر- رئال .

خاتون نیم نگاهی بهم کرد که یعنی مزاحمی . من که بهونه داشتم رو به امیر گفتم : فکر کنم ماشینو پارک ممنوع پارک کردم الان بر میگردم .

از گالری اومدم بیرون . ماشینو یه کم دور تر پارک کردم و موبایلمو برداشتم و شماره ی ندا رو گرفتم . همون بوق اول رو که خورد جواب داد : چیه ؟

-سلام .

ندا- علیک سلام چی شده ؟

-امروز به خاتون گفتم امیرو میشناسم .

صدای ندا رنگ هیجان گرفت دیگه از اون بی حوصلگی خبری نبود : خب چی گفت ؟

-هیچی دیگه ازم خواست بیارمش گالری منم اوردم .

ندا- دروغ ؟ یعنی خاتون و امیر الان توی گالرین ؟

-آره .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ندا- ایول بابا دمت جیز . بالآخره توی عمرت یه کار مفید انجام دادی .

اینو دیگه راست میگفت . از ندا خداحافظی کردم و برگشتم توی گالری . خوشبختانه حرفاشون تموم شده بود فقط خاتون مثل بقیه ی مشتریا داشت به امیر تأکید میکرد : کی بیام ازت بگیرم ؟

امیر- راستش این چند وقت سرم خیلی شلوغه ولی قول میدم تا آخر برج آمادش کنم .

خاتون- باشه پس منتظرم یکی از بهترین کاراتو ازت میخوام .

امیر- چشم تمام سعیمو میکنم .

خاتون- لطف میکنی پسرم .

رو کرد به من و گفت : بریم .

از امیر خداحافظی کردم و سوار ماشین شدیم . با اینکه احتمال میدادم خاتون اساسی بزنه توی برجکم ولی بازم نتونستم جلوی فوضولیم رو بگیرم . با کنجکاوی پرسیدم : چی شد ؟

خاتون- امیر با تمام پسرایی که ادعا میکردن مهبد منن فرق داشت . سر به زیر و مؤدب خیلی پسر خوبیه ! هنوز هیچی نشده مهرش به دلم نشست .

از نظر منم امیر با بقیه ی پسرا فرق داشت مگه امیر چی داشت که بقیه نداشت ؟ ماشین رو توی پارکینگ پارک کردم و رفتیم توی سالن . خاتون موبایلشو به طرفم گرفت و گفت : شمارشو برام سیو کن .

-چشم .

شمارش رو توی گوشی خاتون سیو کردم و به اتاقم رفتم . دوست داشتم بدونم چه حرفایی بینشون رد و بدل شده . با اینکه دوست نداشتم شماره ی امیرو بگیرم ولی فوضولی این چیزا حالیش نیست . خجالت و رودروایستی رو گذاشتم کنار و شمارش روگرفتم .

امیر- الو ؟

-سلام خوبی ؟

امیر- ممنون شما خوبی ؟

-ممنون .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خوشبختانه این بار شناخت و دیگه نیازی به معرفی نبود .

امیر- کاری داشتی ؟

-ببین فکر نکنی فوضولما ولی از همون موقع که اومدم دارم فکر میکنم صاحبکارم بهت چی گفت .

قهقهه زد : فوضول که نه فقط یه کم کنجکاو .

-آره فقط یه کم .

امیر- چیز خاصی نپرسید فقط چند تا سوال درباره ی علاقه ی کاری و این جور چیزا پرسید .

-آهان ممنون .

امیر- خواهش میکنم . اینارو میتونستی از خودشم بپرسی .

-راستش نه . خجالت میکشیدم .

خنده ی آرومی کرد : آهان از اون لحاظ .

خاتون- مرجان ؟ مرجان ؟

-الان میام خانوم .

گوشی رو به اون یکی دستم دادم و گفتم : ببخشید صاحبکارم صدام میکنه باید برم .

امیر- اشکال نداره برو به کارات برس .

-پس فعلا .

امیر- به امید دیدار .

به تماس خاتمه دادم و رفتم توی سالن . خاتون گوشی تلفن رو به طرفم گرفت و گفت : دوستت کارت داره .

تلفن رو به طرفم گرفت و قبل از اینکه بگیرمش گفت : بار آخری باشه که شماره ی اینجا رو به دوستات میدی .

-چشم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

وقتی پشتشو بهم کرد اداش رو در اوردم . مادر و پسر لنگه ی همن .

-بله ؟

ندا- چرا موبایلت اشغاله ؟

-ببخشید داشتم با امیر حرف میزدم

طبق معمول یه جیغ کشید و گفت : بیشعور تک خوری ؟ خرش کردی بدون اینکه به من بگی ؟

-خر چیه ؟ تک خوری چیه ؟ کار واجب داشتم . تو چرا زنگ زدی اینجا مگه بهت نگفتم به اینجا زنگ نزن ؟

ندا- ببخشید موبایلت اشغال بود خب . خیلی بد شد برات ؟

-بی خیال . تو چی کار داشتی ؟

یه جیغ دیگه کشید ولی این بار از روی ذوق !

ندا- وای مرجان میثم پنجشنبه شب میاد خواستگاریم .

با خوشحالی گفتم : واقعا ؟

ندا- آره به جون خودم . مامانم گفت دیروز زنگ زدن خونمون .

-تبریک میگم خیلی برات خوشحال شدم ندا از ته دل میگم .

ندا- مرسی عزیزم (یه ذره مکث) میگم ..... میشه توئم بیای ؟

-بیام خواستگاری ؟ اما آخه .....

ندا- دیگه اما و آخه نداره . به خاطر من بیا .

-باشه چون تو میگی میام .

ندا- فدات شم . فقط زود بیا نذاری با مهمونا بیای .

-باشه سعیمو میکنم .

ندا- ایشالا شب خواستگاریت دو برابر جبران میکنم . من دیگه میرم . پس منتظرت باشم دیگه ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-آره بای .

تلفن رو قطع کردم و روی صندلی ولو شدم . اینم از ندا !!! ندا و میثمم به جمع متأهلین گرامی پیوستن . تنها آرزویی که براشون دارم خوشبختیه ! همین و بس

***

به تیپ و قیافم توی آیینه نگاه کردم . یه مانتوی سفید تا بالای زانوم که یه کمربند چرم مشکی با سگک طلایی سرخود داشت و یه شلوار لی تنگ آبی نفتی . کفش عروسکی سفیدمم پام کردم و از خونه زدم بیرون . خوشبختانه خاتون خونه نبود وگرنه دو ساعت باید براش توضیح میدادم . یه تاکسی گرفتم و رفتم خونشون . زنگ خونشون رو زدم و بعد از چند لحظه سیمین جون (مامان ندا) درو باز کرد . با دیدنم لبخندی زد و گفت : سلام مرجان جون .

-سلام سیمین جون ببخشید مزاحم شدم از بس ندا اصرار کرد نتونستم روش رو زمین بزنم .

سیمین- خوب کاری کردی عزیزم اینجام مثل خونه ی خودت .

خونشون رو خیلی دوست داشتم . یه خونه ی جمع و جور ولی در عین حال شیک و مدرن ! از لای در اتاق یواشکی ندا رو نگاه کردم . دور خودش می چرخید و انواع لوازم آرایشی هارو برمیداشت و نگاه میکرد . در اتاق رو محکم باز کردم و گفتم : پـــــــــــــــــــــخخخخخخخخخخ !!!

با ترس به طرفم برگشت و بعد از چند که از شوک در اومد پرید توی بغلم : سلام عشقم . وای مرجان دستم به دامنت .

از بغلم اومد بیرون و گفت : اصلا نمیدونم باید چی کار کنم خیلی هول شدم .

-خب اینکه کاری نداره بسپارش به من .

ندا- چشم فرشته ی نجات .

لبخندی زدم و گفتم : پس زود باش تا مهمونا نیومدن هر چی لباس شیک داری همه رو بردار بیار .

سمت کمدش رفت و سه دست لباس روی تخت گذاشت . هر کدوم رو برداشتم و توی تن ندا تصور کردم . اولی یه تونیک آبی آسمانی و ساپورت و شال سفید رنگ ، دومی یه تونیک عسلی تا پایین زانوش به همراه شلوار کتون قهوه ای شال لجنی ، سومیم تونیک خفاشی که آبی نفتی که یه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کمربند مشکی سر خود داشت به همراه شلوار لی آبی آسمانی و شال مشکی . تونیک خفاشی رو با ساپورت و شال سفید بهش دادم و گفتم : به نظرم اینا بیشتر بهت میاد .

بدون هیچ حرفی لباسارو ازم گرفت و رفت پشت کمد تا بپوششون . بعد از چند دقیقه از پشت کمد اومد بیرون جلوم یه چرخ زد و گفت : چه طور شدم ؟

-عالی . فقط صورتت مونده .

رژلب صورتی پررنگ رو به لباش زدم و پنکک صورتی کمرنگ به گونه هاش زدم . مژه هاش بلند بودن و نیازی به ریمیل نداشت ولی برای اینکه چشماش قشنگ تر به نظر برسن خط چشم و سایه چشم آبی کمرنگ براش زدم . شالش رو هم از پشت گره زدم و اضافیش رو پیچوندم و دور گردنش انداختم . عقب رفتم و چند لحظه با لذت نگاش کردم . فوق العاده شده بود .

-تموم شد .

از روی تخت بلند شد و رفت جلوی آیینه . لبخند روی لبش نشون میداد از کارم راضیه .

ندا- وای مرجان دمت گرم اگه نبودی نمی دونستم باید چی کار کنم . تا عمر دارم مدیونتم .

-این چه حرفیه ؟ دو تا خواهر این حرفا رو با هم ندارن .

گردنشو کج کرد و گفت : یه دنیا ممنونم خواهری !

چشمام رو با لبخند بستم و باز کردم . ندا واقعا حکم یه خواهرو برام داشت . یه خواهر واقعی !!!! صدای زنگ در که بلند شد ندا جیغ خفیفی کشید و گفت : وای اومدن .

دستمو گذاشتم روی شونش و گفتم : نگران چی هستی ؟ تو که آماده ای فقط فوری نیا بیرون .

ندا- باشه بابا تو که از مامانم بدتری .

-حالیت نیست دارم بهت آموزش با کلاس بودن میدم .

لبخندی زد و گفت : آهان از اون لحاظ .

بهش یه چشمک زدم و از اتاق بیرون اومدم . میثم و میلاد به همراه مامان باباش وارد سالن شده بودن . میثم با دیدن من لبخندی زد و سرشو تکون داد . منم متقابلا جوابشو دادم دسته گلش رو به سیمین جون داد و کنار باباش نشست . بعد از چند لحظه ندا وارد سالن شد و سلام زیر لبی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کرد و کنار من نشست . اینقدر بهش سفارش کردم زود نیا آخرم مثل این ترشیده ها فوری اومد بیرون . زیر چشمی به میثم نگاه کردم . با سلام ندا سرشو اورد بالا و با نگاهی که عشق توش موج میزد ندا رو نگاه کرد . ندا در گوشم زمزمه کرد : زود اومدم ؟

-یه کمی ولی عیب نداره .

صدام رو آروم تر کردم و گفتم : از وقتی اومدی توی سالن نگاه میثم به توئه .

ندا سرشو بالا اورد و میثمو نگاه کردم . میثمم سریع نگاهش رو دزدید و با انگشتاش بازی کرد . یه لحظه یاد ازدواج خودم افتادم . نه مراسم خواستگاری ، نه عروسی ، هیچی فقط یه خطبه ی عقد ساده . آهی کشیدم و به میثم نگاه کردم . دونه های درشت عرق روی پیشونیش خود نمایی میکرد . نداهم دست کمی از میثم نداشت . نا خودآگاه لبخند زدم .

آقای سعیدی- بهتره بریم سر اصل مطلب .

منم که عاشق اصل مطلب ! سکوت کردم تا بحث از دستم در نره . آقای سعیدی سکوت مجلس رو که دید گفت : همه ی شما در جریان هستین که ما برای چی اینجا جمع شدیم . واقعیتش اینه که این آقا میثم ما از دختر خانوم شما خوشش اومده . حالا اگه از نظر شما اشکال نداره این دو تا جوون برن حرفاشونو بزنن .

با موافقت آقای کاظمی و سیمین جون ندا بلند شد و پشت سرش میثم و باهم به اتاق رفتن . نگاهم افتاد به سبد گل روی عسلی . تمام گلاش رز و مریم بود . ندا گل مریم خیلی دوست داشت و من گل رز ! حتما گل رزا سلیقه ی میلاده . جدیدا چه خود شیرین شده ایش ! طبق معمول با نیش گشاد اومد کنارم نشست و سر صحبت رو باهام باز کرد : در چه حالی ؟

بی تفاوت گفتم : بد نیستم .

به سبد گل اشاره کردم و گفتم : نگو گل رزا سلیقه میثمه که باور نمیکنم .

میلاد- خب سلیقه ی منه .

میلاد و میثم از هر لحاظ شبیه هم بودن . چه قیافه ، چه اخلاق . ولی اگه امیر داداش فربد باشه که ایشالا نیست هیچ وجه مشترکی بینشون نیست . امیر کجا ؟ فربد کجا ؟ میلاد لیوان چایی رو برداشت و گفت : کم پیدایی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-دیگه حال و حوصله ی سابقو ندارم .

میلاد- چرا ؟ مگه چی شده ؟

-خودمم دلیلشو نمیدونم .

نگاهی بهش انداختم و با پوزخند گفتم : ویدا جونو نیوردی ؟ بدون اون اصلا خوش نمیگذره .

خواست چیزی بگه که با اومدن ندا و میثم حرفشو خورد و فقط در گوشم زمزمه کرد : منو تو تنها میشیم .

پوزخندی زدم و به میثم و ندا چشم دوختم . میثم لبخندی زد و گفت : بالآخره تونستم بله رو از عروس بگیرم .

صدای دست و کِل و سوت کل خونه رو پر کرد . از همون اولم مشخص بود میثم همین امشب بله رو از ندا میگیره . حاضرم شرط بندی کنم توی اتاق به جای حرف زدن به کارای جانبی پرداختن . زدم به بازوش و گفتم : دقیقا توی اتاق چی کار میکردین ؟

ندا- گمشو بابا مگه همه مثل تو منحرفن ؟

-کم نه .

یه چشمک زدم و سرمو انداختم پایین . ندا دختر خوبی بود مثل من زندگیش تباه نشده بود و زندگیش غرق لجن و کثافت نبود . پس یه زندگی خوب و سرشار از عشق حقش بود .

***

با جیغ گفتم : چی ؟ من بگم ؟ عمرا .

خاتون عینکش رو زد و گفت : آره باید بهش بگی چه بخوای چه نخوای .

به خاتون نگاه کردم و گفتم : آخه مسائل خانوادگی شما چه ربطی به من داره ؟

خاتون- کسی بهتر از تو رو پیدا نکردیم .

-خب یه مرتبه بگین من دلم از سنگه و خلاص دیگه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آقای صدر کمی به طرف جلو مایل شد و گفت : دخترم ما کی گفتیم دلت از سنگه ؟ من و مادرش دلمون نمیاد بهش بگیم اگرم خانوم و آقای امینی بگن ممکنه باور نکنه پس فقط شما میمونی .

-اولا به جز من این همه دوست و رفیق داره من یکیو میشناسم که میتونه بهش بگه دوما من آقا امیرو اونقدر نمی شناسم فقط دو سه بار رفتم گالریش .

خاتون خواست چیزی بگه که آقای صدر دستشو به علامت سکوت بالا اورد و خودش گفت : امیر فقط یه رفیق داره اونم میثمه . وقتی بهش گفتیم قبول نکرد گفت به شما بگیم .

پام رو با عصبانیت به زمین کوبیدم و دستمو روی صورتم گذاشتم . من اگه میثم رو ببینم میدونم باهاش چی کار کنم ! اون به خانواده ی امیر گفته من میتونم بگم بیشعور !! عذر خواهی زیر لبی کردم و به اتاقم رفتم و درو پشت سرم بستم . نقاشی رو برداشتم و توی بغلم گرفتم . آخه چرا من ؟ چرا من باید به امیر بگم که بچه ی واقعی خانوادش نیست ؟ اصلا چجوری بهش بگم ؟ امیر ! آخه چجوری بهت بگم ؟ دستمو به صورتم کشیدم . میثم دعا کن دستم بهت نرسه . شاید هر کس دیگه ای بود میتونستم بهش بگم ولی امیر ..... ! وای خدا من چم شده ؟ چرا نمیتونم به امیر بگم ؟ مگه امیر کیه ؟ خب اونم یه پسره مثل بقیه ی پسرا ولی برای من اینطوری نیست . برای من امیر با همه ی پسرا فرق داره . نکنه ..... نکنه عاشقش شدم ؟ نـــــه احمق ! نه !!! تو حق نداری عاشق کسی بشی . حق نداری ! مگه کور بودی ندیدی عشق فرشاد چه بلایی سرت اورد ؟ زندگی الانت اگه بده فقط به خاطر وجود همون فرشاد نامرده . اینقدر بلا سر زندگیت اورد بس نبود ؟ اون عشق لعنتی تو رو تا خرخره تو منجلاب برد بس نبود ؟ حالا که اینطور شد حتما بهش بگم . تو زندگی من چیزی به اسم عشق وجود نداره . بهش میگم ! باید بهش بگم !!! از تخت پایین پریدم و به سالن برگشتم . همه ی نگاها به طرفم برگشت . تک سرفه ای کردم و گفتم : من به امیر میگم فقط یه هفته وقت میخوام .

خاتون- یه هفته خیلیه . کمتر .

-پس دور منو خط بکشین .

خواستم برگردم توی اتاقم که آقای صدر گفت : یه هفته عالیه .

لبخندی زدم و برگشتم توی اتاقم . حالا می فهمم اخلاق امیر چرا اینقدر خوبه . به اتاقم رفتم باید حرفایی رو که به امیر میزدم ، آماده میکردم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

***

اصلا باورم نمیشد که فرصت یه هفته ایم به این زودی تموم شده و امروز باید به امیر بگم . خاتون نگاهی بهم انداخت و گفت : کجا به سلامتی ؟

-فکر کنم مهلت یه هفته ایم تموم شد .

خاتون- فکر نمیکردم به این زودی بخوای بهش بگی .

-ولی تصمیم گرفتم بهش بگم .

خواستم از اتاق برم بیرون که صدام کرد برگشتم به طرفش : ماشینو بردار .

هـــه ! هر وقت یه کاری رو باید براشون انجام میدادم محبتشون زیاد میشد ولی حالا خدا نکنه یه کار برای خودم میخواستم انجام بدم . سوییچ ماشین رو از جا کلیدی برداشتم .

خاتون- آروم برون .

چشمی گفتم و از خونه زدم بیرون . سوار ماشین شدم و به سمت گالری امیر راه افتادم یه بار دیگه حرفایی رو که میخواستم بهش بزنم و با خودم مرور کردم . ماشین رو یه گوشه پارک کردم و از ماشین پیاده شدم . توی گالری رو نگاه کردم . شک داشتم دوستشم توی گالری هست یا نه ضربان قلبم بدجوری تند میزد . نفس عمیقی کشیدم و رفتم توی گالری . امیر مشغول نقاشی کشیدن و حواسش به اطرافش نبود .

-سلام .

سرشو بالا اورد و با دیدن من با لبخند بلند شد : سلام مرجان خانوم . مشتاق دیدار ! چه عجب یادی از ما کردی .

-من همیشه یاد شما هستم امروز بروز دادم .

لبخندی زد و اشاره کرد بشینم . موهاش رو از روی پیشونیش کنار زدم و گفتم : از ژستایی که موقع نقاشی کشیدن میگیری خوشم میاد . خیلی خوش استایل میشی .

امیر- لطف داری .

-حالا چی میکشی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تابلوی ناقصش رو به طرفم گرفت و گفت : دارم سفارش صاحبکارتو میکشم .

به زودی صاحبکار من میشه مامانت . یه نقاشی از منظره ی زمستونی بود .

همون موقع دوستش وارد گالری شد . به من سلام کرد و چند تا وسیله روی میز گذاشت و گفت : اینم وسیله هایی که نیاز داشتی . من برم ؟

امیر- آره برو ممنون .

داشت از گالری میرفت بیرون که امیر دوباره اسمش رو صدا کرد : نقاشی خانوم سمیعیو کشیدی ؟

با کف دست به پیشونیش زد و گفت : آخ یادم رفت .

امیر نگاهی بهش انداخت و به نشونه ی تأسف سرشو تکون داد : خسته نباشی . بیا برو رنگاشو بردار تو خونه بکش . فردا میاد گیر میده بهمون .

راه رفته رو برگشت تا وسایلش رو برداره . بعد از چند دقیقه از من و امیر خداحافظی کرد و رفت . رو کردم به امیر و گفتم : بلند شو بریم .

امیر- کجا ؟

-نمیدونم هر جایی جز اینجا .

امیر- پس صبر کن من لباسمو عوض کنم بعد بریم .

-باشه .

رفت توی انبار و بعد از چند دقیقه تمیز و مرتب برگشت بالا . به سر تا پاش نگاه کردم . یه سیوشرت مشکی و زیرش یه پیرهن سفید و شلوار لی دودی . مثل همیشه جذاب !!! شونه به شونه ی هم از گالری اومدیم بیرون و سوار ماشین امیر شدیم .

امیر- خب کجا بریم ؟

مسلما کافی شاپ و رستوران برای حرفی که من میخواستم بزنم مناسب نیست برای همین پیشنهاد کردم بریم یه پارک جنگلی . سرمو به شیشه تکیه دادم و چشمام رو بستم . روبه روی یه پارک نسبتا بزرگ نگه داشت . روی یه نیمکت نشستیم .

امیر- چیزی میخوری ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-اگه چیزی باشه آره .

امیر- الان برمیگردم .

سرمو به نشونه ی باشه تکون دادم . کاش زودتر این روز لعنتی بگذره و راحت بشم . امیر با دو تا بستنی قیفی توی دستش برگشت تشکر کردم و بستینو ازش گرفتم . هر چی بیشتر میگذشت گفتنش سخت تر میشد . انگار به زبونم یه وزنه ی یه کیلویی وصل کرده بودن . به امیر نگاه کردم بی خیال بستینش رو میخورد و هرازگاهی به اطرافش نگاه میکرد. الان وقتشه مرجان ! بجنب دختر !!! نفس عمیقی کشیدم و گفتم : امیر ؟!

به طرفم برگشت و منتظر نگام کرد .

-دیشب داشتم یه فیلم میدیدم دختره بعد از بیست سال زندگی با خانواده ای که توش بزرگ شده و یه کلی خاطره باهاشون داره می فهمه پدر و مادر واقعیش نیستن . به نظر من خیلی سخته اگه یه همچین اتفاقی بیفته . هم برای پدر و مادر هم برای بچه . مخصوصا برای بچه چون ضربه ی بدی بهش وارد میشه . میخوام بدونم تو اگه به جای اون دختر بودی چی کار میکردی ؟

امیر یه ذره فکر کرد و گفت : بستگی داره طرفم وضع مالیش چه قدر باشه .

-تو فکر کن خیلی خوب .

امیر- خب مگه مرض دارم ناراحت بشم ؟ یه شبه وارد خونه ای میشم که پولشون از پارو بالا میره . تازه باید خدا رو هم شکر کنم .

با غیض نگاهش کردم و گفتم : شوخیت گرفته ؟ دارم باهات جدی حرف میزنم .

امیر- خب منم جدی گفتم . خیلی خوبه که یه شبه صاحب کلی مال و منال میشی وای اگه بشه چی میشه .

-میشه دو دقیقه جدی باشی ؟

امیر- خب منم جدیم شوخیم کجا بود ؟

-امیر ازت خواهش میکنم . جون هر کی دوست داری جدی باش .

یه ذره فکر کرد و گفت : چه میدونم بحث دیگه ای نبود بندازی وسط ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-حالا فکر کن یه همچین چیزی واقعا هست . چی کار میکنی ؟

امیر- هیچی کیفشو میکنم .

با جیغ گفتم : امیر ؟

با تعجب نگام کرد .

-امیر دارم میگم فکر کن یه همچین چیزی هست . توروخدا جون هر کی دوست داری به حرفام گوش کن من شوخی نمیکنم . دارم جدی حرف میزنم .

گره ی اخماش رفت تو هم : منظورت چیه ؟

-امیر میدونم باورش برات سخته ولی باید باور کنی . تو بچه ی واقعی خانوادت نیستی .

شروع کردم براش همه چیو بگم . از صحبتای آقای صدر توی خونه ی خاتون گرفته تا حرفایی که یه هفته پیش بینمون رد و بدل شد . فقط از خاتون ، از مادر اصلیش چیزی نگفتم . این خواست خود خاتون بود . یه مرتبه رنگ نگاش عوض شد با مشت روی نیمکت کوبید و گفت : این حرفا چیه میزنی ؟ منو مسخره کردی ؟ اوردیم اینجا چرت و پرت تحویلم بدی ؟

نگاه همه اونایی که کنارمون بودن روی ما ثابت شد . دستام رو بالا و پایین کردم و گفتم : خواهش میکنم صداتو بیار پایین . برای منم راحت نبود بیام اینجا این حرفا رو بهت بزنم . اگه الان اینجام فقط و فقط به خاطر اون مادریه که سی ساله منتظره پسرشو ببینه و بغلش کنه . فقط به حرمت مادرت اینجام .

دستی به صورتش کشید و چشماش رو بست . نمیتونستم درکش کنم اما میدونستم داره خیلی عذاب میکشه . داشت سعی میکرد حرفایی رو که بهش زدم تجزیه تحلیل کنه . چشماش رو باز کرد و ملتمسانه گفت : مرجان ازت خواهش میکنم بگو که همه ی حرفات شوخی بود . بگو هر چی گفتی برای این بود که اذیتم کنی .

توی چشمام دنبال یه چیزی میگشت . دنبال یه چیزی که بهش بگه همه ی حرفام شوخی بود .

-منم خیلی دلم میخواست شوخی کنم باهات ولی شوخی نبود .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دستش رو لای موهاش فرو برد و به سمت درخت رفت و دستشو مشت کرده روی تنه ی دیوار گذاشت . پشت سرش وایسادم کاش یه راهی پیدا میکردم تا آرومش کنم . با صدای تقریبا بلندی گفت : آخه چه طوری ؟ چه طوری باور کنم ؟

به طرفم برگشت و گفت : چه طوری باور کنم ؟

خواستم ازش بخوام آروم باشه که با فریاد گفت : دِ آخه لعنتی چه طوری آروم باشم ؟ بعد از سی سال زندگی با یه خانواده یه دختر اومده بهم میگه من بچه ی واقعی خانوادم نیستم اونوقت توقع داری آروم باشم ؟ بعد از سی سال فهمیدم دیگه امیر صدر نیستم اونوقت تو توقع داری هیچی نگم ؟ توقع داری لال مونی بگیرم ؟

دستش رو به گردنش کشید و چند تا لگد محکم به درخت کوبید . حلقه ی اشک توی چشمای مشکیش برق میزد . با باز و بسته کردن چشماش یه قطره اشک سر خورد روی گونش ولی سریع پاکش کرد . با صدای بلند امیر همه ی نگاها به طرف ما برگشته بود اما برام مهم نبود . تنها چیزی که مهم بود آروم کردن امیر بود . بستنی توی دستش رو با حرص پرت کرد روی زمین و به سمت ماشینش رفت . منم رفتم دنبالش با این حالش اصلا درست نبود بشینه پشت فرمون . صداش میزدم و ازش میخواستم که برگرده اما اصلا گوشش به این حرفا بدهکار نبود . سوار ماشینش شد به شیشه ی ماشین زدم و ملتمسانه گفتم : امیر ! پیاده شو باهم حرف میزنیم . امیر پیاده شو !!!

بی توجه به التماس های من پاش رو گذشت روی پدال گاز و با سرعت وحشتناکی از اونجا دور شد و صدای ساییده شدن لاستیک ماشینش سکوت خیابون رو در هم شکست . پامو به زمین کوبیدم . پسره ی سرتق !! اگه بلایی سر خودش بیاره من چه غلطی بکنم ؟ موبایلمو برداشتم و شماره ی امیرو گرفتم . یه بوق .....دو بوق ..... سه بوق ..... چهار بوق..... لعنتی چرا جواب نمیده ؟ یه بار دیگه گرفتمش . بعد از دومین بوق اشغالش کرد . بستنی آب شدمو روی زمین پرت کردم و دست و مانتوی بستنی شدم رو با دستمال پاک کردم . لعنت به هر چی بستنیه ! اه . برای بار سوم موبایلشو گرفتم .

دستگاه مشترک مورد نظر خاموش میباشد .....

لعنتی !!! موبایلمو پرت کردم توی جیبم و از پارک زدم بیرون . با اون حال داغونش بلایی سر خودش نیاره . با این سرعتی که امیر رفت بعیدم نیست بلایی سر خودش بیاره . زبونتو گاز بگیر دختر نفوس بد نزن خوبیت نداره . یه تاکسی گرفتم و رفتم دم گالری و با ماشین خاتون مستقیم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رفتم خونه . هر بار بهش زنگ میزدم موبایلش خاموش بود . رفتم توی اتاقم و بدون اینکه لباسم رو دربیارم روی تخت دراز کشیدم . فقط خدا کنه بلایی سرش نیاد .

***

توی جام غلط زدم و چشمام رو نیمه باز کردم . هوا تقریبا تاریک شده بود به ساعت نگاه کردم هفت !!! یعنی ریلکس تر از من توی این عالم وجود نداره . بلند شدم لامپ اتاقمو روشن کردم و دوباره شماره ی امیرو گرفتم . این بار بوق خورد و بعد از چند بوق یه خانوم تلفن رو جواب داد .

خانومه- بله ؟

با تعجب به شماره نگاه کردم . شماره ی امیر بود پس چرا یه زن برداشته ؟

-الو ؟

خانومه- بله امرتون ؟

-ببخشید من با آقای صدر کار داشتم .

خانومه- شما چه نسبتی با ایشون دارین ؟

به تو چه آخه . خواستم بزنم برجکشو بیارم پایین اما پشیمون شدم کلافه گفتم : من یکی از بستگانشون هستم .

خانومه- ایشون الان تو بیمارستان (...) بستری هستن و حالشون وخیمه .....

حرف پرستارو با خودم زمزمه کردم : امیر الان بیمارستانه و حالش وخیمه . امیر !!! عین جت از روی تخت پایین پریدم و در حالی که داشتم سر و وضعم رو مرتب میکردم گفتم : آدرس بیمارستان ؟

آدرس رو یادداشت کردم و از اتاق اومدم بیرون . خاتون جلوم ظاهرشد و گفت : چی شده؟

همون طور که داشتم از سالن میرفتم بیرون گفتم : امیر ..... آقای صدر الان توی بیمارستانه .

خاتون با نگرانی گفت : صبر کن منم آماده بشم باهم بریم .

بدون اینکه منتظر جوابی از طرف من باشه رفت توی اتاق تا حاضر بشه . کلافه روی پله ها نشستم و دستمو روی صورتم گذاشتم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خاتون- بریم .

با سرعت وحشتناک میروندم توی اون شرایط هیچی برام مهم نبود فقط دوست داشتم سریع برسم . پله های بیمارستان رو دوتا یکی طی کردم و خودمو به اطلاعات رسوندم .

-ببخشید آقای صدر کجا بستری هستن ؟

یه نگاهی به مانیتور کرد و گفت : الان تو اتاق عملن .

-چی شده ؟

زنه- تصادف کرده .

با غیض گفتم : اینو که خودمم میدونم برای چی بردنش اتاق عمل ؟

زنه- من نمیدونم دکترش که اومد خودتون بپرسین .

روی صندلی انتظار ولو شدم و چشمام رو بستم . امیر تو رو خدا بهوش بیا پسر ! خاتون اومد بالا سرم و گفت : کجاست ؟

به اتاق عمل اشاره کردم . خاتونم روی صندلی نشست و دستشو روی پاهاش گذاشت . حال اونم بهتر از من نبود .

خاتون- بیا شماره ی آقای صدرو از موبایلم پیدا کن بهش بگو .

بینیم رو بالا کشیدم و موبایل خاتون رو گرفتم . شماره ی آقای صدرو پیدا کردم و بهش زنگ زدم . با اولین زنگ گوشیو برداشت : الو ؟

-الو سلام . آقای صدر ؟

آقای صدر – خودم هستم بفرمایید .

-من مرجان .....

خاتون گوشیو از دستم گرفت و زیر لب غر زد : برای من جلسه ی معارفه راه انداخته .

از روی صندلی بلند شدم و به سمت اتاق عمل رفتم . حوصله ی غر غرای خاتون رو نداشتم . اگه ملاحظه ی سنشو نمیکردم هر چی از دهنم در میومد بارش میکردم . نگام رو در اتاق عمل ثابت

نگاه دانلود
www.negahdl.com

موند . مگه چش شده که بردنش اتاق عمل . آهی کشیدم و سرمو به دیوار تکیه دادم و چشمام رو بستم . نمیدونم چه قدر توی اون حال بودم که خانوم و آقای صدر هراسون به طرف خاتون اومدن . خودمو بهشون رسوندم . خانوم صدر نگاهی به من و خاتون کرد و گفت : چی شده؟ بچم کجاست ؟

خاتون- ماکه اومدیم برده بودنش اتاق عمل . ایشالا چیزی نیست .

همون موقع یه مرد با لباس سبز و کلاه و ماسک مخصوص از اتاق عمل بیرون اومد . آقای صدر به طرف دکتر رفت و گفت : آقای دکتر حال پسرم چه طوره ؟

دکتر ماسکش رو پایین داد و گفت : متأسفانه رفتن توی کما .

تنها چیزی که شنیدم یا اباالفضل و افتادن خانوم صدر بود . آقای صدر سراسیمه خودشو به خانومش رسوند و سعی کرد آرومش کنه . روی زمین سر خوردم و چشمامو بستم . من مقصر این تصادف لعنتی بودم ! من خیلی بد بهش گفتم . ای کاش زبونم لال میشد و هیچوقت بهش نمیگفتم . نگام رو در اتاق مراقبت های ویژه (آی سیو) خشک شد . به زور از روی زمین بلند شدم و خودمو به در اتاق رسوندم . امیر لخت روی تخت خوابیده بود و کلی دم و دستگاه بهش وصل بود . روی صورتش پر بود از جای زخم و خراش و خون مردگی . دور سرشم بانداژ شده بود . دستمو جلوی دهنم گرفتم تا صدای هق هقم رو کسی نشنوه . امیر جون هر کی دوست داری بلند شو ! امیر اگه بلایی سرت بیاد من هیچوقت خودم رو نمی بخشم . هیچوقت !!! امیر بلند شو نقاشی بکش . بلند شو حرف بزن ، بخند گریه کن داد بزن فحش بده هر کاری دوست داری بکن اما فقط بلند شو . د بلند شو لعنتی !!!

آقای صدر- دخترم ؟

سرمو بالا اوردم و با خجالت نگاش کردم . من باعث شده بودم پسرش روی تخت بیمارستان بیفته .

-آقای صدر من واقعا شرمندم من نمیخواستم .....

دستشو به نشونه ی سکوت اورد بالا و کمی با فاصله ازم روی صندلی نشست .

آقای صدر- لطفا بهم بگو چجوری بهش گفتی . بی کم و کاست .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نمیدونستم چجوری بهش بگم . به تته پته افتاده بودم : آقای صدر باور کنید من خیلی آروم بهش گفتم موقعی که سوار ماشین شد خیلی سعی کردم جلوشو بگیرم اما موفق نشدم .

گریه مانع ادامه ی حرفام شد .

آقای صدر- آروم باش . من فقط میخوام حرفاییو که بهش زدی بدونم . همین !

همه ی حرفایی که بین من و امیر رد و بدل شدو گفتم . آقای صدر بعد از شنیدن حرفام گفت : امروز که اومد خونه خیلی عصبانی بود میخواست مطمئن بشه حرفایی که شما بهش زدی راسته . من و مادرشم همه چیو بهش گفتیم امیرم بهم ریخت از خونه زد بیرون .

پس خونم رفته بود و فهمیده بود حرفایی که بهش زدم راسته . اشکم رو پاک کردم و گفتم : در هر صورت شرمندم من خودمو مقصر این تصادف میدونم .

لبخندی زد و گفت : این حرفا چیه میزنی ؟ بلند شو ! بلند شو دخترم برو استراحت کن . اینجوریم فکر نکن شما مقصر این تصادف نبودی خب ؟ بابت امروزم ممنون خیلی اذیت شدی .

-این چه حرفیه ؟ وظیفه بود .

آقای صدر- ماشین هست ؟

-بله ممنون .

از بیمارستان زدم بیرون . محیط بیمارستان حالم رو بد میکرد . روی نیمکت نشستم تا حالم سرجاش بیاد . حوصله خونه ی خاتون رو نداشتم . شماره ی ندا رو گرفتم بعد از دومین بوق جواب داد : چیه ؟

-سلام خوبی ؟

ندا- ممنون چی شده ؟

نفس عمیقی کشیدم تا صدام نلرزه گفتم : چیزی نشده .

ندا- آخه این موقع شب زنگ زدی .

راستم میگفت . ساعت ده شب بود .

-خواب بودی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ندا- نه داشتم فیلم میدیدم .

-میگم ..... میتونم امشب بیام پیش شما ؟

ندا- چیزی شده ؟

-برات میگم بعدا بیام ؟

ندا- حتما خونه خودته .

-پس میبینمت .

به تماس خاتمه دادم و موبایلمو توی جیبم انداختم . این ساعت شب مگس توی خیابون پر نمیزنه چه برسه به تاکسی ؟ پوفی کردم و سمت خونشون راه افتادم روی جدولا نشستم تا نفسم بالا بیاد . بارون گرفته بود و من هیچی با خودم نیورده بودم . به آسمون نگاه کردم و زیر لب زمزمه کردم : لعنتی !! خواستم بلند بشم که یه ماشین کنار پام ترمز کرد . بی توجه به ماشین به راهم ادامه دادم . بعد از چند لحظه بوق کشداری زد و گفت : مرجان خانوم ؟

صداش آشنا بود برگشتم به طرفش . از نوری که توی صورتش انداخت تونستم بشناسمش . آقای صدر بود .

آقای صدر- داره بارون میاد خوب نیست پیاده بری .

یاد روزی افتادم که امیر کنار پام ترمز کرد . این پدر و پسر چه قدر شبیه هم بودن ! بغضم رو با آه قورت دادم و گفتم : نه دیگه مزاحم شما نمیشم .

آقای صدر- مزاحمت چیه ؟ هوا سرده خیابونم خلوته خطرناکه .

لبخند تشکر آمیزی زدم و عقب نشستم . آقای صدر از توی آیینه نگاهی بهم انداخت و گفت : کجا برم ؟

آدرس خونه ی ندا رو دادم . بدون هیچ حرفی ماشینو روشن کرد و راه افتاد . دلم میخواست بدونم امیرو برای چی عمل کردن ؟ مطمئنا آقای صدر خبر داشت . کم رویی رو کنار گذاشتم و گفتم : آقا امیرو برای چی عمل کردن ؟

آقای صدر- خونریزی مغزی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سرمو به شیشه تکیه دادم . دم خونه نگه داشت تشکر کردم و گفتم : پس منو بی خبر نذارین .

آقای صدر- حتما .

از ماشین پیاده شدم و زنگ خونشون رو زدم . بعد از چند لحظه در با صدای ظریف تیک باز شد . درو باز کردم و رفتم تو. ندا و سیمین جون اومدن دم در استقبالم . دلم براش یه ذره شده بود بعد از شب خواستگاری ندیده بودمش . خودمو انداختم توی بغلش .

ندا- چه عجب فهمیدی یه دوستم داری .

لبخند کمرنگی زدم و گفتم : داستانش مفصله .

رو کردم به سیمین جون و گفتم : ببخشید این وقت شب مزاحم شدم .

سیمین- خونه ی خودته عزیزم .

روی مبل نشستم و سیمین جون برام یه لیوان چایی اورد تشکر کردم و چایی رو گرفتم و داغ داغ سر کشیدمش . ندا اومد کنارم نشست و گفت : خب بگو چی شده ؟

لیوان چاییو روی عسلی گذاشتم و گفتم : امیر تصادف کرده .

اشکم رو پاک کردم تا ندا نبینه . با نگرانی گفت : آخی ! برای چی ؟

قضیه رو براش گفتم . امیر حقش نبود بعد از سی سال خوب زندگی کردن بفهمه بچه ی واقعی خانوادش نیست . دستم رو به صورتم کشیدم و نفس عمیقی کشیدم . خستگی رو بهونه کردم و رفتم توی اتاق . دل و دماغ هیچ کاریو نداشتم . مانتو و شالم رو در اوردم و روی تخت دراز کشیدم . سعی کردم بخوابم ولی فکر امیر اجازه نمیداد . لعنتی !!! امیر امیر امیر !!! این امیر کیه که این جوری همه ی هوش و حواس منو برده ؟ امیر چرا با شنیدن اسمت دلم میلرزه ؟ چرا اینقدر نگرانتم ؟ چرا اینقدر دوست دارم بیشتر باهات باشم ؟ چرا اینقدر دوست دارم باهام باشی ؟ چرا دوست دارم کنارم باشی ؟ وای خدا نکنه .....نـــــه خواهش میکنم دیگه نه .

با جیغ گفتم : نـــــه !

از تخت پایین پریدم و خودمو به دستشویی رسوندم و چند مشت آب یخ به صورتم پاشیدم . به خودم توی آیینه نگاه کردم . پای چشمام گود افتاده بود و چشمام قرمز شده بود و همشم به خاطر امیر بود ای خـــــدا . آخه چرا ؟ من نتونستم روی قسمم ..... روی حرفم بمونم ..... نتونستم به

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حرفی که سه سال پیش زدم عمل کنم . من عاشق شدم ..... عاشق امیر یا مهبد نمیدونم فقط میدونم که قلبم دیگه خالی از حس نیست . نگاهم رو به سقف دوختم و زمزمه کردم : چـــرا ؟ مگه بار اول از عشقم خیری دیدم ؟

به قلبم اشاره کردم و گفتم : پس چرا این قلب لعنتی داره وابسته میشه ؟

دو مشت محکم به قفسه سینم زدم و با فریاد گفتم : تو نباید عاشق بشی ..... نباید عاشق بشی .

به خودم اشاره کردم : من مرجانم . دختری که به خاطر عشق زندگیش نابود شد زندگی من به خاطر عشق نابود شد . من نمیخوام ..... میفهمی ؟ دیگه نمیخوام کسیو دوست داشته باشم . من به امیر هیچ حسی ندارم . این قلب لامصب من داره به امیر وابسته میشه ولی من نمیذارم که بیشتر از این وابسته بشه حق عاشق شدن نداره . قلب دیگه حق عاشق شدن نداره .

صدای هق هقم کل دستشویی رو پر کرده بود . من نمیخوام عاشق بشم . من به خودم قول داده بودم که بعد از فرشاد به هیچ کس دل نبندم حالا امیر داشت عهد منو با خودم میشکوند . به سقف نگاه کردم . امیر میدونم داری صدام رو میشنوی. نذار عشقم بهت زیادتر بشه . نذار عاشقت بشم ..... لعنتی نذار ....!!!

***

به ساعت نگاه کردم . هشت و نیم ! با هر زحمتی بود تونستم دو ساعت بخوابم . از تخت پایین اومدم و رفتم توی سالن . خبری از ندا نبود ولی سیمین جون و شوهرش توی آشپزخونه بودن و داشتن صبحونه میخوردن . رفتم توی آشپزخونه و سلام کردم . سیمین جون با لبخند نگاهی بهم انداخت و گفت : سلام به روی ماهت عزیزم . دیشب خوب خوابیدی ؟

خـــیـــلـــــی . مگه فکر امیر گذاشت ؟

لبخندی زدم و گفتم : بله ممنون .

کنار سیمین جون نشستم سفره ی صبحونه مثل سه سال پیش پر بود . ظرف پنیرو کمی سمت خودم کشیدم تا راحت بتونم لقمه بگیرم . اشتهایی برای غذا خوردن نداشتم . چند تا لقمه به زور خوردم و از روی صندلی بلند شدم .

-ممنون سیمین جون .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سیمین- کجا ؟ توکه هنوز چیزی نخوردی

-ممنون سیر شدم .

رفتم توی اتاق . موبایلم رو برداشتم و شماره ی امیرو گرفتم . باید می فهمیدم در چه حالیه . چند بوق خورد و بعد صدای یه زن تقریبا مسن توی گوشم پیچید : بله ؟

احتمالا مامانش بود . نفس عمیقی کشیدم و گفتم : خانوم صدر ؟

خانوم- بله خودم هستم . مرجان خانوم شمایی ؟

این چه سریع شناخت .

-بله خودمم .

خانوم صدر- خوبی مادر ؟

با شنیدن مادر اشک توی چشمام حلقه زد ولی جلوی ریزششون رو گرفتم و گفتم : ممنون زنگ زدم حال آقا امیرو بپرسم ؟ وضعیتش چه طوره ؟

چند لحظه سکوت و صدای آه خانوم صدر : هنوز در همون حاله هیچ تغییری نکرده .

نمیدونستم باید چی بگم . من خودم بیشتر نگران امیر بودم چه طوری میخواستم یکی دیگه رو دلداری بدم .

-حالا ایشالا به هوش میاد .

خانوم صدر- ایشالا . ممنون زنگ زدی .

-خواهش میکنم وظیفه بود . من دیگه برم .

خانوم صدر- برو مادر بازم ممنون .

موبایلمو پرت کردم توی جیبم . امیر ! بهوش بیا پسر منو .... خانوادتو اذیت نکن . بهوش بیا . مانتوم رو تنم کردم و شالمو انداختم روی سرم و از اتاق رفتم بیرون . دلم نمیومد بدون خداحافظی از ندا برم یه تقه به در اتاقش زدم و رفتم توی اتاقش . ندا عین بچه های دوساله روی تختش خوابیده بود و لبخند روی لباش بود . معلوم نیست داره خواب کیو میبینه که اینطوری

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نیشش باز شده . کنارش نشستم و آروم صداش کردم . چشماش رو باز کرد به روش لبخند زدم . با عصبانیت یه بالشت برداشت و به طرفم پرت کرد .

-چته دیوونه ؟

ندا- عوضی داشتم خواب میدیدم بیدارم کردی . نذاشتی بقیشو ببینم .

-بله از لبخند روی لبت معلوم بود . خواب میثمو میدیدی ؟

ندا نیشش شل شد : آره داشتم خواب شب عروسیمونو میدیدم تازه به جاهای حساسش رسیده بودما !!

-خاک تو سر منحرفت . بلند شو بدرقم کن دارم میرم .

ندا- میری ؟ چرا به این زودی ؟ خب من که درست و حسابی ندیدمت .

-خب نیومدم تو منو ببینی . حوصله نداشتم برم خونه ی خاتون .

به حالت قهر روشو برگردوند و گفت : برو گمشو بی لیاقت . اصلا برو بمیر .

صورتشو بوسیدم و گفتم : شوخی کردم عشقم میخوام برم کارای خونه رو انجام بدم خاتون بفهمه کارا ناقصه کلمو میکنه . ندا- باشه برو .

-فداتشم . سی یو لیتر .

از اتاقش اومدم بیرون و از سیمین جونم خداحافظی کردم و از خونشون اومدم بیرون . کارای خونه روی هم تلمبار شده بود و من حوصله ی انجام هیچ کدوم رو نداشتم . وارد خونه شدم بوی گند چربی کل خونه رو پر کرده بود . جلوی دهنم رو گرفتم و به سمت دستشویی دویدم . اه از بوی چربی متنفرم . یونی فرمم رو تنم کردم و مشغول کار کردن شدم . با هر زحمتی بود کارارو انجام دادم و روی تخت ولو شدم . خبری از فربد و خاتونم نبود طبق معمول رفتن پی یللی تللی فقط من بدبخت باید اینجا حمالی کنم . اگه به خاطر آواره شدنم نبود همین الان جل و پلاسم رو جمع میکردم و از خونشون میرفتم . به اندازه ی کافی حمالی کردم . رفتم توی اتاق به نقاشی امیر نگاه کردم . دلم براش تنگ شده . روی اسمش یه بوسه زدم و از اتاق زدم بیرون . دلم برای عطر خنکشم تنگ شده . کاش زود تر بهش بیاد نمیتونم ببینم مثل یه گوشت روی تخت افتاده . بهوش میاد من مطمئنم به زودی بهوش میاد .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

***

روی تخت نشستم و صدای هق هقم اتاق رو پر کرد . برای بار دهم آهنگ (...) رو با صدای بلند خوندم . گلوم درد گرفته بود ولی برام مهم نبود . بیست روز از تصادف کردن امیر می گذشت و هنوز توی وضعیتش هیچ تغییری به وجود نیومده بود . سرم داشت تیر میکشید . بیست روز گذشت پس چرا بهوش نمیایی ؟ لعنتی من دارم دق میکنم تو عین خیالتم نیست ؟ امیر من دارم دق میکنم تورو خدا چشماتو باز کن . من منتظرم دوباره اون چشمای مشکی خوشگلتو ببینم . امیر بلند شو من خسته شدم . بلند شو دیگه . نفسم بالا نمیومد دستمو روی قلبم گذاشتم و سعی کردم نفس بکشم . خواستم از اتاق برم بیرون که در اتاقم باز شد و فربد توی چارچوب در باز شد . با دیدن صورت خیسم اخمی کرد و گفت : گریه میکنی ؟

اشکم رو پاک کردم و گفتم : چیه ؟

فربد- میخواستم یه خبر بهت بدم ولی ظاهرا حالت خوب نیست . بعدا بهت میگم .

خواست از اتاق بره بیرون که با غیض گفتم : کجا ؟ همین الان بگو .

فربد- نه الان حالت خوب نیست . هر وقت حالت خوب شد میگم

-به درک .

اینم وقت گیر اورده توی این وضعیت .

فربد- ولی خبرش خیلی مهمه ها .

-مهم باشه .

فربد- خیلی مهمه .

با غیض نگاش کردم . پوفی کردم و گفتم : خب چیه ؟

فربد- همین طوری الکی ؟ مژده گانی نمیدی ؟

-فربد حوصله ندارم . چی شده ؟

فربد- من که میدونم تو نگران امیری . اومدم بهت بگم امروز صبح بهوش اومده .

با دهن باز نگاش کردم . حرفش رو با خودم تکرار کردم . امیر امروز صبح بهوش اومده . امیر !!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یه جیغ بلند از سر ذوق کشیدم و خودمو پرت کردم توی بغل فربد . حرکاتم دست خود نبود بهوش اومدن امیر بهترین خبری بود که فربد میتونست بهم بگه . به خاطر همین باید حسابی ازش ممنون باشم . از بغلش اومدم بیرون و با خوشحالی گفتم : وای فربد مرسی . یکی از بهترین خبرایی بود که میتونستی بهم بدی .

با اخم گفت : خیله خب پرو نشو .

لحنش دوباره عوض شد : خب مژده گانی من چیه ؟

-هر چی خودت بخوای .

فربد- جدی ؟ هر چی من بخوام ؟

-آره خب .

فربد کمی فکر کرد و گفت : بوسم کن .

چشمام افتاد کم پام . این بشر چه قدر پروئه . داره از خوشحالی من سوء استفاده میکنه . لب و لوچم رو کج کردم و گفتم: باشه حتما . امر دیگه ؟

فربد- همین بسه فعلا بقیش باشه برای بعدا .

چشماش رو بست و لباش رو غنچه کرد . اوهو ! چه خوش اشتهام هست . همین طوری وایسادم و هیچ عکس العملی نشون ندادم . وقتی دید هیچ حرکتی نکردم چشماش رو باز کرد و گفت : تو که وایسادی هنوز !

-ببین من میتونم بوست کنم ولی اینطوری سردیت میکنه . به جاش میتونم یه گاز از لپات بگیرم .

فربد- نه ممنون . مژده گانی نخواستم اصلا .

رفت سمت در : تو ماشین منتظرتم .

فربدم یه چیزیش میشه . رفتم جلوی آیینه تا آماده بشم . آرایش ملیحی کردم و از اتاق رفتم بیرون . سوار ماشین فربد شدم اگه دست خالی برم خیلی زشته !

-دم یه گل فروشی و شیرینی فروشی نگه دار .

فربد- ما همه چی بردیم نیازی نیست .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-میدونم شما بردین . شما شمایین من منم .

فربد از توی آیینه نگاهی به من انداخت و گفت : نذار دوباره یادآوری کنم ما و تو نداریم تو مستخدم خونه ی مایی پس ما هر کاری کنم درواقع توئم کردی . اکی ؟

-نه خیر . اگه باهم رفته بودیم حرف تو درست بود ولی الان من دارم تنها میرم پس باید سهم خودمو ببرم .

فربد- تنها نیستی منم باهاتم .

-من میخوام گل و شیرینی بخرم .

یه مرتبه زد روی ترمز و گفت : اصلا تو برای چی اینقدر سنگ امیرو به سینه میزنی ؟ اون از بیست روزت که نشسته توی اتاقت هی آبغوره گرفتی اونم از الانت که اصرار داری گل و شیرینی بخری .

-آره چون زشته دست خالی برم . هر چی باشه دارم میرم عیادت مریض . کارای منم به خودم مربوطه قرار نیست توی هر کاری دخالت کنی آقا فربد .

کلافه دستش رو برد لای موهاش و گفت : گل و شیرینیم بخر ببینم دیگه چه بهونه ای داری .

زیر لب زمزمه کردم : بهونه مال بچه هاست .

فربد تیز تر از این حرفا بود که حرفای زیر لبی منو نفهمه . پوزخندی زد و گفت : بچه ای دیگه .

جوابشو ندادم . بذار دلش خوش باشه . یه سبد گل نسبتا بزرگ و یه جعبه شیرینی خریدم و رفتیم بیمارستان فربد اتاق امیرو بهم نشون داد و گفت : من دیگه نمیام تو خودت برو . به مامانم بگو بیاد .

سرمو به نشونه ی باشه تکون دادم . بهتر ! یه نفر کمتر اتاق خلوت تر . یه تقه به در زدم و رفتم تو خانوم و آقای صدر با دیدن من بلند شدن ولی خاتون هیچ عکس العملی نشون نداد . شعوره دیگه بعضیا دارن بعضیام ..... سبد گل و شیرینیو رو میز گذاشتم . امیر با دیدنم خواست از روی تخت بلند بشه ولی نتونست با عصبانیت گفت : برای چی اومدی اینجا ؟ هان ؟ برای چی اومدی ؟ مگه یه بدبختم دیدن داره که اومدی ببینیم ؟ برو بیرون نمیخوام ببینمت .

با ناراحتی گفتم : ولی آخه .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با فریاد گفت : مگه با تو نیستم ؟ میگم برو بیرون .

آقای صدر با تشر گفت : امیر مراقب حرف زدنت باش .

رو کرد به من و گفت : من معذرت میخوام امیر تازه از کما در اومده حالش زیاد خوب نیست .

بغضم رو قورت دادم و گفتم : مهم نیست . من میرم بیرون هر وقت خود آقا امیر خواست میام می بینمش . با اجازه .

بی توجه به بقیه از اتاق زدم بیرون امیر حق داشت خب . بعد از بیست روز از کما دراومده و بعد از اون اتفاق و حرفا دیگه نباید از امیر توقع رفتارای خوب رو داشت . امیر هنوز توی شوکه . شوک اتفاقی که براش افتاد . کیفمو روی دوشم انداختم و از بیمارستان زدم بیرون . یادآوری امیر توی لباس آبی رنگ بیمارستان اعصابم رو بهم میریخت . من همون امیرو با تیپای خوشگلش میخوام . نه این امیری که روی تخت بیمارستانه . خوشبختانه خبری از فربد و خاتون نبود . اینطوری اگه دیرم برم خونه چیزی نمیگن . بی هدف توی خیابون قدم میزدم و به مغازه ها نگاه میکردم . بی حس تر از همیشه بودم به ناچار یه تاکسی گرفتم و رفتم خونه ی خاتون کار کردن تو خونه ی خاتون بهتر از ولگردی توی خیابوناست . ماشین فربد توی پارکینگ بود . اوه اوه یعنی خودشم خونست و من بدبختم . یونی فرممو پوشیدم و رفتم توی آشپزخونه . بعد از خواب کار کردن تنها چیزی بود که برای چند ساعت مغزم رو استراحت میداد .

***

موبایلم رو با عصبانیت روی تخت پرت کردم و غر زنان به سمت کمد لباسام رفتم . بابا من لباس عید نخواستم ! آخه من باید برای کی لباس نو بپوشم ؟ برای خاتون و پسرش یا برای ندا و شوهرش یا برای میلاد و پسرای هیز تر از میلاد ؟ از عید نوروز متنفرم ! منو یاد نحس ترین دوران زندگیم میندازه . اه ! اگه به بهونه ی عروسی ندا و میثم نبود اصلا برای عید هیچی نمیخریدم . دو دست لباس بیشتر نداشتم که بپوشم . مانتو سفید و شلوار مشکیم رو تنم کردم و یه شال مشکی انداختم روی سرم . حس و حال آرایش رو نداشتم ولی بدون آرایش زیر چشمام به خاطر پف خیلی ضایع بود . به ناچار یه آرایش ساده کردم و از اتاق رفتم بیرون . داشتم کفشم رو میپوشم که سنگینی یه نگاهو روی خودم حس کردم . سرم رو که اوردم بالا با نگاه خیره ی فربد روبه رو شدم . اووووف !!! با غیض نگاش کردم و گفتم : امری باشه ؟

فربد- می بینم بازم شال و کلاه کردی . کجا به سلامتی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

من که آماده ی یه تلنگر کوچیک بودم تا مثل بمب منفجر بشم ، از روی پله بلند شدم و با عصبانیت گفتم : مگه قراره تو خونه شما زندونی باشم ؟ شما مستخدم گرفتین نه زندونی .

فربد که از این عصبانی شدن بی مورد من تعجب کرده بود گفت : خیله خب پاچم کوتاه شد . بیا برو گمشو بیرون واق واق نکن اعصابتو ندارم .

از کنارم رد شد و یه نیم تنه ی محکم بهم زد که تعادلم رو از دست دادم دستم رو به نرده ها گرفتم تا نیفتم . با حرص بدرقش کردم . پسره بیشعور آشغال !!! ازت متنفرم . ازت متنفرم . ازت متنفرم .

با جیغ گفتم : فربد ازت متنفرم . ازت متنفرم .

از خونه بیرون رفتم و درو بهم کوبیدم . همه عالم و آدم دست به دست هم دادن حال منو بگیرن . ندا و میثم سر کوچه منتظرم بودن . ندا با دیدنم گفت : چرا اینقدر دیر کردی ؟

با عصبانیت گفتم : بی خیال شو ندا . تا چند لحظه پیش فربد بهم گیر داد حالام تو . اه

میثم با تعجب نگام کرد . ندام چیزی نگفت . توی این چند وقته از بس فکرم درگیر امیر بود بی اعصاب شدم و مثل سگ پاچه ی همه رو میگرفتم . نزدیک یه هفته از بهوش اومدنش میگذشت ولی هیچ خبری ازش نشد . به چهره ی دمغ ندا نگاه کردم . با لحن تندم بدجوری ناراحتش کردم . باید هر جور شده از دلش در بیارم . صورتشو بوسیدم و گفتم : ندایی معذرت میخوام . راستش چند روزه حالم گرفتس به همه میپرم ببخشید .

با لحن سردی گفت : مهم نیست .

-خب من که میدونم منو نبخشیدی . یه لبخند بزن باورم بشه .

ندا- چرا بخشیدم

-تو چشمام نگاه کن بگو بخشیدمت .

تو چشام نگاه کرد و گفت : بخشیدمت مرجان سخت نگیر .

لبخندی زدم و برگشتم سرجام . ندا دلش مثل گنجشک میمونه مگه میشه از کسی کینه به دل بگیره ؟ میثم دم مغازه ی طلا فروشی نگه داشت . اصلا حوصله ی این جور جاها رو ندارم ! برای اینکه ندا دلش نشکنه از ماشین پیاده شدم و دنبالشون رفتم . میثم و ندا رفتن تو منم از بیرون

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ویترین رو نگاه میکردم . نگام روی میثم و ندا که با شور و شوق خاصی طلا ها رو نگاه میکردن دوختم . میثم واقعا لیاقت ندا رو داره امیدوارم خوشبخت بشن . یه لحظه خودمو با ندا مقایسه کردم . ندا و میثم اینقدر ذوق دارن اونوقت من و مسعود ! زندگی من و مسعود اصلا روی عشق بنا نشده بود که بخواد بقیه ی کاراش روی عشق باشه . حتی حلقه خریدنش . مسعود به یه حلقه ی زرد شیک اشاره کرد : این چه طوره ؟

بی تفاوت نگاش کردم : زیادی شیکه .

مسعود- میتونی تو انتخاب کنی .

با لحن تمسخر آمیزی گفتم : ممنون که این حقو بهم دادی .

نگام رو به حلقه های توی ویترین دوختم . اصلا دلم نمیخواست حلقم شیک و گرون باشه . به یه حلقه ی سفید با سه تا نگین کوچیک اشاره کردم و گفتم : همین خوبه .

مسعود- زیادی ساده نیست ؟

-خوبه .

دست سردم رو توی دستاش نگه داشت و حلقه رو توی انگشتم کرد . کاملا اندازم بود دستشو به طرفم گرفت بدون هیچ حسی حلقه رو توی انگشتش کردم .

ندا- حلقم قشنگه ؟

گنگ نگاش کردم : هان ؟

چهرش آروم توهم رفت پرسید : خوبی ؟

-آره خوبم . چی گفتی ؟

انگشتش رو بالا اورد و گفت : حلقم قشنگه ؟

یه حلقه ی ساده با یه نگین بزرگ روش ! تو مایه های حلقه ی خودم بود . لبخندی زدم و گفتم : آره خیلی قشنگه مبارک باشه .

خودشو توی بغلم پرت کرد و گفت : ایشالا عروسی خودت .

بی تفاوت نگاش کردم . فکر نکنم دیگه قرار باشه ازدواج کنم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-فکر نکنم دیگه دلم بخواد ازدواج کنم .

ندا- آخه چرا ؟ خواستگارات گناه دارن خو ؟

با اخم گفتم : حالا کو خواستگار ؟

واقعا هیچ علاقه ای به ازدواج نداشتم . بعد از مسعود از ازدواج سیر شدم . دستش رو گرفتم و بردمش تا بقیه ی وسایلی رو که میخواست بخره . به پای خودش میخواستم بشینم باید سه ماه هر روز میوردمش بازار . با اینکه دوست نداشتم برای عید چیزی بخرم ولی با اصرار ندا یه مانتو و شلوار خریدم . همینام از سرم زیاده ! مگه من کجا رو دارم برم؟ بعد از زیر و رو کردن مغازه ها به یه رستوران شیک رفتیم تا یه چیزی بخوریم . میثم به میلاد زنگ زد و ازش خواست بیاد پیش ما . دیگه از میلاد خوشم نمیومد . بعد از دیدنش با ویدا اتفاق اون شب دیگه دوست نداشتم ببینمش . یه جای دنج رو برای نشستن انتخاب کردیم . میلاد و از دور دیدم که به طرفمون میومد . وای ! هر چی بیشتر میگذره به جای اینکه ازش خوشم بیاد ازش زده میشم . سلام کرد و اومد کنارم نشست . بهش محل نذاشتم تا حساب کار بیاد دستش . رو کرد به میثم و گفت : خریداتون تموم شد ؟

میثم- نه بابا خریدای عروسی که تمومی نداره .

میلاد پوزخندی زد و گفت : بله دیگه هر کی خربزه میخوره پای لرزشم میشینه . ازدواج کردی باید پای سختیاشم وایسی.

میثم و ندا نگاهی سرشار از عشق بهم کردن میثم ندا رو توی بغل خودش کشید و گفت : من واسه ی خانومم جونم میدم. سختی خرید عروسی که چیزی نیست .

عووق ! چه حال بهم زنن این دو تا از فیلم هندیم بدترن . من و میلاد با لب و لوچه ی آویزون بهم نگاه کردیم

میلاد- بسه داداش بسه آبروی هرچی مرده بردی . خاک تو سر زن ذلیلت بدبخت .

میثم- باشه آقا میلاد مسخره کن نوبت مسخره کردن منم میرسه .

میلاد- خیالت راحت باشه . حالا حالا ها نوبت خنده ی تو نمیرسه چون من قصد ندارم به این زودی خر ..... یعنی عاقل بشم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میثم- می بینمت .

دو تا داداش با هم کل کل میکردن من و ندام فقط نگاشون میکردیم . غذا رو که اوردن با یه معذرت خواهی بلند شدم تا دستم رو بشورم . خواستم برم پیش بقیه که تلفنم زنگ خورد . با تعجب به اسمی که روی گوشیم افتاده بود نگاه کردم . « امیر » یعنی چی کار داره بعد از یه هفته ؟ از رستوران بیرون اومدم و جوابشو دادم : بله ؟

چند لحظه سکوت و بعد صدای امیر توی گوشم پیچید : سلام .

-سلام .

امیر- امیرم .

-شناختم .

امیر- مزاحم که نیستم ؟

-مراحمی . بهتری ؟

امیر- آره ممنون . (چند لحظه سکوت) الان وقتت آزاده ؟

-آره چه طور ؟

امیر- میخوام ببینمت .

با تعجب گفتم : الان ؟

امیر- آره . البته اگه کاری نداری .

ذوق و هیجانم رو زیر لحن بی تفاوتم پنهون کردم : نه کار ندارم . بیام گالری دیگه ؟

امیر- لطف میکنی .

باشه ای گفتم و تماس رو قطع کردم . اصلا باورم نمیشد بعد از یه هفته خود امیر زنگم میزد . حالا به چه بهونه ای برام مهم نبود همین که خودش دوباره یادم کرد برام خیلی ارزش داشت . قبل از رفتن حتما باید از ندا و میثم خداحافظی کنم. خواستم برگردم توی رستوران که با یه نفر سینه به سینه شدم . سرمو اوردم بالا و به چهره ی خنثی میلاد نگاه کردم . دست به سینه وایساده بود و نگام میکرد . بدون اینکه تغییری توی قیافم بدم گفتم : اینجا چی کار میکنی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بی توجه به سوال من گفت : با آقا امیر قرار گذاشتی ؟ زود باش زود باش دیرت میشه ها !

-قرار گذاشتم که گذاشتم تو برای چی جوش اوردی ؟

پوزخندی زد و گفت : دوست پسر جدیده یا برای یک شبه ؟

با غیض نگاش کردم : این چه طرز صحبته ؟

یه مرتبه جوش اورد و عصبی گفت : مگه دروغ میگم ؟ مگه غیر از اینه که تو یه هرزه ای ؟ مگه غیر از اینه که توی هرزه از پسرا پول میگیری تا .....

دستم رو بالا اوردم و با تمام توانم یه سیلی توی گوشش زدم . با شوک نگام کرد . از حدش فراتر رفت حقش بود که همچین کتکی بخوره . مشتم رو باز کردم کف دستم به خاطر فشار زیاد ناخونام زرد شده بود و میسوخت ولی برام مهم نبود .

نفس عمیقی کشیدم و با غیض گفتم : این سیلیو بهت زدم تا یادت بمونه تو کارای من دخالت نکنی . هرزه بودن یا نبودن من به خودم مربوطه .... نه به تو ..... نه به ندا ..... نه به هیچ کس دیگه مربوط نیست . من هر چه قدر که بد باشم حد خودمو میدونم و پامو از گلیمم دراز تر نمیکنم . در ضمن مگه من التماست کردم باهام دوست باشی که کارامو میکوبی توی سرم . تو همون روز اولی که منو دیدی فهمیدی من چه آدمی هستم ولی بازم بهم پیشنهاد دادی . حالام دیر نشده این رابطه از همین حالا تمومه . از همین حالا دور منو خط بکش .

کیفمو روی دوشم انداختم و رفتم سمت خیابون . لحظه ی آخر برگشتم طرفش و گفتم : دل و دماغ روبه رو شدن با ندا رو ندارم . از طرف من ازشون خداحافظی کن .

میلاد کمی به طرفم و اومد و دستشو گذاشت روی شونم : ولی مرجان .....

حرفشو قطع کردم ، دستش رو با حرص پس زدم و گفتم : رابطه ی ما تموم شد میلاد برای همیشه . مرجان مرد . برای همیشه مرد !!!

خوشبختانه همون موقع یه تاکسی اومد . بی توجه به حرفای میلاد که مثل مته روی مخم بود سوار تاکسی شدم . میلادم دنبال تاکسی راه افتاد تا نگهش داره . خانوم مسنی که کنارم نشسته بود گفت : فکر کنم اون آقا با شما کار دارن .

از شیشه عقب نگاه کردم : نه مزاحمه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رو کردم به راننده و گفتم : بی زحمت سریع ترین برید .

راننده- باشه چشم .

پاش رو گذاشت رو پدال گاز و دور شد . برگشتم و به پشت سرم نگاه کردم میلاد به تاکسی خیره شده بود و توی هوا لگد میپروند . پسره بیشعور دست گذاشت روی نقطه ضعفم حالا توقع بخشش داشت . محاله ببخشمش . محاله !!!

پول تاکسی رو دادم و از ماشین پیاده شدم . خبری از دوستش نبود ولی خودش روی صندلی نشسته بود و چشماش رو بسته بود احتمالا خوابیده . چند قدم رفتم جلو هندزفری توی گوشش رو دیدم . حتی تو خوابم جذابه ! روبه روش وایسادم و با لذت نگاش کردم . موهاش نا مرتب توی صورتش ریخته بود و دستاش رو زیر سرش قلاب کرده بودو پاهاشم روی میز گذاشته بود. نفس های منظمش قفسه سینه ی مردونش رو مرتب بالا و پایین میکرد . محو تماشاش بودم که یه مرتبه چشماش رو باز کرد . اینقدر هل کردم که نتونستم خودم رو جمع و جور کنم . چند لحظه شوک زده نگام کرد یه مرتبه عین جت پاهاش رو پایین برد و سر و ضعش رو مرتب کرد . تک سرفه ای کرد و گفت : خیلی وقته اومدی ؟

-نه تازه اومدم میخواستم بیدارت کنم که خودت بیدار شدی .

یه تای ابروش رو بالا داد و از روی صندلی بلند شد : اینجا یه وقت مشتری میاد . اگه اشکال نداره بریم پایین .

-بریم .

امیر بلند شد و بهم اشاره کرد زودتر برم . جلو افتادم و امیرم پشت سرم اومد . روی صندلی نشستم امیرم روبه روم نشست .

-خب من در خدمتم .

امیر- قبل از هر چی میخوام ازت معذرت خواهی کنم به خاطر رفتار بدم توی بیمارستان . اون روز واقعا حالم خوب نبود ببخشید .

-نیازی به معذرت خواهی نیست . من فهمیدم حالت خوب نبود .

امیر- یعنی الان از دستم ناراحت نیستی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لبخند زدم : اون روزم از دستت ناراحت نشدم .

سرشو انداخت پایین . بعد از چند لحظه گفت : من فکرامو کردم .

-خب به نتیجه ایم رسیدی ؟

امیر- من تصمیم گرفتم با مامان و برادرم روبه رو بشم .

لبخند روی لبام نشست . امیر پسر منطقی بود و خیلی راحت با عقل و منطقش تصمیم میگرفت . درست مثل پدرش !

امیر- ولی هنوزم باورش برام سخته . بعد از سی سال .....

بغضش رو قورت داد .

-میدونم برات سخته ولی تو باید با این قضیه کنار بیایی . هر چه زودتر بهتر !

امیر- آره دارم سعی میکنم .

-آفرین . سعی کن .

-تو حاضر به آزمایش دادن هستی ؟

آهی کشید و گفت : وقتی با این قضیه کنار بیام چاره ای جز آزمایش دادن ندارم .

چند لحظه به چشمام خیره شد و گفت : از خانواده ی واقعیم چی میدونی ؟

-باورت میشه با اینکه یه ساله دارم اونجا کار میکنم ولی هیچی ازشون نمیدونم ؟ نه رفت و آمدی تو خونتون صورت گرفته نه مهمونی که فامیلات اومده باشن . فقط میدونم یه داداش داری که بزرگتر از خودته باباتم چند سال پیش به بهونه ی اینکه مامانت عرضه نداره بچه نگه داره خونه زندگیشو ول میکنه میره . مامانت میمونه با یه پسر بزرگ و یه پسر گمشده که در به در دنبالشه .

امیر- به نظرت اگه من برم اونجا بابام برمیگرده ؟

-اگه بهونه ای که اورده واقعی باشه آره حتما .

از روی صندلی بلند شد و به سمت در رفت . دستش رو دور گردنش حلقه کرد و گفت : من نمیدونم . نمیدونم چجوری باید باهاشون روبه رو بشم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

- امیر چرا از کاه کوه میسازی ؟ قرار نیست کاری کنی که .

چند مشت به دیوار زد و به طرفم برگشت : احساس میکنم آمادگیشو ندارم .

-پس هنوز با این قضیه کنار نیومدی . یه کم بیشتر روش فکر کن .

از روی صندلی بلند شدم و رفتم جلوش : امیر تو تا زمانی که با این قضیه کنار نیایی نمیتونی با خانواده ی واقعیت روبه رو بشی . پس بیشتر فکر کن کسی تو رو مجبور به هیچ کاری نمیکنه .

امیر- اگه مجبور کردن چی ؟

-تو بچه ی پنج ساله نیستی که کسی بگه کوچولویی . تو سی سالته

کمی به طرفش مایل شدم : مطمئن باش کسی تو رو برای انجام کاری مجبور نمیکنه .

لبخندی زد و چشماش رو بست و باز کرد . منم متقابلا بهش لبخند زدم .

-بی صبرانه منتظرم تا بهترین تصمیمو بگیری خب ؟

سرشو به نشونه ی خب تکون داد .

-در ضمن با عقلت تصمیم بگیر نه با احساست .

کیفمو روی دوشم انداختم و گفتم : من دیگه برم .

راه خروج رو در پیش گرفتم . امیرم دنبالم اومد راهمو سد کرد و گفت : کجا ؟ توکه هنوز چیزی نخوردی .

-ممنون من تازه خوردم سیرم دیرم شده باید برم .

امیر- باشه پس مراقب خودت باش .

با مهربونی نگاش کردم . اولین بار بود ازش این جور جمله ها میشنیدم . لبخندی زدم و گفتم : توهم همین طور .

خواستم از گالری بیام بیرون که با یه نفر سینه به سینه شدم . سرمو که بالا اوردم در کمال ناباوری میلادو دیدم . اه ! عجب سیریشیه ها !! با غیض گفتم : اینجا چه غلطی میکنی ؟

میلاد- ببخشید مزاحم عشق و حالتون شدم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خواهش میکنم حالام گمشو بیرون تا زنگ نزدم صد و ده .

میلاد- ا نه بابا از این کارام بلدی ؟

-خفه شو فقط گمشو بیرون .

همون موقع صدای امیر بلند شد : آقا کی باشن ؟

برگشتم به طرفش : هیچکس بعدا برات توضیح میدم .

میلاد با حرص آستینای پیرهنش رو بالا زد و گفت : لازم نکرده خودم برای ایشون توضیح میدم .

منگ نگاش کردم . منظورش رو از این حرکات نمی فهمیدم . میلاد به چهره ی منگم پوزخندی زد و به طرف امیر رفت . امیر تا خواست از خودش دفاع کنه میلاد وحشیانه یقه ی پیرهنش رو توی مشتش گرفت و چسبوندش به دیوار . جیغ خفیفی کشیدم و دستم رو جلوی دهنم گرفتم . میلاد واقعا یه وحشیه ! یه وحشی به تمام معنا .

میلاد با عصبانیت رو به امیر گفت : پسره ی ژیگول از مامانت اجازه گرفتی اومدی با دختر غریبه لاس میزنی ؟

امیر که از این حرف میلاد خونش به جونش اومد با حرص گفت : فعلا که شما اهل لاس زدنی نه من . اگه نبودی که دنبال یه دختر غریبه راه نمیوفتادی ببینی کجاها میره یه جای خلوت گیرش بیاری ازش سوء استفاده کنی .

امیر خواست میلاد و هل بده عقب که میلاد با عصبانیت انداختش روی زمین و قبل از اینکه امیر فرصت کنه بلند بشه روی قفسه سینش نشست و چند تا مشت محکم تو صورتش زد . با کیفم زدم روی کمر میلاد و گفتم : ولش کن میلاد . ولش کن عوضی .

عصبی دستی به صورتش کشید و از امیر فاصله گرفت . به طرف امیر دویدم و کنارش زانو زدم . صورتش با خون یکی شده بود . با غیض به میلاد نگاه کردم : گمشو برو بیرون میلاد .

میلاد چند لحظه با عصبانیت نگام کرد و از گالری رفت بیرون . پسره ی وحشی نگاه چه بلایی سر امیر اورد . از توی کیفم یه دستمال کاغذی برداشتم خواستم بذارم روی لبش که دستم رو پس زد ، دستمالو ازم گرفت خودش گذاشت رو لبش . شرمنده نگاش کردم و گفتم : امیر من واقعا شرمندم نمی دونم چجوری باید معذرت خواهی کنم فقط .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میون حرفم پرید : مهم نیست .

-چرا امیر مهمه . برای من خیلی مهمه .

با لبخندی که زد تازه متوجه چال گونه سمت چپش شدم . بلند شدم و دستمو به طرفش دراز کردم . دستم رو آروم گرفت و بلند شد . گرمای دستاش آرامش خاصی رو بهم منتقل کرد .

-در هر صورت من از طرف میلاد معذرت میخوام

امیر- گفتم که مهم نیست .

ازش خداحافظی کردم و از گالریش زدم بیرون . به میلاد یه نیم تنه زدم و از بغلش رد شدم . دنبالم اومد : مرجان وایسا کارت دارم .

بهش محل نذاشتم

میلاد- مگه با تو نیستم ؟ میگم وایسا .

از اینکه دوست داشت همه کاراشو با زور انجام بده بدم میومد . از پشت شونم رو گرفت و منو به طرف خودش برگردوند . با عصبانیت گفتم : چته وحشی ؟

میلاد- برای چی هر چی صدات میکنم جواب نمیدی ؟

-دلم نخواست مگه زوره ؟

میلاد- تو چرا اینقدر با این پسره جور شدی ؟ هان ؟

لبخندی زدم و در کمال خونسردی گفتم : غصه نخور مثل خودت برای چند وقته هر وقت ازش سیر شدم بهش بی محلی میکنم . در ضمن فکر کنم من و تو دیگه باهم کاری نداشتیم . اگه یه بار دیگه فقط یه بار دیگه بیای دور و برم زنگ میزنم به صد و ده به جرم مزاحمت بیان ببرنت .

ازش فاصله گرفتم من حقمه هر کی هر چی بهم بگه حقمه ولی امیر همچین پسری نیست . کسی حق نداره هر فکری دربارش بکنه و اینطوری بهش تهمت بزنه . امیر پسر خوبیه کسی حق تهمت زدن بهش رو نداره

***

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با صدای خاتون که ازم میخواست برم پایین سر و وضعم رو مرتب کردم و رفتم پایین . تا تحویل سال چیزی نمونده بود . خاتون و فربد رو به روی تلویزیون نشسته بودن و منتظر بودن. کنار فربد نشستم به تنگ ماهیا چشم دوختم . فقط چند ثانیه ! چشمام رو بستم . زیر لب دعای لحظه ی سال تحویل رو زمزمه کردم .

یا مقلب القلوب و الابصار

یا مدبر اللیل و النهار

یا محول الحول و الاحوال

حول حالنا الی احسن الحال

صدای شیپور از تلویزیون بلند شد . بلند شدم و با خاتون روبوسی کردم . زیر گوشم زمزمه کرد : سال خوب و پاکیزه ای رو برات آرزو میکنم .

با اینکه دقیقا منظورش رو از پاکیزه نفهمیدم ولی بازم تشکر کردم .

-ممنون همچنین .

با فربد فقط دست دادم و سال نورو به اونم تبریک گفتم . خاتون چند تومن به عنوان عیدی کف دستم گذاشت تشکر کردم و به اتاقم رفتم . اول به امیر اس دادم و سال نورو بهش تبریک گفتم و بعد از اون شماره ی ندا رو گرفتم . بعد از دومین بوق صدای سرحالش توی گوشم پیچید : سلام عشقم .

-سلام خوبی ؟

ندا- ممنون سال نوت مبارک .

-مرسی سال نوی توئم مبارک .

ندا- ایشالا عروسیتو تبریک بگم .

برای خودم زهر خندی زدم . عروسی من ؟ آره تو خواب ببینی .

-فعلا تو واجب تری .

ندا- امروز چی کاره ای ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کلافه گفتم : هیچی بابا امیر و خانوادش قراره بیان اینجا خاتون گفته اونا که میان تو نباید باشی .

ندا- وا برای چی ؟ مگه تو مزاحمتی براشون داری ؟

با لحن تمسخر آمیزی گفتم : بحثشون خانوادگیه من مزاحمم .

ندا- پس پاشو بیا اینجا .

-نه یه وقت مزاحم میشم شما میخواین برین عید دیدنی .

ندا- نه بابا هر سال مامان و بابا میرن من نمیرم پاشو بیا اینجا منم از تنهایی در میام .

-مطمئنی مزاحم نیستم ؟

ندا- آره تعارف نداریم با هم که پاشو .

-باشه میام .

ندا- پس منتظرم .

به تماس خاتمه دادم . روبه روی آیینه وایسادم و به خودم نگاه کردم . تا کی قراره سربار این و اون باشم . ندا به خاطر من قید مهمونی رفتن رو زد . من الان باید سر سفره ی هفت سین پیش مامان و بابام باشم نه توی این شهر غریب !!! با یادآوری خانوادم اشک توی چشمام حلقه زد . چه دوران خوبی بود . چه قدر دوران دختر بودنمو دوست داشتم . دلم برای همشون یه ذره شده . برای مامانم ، برای بابام ، برای عرفان داداش کوچیک ترم . چه قدر دوست داشتم الان سر سفرشون بودم . هر سال موقع سال تحویل مامان قرآن میخوند و بابا زیر لب دعا میکرد . من و عرفانم یا تو سر کله ی هم میزدیم یا تزیینات سفره رو داغون میکردیم . یعنی الان دارن چی کار میکنن ؟ اونام دلشون هوای منو میکنه ؟ هـــه !! آره حتما . هنوزم جمله ی بابا قبل از اینکه زیر عقد نامه رو امضا کنه توی گوشمه « دیگه برنگرد خونه . »

هیچکس توی اون خونه دلتنگ من نمیشه . هیچ کس !!! دستم رو جلوی دهنم گرفتم تا صدای هق هقم بیرون نره . خدا مگه من چه گناهی به درگاهت کردم که منو به این روز دراوردی ؟ خدایا من که از اولش بد نبودم خوب بودم پاک بودم . چرا ؟ چرا ؟ اشکم رو پاک کردم و رفتم سمت کمد تا آماده بشم . با اینکه دلم نمیخواست روز عیدیه مزاحم ندا بشم ولی انگار چاره ای جز این نداشتم . همون مانتویی که برای عید خریدم و تنم کردم و از اتاق رفتم بیرون .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خانوم من دارم میرم .

بدون اینکه به طرفم برگرده گفت : ماشین بردار .

چشمی گفتم و سوییچ رو از روی اُپن برداشتم . ماشین رو از پارکینگ در اوردم و به سمت خونشون راه افتادم . زنگ خونشون رو زدم و بعد از چند لحظه ندا خودش اومد دم در . پریدم توی بغل و صورتشو بوسیدم : سال نو مبارک .

ندام صورتمو بوسید و سال نورو تبریک و گفت و تعارفم کرد برم تو . از کنارش رد شدم و رفتم تو . خونشون مثل همیشه از تمیزی برق میزد . با وجود وسواس سیمین جون اگه غیر از این بود تعجب داشت . ندا ظرف شیرینی و شکلات و میوه روی عسلی گذاشت و کنارم روی مبل نشست .

ندا- خب تعریف کن .

-چی بگم ؟

ندا- امروز امیر قرار بود بیاد خونه ی خاتون ؟

یه خیار از توی ظرف برداشتم و مشغول پوست گرفتنش شدم : آرهقرار شد روز عید بیان .

ندا- پس چرا تو رو بیرونت کردن ؟

-خب حق داشتن . شاید یه سری حرفایی میخواستن بزنن که دلشون نمیخواست من اونجا باشم .

ندا- تو دیگه جزوی از خانوادشونی برای چی بیرونت کردن ؟

-ندا من که همیشه بیرون خونم یه امروزم روش .

دیگه چیزی نگفت چیزی نداشت که بگه . من همیشه از خونه ی خاتون فراری بودم و دوست داشتم به یه بهونه ای از خونشون بزنم بیرون یه بارم که خودشون ازم خواستن برم بیرون دلیلی نداشت ناراحت باشم . حوصلم بدجور سر رفته و ندام که ظاهرا روزه ی سکوت گرفته . پوفی کردم و کلافه گفتم : نمیخوای چیزی بگی ؟ حوصلم پوکید بابا .

ندا- پایه ای روز عیدیه یه آهنگ توپ بذارم برقصیم ؟

-آره چجورم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لبخندی زد و به سمت ضبط رفت . مطمئنم میخواد آهنگ عربی بذاره ندا عاشق رقص عربیه . حدسمم درست از آب در اومد چون صدای نانسی اجرم کل خونه رو پر کرد . مانتوم رو در اوردم زیرش یه تاپ مشکی پوشیده بودم . شالمو دور کمرم گره زدم و موهام رو دورم ریختم . رقص عربیه و همین قرتی بازیاش . ندام یه لباس تقریبا باز پوشید و کارایی که من کردم و کرد . با اینکهتوی خونمون به خاطر شرایط خانوادگیم زیاد نمی تونستم آهنگ گوش بدم و برقصم ولی بازم قشنگ میرقصیدم و خیلی راحت می تونستم با هر آهنگی بدنمو حرکت بدم . دو تاییمون روی زمین ولو شدیم و شروع کردیم به نفس نفس زدن . نگاهی به هیکلم انداختم و گفتم : فکر کنم چاق شدم زود از نفس میفتم .

ندا در حالی که بطری آب رو توی دهنش میذاشت گفت : فکر نکن مطمئن باش .

با جیغ گفتم : بیشعور !! خودت چاق شدی .

ندا نگاهی به خودش انداخت و گفت : نگو این طوری دو ماهه رژیم گرفتم خودمو متعادل کنم تازه تو میگی چاق شدم ؟

-شوخی کردم بابا توئم فوری به خودت میگیری .

ندا- جدی که نمی تونستی باشی چون همین جا نفلت میکردم .

-تو ؟ تو که داشتی میزدی زیر گریه

ندا- اولش آره ولی بعدش می کشتمت .

-بی خیال . به ما نمیخوری آخه .

خواست به طرفم حمله کنم که جا خالی دادم ، بلند شدم و به سمت آشپزخونه رفتم . چند مشت آب به صورتم زدم تا حالم جا بیاد . از خودم بدم اومده بود . احساس میکردم تمام بدنم بوی گند عرق گرفته . اگه خونه بودم حداقل می تونستم لباسمو عوض کنم . روز اول عید مثل دو_سه سالی که پیش رو داشتم تونستم بی خانوادم بگذرونم . امیدوارم بقیه ی روزا رو هم بتونم همین طوری بگذرونم . گوشیمو برداشتم یه اس ام اس از طرف امیر برام اومده بود . با لبخند بازش کردم. از اینکه سال نورو بهش تبریک گفتم تشکر کرده بود و سال نورو بهم تبریک گفته بود . خوبه ! حداقل اگه کسی توی این شهر منو نمی بینه و بهم توجهی نداره وجود امیر گاهی وقتی لازمه . وجودش بهم آرامش خاصی میبخشه . دستم رو گذاشتم روی قلبم . آره من داشتم عاشق امیر

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میشدم . وجود پسری که بهم آرامش میده یعنی من عاشق اون پسر شدم . امیر ! چی کار کردی با من ؟

***

به ساعت نگاه کردم . از رفتن فربد تقریبا یه ساعت می گذشت ولی هنوز خبری ازش نشده بود . به امیر نگاه کردم . با پاهاش روی زمین ضرب گرفته بود و دستای مشت شدشو روی پاهاش گذاشت . رو کرد به خاتون و گفت : پس چرا نیومد ؟ از رفتنش خیلی وقته میگذره

خاتون- الان دیگه باید بیاد.

بلند شد و شروع کرد به راه رفتن . کلافه و نگران عرض سالن رو طی میکرد . خب حق داره نگران باشه تا چند لحظه ی دیگه جواب آزمایشش میاد و معلوم میشه که پسر خاتونه یا نه . راه رفتنش مثل مته روی اعصابم بود ولی جرأت نداشتم چیزی بهش بگم . موندن توی سالن بی فایده بود دوست داشتم برم توی اتاقم ولی امیر ازم خواسته بود که بمونم. منم بی توجه به چشم غره های خاتون حرف امیرو گوش کردم و توی سالن موندم . با چرخش کلید توی در همه ی نگاها روی در قفل شد . فربد وارد خونه شد و سلام کرد . با دیدن من گره ی اخماش رفت توهم : تو اینجا چی کار میکنی ؟

به تو چه آخه . دوست داشتم همون جا بزنم شتکش کنم . تا خواستم حرف بزنم امیر پیش دستی کرد و با لحن جدی گفت : من ازش خواستم بمونه .

فربد- اِ برای چی اونوقت ؟ ایشون اینجا هیچ کاره هستن .

امیر- جلسه ی امروز به خاطر من تشکیل شده پس من میتونم تعیین کنم کی اینجا باشه کی نباشه . شمام اگه ناراحتی مجبور نیستی بمونی .

اوهو ! اولین باره اینقدر جدی می بینمش . فربد تک سرفه ای کرد و چیزی نگفت . اگه امیر بتونه روی فربد و کم کنه . من که نتونستم . سکوت عجیبی توی خونه حکم فرما بود همه منتظر جواب آزمایش بودن . فربد چند ثانیه صبر کرد و گفت : مثبته .

امیر نگاه شوکزدش رو بین خاتون و خانوم و آقای صدر چرخوند . با اینکه می دونست جواب آزمایش راسته توی دلش یه امید کوچولو برای منفی بودن جواب آزمایش داشت که اونم از بین رفت . خاتون روی لباش لبخند بود ولی سعی میکرد خوشحالیش رو زیر اخمش پنهون کنه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خانوم صدر چادرشو جلوی صورتش گرفته بود و از تکون خوردن شونه هاش معلوم بود داره گریه میکنه . آقای صدرم ساکت کنار خانومش نشسته بود . امیر معذرت خواهی زیر لبی کرد و از خونه رفت بیرون . آقای صدر خواست بره دنبالش که فربد جلوش رو گرفت : بذارین راحت باشه . الان دیگه باید با این قضیه کنار بیاد . تنها باشه بهتره .

آقای صدر کلافه دستش رو لای موهاش برد . رو کرد به خانومش و گفت : بلند شو بریم یه وقت میاد خونه نیستیم .

خانوم صدر بینیش رو با چادرش پاک کرد و گفت : امیر دیگه به اون خونه برنمی گرده .

دستمو گذاشتم روی شونش و گفتم : نگین اینطوری . امیر سی سال پیش شما بزرگ شده مطمئن باشین فراموشتون نمیکنه .

به صورت خیس از اشکش نگاه کردم . خانوم صدر چه قدر شبیه مامانم بود ! لبخندی زد وگفت : اگرم خواست فراموشمون کنه تو نذار دخترم .

چشمام رو بستم و باز کردم . واقعا شکل مامانم بود از هر نظر . محبتای مادرونه ، حرکات مادرونه ، حرفای مادرونه همه چیش شکل مامانم بود درست نقطه ی مقابل خاتون . آقای صدر سرش رو به نشونه ی بریم تکون داد . خانوم صدرم دیگه مخالفتی نکرد و دنبال همسرش راه افتاد . خاتون و فربد رفتن بدرقه . خواستم برم توی اتاقم که یه آهنگ لایت توی خونه پخش شد . صدا رو که دنبال کردم چشمم به موبایل روی عسلی افتاد . موبایل امیره !! حتی موبایلشم با خودش نبرد . موبایلش رو آروم برداشتم و نگاه کردم . روی صفحه ی گوشی اسم شهاب افتاده بود . دکمه ی اتصال رو زدم : بله

چند ثانیه مکث و بعد صدای کلفت یه پسر توی گوشم پیچید : الو ؟ امیر ؟

-بفرمایید .

شهاب- ببخشید من موبایل امیر صدر و گرفتم شما .....

میون کلامش پریدم و گفتم : من دختر خالشون هستم (الکی) موبایلشون پیش من جا مونده اگه امری دارین در خدمتم.

شهاب- نه چیز مهمی نبود . ببخشید .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خواهش میکنم .

به تماس خاتمه دادم . صدای پای خاتون و فربد و شنیدم داشتن میومدن توی سالن . موبایل امیر و توی جیبم گذاشتم و به اتاقم رفتم . روی تختم دراز کشیدم و موبایل امیر و از جیبم در اوردم . خوشبختانه رمز نداشت رفتم توی گالری . دوست داشتم عکسای توی گوشیش رو ببینم . عکس از خودش زیاد داشت ولی دو _ سه تاش محشر بودن . تو یکیش پیرهن چهار خونه ای سفید آبی تنش کرده بود و به دیوار تکیه داده بود . روی لباش اثری از لبخند نبود و گره ی ابروهاش توهم بود . تو یکی دیگه یه پیرهن قرمز مشکی پوشیده بود و دستشو لای موهاش کرده بود . لبخند ملیح روی لبش و چال گونش به چهرش شیطنت بیشتری اضافه کرده بود عکسشو مقابل صورتم گرفتم و یه بوسه روی پیشونی امیر زدم . خودش که به هیچ وجه نزدیکم نمیشد حداقل اجازه داشتم عکسش رو ببوسم . عکساش رو برای خودم بلوتوث کردم موبایلش رو توی جیبم گذاشتم .رفتم سمت پنجره ابرای سیاه توی آسمون نشون میداد قراره به زودی بارون بیاد . پرده رو کنار زدم از مکان تاریک میترسیدم . به سقف نگاه کردم . امیر با اون حال داغونش زد بیرون فقط خدا کنه بلایی سرش نیاد .

با صدای رعد و برق از خواب پریدم . هوا خیلی تاریک بود چشمام درست جایی رو نمی دید . موبایلم رو از روی میز برداشتم ده و نیم ! لعنتی ! حتی مقدار زمانی که خوابیدمم یادم نمیاد . پوفی کردم و به سمت پنجره رفتم . بارون شدت گرفته بود . پرده رو کشیدم بیرون وحشتناک بود . کش و قوسی به بدنم دادم و دنبال لامپ گشتم . با صدایی که شبیه تقه بود گوشام تیز شدن انگار یه نفر به در خونه میکوبید . با دقت گوش کردم خبری نبود ! بی خیال حتما خیالاتی شدم . خواستم از اتاق برم بیرون که دوباره صدای تقه ی در شنیدم . با ترس به بیرون خیره شدم و زیر لب زمزمه کردم : یعنی کی میتونه باشه ؟

سیوشرت مشکیم رو تنم کردم و موهام رو توی کلاه پشمی مشکیم گذاشتم و از اتاقم رفتم بیرون . سالنم تاریک بود از ترس اینکه ممکنه خاتون خواب باشه جرأت نکردم لامپی روشن کنم . رفتم توی حیاط . صدای در بلند تر از دفعه ی قبل به صدا در اومد . خب لعنتی اینقدر به در نزن آدم زهرش میریزه . مثل آدم زنگ بزن دیگه ! داشتم از پله ها میرفتم پایین که روی پله ی آخر پام پیچ خورد و دو زانو پخش زمین شدم . مچ پام درد گرفته بود و درد و سوزش زانوم تا مغز استخونام نفوذ کرد . دستم رو جلوی دهنم گرفتم تا صدای جیغم بلند نشه . دوباره صدای در بلند شد به زور از روی زمین بلند شدم و با فریاد گفتم : اومدم !

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لنگان لنگان به سمت در رفتم و درو باز کردم . یه پسر جوون پشت به در وایساده بود با باز شدن در به سمت در برگشت . کمی توی چهرش دقیق شدم و با تعجب گفتم : امیر تو ..... اینجا ؟

شکل موش آب کشیده شده بود . رفتم کنار تا بیاد تو . بدون هیچ حرفی از پله ها بالا میرفتم . دنبالش راه افتادم ولی به خاطر درد زانوم نمی تونستم سریع راه برم . دوست داشتم جیغ بکشم ولی از امیر خجالت می کشیدم . فریادم رو توی گلوم خفه میکردم و بی صدا اشک میریختم و ناله میکردم . امیر که انگار صدای نالم رو شنیده بود ، پله ی آخر به طرفم برگشت و گفت : چی شده ؟

نگاش کردم . توی اون تاریکی نمی تونست صورت خیسم رو ببینه .

-هیچی .

امیر- پس چرا گریه میکنی ؟

-داشتم میومدم درو باز کنم پام پیچ خورد یه خورده درد میکنه بهتره بریم بالا تا سرما نخوردی .

امیرم دیگه چیزی نگفت . جلوی در وایساد و من اول رفتم تو بهش گفتم روی مبل کنار شوفاژ بشینه و یه پتو دور شونه هاش انداختم . شوفاژ و روشن کردم تا گرمش بشه . دستاش رو بالا اورد و بهشون ها کرد . طفلک داره از سرما یخ میزنه . موهاش روی صورتش پخش شده بود و لباساش به تنش چسبیده بود .

-چایی میخوری یا قهوه ؟

نگام کرد : فرقی نداره .

سرمو تکون دادم و خواستم برم توی آشپزخونه که صدام کرد : مرجان ؟

برگشتم به سمتش . یه خورده نگام کرد و گفت : پات پیچ خورد یا زمین خوردی ؟

دلیلی ندیدم که بخوام راستش رو بگم : پام پیچ خورد .

امیر- مطمئنی ؟

-آره چه طور ؟

امیر- ولی خون روی شلوارت میگه زمین خوردی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خون روی شلوارم غلط کرد آه ! نشد یه بار جلوش سوتی ندم . دلیلی نداشت امیر بفهمه من عین مرغ پخش زمین شدم . با حرص روی زمین نشستم و بی توجه به حضور امیر شلوارم رو بالا زدم . چون شلوارم سفید بود خونی که از زانوم اومده بود روش خیلی واضح بود . زانوم قرمز و کبود بود و پوستش کاملا رفته بود . دستم رو گذاشتم روش و با حرص فشارش دادم .

امیر- بتادین بزن عفونت نکنه .

با این حرف تازه متوجه حضور امیرشدم . شلوارم رو سریع پایین کشیدم و از روی زمین بلند شدم . یعنی اون موقع تا حالا نگاش به پام بود و من احمق نفهمیدم ؟ حس و حال رفتن به طبقه ی دوم رو نداشتم برای همین از همون پایین خاتون و فربد رو صدا کردم : خانوم ! اقا ! آقا امیر اومده . خانوم !

از تق تق کفشاش فهمیدم داره از پله ها میاد پایین . به آشپزخونه رفتم و قهوه جوش و روشن کردم . خاتون به سالن اومد و با دیدن امیر لبخندی زد و گفت : تو که مارو نصف جون کردی پسر . موبایلتم جواب نمیدادی از نگرانی در بیاییم. وای نه ! دستمو به جیب شلوارم گرفتم موبایل امیر و توی مشتام گرفتم . اینقدر حواسم پرت شد یادم رفت موبایلش رو برگردونم سر جاش . مرجان یعنی خاک ! امیر خواست بلند بشه که خاتون نذاشت و اشاره کرد بشینه .

امیر- موبایلمو اینجا جا گذاشتم .

خاتون با تعجب نگاش کرد : اینجا ؟ پس چرا من ندیدمش ؟

به من نگاه کرد . چشمام رو بستم و نفس عمیقی کشیدم . اگه امیر بفهمه موبایلشو برداشتم که دیگه پاک آبروم میرفت . خوشبختانه صدای قهوه جوش منو از زیر نگاه تیز بینانه ی خاتون نجات داد . یه فنجون قهوه و یه شکر پاش توی سینی گذاشتم و رفتم پیش امیر . سینی رو گذاشتم روی پاش . تشکر زیر لبی کرد و فنجون قهوه رو برداشت . به خاتون نگاه کرد : ببخشید من میتونم امشب اینجا بمونم ؟

خاتون لبخندی زد و گفت : البته . تا هر وقت که دلت بخواد میتونی بمونی .

رو کرد به من و گفت : برو بالا ببین کدوم لباسای فربد به امیر میخوره .

امیر میون حرف خاتون پرید و گفت : نه نیازی نیست . همینا خوبه .

خاتون- با اینا بخوای بخوابی تا صبح سرما میخوری .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

معذرت خواهی کردم و به اتاق فربد رفتم . آخه چه لباسی پیدا کنم که به امیر بخوره امیر نسبت به فربد چهار شونه تر بود از بین لباساش یه ست سیوشرت تیشرت گرمکن طوسی پیدا کردم که به ظاهرش میخورد اندازه ی امیر باشه . لباسارو روی تخت گذاشتم و از اتاق اومدم بیرون و رفتم توی اتاق خودم . موبایل امیر و توی دستم نگه داشتم . اگه خیلی خوش شانس باشم امیر برای خوابیدن بره توی اتاقش منم برم موبایلشو بذارم توی اتاقش منم که خوش شانس ! چه روز کسل کننده ی بود امروز ! پوفی کردم و روی تخت ولو شدم خیلی دلم میخواست بخوابم ولی اونقدری که من خوابیدم خرسم بود دیگه خوابش نمیبرد من که دیگه آدمیزادم . با تقه ای که به در اتاقم زده شد روی تخت نیم خیز شدم .

امیر- مرجان یه لحظه میای بیرون .

از تخت پایین اومدم و در اتاق رو باز کردم . لباسی که براش روی تخت گذاشته بودم تنش کرده بود . این جور لباسا خیلی بهش میومد . نگام رو از لباسش به صورتش دوختم و گفتم : چیزی شده ؟

امیر- از خانوم امینی سراغ گوشیمو گرفتم گفت شاید تو موقع تمیز کردن خونه دیده باشیش .

گوشیش رو آروم لمس کردم . نفس عمیقی کشیدم و سعی کردم نفسام رو منظم کنم : نه فکر نکنم . ندیدمش .

امیر دستش رو برد لای موهاش و گفت : جدی میگی ؟ پس کجا گذاشتمش ؟

-حالا من فکر میکنم اگه یادم اومد میام بهت میگم .

لبخند کمرنگی زد و گفت : لطف میکنی .

رفت سمت اتاقش . نفس عمیقی کشیدم و تا خواستم برم توی اتاقم صدای زنگ موبایلش بلند شد . دستمو روی جیبم گرفتم و با حرص فشارش دادم و چشمام رو بستم . تف تو این شانس ! امیر چند لحظه سر جاش خشک شد روی پنجه ی پا به طرفم چرخ زد و با عصبانیت نگام کرد . آخه الان وقت زنگ زدن بود ؟ دستم رو توی جیبم کردم ، گوشیش رو به طرفش گرفتم . همون نگاه خشمگین رو به چشمام دوخته بود . آب دهنم رو با صدا قورت دادم و با خجالت گفتم : ببخشید .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

گوشی رو از دستم قاپید و در حین جواب دادن به سمت اتاقش رفت . به اتاق رفتم و درو پشت سرم بستم . نفسم رو عصبی بیرون دادم و روی زمین ولو شدم . توی هوا مشت می پروندم و به زمین و زمان فحش میدادم .

-لعنتی آخه الان وقت زنگ زدن بود ؟ خب گوشیشو بهش میدادم بالا نمی کشیدم که ای خدا .

اشکم در اومده بود . همه چی دست به دست هم دادن تا آبروی من بره . حتی موبایل امیر !! فردا حتما ازش معذرت خواهی میکنم .

***

با صدای خاتون از خواب پریدم . انگار داشت نفس نفس میزد . از اتاق رفتم بیرون خاتون دستشو روی قلبش گذاشته بود و با صدایی که بیشتر شکل ناله بود یه چیزی میگفت . با ترس و لنگان لنگان به طرفش رفتم و سرش رو بلند کردم. خس خس میکرد و سعی میکرد نفس بکشه . با نگرانی گفتم : خانوم حالتون خوبه ؟

لباش رو تکون داد انگار میخواست یه چیزی بگه . با گریه گفتم : نمی فهمم چی میگین تو رو خدا یه کم واضح تر بگین .

از بین دندونای قفل شدش گفت : قرصام ..... قرصامو بیار .

-کجان ؟

خاتون- توی کشوی اول .

خواستم بلند بشم که زانوم تیر کشید لعنتی ! خاتون حالش اصلا خوب نبود و به زور نفس میکشید .

.....- من قرصاشونو میارم

برگشتم و به امیر نگاه کردم . با قدم های سریع خودشو به آشپزخونه رسوند و از تو کشوی اول یه پاکت قرص و یه لیوان آب به طرفم گرفت . پاکت قرصو جلوی خاتون گرفتم : کدوما رو باید بخورین ؟

خاتون- اونکه ..... جلدش صورتیه .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چشماش رو بست . قرص رو از جعبش در اوردم . لرزش دستام باعث شد بخشی از آب روی سرامیکا بریزه اولین بار بود خاتون رو اینطوری بد حال می دیدم . قرص رو به زور توی دهنش چپوندم و لیوان آب و روی لباش گذاشتم . لیوانو روی عسلی گذاشتم و کمکش کردم تا بشینه . چشماش رو چند بار بست و باز کرد . حالش که بهتر شد از روی زمین بلند شد امیر نگاهی به خاتون کرد و گفت : بهترین ؟

خاتون نگاه محبت آمیزی بهش انداخت و گفت : آره پسرم ببخشید نگرانت کردم .

امیر- این چه حرفیه ؟ من دیگه باید برم کاری با من ندارین ؟

خاتون- کجا میخوای بری به این زودی ؟ حتی صبحونم نخوردی .

امیر- ممنون من معمولا این موقع روز چیزی نمیخورم .

خاتون- باشه پسرم مراقب خودت باش فقط ..... (چند ثانیه مکث) بازم میای پیشم ؟

امیر- حتما .

خاتون- مهمونی چی ؟ اونم میای ؟

لبخند کمرنگی زد و گفت : مگه شما نگفتی مهمونیو به خاطر من گرفتین ؟ مگه میشه نیام ؟

خاتون- ممنون پسرم خدا خیرت بده . مراقب خودت باش .

پس یه مهمونی در پیش داشتیم . باز من لنگ یه لباس نو برای مهمونی میشدم . امیر از سالن بیرون رفت منم دنبالش رفتم . باید هر طور شده قضیه ی دیشب رو از دلش در بیارم . داشت از خونه میرفت بیرون که صداش کردم : امیر ؟

برگشت طرفم و بدون هیچ حرفی نگام کرد . تک سرفه ای کردم و گفتم : من یه معذرت خواهی بهت بدهکارم .

امیر- بابتِ ؟

-بابت دیشب . میدونم کار درستی نکردم ولی باور کن قصدی بدی نداشتم . فقط میخواستم .....

میون حرفم پرید و گفت : برام مهم نیست .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با تعجب نگاش کردم . منظورش رو از برام مهم نیست نفهمیدم .

امیر- من نمیدونم موبایلمو برای چی برداشته بودی و نمیخوامم بدونم ولی کار درستی نکردی مرجان .

لبخند کمرنگی زد و گفت : در ضمن من از اینکه موبایلمو برداشتی ناراحت نشدم از اینکه بهم دروغ گفتی ناراحت شدم .

خواست از در بره بیرون که به بازوهاش آویزون شدم . عین کنه بهش چسبیدم و گفتم : یعنی الان منو بخشیدی ؟

هیچی نگفت . کمی بهش نزدیک شدم و گفتم : امیر خواهش میکنم دوست ندارم ازم ناراحت باشی .

ازم فاصله گرفت و با همون شیطنت همیشگی توی نگاش گفت : برو به کارات برس اینقدر به من نچسب .

بدون اینکه منتظر جوابی باشه از خونه بیرون رفت . روی لبام لبخند نشست . حتی ناز کشیدنشم دوست دارم ! روی پله نشستم و موبایلم رو دراوردم و عکسش و نگاه کردم . این پسر شیطون هنرمند بدون اینکه بدونه منو به خودش وابسته کرد . اتفاقی که نباید میفتاد و افتاد و من عاشق امیر شدم . ولی نمیذارم این عشق یه طرفه باشه . کاری میکنم امیرم عاشقم بشه . نگام رو به سقف دوختم و زمزمه کردم : یعنی میشه امیر عاشقم بشه ؟

به سالن برگشتم . خاتون روی مبل نشسته بود و چشماش رو بسته بود .

-با من کاری ندارین ؟

خاتون- نه کاریت داشتم صدات میکنم . فعلا برو استراحت کن .

-بله .

به اتاقم رفتم . مطمئنا دیگه خوابم نمی برد هندزفریم رو برداشتم تا آهنگ گوش کنم . خیلی وقت بود ورزش نکرده بودم برای همین یه آهنگ تکنو گذاشتم و باهاش بدنم رو تکون دادم . قبلنا کلاس ایروبیک میرفتم ولی از وقتی برای کار اومدم خونه ی خاتون به خاطر کار تمام وقتم مجبور شدم بقیه ی برنامه هام رو کنسل کنم . اینجوری که من فهمیدم عصر امیر برای خرید لباس

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مهمونیش و مشورت با خاتون دوباره میومد اینجا پس باید حسابی خودم رو برای دیدنش آماده میکردم . با اینکه سعی کرده بود در مقابلم تظاهر کنه که ناراحت نیست ولی ناراحتی رو توی چشماش میخوندم . با صدای خاتون که ازم میخواست درو باز کنم سر و وضعم رو مرتب کردم و دکمه ی اف اف رو زدم بعد از چند لحظه امیر وارد سالن شد و سلام کرد . خاتون از روی مبل بلند شد و با لبخند جلو اومد امیرم لبخند زد : ببخشید من دوباره مزاحم شدم .

خاتون- این چه حرفیه ؟ مراحمی .

رو کرد به من و گفت : یه لیوان قهوه بیار .

چشمی گفتم و به آشپزخونه رفتم .

خاتون- برای پس فردا آماده شدی ؟

امیر- راستش نه هنوز . هیچ کاری نکردم .

خاتون- اِ چرا ؟ پس کی میخوای آماده بشی ؟ داره دیر میشه ها !

امیر- امروز دیگه میرم سراغ کارام .

خاتون سرشو تکون داد و گفت : خوبه .

لیوان قهوه رو تعارفش کردم و شکر پاشو روی عسلی گذاشتم امیر نگاه نامطمئنی بهم انداخت و گفت : من الان میخوام برم لباس بخرم . اگه اشکال نداره مرجانم باهام بیاد .

با تعجب به امیر نگاه کردم . از اینکه امیر غیر مستقیم از من خواست باهاش برم خرید ته دلم قنج میرفت ولی سعی کردم خودم رو عادی نشون بدم . خاتون بی تفاوت نگام کرد و گفت : چرا ؟

امیر- چرا نداره میخوام به عنوان یه همراه باهام بیاد نظرشو بگه .

خاتون- لازم نیست خودم باهات میام .

لب و لوچه ی آویزونم رو جمع کردم . خاتونم خوب بلده حال آدمو بگیره ! امیرم کم نیورد و گفت : من فکر کنم شما سختتونه بخواین دنبال من به این پاساژ اون پاساژ بیایین ولی مرجان .....

خاتون میون حرف امیر پرید و گفت : تو نگران من نباش به این زودیا خسته نمیشم لزومی نمی بینم مرجان باهات بیاد .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

امیر لیوان قهوه رو روی عسلی گذاشت و گفت : بسیار خب . حالا که فکر میکنم می بینم اصلا نمی تونم توی مهمونی بیام. یه کار واجب برام پیش اومده باید از تهران برم .

از روی مبل بلند شد و داشت میرفت سمت در که خاتون گفت : باشه .

امیر به طرفمون برگشت و با لبخند تشکر آمیزی خاتون رونگاه کرد . خاتون نگام کرد : برو حاضر شو .

و با چشم و ابروش برام خط و نشون کشید و غیر مستقیم گفت می کشتمت . چشمی گفتم و به اتاقم رفتم . باید یه لباسی برای امیر انتخاب کنم که خود خاتونم تو کفش بمونه . مانتو و شلوار لی مشکیم رو همراه با یه شال سفید سرم کردم و از اتاق رفتم بیرون . امیر توی سالن منتظرم بود . با دیدن من بلند شد و به طرف حیاط راه افتاد . سوار ماشین که شدیم با لحن سردی گفت : کجا برم ؟

-نمی دونم . تو قراره لباس بخری .

امیر- تو رو اوردم که نظر بدی . توی مرحله ی اول باید بگی تیپ اسپرت بزنم یا رسمی ؟

-بستگی داره خودت کدومو بیشتر دوست داشته باشی ولی به نظر من توی مهمونی کت و شلوار از همه بهتره .

بدون هیچ حرفی ماشینو روشن کرد و راه افتاد . از سردی رفتارش مشخص بود که هنوز بابت دروغی که برای گوشیش گفتم ازم ناراحته . دوست داشتم سر صحبت رو باهاش باز کنم و ازش دلیل سردی رفتارش رو بپرسم ولی پشیمون شدم و ترجیح دادم ساکت بمونم . دم یه پاساژ نگه داشت و از ماشین پیاده شد . منم به تبعیت ازش پیاده شدم و دوشادوش هم وارد پاساژ شدیم . از اینکه هیچی نمی گفت حرصم میگرفت از سکوت زیاد متنفرم ! وارد اولین مغازه ی کت و شلواری شدیم یه گوشه وایساد و گفت : خب ببینم سلیقت چه طوره .

فقط نگاش کردم . یعنی عملا خودش هیچ کاره بود و حکم پرو کردن لباسا رو داشت . خب عزیز من تو که حس و حال خرید کردن نداری همون لباسای خودتو می پوشیدی . بدون هیچ حرفی به سمت کت و شلوارا راه افتادم با اینکه سلیقم توی خرید وسایل مردونه زیاد تعریفی نبود ولی بازم تمام سعیم رو میکنم تا بهترین لباس رو برای امیر انتخاب کنم . تک تک کتا رو توی تن امیر تصور میکردم تا ببینم کدوماش بیشتر بهش میاد . از بین همشون یه کت شلوار براق سرمه ای

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پیدا کردم که هم مدلش خوب بود هم تو تن امیر خیلی قشنگ میشد . امیر و صداش کردم بعد از چند لحظه اومد کنارم. به کته اشاره کردم و گفتم : به نظر من این از همشون بهتر بود .

از فروشنده خواست تا همون کت رو به سایز خودش براش بیاره . وقتی رفت لباسو پرو کنه به فروشنده گفتم : کراوات رنگ همین کت ندارین ؟

فروشنده- یه سرمه ای سفید هست خیلی قشنگه میخواین بیارم ؟

-لطف میکنین .

یه کراوات راه راه سفید سرمه ای بود که رنگش کاملا با کت همخونی داشت . دم اتاق پرو منتظر امیر شدم درو که باز کرد به طرفش برگشتم . برای چند ثانیه محوش شدم . اصلا باورم نمیشد اینقدر بهش بیاد . پوست سفیدش توی رنگ سرمه ای تیره می درخشید .

امیر- چه طوره ؟

-وای امیر محشره . فکر نمی کردم اینقدر کت و شلوار بهت بیاد .

لبخند کمرنگی زد و گفت : پس لازم شد بیشتر بپوشم .

یقه ی پیرهن سفیدش رو مرتب کرد و گفت : مطمئنی بهم میاد ؟ اگه خانوم امینی ازش ایراد بگیره .....

میون حرفش پریدم و با حرص گفتم : خانوم امینی نمیتونه از سلیقه ی من ایراد بگیره . اگه خودت دوست داری میتونی از سلیقه ی خودت برای لباس خریدن استفاده کنی .

با تعجب نگام کرد و گفت : باشه بابا قرار نشد حسودی کنیا ! همین قشنگه دلشونم بخواد .

-من حسودی نکردم .

امیر- ما به این اخلاق تو میگیم حسودی شما بهش چی میگین ؟

-ما هیچی نمی گیم توئم پرو نشوها ! بیا بیرون پولشو بده بریم .

یه چیزی زیر لب گفت و از اتاق پرو اومد بیرون . حتما داره با خودش فکر میکنه که گیر عجب آدمی افتاده . خیلم دلش بخواد . نگام به کراوات توی دستم افتاد . ای بابا ! اینقدر اعصابم بهم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ریخت یادم رفت نشونش بدم ببینم خوشش میاد یا نه . حالا نه که همه ی لباسش رو خودش انتخاب کرده . دور از چشم امیر پول کراوات رو دادم و از مغازه بیرون اومدیم .

امیر- تو لباس نمی خری ؟

-من نه . برای چی بخرم ؟

امیر- برای مهمونی .

-من یا حق شرکت توی مهمونی های شما رو ندارم یا فقط به عنوان یه مستخدم شرکت میکنم . پس لازم نیست لباس بخرم .

امیر- ولی این مهمونی با همه ی مهمونیا فرق داره .

بی تفاوت نگاش کردم : اونوقت چی فرقی ؟

امیر- این مهمونی داره برای من گرفته میشه . پس من حق دارم بگم کی توی مهمونی شرکت کنه کی نکنه .

-خانوم نمیخواد من توی مهمونی باشم .

امیر- باید بخواد . چون من میخوام .

-ولی .....

میون حرفم پرید و گفت : الانم اصلا حوصله ی حرف اضافه رو ندارم . بیا بریم تا عصبانی نشدم .

چی بهتر از شرکت توی مهمونی که به خاطر امیر برگزار میشه ؟ از خدا خواسته دنبالش راه افتادم اینجوری برای عقد کنون ندام لباس داشتم . دست روی هر لباسی میذاشتم امیر یا از جلوش ایراد میگرفت یا از پشتش . کلافه روی صندلی نشستم و گفتم : من دیگه خسته شدم . اصلا لباس نمیخوام .

امیر- مرجان لباسایی که انتخاب میکنی خیلی بازن میتونی یه لباس پوشیده ترم انتخاب کنی .

پوفی کردم وگفتم : مثلا چه لباسی ؟

امیر- یه لباس مثل همون لباسی که مهمونی میثم پوشیده بودی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با تعجب نگاش کردم . منو بگو فکر کردم امیر اصلا بهم نگاه نکرده . فکر کنم یه ذره دیگه دقت میکرد رنگ لباس زیرمم می فهمید . بعد از کلی گشتن یه کت شلوار طوسی و یه تاپ مشکی خریدم . برای اولین بار از اینکه یه پسر به لباس بازم گیر میداد خوشحال شدم . انگار داشتم خواب میدیدم باورم نمیشد . امیر رو من غیرتی شد و غیر مستقیم گفت دوست ندارم لباس باز بپوشی . وای ! نزدیک بود پس بیفتم بمونم روی دست امیر ولی بازم هیجانم رو کنترل کردم و با امیر از مغازه خارج شدیم .

***

لباسم رو پوشیدم و آرایش ملایمی کردم . موهام رو شکل شینیون بالا بستم و چند دسته از موهام رو با بابلیس فر دادم و یه طرف شونه هام ریختم . کراوات امیر و از توی کمد برداشتم ، صندل های پاشنه پنج سانتی مشکیم رو پام کردم و از اتاقم بیرون اومدم و به سمت اتاق امیر رفتم . هم دوست داشتم اولین نفری باشم که می بینمش هم باید کراواتش رو قبل از اینکه از اتاق میومد بیرون می بستم براش . یه تقه به در اتاقش زدم چند ثانیه مکث و بعد صدای امیر که خواست برم تو . درو پشت سرم بستم و رفتم توی اتاق . امیر پشت به من و روبه آیینه وایساده بود و کتش رو مرتب میکرد. بدون اینکه به طرفم برگرده گفت : کاری داشتی ؟

یه کم جلو رفتم و گفتم : خیلی خوشگل شدی . فقط یه چیز کم داری .

به طرفم برگشت و با تعجب نگام کرد . لبخندی زدم و کراوات توی دستم رو بالا اوردم . یه تای ابروش رو بالا انداخت و گفت : منظورت از یه چیز کراوات بود دیگه ؟

-آره .

امیر- آهان . ولی من از کراوات خوشم نمیاد .

-عیب نداره باید عادت کنی . دوست دارم ببینم با کراوات چه شکلی میشی .

امیر- میشه این یه مورد و بی خیال بشی ؟

-نه نمیشه .

پوفی کرد و دستش رو برد لای موهاش . لبخند موفقیت آمیزی زدم و روبه روش قرار گرفتم و کراوات رو براش بستم . یقه ی بهم ریختش رو مرتب کردم سرمو اوردم بالا و خواستم ازش بپرسم راحته که دیدم روی گردنم میخ شده . با نگاه من سرشو پایین انداخت و سرخ شد . دلم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نمیخواست با دیدن من وقت و بی وقت سرخ بشه . دستمو روی شونه ی داغش گذاشتم و گفتم : اذیتت نمیکنه ؟

سرش رو به نشونه ی نه تکون داد . لبخند آرومی زدم و از اتاقش بیرون اومدم . دستی به گردنم کشیدم و به سالن رفتم. خاتون حاضر و آماده روی کاناپه نشسته بود و منتظر مهموناش بود . به لباسش نگاه کردم . کت دامن شکلاتی رنگ و جوراب پارازین بلند کرم و یه شال زیتونی . از سلیقش خوشم میومد با اینکه سنش زیاد بود ولی بازم لباسای شیک می پوشید . با دیدن من از روی مبل بلند شد و گفت : امیر آمادست ؟

-بله خانوم .

خاتون- فربد اومده ؟

-نه هنوز .

خاتون- موبایلشو بگیر ببین کجا مونده . خوبه بهش گفتم یه امروز زود بیا .

به سمت تلفن رفتم و موبایل فربد و گرفتم . بعد از دومین بوق ریجکتش کرد .

-اشغال کرد .

خاتون همون طوری که یه قرص توی دهنش میذاشت گفت : اگه تا پنج دقیقه ی دیگه نیومد دوباره شمارشو بگیر .

-چشم .

چیدمان روی عسلی رو دوباره چک کردم . دیس میوه ، دیس شیرینی ، سینی آب پرتقال و آب آلبالو . به آشپزخونه رفتم تا غذاهای روی گاز رو چک کنم . زرشک پلو مرغ و قرمه سبزی . همه چی کامل بود . صدای بوق ماشین توی حیاط خبر از اومدن فربد میداد . از پنجره ی آشپزخونه سرک کشیدم خودش بود چه عجب ! درو با کلید باز کرد و اومد تو . با دیدن من گفت : الان اومدن من چه فایده ای داشت که هی موبایلمو میگیری .

بدون اینکه نگاش کنم گفتم : من که از خدام بود نیای . خانوم اصرار کرد شمارتو بگیرم .

سنگینی نگاه عصبانیشو روی خودم حس میکردم ولی به روی خودم نیوردم . مطمئنم به محض اینکه برگردم می کشتم . بی توجه بهش از آشپزخونه بیرون اومدم . زنگ خونه به صدا در اومد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اولین مهمون اومد ! به ساعت نگاه کردم چه قدر زود اومدن فکر کردن خبریه . اف اف رو زدم و منتظر شدم تا بیان توی سالن . امروز اولین روزیه که قراره فامیلای خاتون رو ببینم . همیشه هر وقت براش مهمون میومد یا میفرستادم دنبال نخود سیاه یا خواب بودم . وقتی اومدن تو با تعجب بهم نگاه کردن سلامی کردم و وسایلشون رو ازشون گرفتم و روی اُپن گذاشتم . وسایل روی عسلی رو تعارفشون کردم و به امید اینکه امیرم بیاد کنار من بشینه روی مبل دو نفره ی کنار تلویزیون نشستم . خاتون کنار خانومی که بهش میومد هم سن و سالش باشه نشست و با لبخند گفت : گلنار جون خوبی ؟

زنی که معلوم بود اسمش گلناره گفت : شما که بهتری بهرحال بعد از سی سال پسرتو پیدا کردی .

چشمای خاتون رو خوشحالی غیر قابل وصفی پر کرد . منم بودم اگه بعد از چندین سال گمشدمو پیدا میکردم ذوق زده میشدم .

خاتون- احسان برای چی نیومد ؟

گلنار- گفت یه جا کار داره الان میاد .

همون موقع زنگ خونه به صدا در اومد .

گلنار- اِ چه حلال زادم هست اومد .

خاتون روشو کرد به من و گفت : درو باز کن .

اف اف رو زدم و سر جام نشستم . بعد از چند لحظه یه پسر و چند تا زن و مرد اومدن توی سالن . خاتون بلند شد و منم به تبعیت ازش بلند شدم . مهمونا یکی پس از دیگری اومدن و سالن حسابی شلوغ شد . فربدم اومد توی سالن . یه جوری ژست گرفته بود و تیپ زده بود هر کی ندونه فکر میکنه فربد پیدا شده . به تیپش نگاه کردم کت مشکی و شلوار لی مشکی و زیرش یه پیرهن سفید . یه نگاهی به دور تا دور سالن انداخت و در کمال پرویی کنار من نشست . نگاش کردم و با غیض گفتم : اذیت نشی .

پوزخندی زد و گفت : من که میدونم برای کی جا گرفته بودی . گفتم ممکنه اذیت بشه من جاش اومدم نشستم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خواستم جوابشو بدم که انگشتش رو به نشونه ی هیس گذاشت روی بینیش و گفت : حالا حرصتو اینجا تخلیه نکن صبر کن مهمونا برن بعد .

پوفی کردم و چشمام رو بستم و چند نفس عمیق کشیدم . اگه سالن خلوت بود الان باید جسد فربد و پیدا میکردن . چشمام رو که باز کردم خاتون از روی مبل بلند شد و به وسط سالن رفت . از جمعیت خواست تا ساکت بشن . سکوت عجیبی توی مجلس حکمفرما شد .

خاتون لبش رو با زبون تر کرد و گفت : غرض از دعوت شما این بود که توی خوشحالی که چند وقته به سراغ خانوادم اومده شریکتون کنم .

پچ پچ کل خونه رو پر کرد . همه دوست داشتن هر چی زودتر بفهمن که خاتون برای چی دعوتشون کرده . یه پسر جوون که از ظاهرش معلوم بود زیادی ادعای بانمکی میکنه گفت : عمه زود تر بگین جمع از خماری در بیاد .

خاتون لبخند کمرنگی زد و گفت : خدا بعد از سی سال مهبدمو بهم برگردوند .

همه ی صداها به یکباره قطع شد . همه رفتن توی شوک حرف خاتون . من و فربد فقط نظاره گر افراد بودیم . خاتون برای اینکه جمع رو از شوک دربیاره گفت : نمیخواین ببینینش ؟

همه ی نگاه ها به خاتون دوخته شد . با صدای بلندی گفت : امیر جان ؟؟

بعد از چند لحظه امیر اومد توی سالن . همه بلند شدن من و فربدم به تبعیت از جمع بلند شدیم . نگاش کردم سرش پایین بود و دونه های درشت عرق روی پیشونیش بود . خیلی راحت میشد حس کرد که چه قدر معذبه و داره عذاب میکشه . همون با نمک فامیل با صدای بلند گفت : به افتخار آقا امیر !!

خوشبختانه با این حرف یخ مجلس آب شد و شروع کردن به دست زدن . خاتون جلوی امیر راه میرفت و همه رو بهش معرفی میکرد . امیرم اکثر اوقات یا باهاشون روبوسی میکرد ، یا دست میداد . پوفی کردم و زیر لب گفتم : این جلسه ی معارفشون کی میخواد تموم بشه ؟

فربد که حرف من رو شنیده بود گفت : خسته شدی ؟ عیب نداره نوبت به معارفه ی توئم میرسه .

-میشه خفه شی ؟ کسی نمیگه لالیا !

فربد- دلت برای صداش تنگ شده ؟ عیب نداره صبر کن الان جلسه ی معارفشون تموم میشه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از لحن حرف زدنش قشنگ مشخصه که داره از حسودی میترکه !! پوزخندی زدم و گفتم : من فکر میکردم حسودی برای بچه هاست .

فربد- حالا کی گفته من حسودی میکنم ؟

-لازم نیست کسی بگه . خیلی راحت میشه فهمید از وقتی امیر اومده به خونتون اخلاقت عوض شده . نمیدونم شما بهش چی میگین ولی ما بهش میگیم حسودی .

فربد- باشه بابا تو خوبی !

-نه تو خوبی .

ایش ! این بشر چه قدر روی مخه خدا به داد زنش برسه . نگام رو که برگردوندم با نگاه کنجکاو بانمک فامیل که یه جوری من و فربد و نگاه میکرد مواجه شدم . نگام رو پایین انداختم . همینو کم داشتیم ! این شازده اومده کنارم نشسته الان همه فکر میکنن خبراییه اَه !! امیر کنار خاتون و روبه روی من و فربد نشست . یکی از خانوما رو کرد به امیر و گفت : اصلا فکر نمیکردم پسر خجالتی شده باشی .

امیر- خجالتی نیستم شاید معذب براش بهتر باشه .

خانومه لبخندی زد و گفت : عادت میکنی .

امیر- امیدوارم .

بانمک فامیل که داشت از فوضولی می ترکید گفت : خب این از آقا مهبد گل که بعد از سی سال تکلیفش روشن شد . حالا فقط میمونه یه ابهام که اونم باید برطرف بشه .

فربد- باز چی شده احسان ؟

اوه پس احسان اینه ؟ خاتون از گلنار سراغ اینو میگرفت ؟ دلش برای بانمک فامیلش تنگ شده بوده !

احسان- ایشونو (به من اشاره کرد) معرفی نمی کنید ؟

حدس میزدم بخواد همچین سوالی بپرسه . خودم رو جمع و جور کردم و گفتم : من .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فربد عین خاک انداز پرید وسط حرفم ، دستشو دور شونم حلقه کرد و با نیش باز گفت : مرجان نامزدم !

سرم رو بالا اوردم و شوکزده به فربد نگاه کردم .

احسان که معلوم بود از تعجب از گوشاش دود میزنه بیرون چایی پرید توی گلوش . چند لحظه به ما خیره شد و گفت : پس چرا صداشو در نیوردی کلک ؟ می مردی زودتر به من بگی میخوای زن بگیری ؟

فربد- دیگه خواستیم یه کار دو کار کنیم .

هنوز توی شوک حرف فربد بودم . اصلا باورم نمیشد که همچین دروغی به فامیلاش بگه . آخه به فامیل ..... اووووف !!! سرم داره از درد منفجر میشه . دستام رو مشت کردم و روی پاهام گذاشتم . باشه آقا فربد این مهموناتون که تا ابد اینجا نیستن بالاخره میرن یه حالی ازت بگیرم خودت کیف کنی . چشمام رو بستم و چند تا نفس عمیق کشیدم تا آروم بشم مطمئنم الان گونه های گل انداختم عصبانیتم رو لو میدن . زیر چشمی به خاتون نگاه کردم نگاه عصبانیش رو به من و فربد (مخصوصا من) دوخته بود و برامون خط و نشون میکیشد . آب دهنم رو قورت دادم و به امیر نگاه کردم . با تعجب به من و فربد چشم دوخته بود اونم مثل بقیه از اینکه فربد اینطوری گفته بود شوکه شده بود . گلنار ضربه ی آرومی به پشت خاتون زد و گفت : لو نداده بودی .

خاتون فقط به یه لبخند اکتفا کرد . چیزی نداشت بگه بیچاره یعنی هیچکس چیزی نمیتونست بگه ! به فربد نگاه کردم و توی ذهنم براش نقشه های شوم کشیدم . معلوم نیست میخواست با این حرف چیو ثابت کنه ! الان مثلا چیشد ؟ آه ! پسره ی ..... ! عذر خواهی زیر لبی کردم و به اتاقم رفتم . لعنت بهت فربد ! لعنت بهت که فقط بلدی عذابم بدی ! لعنت بهت . روی تخت دراز کشیدم و به سقف خیره شدم سرم داشت از درد منفجر میشد دیشب تا دیر وقت تمیز کاری میکردم و امروز صبحم زود از خواب بیدار شدم و غذا پختم . یاد چهره ی متعجب امیر افتادم با حرص روی تخت نشستم و دستمو روی صورتم گذاشتم . من احمق رو باش میخواستم کاری کنم امیر عاشقم بشه ولی با حرف امروز فربد گند زده شد به تمام آرزوهام . لعنت بهت ! اگه امیر همچین حرفی میزد ناراحت که نمیشدم هیچ ، تازه ذوقم میکردم ولی فربد ..... با صدای خاتون که ازم میخواست برم توی سالن به زور از تخت پایین اومدم و به سالن رفتم . خاتون منو که دید لبخند تصنعی زد و گفت : برو سفره رو بچین .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خواستم برم توی آشپزخونه که صدای گلنار بلند شد : خاتون قرار نشد از الان به عروست گیر بدیا !

نفسم رو عصبی دادم بیرون تا چیزی نگم . مطمئنم خاتونم الان میخواد خفم کنه . آخه عروس کجا بود ؟ من فقط مستخدم این خونم . مستخدم !!! بی توجه به حرفاشون راه آشپزخونه رو در پیش گرفتم و سفره ی شام رو با کمک بقیه ی خانوما آماده کردم . همه بلند شدن و به سمت سفره اومدن . خستگی رو بهونه کردم و به اتاقم رفتم حوصله ی هیچ کدومشون رو نداشتم . حالام که فربد گفته بود من نامزدشم باید جلوی بقیه فیلم بازی میکردیم و حرفای عاشقونه بهم میزدیم منم اصلا حوصله این ادا اطوارا رو نداشتم .

***

از لای در به سالن سرک کشیدم . قبلا که اتاقم بالا بود نمی تونستم سالن رو خیلی خوب ببینم ولی از وقتی امیر اومده و خاتون اتاقشو بهش داده و من اومدم پایین راحت به سالن دید داشتم . خبری از هیچ کدوم از مهمونا نبود . با دیدن ظرفای انباشته شده ی آشپزخونه پوفی کردم و پام رو به زمین کوبیدم . بازم مثل همیشه مهمونای خاتون رفتن و تمیز کاری خونه با منه ! با دستی که روی شونم گذاشته شد برگشتم و پشت سرم رو نگاه کردم . فربد با نیش باز وایساده بود و نگام میکرد .

-چی شده ؟

فربد- چی شده چیه ؟ این چه طرز حرف زدنه ؟ مثلا من الان نامزدتم .

با غیض نگاش کردم . این بشر چرا از رو نمیرفت ؟

-فربد ؟

فربد- جونم ؟

جونم و زهرمار ! من اگه حال تورو نگیرم مرجان نیستم . با حرص گفتم : تو هنوز فکر میکنی من نامزدتم ؟

فربد- فکر نمی کنم مطمئنم . چون مامانم اصلا دلش نمیخواد آبروش جلوی فامیلاش بره الکیم شده وانمود میکنه حرف من راسته .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-پس جنابعالی همه چیو از قبل پیش بینی کردی نه ؟

فربد- یه جورایی .

روی کاناپه لم داد و گفت : نمیخوای برام چایی بریزی همسر عزیزم ؟

با حرص نگاش کردم . با نیش باز یه چشمک زد و تلویزیونو روشن کرد . به طرف آشپزخونه رفتم و یه لیوان چایی براش ریختم . بدون اینکه تشکر کنه لیوان چایی رو ازم گرفت .از کنارش رد شدم و خواستم برم توی اتاقم که گفت : من که ازت نخواستم بری .

-لازم نیست تو بخوای . من خودم دلم نمیخواد دیگه اینجا بمونم .

فربد- چرا اونوقت ؟

چه قدر از اینکه خودش رو بی خیال نشون میداد حرصم میگرفت . نفس عصبی کشیدم و خواستم جوابش رو بدم که با باز شدن در نگاه هردومون به در دوخته شد . امیر اومد تو سالن با دیدن من و فربد اخمی کرد و بدون اینکه چیزی بگه به اتاقش رفت . دوست نداشتم امیرم مثل بقیه فکر کنه من و فربد نامزدیم . بلند شدم به اتاقم برم که فربد دستم رو گرفت : کجا ؟

با حرص نگاش کردم . فربد قضیه رو جدی گرفته بود پوفی کردم و گفتم : بذار برم .

فربد- کجا ؟

-میخوام برم به درد خودم بمیرم . ولم کن میخوام برم .

پوزخندی زد و گفت : فکر امیری ؟ دیگه نباش . اون دیگه فکر میکنه متأهلی دیگه طرفتم نمیاد .

فربد همینو میخواد . اون میخواد که امیر طرف من نیاد ولی من نمیذارم امیر ازم دور بشه . من پای عشقم می مونم . دستم رو با حرص از توی دستش بیرون کشیدم و گفتم : اگه خودم بهش بگم من مجردم چی ؟ بازم طرفم نمیاد ؟

فربد- تو همچین کاری نمیکنی .

-میکنم .

فربد- نمی کنی .

-میکنم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بلند شد و شونه هام رو گرفت . عصبی توی چشمام زل زد و گفت : همه چی بستگی به من داره برو به امیر ، به همه بگو ببین چه بلایی سرت میارم .

با فریاد گفتم : مثلا میخوای چه غلطی بکنی ؟ هان ؟ فکر کردی من از این تهدیدات میترسم نه خیر جناب . من دیگه عادت کردم اگه تصمیمت اینه که اخراجم کنی بهتره همین الان این کارو بکنی چون من دست روی دست نمیذارم تا تو هر غلطی میخوای بکنی . میرم همین الان به امیر و خانوم میگم حرفی که زدی زر زیادی بوده .

فشار دستاش روی شونه هام بیشتر شد . دستاش از روی عصبانیت می لرزیدن و چشماش شده بودن یه کاسه خون .

فربد- نه خیر اخراجت نمی کنم . این بار می کشمت . منو باید توی این یه سال شناخته باشی . من هر کاریو بخوام انجام میدم و هیچ کس نمیتونه مانعم بشه .

-باشه . من میرم به امیر بگم توئم بکشم . خیلی فکر خوبیه .

فربد و خوب میشناختم . میدونستم از حاضر جوابی متنفره توقع داشت الان بیفتم به دست و پاش التماسش کنم که باشه غلط کردم ولی از اینکه می دید من جوابش رو میدم اعصابش بهم میریخت . دستش رو لای موهاش فرو کرد و با حرص گفت : یعنی اینقدر دوستش داری ؟

در حالی که سعی میکردم اشکم رو مخفی کنم گفتم : آره . دوستش دارم

رنگ نگاش عوض شد . انگار سعی داشت از چشمام واقعیت رو بخونه . فشار دستاش به شونه هام کم شد با عصبانیت پرتم کرد روی کاناپه و پشتش رو بهم کرد . دستمو روی شونه هام گذاشتم و ماساژشون دادم . لعنت بهت فربد ! همیشه همین بوده . با صدای امیر برگشتم و پشت سرم رو نگاه کردم : فربد یه لحظه بیا بالا کارت دارم .

کت و کراواتش رو دراورده بود و دستاش رو مشت کرده بود . با خشمی که سعی داشت کنترلش کنه از فربد خواست به اتاقش بره . فربد به طرفش برگشت و گفت : اگه حرفی داری همین جا بگو .

امیر- بهت گفتم بیا بالا اگه میخواستم همین جا میگفتم .

فربد- منم گفتم .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

امیر با تحکم گفت : کاری ندارم تو چی گفتی . ازت خواستم بیای تو اتاقم به نفعته قبول کنی .

بدون اینکه منتظر جوابی باشه به اتاقش برگشت . فربد با تعجب نگام کرد و زیر لب گفت : نیومده جو گرفتش .

با حرص بهش نگاه کردم . فربد پوزخندی زد و گفت : آخ ببخشید به عشقت توهین کردم .

کمی به طرفم خم شد و گفت : از الان باید عادت کنی . زشته روی برادر شوهرت غیرتی بشی .

به سمت اتاق امیر راه افتاد . چه آدم نفرت انگیزی ! حس کنجکاوی وادارم کرد برم بالا ببینم بهم چی میگن . حتما امیر کار مهمی داشته . پله ها رو آهسته طی کردم و به در اتاق امیر که اتاق سابق خودم بود رسیدم . صداشون به اندازه ی کافی بلند بود و دیگه لازم نبود گوشم رو به در بچسبونم .

امیر- این چه حرفی بود توی مهمونی زدی ؟

فربد- من حرف زیاد زدم کدومشون ؟

امیر- خودتو نزن به خریت . برای چی به همه گفتی تو نامزد مرجانی ؟

فربد- آهان پس بگو چرا اینقدر داری حرص میخوری . خب دروغ نگفتم که من و مرجان قراره به زودی با هم ازدواج کنیم .

پسره ی ..... ! شیطونه میگه همین الان درو باز کنم هر چی از دهنم در میاد بارش کنم .

امیر- اِ ؟ اونوقت این چه ازدواجیه که خانوادت ازش خبر ندارن ؟

فربد- من خیلی کارا میکنم که خانوادم خبر ندارن خانواده ی من کیه مثلا ؟ تو ؟ تو که تازه اومدی اینجا نباید از هیچی خبر داشته باشی .

امیر- من منظورم مامانت بود . اون که نباید بی خبر باشه .

فربد- بی خبر نیست .

امیر- پس چرا رنگ نگاش یه مرتبه عوض شد ؟

فربد- چه میدونم لابد توقع نداشت من توی این مهمونی اعلام کنم دیگه داری حوصلمو سر میبری .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چند ثانیه مکث و بعد صدای فربد : صبر کن ببینم نکنه از مرجان خوشت اومده که اینقدر داری سنگشو به سینه میزنی .

نفسم توی سینه حبس شد . صدای امیر رفت بالا با حرص گفت : چی داری بلغور میکنی برای خودت ؟ مگه من مثل توئم هر دختریو توی خیابون می بینم عاشقش بشم ؟

فربد- نه بابا ؟ مگه تو مرجانو توی خیابون دیدی ؟ از تو بعیده امیر .

امیر- من به مرجان هیچ علاقه ای ندارم برامم مهم نیست که نامزدته یا نه . فقط نمیدونم چرا وسط مهمونی که برای من گرفته شده بود این حرفو زدی .

مات و مبهوت به در نگاه کردم . من احمق رو باش فکر کردم امیر عاشقم شده ! هه ! خاک تو سرت مرجان امیر فکر مهمونیشه که خراب شده نه فکر تو . اشک توی چشمام حلقه زد . خواستم برم توی اتاقم که با خاتون سینه به سینه شدم. سرمو اوردم بالا و با ترس نگاش کردم . نگاه عصبانیش رو به من دوخته بود با صدای فربد نگاهش رو به در اتاق امیر دوخت : اگه نگران اونی نگران نباش من خودم میدونم دارم چی کار میکنم .

بعد از چند لحظه در اتاق باز شد و فربد تو چار چوب در ظاهر شد . با دیدن من و خاتون نگاش رنگ تعجب گرفت . خاتون با حرص گفت : من که بعید میدونم تو بدونی داری چی کار میکنی .

امیر از پشت فربد ظاهر شد و به من و خاتون نگاه کرد . سرم رو انداختم پایین . دوست نداشتم باهاش چشم تو چشم بشم . خواستم برم توی اتاقم که با تحکم صدای خاتون خشک شدم : همون جا وایسا .

روی پنجه ی پام برگشتم و به خاتون نگاه کردم .

خاتون اعصابش داغون بود و اینو قشنگ از روی حرفا و حرکاتش میشد فهمید . فربد خودش رو کنار کشید تا خاتون بره توی اتاق . خاتون از بین هیکل فربد رد شد و وسط اتاق وایساد منم به تبعیت از خاتون به اتاق رفتم .

خاتون- هیچ معلوم هست داری چی کار میکنی ؟ این حرف چی بود زدی ؟

فربد- چرا هر کی به من میرسه این سوالو ازم میپرسه ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خاتون- چون کار اشتباهی کردی . مثلا فکر کردی با این کارت من اجازه میدم با مرجان ازدواج کنی ؟

فربد- باید بذارین . من قبلا هم گفتم من مرجانو دوست دارم اگه قبول نکنین من از یه راه دیگه وارد میشم .

خاتون با حرص به طرفش رفت و گفت : تو خیلی غلط کردی که از راه دیگه وارد میشی .

به من اشاره کرد : تو فکر میکنی مرجان در سطح خانواده ی ما هست ؟ اصلا توی مرجان چی دیدی که میخوای باهاش ازدواج کنی . ببین فربد مطمئن باش تو اگه به پامم بیفتی من قبول نمیکنم که تو با مرجان ازدواج کنی .

با غیض خاتون رو نگاه کردم . دیگه داشت از حدش فرا تر میرفت پوزخند عصبی زدم و گفتم : خانوم لازم نکرده اینقدر حرص بخورین . شما اگه خودتونم بکشین من افتخار نمیدم عروس خانواده ی شما بشم . در ضمن شما هیچ وقت حق ندارین کسی رو پایین تر از خودتون ببینین .

خاتون- صداتو ببر .

-اینم از طرز صحبت کردنتونه . شما جز پول چی دارین که اینقدر باهاش کلاس میذارین ؟ ببخشیدا ولی من اصلا تو مخیلم نمیگنجه که یه پسر مثل فربد نامزدم باشه پس به خودتون زحمت ندین چون من حاضر نیستم با همچین پسری ازدواج کنم .

خاتون- این چه طرز صحبت با بزرگترته ؟ برو گمشو بیرون تا جوش نیوردم همه ی بدبختیای این خانواده زیر سر توئه . اشکام رو پاک کردم و با بغض گفتم : چیه ؟ حرف حق تلخه ؟

از اتاق امیر بیرون اومدم و درو با حرص بهم کوبیدم . به اتاقم رفتم و روی زمین ولو شدم . نگاه امیر توی ذهنم در حال گردش بود انگار میخواست همه چیز رو از زبون من بفهمه . میخواست بفهمه فربد واقعا من رو دوست داره یا نه !!! کاش میتونستم همه چی رو برای امیر توضیح بدم و بهش بگم که سوء تفاهمه ولی برای امیر که من مهم نبودم تنها چیزی که براش مهم بود اون مهمونی کوفتی بود . ای کاش پام قلم میشد و هیچوقت به این شهر نحس نمیومدم . ای کاش نمی اومدم .....!!!

***

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صدای موزیک بد جوری روی اعصابم بود برعکس دفعه های قبل که با شنیدن آهنگ از خودم بی خود میشدم ، دوست داشتم صدای آهنگ رو خفه کنم . با وجود این اتفاقای آخری که توی خاتون افتاد (مهمونی و حرف فربد که به همه گفت من نامزدشم) دل و دماغ هیچ کاری رو نداشتم . بیشتر از همه رفتار امیر آزارم میداد خیلی باهام سرد برخورد میکرد . یکی نیست بهش بگه آخه لامصب من اگه متأهلم باشم که نیستم زن داداشتم حداقل یه سلام بکن که . با اومدن اسم امیر توی ذهنم زیر چشمی نگاش کردم . با ابرو های گره خورده ای که دیگه بخشی از صورتش شده بود با گوشیش بازی میکرد . معلوم بود اونم بدتر از من از اینکه به این مهمونی اومده نا راضیه ! شایدم از اینکه پیش من نشسته ناراضیه ! پوفی کردم و سرم رو برگردوندم . ندا و میثم اینقدر اصرارمون کردن که مجبور شدیم توی مراسم عقدشون شرکت کنیم . البته از حرفی که فربد پرونده بود خبر نداشتن و امیرم ازم خواسته بود چیزی در این مورد نگم . سیمین جون کنارم نشست و با لبخند گفت : کم و کسری نداری مرجان جون ؟

سعی کردم به روش لبخند بزنم : نه ممنون همه چی هست . این عروس دوماد نمیخوان بیان ؟

سیمین جون- چرا ندا گفت توی ترافیک موندن دیگه کم کم باید پیداشون بشه .

با صدای کل و سوت گفت : چه حلال زادم هستن اومدن .

بلند شد و به سمت در ورودی رفت . برای اولین بار توی عمرم احساس میکردم مزاحمی بیش نیستم .آخه عقد کنون یه مراسم خانوادگیه . ندا و میثم که به سالن اومدن به احترامشون همه ی مهمونا بلند شدن . ندا خیلی ناز شده بود یه ماکسی بنفش رنگ تنش بود و آرایش ملایمی ست با لباسش کرده بود . میثمم دست کمی از ندا نداشت . کت و شلوار مشکی و پیرهن سفید . صورتش رو برای اولین سه تیغه کرده و یه کمیم توی ابروهاش دست برده بود . با دیدن ندا خودم رو توی بغلش انداختم و گفتم : تبریک میگم عزیزم .

ندا لبخندی بهم زد و گفت : مرسی عشقم . کی میشه من عروسی تو رو ببینم ؟

و با شیطونی به امیر اشاره کرد . به خیالاتش پوزخند زدم امیر اگه قبلا منو دوست داشت الان دیگه منو به چشم زن داداشش می بینه . بغضم رو با یه لبخند تصنعی قورت دادم و گفتم : حالا بی خیال این حرفا . به جای این حرفا فکر خودت باش .

با میثمم دست دادم و بهش تبریک گفتم . این دو نفر عاشقانه همدیگرو دوست داشتن سزاوار یه زندگی خوب بودن . امیرم میثم رو در آغوش گرفت و بهش تبریک گفت . اومد کنارم نشست و

نگاه دانلود
www.negahdl.com

طبق معمول مشغول بازی با گوشیش شد . برای یه لحظه امیر و با مسعود ، کسی که مجبور به ازدواج باهاش شدم ، مقایسه کردم . مسعود پسر زشتی نبود و به قول خودش آرزوی همه ی دخترای همسن من بود . ولی اگه مسعود و دوستای پستش نبودن زندگی من الان اینجوری نبود . هنوزم بعد از سه سال کابوس اون شب لعنتی رو می بینم . هنوزم وقتی یاد وحشی بازیاشون میفتم عرق سرد از پشتم سرازیر میشه . اون ۳ نفر زندگی منو اینجوری کردن . اون ۳ نفر زندگی منو غرق لجن و کثافت کردن . مسعود ، آرش و از همه مهم تر فرشاد . به جز مسعود که به خاطر من و بچش از زندگی خودش گذشت از هیچ کدومشون نمیگذرم . هیچوقت حلالشون نمیکنم . امیر سرش رو بالا اورد و با نگاش غافلگیرم کرد ولی خودم رو نباختم و با اینکه می دونستم فهمیده دارم نگاش میکنم سرم رو پایین انداختم . با یادآوری اون شب لعنتی تمام بدنم به شروع کرد به لرزیدن . امیرم متوجه لرزش بدنم شد و پرسید : خوبی ؟

چشمامو بستم و سعی کردم بگم خوبم . خوب نبودم واقعا خوب نبودم . امیر به دستام که به طور محسوسی می لرزیدن نگاهی انداخت و گفت : دستات چرا می لرزه ؟

دستم رو به گردنم کشیدم .

-چیزی نیست یاد گذشتم افتادم .

یه تای ابروش رو بالا داد و گفت : گذشته ؟ یعنی اینقدر گذشتت نحس بوده که داری عذاب میکشی ؟

نفس عمیقی کشیدم و دوباره چشمام رو بستم . تمام اتفاقای گذشته مثل یه صحنه ی فیلم از جلوی چشمم رد شد و باز با یادآوری اون شب حالم دگرگون شد . لعنت بهت فرشاد . با صدای لرزونی گفتم : ازم نپرس امیر نمیتونم بگم . ازم نپرس .

امیر- هر طور راحتی .

مشغول بازی با میوه ی توی بشقابش شد . خیلی دلم میخواست با امیر درد دل کنم ولی ترسیدم امیرم مثل بقیه بهم انگ هرزه بودن بزنه برای همین سکوت رو ترجیح دادم و سعی کردم با نفسای پی در پی حالم رو بهتر کنم .

امیر- بیا اینو بخور بهتر بشی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به امیر و سیب پوست کنده ی توی دستش خیره شدم . اصلا باورم نمیشد کسی که بهم میوه تعارف میکنه امیره . با تشکر زیر لبی میوه رو ازش گرفتم و مشغول خوردن شدم . سیبی که امیر برام پوست گرفته بود خوردن داشت . با سکوتی که توی مجلس حکمفرما شد عاقد شروع به خوندن خطبه ی عقد . به چهره ی پر از استرس ندا نگاه کردم . قرآن رو توی دستش گرفته بود و همراه میثم زیر لب آیه هاش رو زمزمه میکرد . با محبت نگاشون کردم بهترین دوستم از امروز چیزایی رو تجربه میکرد که من آرزوشون رو داشتم ولی هیچ علاقه ای به تحققش نداشتم . من یه بار این لحظات رو تجربه کرده بودم ولی نه با کسی که دوستش داشتم .با صدای ندا سرم رو بالا اوردم نفس عمیقی کشید و با صدای لرزونی گفت : با اجازه ی پدر و مادرم و بزرگترای مجلس بـلـه !!!

با لبخند دست براش زدم . عاقد از میثمم بله رو گرفت بعد از خوندن خطبه ی عقد رفت . دیگه حس و حال موندن توی مراسم رو نداشتم دوست داشتم فقط از مهمونی بزنم بیرون اینکه برم کجا مهم نبود . در گوش ندا زمزمه کردم : مبارکه عزیزم .

با محبت نگام کرد و گفت : مرسی خانومی ایشالا عروسی خودت .

با حسرت به امیر که همچنان مشغول بازی با موبایلش بود نگاه کردم . آهم رو با نفس عمیق خوردم و سعی کردم لبخند بزنم : فعلا قصد دارم بترشم .

لحنم رو جدی کردم و گفتم : من دیگه نمیتونم اینجا بمونم اگه اشکال نداره برم خونه .

ندا- بری ؟ چرا با این همه عجله ؟

-راستش موندن اینجا اذیتم میکنه . هم اینکه مراسمتون خانوادگیه هم اینکه .....

بقیه ی حرفم رو نزدم . ندا منظورم رو گرفت لبخندی زد و گفت : باشه عزیزم دوست ندارم اذیت بشی برو . میخوای به میلاد بگم برسونتت ؟

-نه بابا به اون برای چی زحمت بدی ؟ یه داداش دوقلو که بیشتر نداره بذار توی عروسیش خوش باشه .

ندا- باشه گلم مراقب خودت باش .

-حتما .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به اتاق ندا رفتم تا لباسم رو عوض کنم . از اینکه ندا اصرارم نکرده بود توی مهمونی بمونم خوشحال بودم . مانتو و شلوار لیم رو پوشیدم و خواستم از اتاق برم بیرون ولی پشیمون شدم . حالا که با ندا خداحافظی کرده بودم دلیلی نداشت از در سالن برم بیرون که همه منو ببینن برای همین در حیاط رو که از اتاق ندا بهش راه داشت و باز کردم و رفتم بیرون . توی حیاط یه پسر شکل امیر پشت به من وایساده بود و با موبایلش حرف میزد . با صدای کفشام به سمتم برگشت و به شخص پشت تلفن گفت : بعدا باهات تماس میگیرم .

موبایلش رو توی جیبش گذاشت و توی چشمام خیره شد . متأسفانه حدسم درست در اومد و امیر توی حیاط بود . احساس میکردم زیر نگاش دارم ذوب میشم سرمو پایین انداختم و گفتم : اینجا چی کار میکنی ؟

امیر- اومدم تلفن حرف بزنم . جرمه ؟

-نه نه منظورم این نبود .

امیر- پس منظورت چی بود ؟

سمجیه برای خودش ! نگاش کردم و کلافه گفتم : بهتر نیست به این بحث خاتمه بدیم ؟

شونه ای بالا انداخت و گفت : باشه . میری خونه ؟

-احتمالا . چه طور ؟

امیر-منم داشتم میرفتم خونه گفتم شاید سخت باشه بخوای پیاده بری .

-نه بابا تاکسی هست .

امیر- اینم حرفیه . پس فعلا خداحافظ .

رفت سمت در . خب لامصب یه بار دیگه تعارفم میکردی میومدم هم دوست داشتم باهاش برم هم غرورم اجازه نمیداد ولی بازم دلم رو به دریا زدم و صداش زدم . بعد از چند ثانیه مکث به طرف برگشت و منتظر نگام کرد .

-الان که فکر میکنم یادم رفته کیف پولمو بیارم .

پوزخندی زد و گفت : میرم ماشینو روشن کنم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بدون اینکه منتظر جوابی باشه از خونه زد بیرون . پشت بندش رفتم بیرون ترسیدم پشیمون بشه . با این اخلاق گندی که جدیدا پیدا کرده بعید نیست یه مرتبه پشیمون بشه و ولم کنه بره . سوار ماشین شدم و بی هیچ حرفی راه افتاد . ضبطشو روشن کرد و گفت : این بار آهنگ گذاشتم حوصلت سر نره .

-خوب کاری کردی . چون اگه حوصلم سر بره دیگه هیچ فوتی نمیتونه درستش کنه .

لبخند کمرنگی زد و نگاش رو به جلو دوخت .

امیر- موافقی نریم خونه ؟

-کجا بریم پس ؟

امیر- پارک ، سینما ، کافی شاپ . هر جایی غیر از خونه

-بریم .

سرعت ماشینو زیاد کرد و یه آهنگ تند گذاشت . نه خوشم اومد ! تازه داره شیطنتای پسرونه پیدا میکنه . آهنگ دلبری کن حامد پهلان توی ماشین پخش میشد و منم که کلا بی جنبه !! با اینکه سختم بود ولی بازم سعی کردم جلوی خودم رو بگیرم و جلوی امیر حرکات موزون انجام ندم . سرم رو به شیشه تکیه دادم و چشمامو بستم دوست داشتم بدونم قراره کجا بریم . به قول امیر هر جایی غیر از خونه . برای من خونه جهنم بود مخصوصا خونه خاتون !!!

***

امیر کاسه ی فالوده رو به طرفم گرفت تشکر کردم و ازش گرفتم . با فاصله ی کمی از من روی نیمکت نشست و مشغول خوردن فالودش شد . یه ذره ازش خوردم توی اون هوای نسبتا گرم خیلی می چسبید . چند دقیقه بینمون سکوت برقرار شد و امیر این سکوت رو شکست : نمیخوای چیزی بگی ؟

-چی بگم ؟

نگام کرد : نمیدونم یه چیزی بگو دیگه . نیومدیم اینجا که ساکت باشیم توی خونم میشه ساکت بود .

-آخه حرفی ندارم که بزنم . نمیدونم چی بگم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

امیر- از گذشتت بگو .

با تعجب نگاش کردم . امیر تا حالا از گذشتم چیزی نپرسیده بود و حالا ازم میخواست گذشتم رو براش تعریف کنم . گذشته ای که اصلا برام خوشآیند نبود .

امیر- خیلی دوست دارم از گذشتت بدونم . دوست دارم بدونم توی گذشتت چی وجود داره که با یادآوریش اونطوری بهم ریختی .

-گذشته ی من به هیچ دردیت نمیخوره امیر . خواهش میکنم ازم نپرس نمیتونم چیزی بگم .

امیر- اگه التماست کنم چی ؟ اگه قسمت بدم ؟ بازم نمیگی ؟

-چرا اینقدر دوست داری از گذشتم بدونی دونستش هیچ دردی رو دوا نمیکنه .

امیر- حتما یه دلیلی داره که میخوام بدونم دیگه .

-خب دلیلتو بگو اگه قانع شدم بهت میگم .

کلافه دستی لای موهاش برد و گفت : میخوای بدونی ؟ باشه بهت میگم . ببین مرجان آشنایی با تو بهترین قسمت زندگی من بود . اگه تو نبودی من هیچوقت نمی تونستم با این قضیه که بچه ی واقعی خانوادم نیستم کنار بیام . درست موقعی که از زمین و زمان بدم میومد تو منو از افسردگی درم اوردی و کمکم کردی تا بتونم با اون قضیه کنار بیام و هضمش برام راحت تر بشه . من یه جورایی این روحیه ی دوبارمو مدیونتم . دلم میخواد از مشکلاتت بدونم از سختیایی که کشیدی بدونم . دوست دارم بدونم توی زندگی چه قدر سختی کشیدی . با اینکه نمیدونم چی توی گذشتت هست که اینقدر عذابت میده ولی بازم دوست دارم کمکت کنم تا هر جور شده فراموشش کنی و یه زندگی جدیدو شروع کنی همون طوری که تو کمکم کردی .

قیافم توی اون لحظه دیدن داشت . انگار توی دلم کیلو کیلو قند آب میکردن . حالا که خودش اینقدر دوست داشت از گذشتم بدونه ناز کردن خریت محض بود اونم منی که دلم میخواست باهاش درد دل کنم ولی قبلش باید یه قولی بهم بده . رو کردم بهش و گفتم : حالا که خودت اینقدر دوست داری بدونی بهت میگم . ولی قبلش باید بهم یه قولی بدی . قول بدی که ذهنیتت در موردم عوض نشه . من توی اون اتفاقا بی تقصیر بودم دوست ندارم توئم مثل بقیه فکر کنی . بهم قول میدی ؟

چشماش رو به نشونه ی مثبت بست و باز کرد .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-قول مردونه ؟

امیر- قول مردونه .

نفس عمیقی کشیدم و شروع به تعریف کردم :

من توی یه خانواده ی مذهبی تو شیراز به دنیا اومدم . به خاطر تعصب بیش از حد خانوادم نسبت به بقیه ی همکلاسام محدودیت داشتم و خیلی تحت فشار بودم . وقتی دوستام با افتخار از دوست پسراشون و قرار مدارشون حرف میزدن من از شدت حسادت میترکیدم و دم نمیزدم . من حتی نمی تونستم با دختر عموم یا دختر خالم برم بیرون چه برسه به دوست پسر . به خودم قول داده بودم هر جوری که شده دانشگاه خارج از شیراز قبول بشم . اونجوری هم از خانوادم دور میشدم هم یه فرصت برای مستقل زندگی کردن پیدا میکردم . سفت و سخت مشغول درس خوندن شدم ولی سال اول حسابداری شیراز قبول شدم . هر چی خانوادم توی گوشم خوندن همینو برو بخون تو کتم نرفت که نرفت . نشستم خوندم برای سال بعدش . شاید نهایت استراحتم در روز فقط سه ساعت بود . اینکه چی قبول بشم مهم نبود چیزی که مهم بود بیرون از شیراز قبول بشم . سال دوم معماری دولتی اصفهان قبول شدم . انگار دنیا رو بهم داده بودن . هم دولتی هم دور از شیراز !! همون چند روز اول که رفتم دانشگاه با یه دختر تهرانی به اسم ندا دوست شدم خیلی دختر خوب و پایه ای بود . توی همون دانشگاهم با میثم دوست شده بود . سال اول و دوم دانشگاهو خوب پشت سر گذاشتم ولی سال سوم .....

با یادآوریش لرزه به تنم افتاد . به امیر نگاه کردم بی هیچ حرفی نشسته بود و به حرفام گوش میکرد . نفس عمیقی کشیدم و سعی کردم تا دوباره رشته ی کلام رو دستم بگیرم :

سال سوم دانشگاهم چندان خوب نبود با یه پسر همکلاس شدم که صحبتش سر زبون همه ی دخترا افتاده بود . هم خوش قیافه بود و هم پولدار یه جورایی چشم همه ی دخترا دنبالش بود ولی من چندان بهش اهمیت نمیدادم . یه پسر سبزه با چشمای میشی و صورتی که مدام تمیز میشد و حتی یه تار موئم توش نبود و از همه مهم تر همشهریم بود . توی همه ی کلاسا نگاش به من بود و من تمام سعیم رو میکردم که نگاش نکنم ولی خیلی موفق نمیشدم . کم کم داشت ازش خوشم میومد . پسری با این برو رو به هر کی نگاه میکرد طرف از خوشحالی غش میکرد تازه من خیلی هنر کرده بودم که تونسته بودم جلوی خودمو بگیرم . یه روز که تنها توی محوطه ی دانشگاه راه میرفتم اومد جلومو گرفت و بهم گفت که ازت خوشم اومده و میخوام بیشتر باهات آشنا بشم و یه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شماره محض آشنایی بیشتر بهم داد و رفت . داشتم بال در میوردم بالآخره به آرزوم رسیده بودم . با قبول پیشنهادش منم میتونستم طعم دوست دختر دوست پسری رو بچشم . منم میتونستم مثل بقیه ی دخترای همسن خودم با دوستم خوش بگذرونم و کیف عالم رو ببرم . یه روز که توی خونه تنها شدم زنگش زدم و نزدیک یه ساعت باهم حرف زدیم . از اسم و رسم من پرسید و از خودش برام گفت . فهمیدم اسمش فرشاده و باباش مدیر یه کارخونست خودشم یه سال دیگه از درسش مونده و به محض اینکه تموم بشه میره سرکار . بعد از یه ماه که باهم حسابی دوست شدیم اعتراف کرد که ازم خوشش اومده و منو برای ازدواج میخواد . من احمقم همه ی حرفاشو باور کردم . هر روز به بهونه های مختلف درس و دانشگاهو می پیچوندیم و میرفتیم خوش گذرونی . شیش ماه از دوستیمون که گذشت اخلاق فرشاد از این رو به اون رو شد مدام بهم گیر میداد و ازم گزارش لحظه به لحظه میخواست . میگفت کجایی ؟ چی کار میکنی ؟ کی پیشته و از این بهونه های مسخره . از این گیراش خسته شده بودم ولی چون دوستش داشتم جرأت نمیکردم مخالفت کنم باهاش .

با یادآوری چهره ی فرشاد اشک توی چشمام حلقه زد . زیر لب زمزمه کردم لعنت بهت فرشاد !! آه عمیقی کشیدم تا بغضم فرو کش کنه و ادامه دادم :

یه روز توی خونه تنها بودم و داشتم درس میخوندم که موبایلم زنگ خورد فرشاد بود . گفت کجایی ؟ گفتم توی خونه . گفت بیا پیشم کارت دارم . هر چی بهش گفتم نمیتونم بیام هر کاری داری پشت تلفن بگو باور نکرد و آخر سر با عصبانیت گفت یا میای آدرسی که بهت میدم یا هر چی که بینمون بوده تمومه . خب منم بهش علاقه پیدا کرده بودم دوست نداشتم به این زودی رابطمون تموم بشه . برای یه لحظه ترسیدم گفتم نکنه بخواد بلایی سرم بیاره ولی به خودم تشر زدم که تو چند بار رفتی پیشش و باهاش تنها شدی پس لازم نیست از چیزی بترسی . لباسمو پوشیدم و رفتم به آدرسی که برام فرستاده بود . سه تا از دوستاشم بودن من فقط مسعود و میشناختم فرشاد اون یکی رو بهم معرفی کرد و ازم خواست بشینم و با رفیقاش راحت باشم . از رفتارشون میفهمیدم حالت طبیعی ندارن و یه چیزی مصرف کردن ترس توی دلم راه پیدا کرده بود ولی دیگه راه فرار نداشتم . اگه میخواستم فرار کنم خطرش بیشتر بود . سنگینی نگاه هر سه تاشونو روی خودم احساس میکردم و نمی تونستم چیزی بگم رفتارشون ترسمو بیشتر میکرد . بین صحبتامون موبایلم زنگ خورد و به بهونه ی جواب دادن موبایلم رفتم توی اتاق فرشاد . هیچ

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کسی پشت خط نبود دو بار الو گفتم وقتی مطمئن شدم تلفن قطع شده خواستم برگردم به سالن که در اتاق باز شد و فرشاد و دو تا دوستاش اومدن توی اتاق.

دستام رو جلوی دهنم گرفتم و به اشکام اجازه دادم بریزن . تمام صحنه های اون شب لعنتی مثل یه فیلم از جلوی چشمم رد میشد . هنوز صدای جیغ و گریه هام توی گوشمه و بدون اینکه بخوام شدم یه هرزه و مهر فاحشه خورد روی پیشونیم. بدنم به طرز خفیفی می لرزیدن . امیر یه بطری آب معدنی به طرفم گرفت و گفت : اگه میخوای بقیشو بذار برای بعد .

اشکام رو پاک کردم و گفتم : نه میگم حالا که تا اینجاشو گفتم بقیشم میگم .

-نمی دونستم باید چی کار کنم شوکه شده بودم . گریه میکردم و التماسشون میکردم که دست از سرم بردارن ولی اونا هیچی حالیشون نبود تنها چیزی که براشون مهم بود رسیدن به مراد دلشون بود . قدم به قدم خودم رو به دیوار رسوندم و توی دلم دعا میکردم که دیوار باز بشه و من پرت بشم بیرون . تا خواستم جیغ بکشم یکی از دوستاش به طرفم حمله کرد ، دستش رو جلوی دهنم گرفت و یه چاقو زیر گلوم گذاشت با لحن شل و ولش گفت بهتره صدات در نیاد وگرنه همین جا کارتو یسره میکنم .

فکر کردم داره اذیتم میکنه برای همین به تهدیدش توجه نکردم و سعی کردم با تمام توانم جیغ بکشم ولی همون موقع بازوم شروع کرد به سوختن . به چاقوی خونی توی دست آرش نگاه کردم و شوکزده روی زمین ولو شدم . دوست داشتم فریاد بزنم و کمک بخوام ولی دیگه جونشو نداشتم . بدنم لحظه لحظه کرخ تر میشد و چشمام سیاهی میرفت . چیز زیادی از محیط اطرافم دستگیرم نمیشد فقط فهمیدم که دوتا پسر بازومو گرفتن و پرتم کردن روی تخت و قبل از اینکه بخوام از خودم دفاع کنم افتادن روم و .....!!!

بقیه ی حرفم رو خوردم و به صورت برافروخته ی امیر نگاه کردم .

-دیگه چیز زیادی از اون شب یادم نیست فقط ناله های خودم یادمه و قهقهه های مستانه ی پسرا . تموم شد ..... تمام آرزو هام بر باد رفت .... فرشاد پس فطرت و دوستاش دختر بودنمو ازم گرفتن و کاری کردن که همه توی شهر بهم به چشم یه فاحشه نگاه کنن . بین همون درد و ناله هام صدای آژیر ماشین پلیسو شنیدم اول فکر کردم توهم زدم ولی با صدای پسرا مطمئن شدم که راسته و پلیس داره میاد توی خونه . پسرا با فریاد مسعود و صدا میکردن و ازش میخواستن که از روم بلند بشه ولی مسعود انگار توی این دنیا نبود اصلا نمی فهمید اونا دارن چی میگن . آخر سر

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اونا که دیدن مسعود حرفاشونو نمیفهمه زدن به چاک و یه دختر و پسر لخت موند و یه تخت غرق در خون و یه لشکر پلیس که محاصرمون کرده بودن . مسعود وقتی به خودش اومد که دیگه دیر شده بود و تا خواست به خودش بجنبه نصف پلیسا ریختن توی اتاق . منتقلمون کردن کلانتری و خانواده ی جفتمونو خواستن . یکی از پلیسا گفت که همسایه ی بغلی خونه با دیدن رفت و آمد مشکوک خونه با توجه به اینکه همیشه خالی بوده زنگ میزنه به کلانتری و گزارش رفت و آمد مشکوک خونه رو میده و پلیسا خودشو میرسونن و با اون صحنه روبه رو میشن . بابام با دیدنم به طرفم حمله کرد و با کمربندش تمام بدنمو سیاه و کبود کرد . بدنم به اندازه ی کافی ضعیف بود و با ضربه های بابام ضعیف تر شدم و قبل از اینکه مأمورا جلوشو بگیرن پخش زمین شدم .

-از حال و روز اون زمونم هیچی نمیتونم بگم یادآوریشون واقعا عذابم میدن . آبروم پیش خانوادم که هیچ ..... توی تمام شهر رفت .... دیگه جرأت بیرون رفتن از خونه رو نداشتم فقط سه کنج دیوار اتاقم تکیه میدادم و اشک میریختم با یه مرده ی متحرک هیچ فرقی نداشتم .چیزی که بیشتر از همه عذابم میداد رفتار بد خانوادم باهام بود مگه من چی کار کرده بودم ؟ دزدی که نکرده بودم فقط زن شده بودم .... اونم نه با خواست خودم با زور . مسعود توی دادگاه برعکس تصور همه قبول کرد که به من تـجـا.و.ز کرده ولی اسمی از رفیقاش نبرد و گفت که حالت طبیعی نداشته و وقتی فهمیده چه اتفاقی افتاده که پلیسا توی اتاق بودن . همه فکر میکردن حکم دادگاه اعدامه ولی دادگاه حکم کرد که من و مسعود باید باهم ازدواج کنیم و مسعود تحت هیچ شرایطی نباید طلاقم بده مهریمم شد اعضای بدنش . همه چی خیلی سریع انجام شد . به خودم اومدم دیدم سر سفره ی عقد نشستم و یه بله ی اجباری از من و مسعود گرفتن بابام وقتی خواست پای عقد نامه رو امضا کنه نگاهی بهم انداخت و با لحن سردی گفت : هیچوقت به خونه برنگرد . با این جمله واقعا شکستم ، خرد شدم.

اشکم رو پاک کردم و یه قورت آب خوردم :

-اوایل زندگیمون خیلی بد بود . مسعود سعی میکرد به من محبت کنه ولی من اصلا دوست نداشتم برم طرفش من ازش متنفر بودم و از محبتایی که بهم میکرد بدم میومد . علاقه هاشو پای عشقش نمیذاشتم همیشه به خودم میگفتم مسعود عاشق من نیست اگه بهم محبت میکنه به خاطر اینه که اسمم توی شناسنامشه . مسعود از رفتارم به ستوه اومده بود ولی بازم از هیچ محبتی دریغ نمیکرد و با تمام توانش بهم محبت میکرد . کم کم مهرش افتاد تو دلم و تصمیم گرفتم بهش علاقه مند بشم مسعودم از اینکه تونسته بود محبت منو به دست بیاره بی نهایت خوشحال

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بود . به قول خودش آرزوی همه ی دخترای همسن من بود و اینکه چرا من ازش دوری میکردم براش عجیب بود . تازه زندگیم داشت یخورده میفتاد روی غلتک که حامله شدم . از اینکه داشتم مادر میشدم خیلی خوشحال شدم وقتی جواب آزمایشو گرفتم تصمیم گرفتم همون موقع برم محل کار مسعود و بهش خبر بدم . با خوشحالی رفتم محل کارش ولی چیزیو که می دیدم نمیتونستم باور کنم مسعود و یه دختر کنار هم نشسته بودن و مسعود داشت صورت دختره رو نوازش میکرد . تا خود خونه دویدم و گریه کردم و به بخت بدم لعنت فرستادم . مسعود یه پسر هوسباز بود که منو ..... منی که زنش بودمو برای هوساش میخواست و زمانی که با من راضی نمیشد میرفت سراغ یه دختر دیگه . اون شب خودمو توی اتاق حبس کردم و مسعود هر چی اصرار کرد درو باز کنم توجه نکردم . بعد از دو روز کلنجار رفتن با خودم تصمیم گرفتم قید مهر و محبت مادریو بزنم و بچه رو بندازم . من بچه ای که از یه پسر هوسباز بود نمیخواستم اونم یکی میشد مثل باباش و من اصلا اینو نمیخواستم . حاملگیمو از همه پنهون کرده بودم بیشتر از همه حالت تهوعای وقت و بی وقتم بود که باعث میشد مسعود شک کنه ولی من مسمومیتو بهونه میکردم و چیزی بهش نمیگفتم . رفتم دکتر و دکتر بهم گفت قبل از اینکه به سه ماهگی برسه بندازش و سریع برام یه وقت گرفت . بالاخره روزی که قرار بود برم دکتر رسید و من رفتم پیش زنه ولی از شانس بدم یکی از کیفامو که هم آدرس دکتر و هم جواب آزمایشم توش بود و توی خونه جا گذاشتم . مسعود که برای یه کار میاد خونه به طور اتفاقی برگه ی آزمایش و آدرس دکترو میبینه و خودشو میرسونه به آدرس ولی وقتی اومد کار از کار گذشته بود و من بچه رو انداخته بودم . با عصبانیت به طرفم اومد و گرفتم زیر بار چک و لگد و میگفت تو قاتلی .... تو بچه ی منو کشتی ..... تو لیاقت مادر شدنو نداشتی ..... منو دوست نداشتی قبول ولی چرا به بچت رحم نکردی ؟ .... اگه دکتره جمعش نکرده جسدمو از اون وسط جمع میکردن حقم داشت من حق پدریو ازش گرفته بودم فرصت پدر شدنو ازش گرفته بودم . بدون هیچ حرفی منو رسوند خونه و خودش رفت . نزدیک به سه شب هیچ خبری ازش نشده بود . نگرانش شده بودم و یه جورایی پشیمون . پشیمون از اینکه چرا بهش فرصت صحبت نداده بودم شاید دچار سوء تفاهم شده بودم ولی دیگه برای این حرفا دیر شده بود اون شب از نگرانی خوابم برد صبح با صدای تلفن از جا پریدم . طرف گفت مسعود از بالای یه ساختمون نیمه کاره افتاده پایین . دنیا روی سرم خراب شد خودمو به بیمارستان رسوندم ! وقتی رسیدم کار از کار گذشته بود و مسعود به خاطر خونریزی شدید مرد و من توی اوج جوونی ، تو سن بیست و سه سالگی شدم یه زن بیوه !!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صورت خیس از اشکم رو پاک کردم و دستمو روی قلبم گذاشتم . با یادآوری مسعود و بچش قلبم به درد میومد . من در حق مسعود ظلم کردم . خاطراتی که سعی میکردم فراموششون کنم دوباره توی ذهنم تداعی شده بودن و حالم رو بد کردن ولی دوست نداشتم چیزی رو از امیر پنهان کنم . امیر کلافه دستی به موهاش کشید و چشماش رو بست .

-خستت کردم ؟

امیر- نه ادامه بده .

یه قورت دیگه از آب خوردم تا زبونم تر بشه و ادامه دادم :

-پزشک قانونی مرگشو خودکشی اعلام کرد . مسعود به خاطر بچه ای که دیگه توی این دنیا نبود خودشو کشت . پلیس یه نامه از توی جیبش پیدا کرد که برای من نوشته بود توی نامش نوشته بود که به من علاقه داشته و دوست داشته با من طعم خوشبخت زندگی کردن رو بچشه ولی من با تفکراتم غلطم این فرصتو ازش گرفتم . برام نوشته بود که اون روز توی محل کارشهمکارش منو دیده و خانومی که باهاش بوده خواهر کوچیکترش بوده که از شهرستان برگشته بود و چون با شوهرش دعواش شده بوده داشته دلداریش میداده . نوشته بود دوست داشتم ناراحتیتو خودت بهم بگی و من با عشق برات توضیح بدم که دچار سوءتفاهم شدی ولی تو بدون اینکه توضیحی از من بخوای رفتی بچمونو انداختی . تو از من خوشت نمی اومد و من به زور محبتو توی دلت جا دادم حالا که از من بدت میاد دیگه دلیلی برای زندگی نمی بینم فقط اینو بدون که همیشه دوستت دارم . خداحافظ عشق من .

از خودم بدم اومده بود . نامشو چند بار خوندم و باهاش گریه کردم ضجه میزدم و التماسش میکردم که برگرده و برام توضیح بده ولی فایده نداشت مسعود رفته بود و دیگه محال بود برگرده . از شدت ناراحتی اینقدر جیغ کشیده بودم که صدام در نمیومد . درسته دوستش نداشتم یا انتخاب خودم نبود ولی شوهرم که بود .... مهرش به دلم افتاده و بودنش بهم آرامش میداد . از زور ناراحتی از خونه بیرون نمیرفتم حتی تشییع جنازه ی مسعودم نرفتم . خجالت میکشیدم با خانوادش روبه رو بشم . طاقت دیدن حرفایی که بهم میزدنو نداشتم . با خودم کلنجار میرفتم نمی دونستم باید چی کار کنم . دوست داشتم برگردم خونه ولی حرفایی که بابام روز عقدم بهم گفته بود اومد توی ذهنم . اون دلش نمیخواست من برگردم به خونش . یه تصمیم گرفتم و به خودم قول دادم هر جور شده عملیش کنم . فردای تشییع جنازه یه بلیط به مقصد تهران گرفتم و شبونه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

و بدون اینکه به کسی بگم اومدم تهران . اون زمون تنها کسی که میشناختم ندا بود . رفتم پیشش از دیدنم خیلی خوشحال شد و ازم پرسید چرا دانشگاهو ول کردم تمام اتفاقاتو بدون سانسور براش تعریف کردم . خیلی ناراحت شد و بهم گفت که میتونه کاری کنه که قضیه رو فراموش کنم خداییم برام سنگ تموم گذاشت و از هیچ محبتی دریغ نکرد . از طریق ندا با برادر میثم ، میلاد آشنا شدم و اونم بهم گفت که یکیو میشناسه که دنبال یه مستخدم شبانه روزی میگرده منم فوری این پیشنهادو قبول کردم . بعد از اونم آشنایی با تو و اتفاقایی که خودت میدونی .

یه قورت از آب خوردم و سرم رو انداختم پایین . احساس سبکی میکردم از اینکه گذشتم رو به امیر گفته بودم هم خوشحال بودم هم ناراحت . امیر یه دستمال به طرفم گرفت و گفت : پس در واقع فرار کردی درسته ؟

-آره من از واقعیت فرار کردم واقعیتی که از شنیدنشون هیچ خوشم نمیومد .

امیر- با فرار هیچی درست نمیشه .

برگشتم طرفش و با غیض گفتم : دیگه قراره چی درست بشه ؟ وقتی تو شهر به اون بزرگی همه به چشم یه فاحشه نگات کنن ؛ وقتی انگشت نمای کل شهر میشی ، وقتی خانوادت حاضر نیستن قبول کنن تو مقصر نیستی میخوای بمونی چیو درست کنی ؟ وقتی توی اوج جوونی به جای اینکه از زندگیت لذت ببری تبدیل بشی به یه زن بیوه وقتی همه به چشم یه خراب نگاه میکنن که هیچ کس پشتش نیست برای چی باید بمونی ؟

با بغض گفتم : امیر من حمایت هیچ کسیو نداشتم . تمام خانوادم منو مثل یه دندون لق کندن انداختن دور من از خانوادم طرد شده بودم من از رفتار خانوادم میترسیدم از اینکه باهام بد رفتار کنن میترسیدم . از اینکه منو نخوان و پسم بزنن ترسیدم .....

بغضم تبدیل به گریه شد : هر روز به خودم لعنت میفرستم که چرا همون آزاد شیراز نرفتم چرا طمع کردم و خواستم راه دور قبول بشم . حق من این نبود .... حقم این نبود که به خاطر نیاز چند تا پسر زندگیم نابود بشه به خدا حقم نبود ....

صدای هق هق مانع از ادامه ی حرفم شد .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

امیر- من درکت میکنم نمیگم توی اون اتفاق مقصر نبودی . تو یه دختر عاقل بودی و نباید میرفتی خونه ی یه پسر هر چه قدرم باهاش دوست باشی ولی من مقصر اصلی این اتفاقاتو خانوادت میدونم چون با محدودیت بیش از حدشون باعث شدن تو آرزوی داشتن دوست پسر کنی و دلت بخواد مستقل بشی . اشتباه خانوادت تورو قربانی کرد .

-ولی نگاه و حرف مردم یه چیز دیگه میگه .

امیر- توی این جامعه پسری که تجاوز میکنه مرده ولی دختری که مورد تجاوز قرار میگیره خرابه کاریشم نمیشه کرد . ذهن خراب مردمو که نمیشه عوض کرد . میشه ؟

سرم رو به نشونه ی نه تکون دادم . چند دقیقه گذشت و گریم بند اومده بود ولی آثار گریه که همون فین فین خودمونه بدجوری روی مخم بود . نمیدونم چند لحظه توی اون حالت گذشت حالم بهتر شده بود ولی آبریزش بینیم همچنان ادامه داشت

امیر- آبغوره نگیر دیگه بلند شو بریم .

با تعجب نگاش کردم : کجا ؟

امیر- بلند شو میفهمی .

از روی نیمکت بلند شد و به سمت ماشینش راه افتاد . منم دنبالش رفتم . بی هیچ حرفی ماشینو روشن کرد و راه افتاد . از سکوت متنفر بودم پوفی کردم و گفتم : کجا میریم ؟

امیر- میریم یه جایی که بتونی خیلی راحت جیغ بکشی و خودتو خالی کنی بدون اینکه کسی از دستت عصبانی بشه یا مسخرت کنه .

با تعجب نگاش کردم . یعنی کجا میخواد ببرتم ؟ امیر نگاه متعجبم رو که دید گفت : اونجوری نکن چشماتو بابا میریم شهر بازی .

-شهر بازی ؟ الان ؟

امیر- تو جای بهتری سراغ داری ؟

-حالت خوب نیستا . من با این هیکلم برم شهر بازی ؟

امیر- شهر بازی مگه به سن و هیکله ؟ الان این مامان باباها و زن و شوهرا نباید برن شهربازی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-آخه من و تو نه مامان بابایم نه زن و شوهر .

امیر- آقا اصلا خودم هوس دوران کودکی کردم میخوام برم شهربازی .

صداش رو بچگونه کرد و گفت : بریم دیگه وگرنه باهات قهر میکنما !!!

از لحن بامزش پخی زدم زیر خنده . با همون لحن بامزش گفت : هوراااا !! پیش به سوی شهر بازی .

پاشو روی پدال گاز گذاشت و سرعت ماشین رو زیاد کرد و گفت : همیشه بخند مرجان !!!

دلم لرزید . دستمو روی قلبم گذاشتم و چشمام رو بستم . قلب من داشت به عشق امیر میزد . آرامش اون لحظم رو مدیون امیر بودم . آخ امیر چی کار کردی با من ؟ چرا عاشقت شدم آخه ؟ از ماشین پیاده شدیم و شونه به شونه ی هم وارد شهر بازی شدیم . به ترن هوایی اشاره کرد و گفت : فکر کنم اون خوب باشه .

با ترس نگاش کردم . وای نـــه ! بازم ارتفاع !!! اول مخالفت کردم ولی وقتی اصرار امیر برای سوار شدن رو دیدم دلم نیومد مخالفت کنم کنارش نشستم و کمر بندم رو بستم . ترن آروم آروم شروع به بالا رفتن کرد مدام پایین رو نگاه میکردم و با خودم فکر میکردم تا کی میخواد بره بالا که امیر بهم نزدیک شد و در گوشم گفت : راستی یادم نبود که از ارتفاع میترسی !!!

برگشتم و نگاش کردم . نگاه شیطونش رو به چشمای وحشت زدم دوخت و یه چشمک چاشنی حرفش کرد . نامرد میدونست که من از ارتفاع میترسم . زیر لب زمزمه کردم : خیلی بی شعوری

خواستم ازش فاصله بگیرم که بازوم رو گرفت و دوباره زیر گوشم زمزمه کرد : من اگه جیغ تو رو در نیارم امیر نیستم .

با غیض به طرفش برگشتم و خواستم جوابش رو بدم که ترن هوایی توی سراشیبی افتاد و با سرعت وحشتناکی رفت پایین . چشمام رو بستم و با تمام توانم جیغ کشیدم . دستمو روی قلبم گذاشتم ضربانش رو قشنگ احساس میکردم احساس میکردم الان دل و رودم میاد توی دهنم . با کلی صلوات و نذر و نیاز تونستم زنده برم پایین به محض وایسادن ترن جمعیت رو با شتاب کنار زدم و خودم رو به دستشویی رسوندم . دو بار پشت سرهم عق زدم و بار سوم هر چی توی معدم بود رو بالا اوردم . دو مشت آب به صورتم پاشیدم تا حالم بهتر بشه سرگیجه ی بدی داشتم و ضربان قلبم به شدت میزد . صداش به قدری تند بود که راحت می شنیدمش .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

امیر- خوبی ؟

مشت آب توی دستم رو بهش پاشیدم و با غیض گفتم : بیشعور داشتی به کشتنم میدادی .

قهقهه ای زد و با نیش باز گفت : جدی ؟ همینو میخواستم .

-چی ؟ خون خودتو ریختی امیر .

به طرفش حمله ور شدم امیر که نقشم رو فهمیده بود با یه حرکت سریع جا خالی داد و شروع به دویدن کرد . افتادم دنبالش منو تا لب مرگ برد و برگردوند و با نیش باز جلوم وایساده میگه همینو میخواستم تا چند مشت حواله ی صورت خوشگلش نکنم ول کن نیستم . از نفس افتاده بودم ولی همچنان دلم میخواست حرفی که بهم زده بود رو تلافی کنم . یه جا وایساد ، دستشو به نشونه ی تسلیم بالا اورد و گفت : سخت میگیریا .

-همینو میخواستی ؟

امیر- حالا من یه چیزی گفتم تو چرا جدی گرفتی ؟

-زود باش بگو غلط کردم .

هیچ عکس العملی نشون نداد و همون جور وایساد با حرص گفتم : نشنیدی چی گفتم ؟

امیر- چرا .

-پس زود باش .

امیر- نمیخوام .

-چرا ؟

امیر- همین طوری . بعدشم چیزی نگفتم که فقط گفتم دوست داشتم به کشتنت بدم ولی متأسفانه هنوز زنده ای .

پرو ! کیفم رو با غیض اوردم بالا و خواستم بکوبم توی سرش ولی از اونجایی که امیر تیز تر از من بود ، فوری بند کیفم رو گرفت و به طرف خودش کشید منم تعادلم رو از دست دادم و قبل از اینکه بخوام حرکتی نشون بدم پرت شدم توی بغلش !!! گند زدم رفت ! سرمو بالا اوردم و با خجالت به امیر نگاه کردم اول هیچ عکس العملی نشون نداد ولی بعد از چند لحظه دستش دور کمرم حلقه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شد و توی چشمام خیره شد . گر گرفتم بدنم به حدی داغ شده بود که مطمئن بودم امیرم داغیش رو حس کرده . با صدایی که خودمم به زور می شنیدم گفتم : خواهش میکنم ولم کن .

امیر نشنید حقم داشت . اونجوری که من حرف زدم اگه می شنید جای تعجب داشت شایدم شنیده ولی به روی خودش نیورد ولی هر چی بود دستش دور کمرم تنگ تر شد دستمو روی بازوهاش گذاشتم و التماس رو توی چشمام ریختم شهر بازی اصلا جای مناسبی برای انجام این کارا نبود . نگاش آروم آروم قل خورد پایین و روی لبام ثابت موند . وای نه ! فکر کنم از چشمام یه چیز دیگه برداشت کرد . اگه امیر کاری می کرد من نمی تونستم جلوش رو بگیرم . نفساش تند و نا منظم شده بود و صدای قلبش رو به راحتی می شنیدم صدای قلب خودم بلند تر از صدای قلب امیر بود . صورتش رو اورد جلوتر و دوباره توی چشمام خیره شد انگار میخواست ازم اجازه بگیره . چشمام رو بستم تا بیشتر از این نگاه سنگینش رو نبینم . فاصله ی بینمون هر لحظه کمتر میشد . گرمای نفسش که به صورتم میخورد فهمیدم فاصله ی بینمون خیلی کمه و چیزی تا تجربه ی یه بوسه با امیر نمونده . بعد از چند ثانیه که خبری ازش نشد آروم لای چشمام رو باز کردم .چشماش رو بست و زیر لب زمزمه کرد : لعنت به من !

دستش از دور کمرم جدا شد و ازم فاصله گرفت . با نگام بدرقش کردم این یهو چش شد ؟ از یه طرف خوشحال شدم که توی شهربازی کاری نکردیم و از یه طرفم ناراحت بودم که نتونستم امیرو ببوسم . با اینکه خیلی پرویی بود ولی دلم میخواست دوباره همچین اتفاقی بیفته و این بار ببوستم . خاک بر سر منحرفم !! سرم رو تکون دادم تا افکار منحرفانه از ذهنم پر بکشن دنبال امیر که داشت به سمت ماشینش میرفت راه افتادم . هیچ حرفی بینمون رد و بدل نشد از این جوی که درست شده بود متنفر بودم من از سکوت مخصوصا سکوت امیر بدم میومد . دوست داشتم باهام حرف بزنه ، شوخی کنه ، سربه سرم بذاره از سکوتش بدم میومد برای همین رو کردم بهش و گفتم : تو نمیخوای یه چیزی بخری بخوریم ؟

امیر- من گشنم نیست .

-ولی من خیلی گشنمه .

امیر- چی میخوری ؟

یه کمی فکر کردم و گفتم : یه ساندویچ همبرگر با یه سالاد و نوشابه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یه نگاه بهم انداخت که یعنی سردیت نکنه و خواست از ماشین پیاده بشه که گفتم : اگه برای خودت غذا نگیری لب به غذا نمیزنم .

بی هیچ حرفی از ماشین پیاده شد . سرم رو به شیشه تکیه دادم و منتظرش شدم با یادآوری لحظه ای که توی بغل امیر بودم ناخودآگاه روی لبام لبخند نشست . منم بی جنبما !!! معلوم نیست چی توی اون ذهنش گذشت که یه مرتبه عین شوک زده ها ازم فاصله گرفت . پوفی کردم و چشمام رو بستم . هنوزم به خاطر ترن هوایی حالت تهوع داشتم ولی دیگه چیزی توی معدم نبود که حالم بهم بخوره . با باز شدن در ماشین نگام روی پاکت توی دست امیر ثابت شد بدجوری گرسنم شده بود ساندویچ و نوشابم رو برداشتم و با تشکر زیر لبی مشغول خوردن شدم . امیرم گهگاهی یه گاز به ساندویچش میزد ولی بیشتر توی خودش بود و به کیلومتر شمار خیره شده بود . من تا ته ساندویچم رو خوردم و از خجالت شکمم در اومدم درسته امیر چیزی نخورد ولی همون دو _ سه گاز کوچیکم غنیمت بود همین که کنارم بود برام بس بود من فقط حضورش رو میخواستم . تا خونه هیچ حرفی بینمون رد و بدل نشد و صدای کم رادیو سکوت ماشین رو می شکست . دم خونه ی خاتون نگه داشت ازش تشکر کردم و دستم رو گذاشتم روی دستگیره و خواستم پیاده بشم که صدام زد . برگشتم طرفش و منتظر نگاش کردم . یه کمی من من کرد و با خجالت گفت : از اتفاق امشب فربد چیزی نفهمه خواهشا !

پس برای همین پا پس کشیده بود . لعنت بهت فربد ! اگه اون حرف مزخرف رو توی مهمونی نزده بودی امشب اون چیزی که منتظرش بودم سرم میومد لعنت بهت . صدای امیر منو از افکارم بیرون اورد : دوست ندارم فکر کنه دارم بهش خیانت میکنم . یه لحظه نتونستم جلوی خودمو بگیرم بازم خدارو شکر زود به خودم اومدم وگرنه تا عمر داشتم روم نمیشد توی چشماش نگاه کنم الآنم مثل سگ پشیمونم که چرا به زن داداشم نزدیک شدم .

به طرفم برگشت و گفت : ازت خواهش میکنم چیزی بهش نگو مرجان . باشه ؟

بدون اینکه نگاش کنم با لحن سردی گفتم باشه و از ماشین پیاده شدم دق دلیمو سر در ماشین خالی کردم . سریع به اتاقم پناه بردم و درو پشت سرم بستم . همون جا پشت در روی زمین نشستم و سرم رو به در تکیه دادم . حرفای امیر مثل یه پتک بود توی سرم . از همون چیزی که میترسیدم سرم اومد . امیر منو ..... منو به چشم زن داداشش میدید ..... منو به چشم زن فربد میدید . قطره ی اشک گوشه ی چشمم رو پاک کردم و با حرص از جام بلند شدم . من باید به امیر ثابت کنم اشتباه فکر میکنه . باید بهش ثابت کنم !!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

***

صدای آلارم موبایلم بلند شد . از زیر پتو میز آرایش بالا سرم رو دست کشیدم و بعد از ریختن نصف لوازم آرایشیا گوشیم رو پیدا کردم و صداش رو خفه کردم . بی حوصله روی تخت نشستم و به بدنم کش و قوس دادم . حس و حال بلند شدن نداشتم . اگه به ندا قول نداده بودم برم پیشش الان بیشتر میتونستم بخوابم آه !! پوفی کردم و به زور از تخت پایین اومدم و به سمت آیینه رفتم . طبق معمول موهام توی هوا پخش شده بود و بهم گره خورده بود . بی حوصله روی صندلی میز توالتم نشستم و موهام رو شونه کردم . من که حس و حال رسیدگی به موهام رو نداشتم دلیلی نداشتم بلند نگهشون دارم در اسرع وقت کوتاهشون می کنم . دیگه داشتم از موی بلند متنفر میشدم . با صدای زنگ در از شونه کردن موهام دست کشیدم و به در خیره شدم . یعنی کی میتونه باشه این وقت روز ؟ تا حالا سابقه نداشته این وقت روز کسی بیاد خونه ی خاتون . به خیال اینکه فربد پشت دره و چیزی جا گذاشته یه شنل دورم گرفتم و موهام رو به زور توی یه کلاه پشمی سبز رنگ جا دادم . درو که باز کردم با یه مرد تقریبا مسن روبه رو شدم تعجب کردم ولی به روی خودم نیوردم و با لحن معمولی گفتم : بفرمایید .

نگاه خریدارانه ای به سرتاپام انداخت و گفت : شما اینجا چی کار می کنین ؟

عجب آدم پرویی ! با غیض نگاش کردم و گفتم : ببخشید شما مفتشی ؟

یارو- بله ؟

-به شما مربوط نیست من اینجا چی کار میکنم کارتونو بفرمایید تشریف ببرین .

دوباره نگام کرد و با لحن خاصی گفت : تو مرجان نیستی ؟

یا امامزاده بیژن !!! با ترس نگاش کردم اسم منو از کجا میدونست ؟

-ببخشید شما اسم منو از کجا میدونین ؟

یارو- خاتون هست ؟

به جون خودم این یارو جنی چیزیه .

یارو- وایسادی که هنوز .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با صدایی که سعی کردم از لرزشش جلو گیری کنم ولی خیلی موفق نشدم گفتم : بله هستن . شما ؟

یارو- بهش بگو اردلان اومده خودش میشناسه .

بله ای گفتم و درو پشت سرم بستم . تا در اتاق خاتون دویدم دو تقه به در زدم و صداش زدم : خانوم ؟ خانوم ؟

صدای خروپفش کل خونه رو پر کرده . به ناچار رفتم توی اتاقش . جوری که نترسه تکونش دادم و صداش زدم . چشماش رو باز کرد و چند ثانیه نگام کرد . با لحنی که عصبانیت توش موج میزد گفت : مگه بهت نگفتم وقتی خوابم نیا تو اتاقم ؟

بی توجه بهم غلت زد و چشماش رو بست .

-ببخشید اومدم توی اتاق ولی یه اردلان نامی اومدن دم در باهاتون کار دارن .

چند ثانیه هیچ حرکتی نکرد یه مرتبه از جا پرید و با تعجب نگام کرد : گفتی کی دم دره ؟

-یه آقایی به اسم اردلان .

خاتون- مطمئنی ؟

-بله خودشون گفتن .

یه چیزی زیر لب گفت و از تخت پایین اومد . همون طور که به سمت کمد لباساش میرفت گفت : تو برو تعارفش کن بیاد تو تا من بیام .

بله ای گفتم و از اتاق بیرون رفتم . این یارو کیه که خاتون با شنیدن اسمش اینطوری هل کرد ؟ توی این خونه چرا اینقدر اتفاقای عجیب غریب میفته . درو باز کردم آقا اردلان هنوز بیرون وایساده بود با دیدنم اخمی کرد و گفت : چی شد ؟

از جلوی در کنار رفتم تا بتونه بیاد تو . پشت سرش رفتم توی خونه کل خونه رو برانداز میکرد . انگار قبلا اینجا رو دیده بود و حالا داشت مقایسه میکرد نسبت به قبلا چه تغییری کرده .

اردلان- هیچ فرقی نکرده . همه چیز سرجاشه مثل روز اول تمیز و مرتب .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پس حدسم درست بود . قهوه جوشو روشن کردم و از توی آشپزخونه نگاش کردم . با اینکه سنش زیاد بود ولی خوش پوش و با سلیقه بود . یه کت شلوار نسکافه ای و زیرش یه پیرهن سفید پوشیده بود و یه کیف سامسونت قهوه ای دست گرفته بود . موهای سرش جو گندمی بودن کل صورتش رو تمیز کرده بود و یه سبیل نازک سفید رنگ توی صورتش گذاشته بود . از ظاهرش معلوم بود حسابی مایه داره !! از صدای تق تق کفشا که توی کل خونه پیچید فهمیدم خاتون داره میاد پایین . با دیدن خاتون دو تا شاخ روی سرم سبز شد اولین بار بود که با این سر و شکل میدیدمش . یه دکلته ی نقره ای رنگ تنش کرده بود و یه کلی لوازم آرایشی به صورتش زده بود . خاتون اهل دین و ایمان نبود ولی جلوی نامحرم اینجوری ظاهر نمیشد . اردلان با دیدنش با لبخند بلند شد و گفت : هنوزم همون جوری . خوشگل و خوش لباس !!

خاتون با غیض گفت : چی میخوای ؟ بعد از این همه سال اومدی چی بگی ؟ اصلا حرفی برای گفتن داری ؟

اردلان- اومدم پسرامو ببینم . این حق یه پدره نیست ؟

پسرا ؟ یعنی اردلان بابای امیر و فربده ؟ اوه اوه قضیه داره جالب میشه .

خاتون- نه نیست حق تو نیست اردلان . تو منو و پسراتو ول کردی به امون خدا حالا بعد از سی سال برگشتی میخوای ببینشون ؟ اصلا این همه سال به این فکر کردی که من چجوری میخوام بزرگشون کنم ؟ فکر کردی منم دارم توی دوری مهبد میسوزم ؟ اصلا شد یه بار از خودت بپرسی ما زنده ایم یا مرده ؟ از خودت پرسیدی خانوادم در چه حالن ؟ تو در حق ما جفا کردی نامردی کردی .

با دستمال توی دستش اشکش رو پاک کرد و سرش رو پایین انداخت . اردلان چند قدم جلوتر رفت و گفت : به خدا شرمندتم . خجالت میکشیدم بیام ولی باور کن اگه به خاطر قسمی که خوردم نبود تا حالا صد بار برگشته بودم .

صدای قهوه جوش بلند شد . خودم رو مشغول ریختن قهوه نشون دادم که مثلا بگم حواسم نیست ولی تمام فکر و ذکرم توی سالن بود .

خاتون- اینا همه بهونه های الکیه تو اگه میخواستی برمیگشتی .

اردلان- اگه نمی خواستم اصلا بر نمیگشتم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خاتون- خب بر نمیگشتی مگه من ازت خواستم برگردی ؟ همون روزی که رفتی گفتم یا همین الان برگرد یا دیگه هیچوقت برنگرد .

اردلان- خاتون داری سخت میگیری من فقط به خاطر تو برگشتم به خاطر فربد و مهبد برگشتم .

خاتون- نه تو فقط برای مهبد برگشتی . اصلا کی بهت خبر داد مهبد پیدا شده ؟

اردلان- ولتون کرده بودم ولی ازتون بی خبر نبودم یه نفرو داشتم که بهم لحظه به لحظه گزارش میداد .

سینی قهوه رو روی عسلی گذاشتم و خواستم برگردم توی اتاقم که با صدای اردلان وایسادم : بمون .

برگشتم و نگاش کردم . خواستم بهش بگم مسائل خانوادگی شما به من مربوط نمیشه که طبق معمول خاتون پیش دستی کرد و گفت : این مسائل به مرجان مربوط نیست .

اردلان- چرا از نظر من خیلیم مربوطه .

نگاهی به سرتاپام انداخت و گفت : مگه مرجان نامزد فربد نیست ؟

با چشمای از حدقه بیرون زده نگاش کردم . وای خدا چرا همه دارن دستی دستی منو نامزد فربد میکنن ؟ من اگه بترشمم حاضر نیستم زن پسری مثل فربد بشم آخه من چرا اینقدر بدبختم ؟
خاتون با غیض نگاهی بهم انداخت و رو به اردلان گفت : کی بهت گفته مرجان نامزد فربده ؟

اردلان بی خیال شونه ای بالا انداخت و گفت : همون که خبر داد مهبد پیدا شده .

سیگار برگشو روشن کرد و ادامه داد : این حرفا رو بی خیال . خودت خوبی ؟ از بچه ها چه خبر ؟ خیلی دلم براشون تنگ شده دوست دارم هر چی زودتر ببینمشون .

خاتون نیشخندی زد و گفت : مهبدو نمیدونم ولی مطمئنی فربدم حاضره ببینتت ؟

اردلان- چه طور ؟

خاتون- فربد ازت متنفره حتی حاضر نیست اسمتو بیاره . میگه من از بابایی که هیچوقت بالا سرم نبوده و فقط اسمش توی شناسنامه خوشم نمیاد . من از بابایی که هیچ کاری برام نکرده بدم میاد . فربد دعا میکرد هیچوقت مهبد پیدا نشه تا تو برنگردی خونه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اردلان سرشو انداخت پایین . حرفی برای گفتن نداشت واقعا در حق فربد ظلم کرده بود . خاتون نگاهی به من انداخت و با لحن خاصی گفت : مثل شلغم واینسا اونجا بیا اینجا بشین ببینم باید چه خاکی توی سرم بریزم .

بی هیچ حرفی کنار خاتون نشستم و به اردلان نگاه کردم . با صدای ماشین فربد و بوق کشدارش هر سه تامون از جا پریدیم خاتون با دستش زد توی سرش و نالان گفت : وای فربد اومد حالا چجوری بهش بگم ؟

اردلان- نکن با خودت اینطوری یه فکری براش میکنیم .

خاتون- آخه چه فکری ؟ کی جرأت میکنه به فربد بگه باباش برگشته ؟

اردلان چند ثانیه رفت توی فکر و سرش رو بالا اورد و به من نگاه کرد . از توی چشماش فهمیدم چه منظوری داره برای همین یه معذرت خواهی کردم و به بهونه ی لباس عوض کردن به اتاقم برگشتم . مطمئنم از من به عنوان نامزدش میخواستن بهش بگم ولی من اصلا حوصله ی سرو کله زدن با فربد و نداشتم . کلاه و شنلم رو دراوردم و یه تاپ شلوار مشکی پوشیدم و روش یه سیوشرت سفید تنم کردم . مطمئنا با اون تیپی که من جلوی اردلان زده بودم فهمیده بود من خیلی تو قید و بند حجاب نیستم پس لازم نبود خودم رو خیلی بپوشونم . موهام رو با کلیپس بالا بستم و یه کمی آرایش کردم و روی تخت نشستم. با صدای امیر از روی تخت بلند شدم مگه ماشین فربد توی حیاط پارک نشده بود ؟ خواستم از اتاق بیرون برم که با سلام فربد پشیمون شدم و همون جا پشت در وایسادم . توی سالن سکوت بدی بود انگار هم امیر هم فربد از تیپی که مادرشون جلوی یه مرد نامحرم زده بود تعجب کرده بودن . فربد و نمیدونم ولی امیر روی لباس پوشیدن خانوادش خیلی حساس بود و از لباس باز بدش میومد .

امیر- معرفی نمی کنی مامان ؟

خاتون- چرا یه کم حوصله کنین براتون توضیح میدم .

فربد- آفرین مامان . پیشرفت کردی قبلا یه ذره حیا داشتی جلوی مردا لباس باز نمی پوشیدی .

خاتون- داری زود قضاوت میکنی الان براتون توضیح میدم .

داشتم از فوضولی میترکیدم . با اینکه فربد بیرون بود ولی بازم حس کنجکاوی و دیدن امیر وادارم میکرد از اتاق برم بیرون . عزمم رو جزم کردم و خیلی ریلکس از اتاق بیرون اومدم و سلام کردم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

امیر نیم نگاهی بهم انداخت و جواب سلامم رو داد فربدم نگام کرد و با لحنی آمیخته با کلافگی و عصبانیت گفت : مرجان تو این آقا رو میشناسی ؟

اولین بار بود میدیدم فربد اینقدر غیرتی شده . نفس عمیقی کشیدم و به خاتون نگاه کردم . خاتون دعوت به نشستم کرد و با چشماش ازم خواهش کرد که من اردلان رو معرفی کنم .

-ایشون آقا اردلانه .

امیر و فربد با تعجب بهم نگاه کردن .

امیر- اردلان ؟

سرم رو به نشونه ی آره تکون دادم . فربد نگاه شوکزدش رو بین من و خاتون به حرکت در اورد اصلا باورش نمیشد اینکه الان روبه روش نشسته پدریه که سی ساله ولشون کرده حالا بعد از سی سال برای دیدن مهبد برگشته . یه مرتبه به خودش اومد و با حرص از جاش بلند شد و رو به اردلان گفت : به به آقا اردلان تو آسمونا دنبالت میگشتم روی زمین پیدات کردم . چجوری روت شد برگردی ؟ از من ، از زنت خجالت نکشیدی ؟ اصلا با چه رویی برگشتی توی این محله ؟ اردلان بلند شد و سعی کرد فربد رو دلداری بده ولی فربد به کسی اجازه ی حرف زدن نمیداد .

اردلان- آروم باش فربد برات توضیح میدم .

فربد- چیو میخوای توضیح بدی ؟ بعد از سی سال برگشتی که مهبدو ببینی دیگه برای دیدن من که نیومدی .

به امیر اشاره کرد و گفت : بفرما اینم آقا مهبدی که به خاطرش قید پسر یه سالتو زدی و رفتی . پس چرا وایسادی ؟ بیا بغلش کن ببوسش نوازشش کن مگه به خاطر مهبد برنگشتی ؟ پس چرا وایسادی؟

با صدای بلند فریاد زد : دِ بیا جلو لعنتی .

قطره ی اشکش رو پاک کرد و با بغضی که سعی داشت پنهونش کنه گفت : مهبد بایدم برات عزیز تر از من باشه مهبد پسرخودته ولی من پسر تو نیستم .....

اردلان میون حرفش پرید و با غیض گفت : هیچ میفهمی داری چی میگی ؟ منظورت از این چرت و پرتا چیه ؟ کی گفته تو پسر من نیستی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دوباره صدای فربد بالا رفت : آره من چرت و پرت میگم من همیشه چرت و پرت میگم ولی این بار برای اولین بار میخوام با صداقت حرف بزنم .

رو کرد به خاتون که با تعجب نگاش میکرد گفت : آره من میدونستم اردلان بابای واقعیم نیست ولی دم نزدم من یه پسرم که از یه رابطه ی زوری به وجود اومده . من پسریم که تو هیچ علاقه ای برای به دنیا اومدنش نداشتی ولی به دنیا اومد . من تمام بی مهریاتونو دیدم و هیچی نگفتم . حالا که مهبدتون پیدا شده دلیلی نمی بینم اینجا بمونم .

رو کرد به امیر و گفت : بفرما آقا مهبد این از مامان و بابات که حالا با وجود تو خوشبخترین زن و شوهر عالمن منم در جمع شما مزاحمی بیش نیستم .

بدون اینکه به بقیه نگاه کنه از سالن بیرون رفت و درو محکم پشت سرش بست . برای اولین بار دلم برای فربد سوخت . با این حرفایی که زد حتما خیلی سختی کشیده پدر که بالا سرش نبوده محبت مادرشم که از روی اجبار بوده !!! اگه کسی اونجا نبود میزدم زیر گریه و یه دل سیر برای بی کسی فربد گریه میکردم . کاش در موردش اینقدر زود قضاوت نمیکردم . کاش تخم کینش رو توی دلم نمیکاشتم . کاش اینقدر اذیتم نمیکرد تا بتونم دوستش داشته باشم . امیر کلافه گفت : میشه یکی برام توضیح بده اینجا چه خبره ؟ منظور فربد از این حرفا چی بود ؟

خاتون- برات همه چیو توضیح میدم .

رو کرد به من و گفت : برو دنبال فربد از دلش در بیار .

غیر مستقیم گفت برو دنبال نخود سیاه . به امیر نگاه کردم . نگاهی گذرا بهم انداخت و سرش رو برگردوند هنوزم بابت اتفاق چند شب پیش خجالت میکشید . دوست داشتم پیش امیر بمونم ولی از یه طرف موندم توی مراسم جایز نبود و از یه طرف فربد تنها بود و یکی باید میرفت پیشش . برای همین با یه ببخشید از روی صندلی بلند شدم و به حیاط رفتم . فربد پشت به من و روبه باغچه وایساده بود و داشت سیگار میکشید بدون اینکه نگام کنه گفت : برای چی اومدی اینجا ؟ کنارش وایسادم اشکاش رو پاک کرد و سوالش دوباره و این بار با تحکم تکرار کرد . باید سر صحبت رو باهاش باز میکردم نفس عمیقی کشیدم و با خونسردی گفتم : اومدم که با هم حرف بزنیم .

یه لبخند تلخ زد و یه پک عمیق به سیگارش زد .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-الان این یعنی ما حرفی برای گفتن نداریم ؟

فربد- شاید .

-ولی من حرف برای گفتن زیاد دارم .

فربد- من کیس خوبی برای گوش کردن نیستم . بهتره یکی دیگه رو پیدا کنی .

-چرا هستی . فقط باید بخوای

فربد- نمیخوام .

توی کله شق بودنش هیچ شکی نبود سعی کردم خونسردیم رو حفظ کنم . دستام رو توی جیبم کردم و گفتم : با اینکه اردیبهشته ولی هوا هنوز سرده انگار زمستون یادش رفت سرماشو با خودش ببره . من برعکس زمستون از فصل بهار خیلی خوشم میاد بهار فصل تازه شدنه همون جوری که طبیعت تازه میشه آدمام باید دلاشونو تمیز کنن . از کینه ، از دشمنی ، از نفرت از هر چی بدیه و یه زندگی نورو شروع کنن . یه زندگی نو بدون هیچ کینه ای . یادمه بچه که بودم هر کی ازم می پرسید چرا از بهار خوشت میاد میگفتم به خاطر تعطیلاتش . تابستونم تعطیل بودا ولی تعطیلات نوروز یه چیز دیگه بود .

حسرتم رو با یه آه عمیق بیرون دادم و با بغض گفتم : چه روزای خوبی بود ولی حیف که خرابش کردن .

به فربد نگاه کردم . به روبه رو خیره شده بود و سیگار روی لبش خشک شده بود . زکی منو باش دوساعته براش حرف میزدم . با غیض گفتم : فکر کنم داشتم با تو حرف میزدم .

بازم سکوت کرد .

-با توئما . کر شدی ؟

بازم هیچ عکس العملی نشون نداد . سیگار و از روی لبش برداشتم و پرتش کردم توی باغچه . با حرص گفتم : وقتی دارم باهات حرف میزنم به من نگاه کن .

دستش رو که توی حالت سیگار روی لبش مونده بود پایین اورد . به طرفم برگشت و با فریاد گفت : چی میخوای بگی ؟ مگه حرف دیگه ای جز یادآوری روزای نحس زندگیت یا بد گفتن از فرشاد و دوستاش یا حسرت روزای خوب زندگیت داری ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فربد حق داشت عصبانی باشه با اینکه کامل نمیدونستم منظورش از حرفایی که توی سالن زده بود چیه ولی بازم یه حدسایی زده بودم . لبخند ملیحی زدم و گفتم : آره برای اولین حرف دیگه ای دارم . این بار حرفام مربوط به خودم نیست .

یه تای ابروش رو بالا داد و گفت : امیدوارم مربوط به من نباشه چون اصلا حوصله ی شنیدنش رو ندارم .

-حتی اگه اون حرفا رو من بهت بگم .

فربد- مخصوصا اگه اون حرفا رو تو بهم بگی . تو مگه کی هستی که میخوای تو زندگیم دخالت کنی ؟

لبخند حرص درآری زدم و با خونسردی گفتم : نامزدتم دیگه . خوب نیست آدم چیزیو از زنش پنهون کنه پس فردا میخوایم بریم زیر یه سقف با مخفی کاری نمیتونی توی زندگیت موفق باشی .

لبخندم شل شد و یه چشمک براش فرستادم . پوزخندی زد و گفت : زن و شوهری مگه فقط به درد دل کردنه ؟ یه کارای دیگم هست که تو باید برای من انجام بدی . بدون اونا نمیتونی توی زندگیت موفق باشی .

در همه ی حالتا تیکش رو میپروند و زهرش رو میریخت . منم زدم توی فاز پرویی و گفتم : اون کارا باشه برای وقتی رفتیم زیر یه سقف الان حرف زدن بهتره .

فربد- اینم حرفیه . ولی من عادت دارم قبل از حرف زدن تخیله انرژی کنم .

بدون اینکه منتظر جوابی از طرف من باشه بازوم رو گرفت و منو دنبال خودش کشوند پرتم کرد روی تاب و قبل از اینکه تاب حرکت کنه خودشم کنارم نشست . با ترس بهش خیره شدم ترسم از این نبود که فربد به سرش بزنه و کاری کنه از این میترسیدم که امیر ما دوتا رو ببینه و همون یه ذره کور سوی امیدی که دارم از بین بره . نگام ناخود آگاه سمت پنجره کشیده شد . خوشبختانه خبری از امیر نبود هنوز جلسه ی معارفشون تموم نشده بود . به هر حال اردلان بعد از سی سال پسرش رو دیده بود . اگه حال فربد خراب نبود میرفتم پیش امیر اینقدر بهش وابسته شده بودم که حتی اگه چند لحظه نمی دیدمش حالم گرفته میشد حتی به اینکه از دور ببینمش راضی بودم .توی همین فکرا بودم که احساس کردم گونم داغ شد به طرف فربد برگشتم و نگاش کردم گرمی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

گونم رو لمس کردم و با حرصی که سعی داشتم پنهونش کنم گفتم : اگه تخیله شدی حالا حرف بزن .

فربد- تخلیه که نشدم ولی دلم نمیاد قبل از اینکه بریم زیر یه سقف کاری کنم .

با حسرت به پنجره ی نگاه کرد و با طعنه گفت : البته اگه بریم زیر یه سقف .

غیر مستقیم داشت میگفت یه پسر پشت این پنجره وجود داره که نمیذاره ما بریم زیر یه سقف و اون پسر کسی نیست جز امیر . فربد حق داشت به امیر حسادت کنه . امیر کسی بود که اردلان به خاطرش قید زن و بچش رو زد ، امیر کسی بود که خاتون به خاطرش سی سال به آب و آتیش زد ، امیر کسی بود که همه رو مثل آهن ربا به خودش جذب میکرد . فربد یه سیگار دیگه گوشه ی لبش گذاشت و گفت : حوصله ی شنیدن بدبختیامو داری ؟

-من همیشه حوصله دارم ولی چرا بدبختی ؟

فربد- وقتی بهت گفتم میفهمی چرا .

یه نفس عمیق کشید و گفت : از وقتی خودمو شناختم تا الان یادم نمیاد هیچ محبتی در حقم شده باشه . پدری بالا سرم نبود که بخواد بهم محبت کنه یه مادر داشتم که اونم همش توی فکر پسر گمشدش بود همه ی نیازامو با پول برآورده میکرد برام دریغ از یه نوازش مادرونه یا یه لالایی شبونه که قبل از خواب برام بخونه . حتی یه بار نشد وقتی بهش گفتم گشنمه برام غذا گرم کنه و خودش توی دهنم بذاره . یه بار نشد وقتی بهش گفتم تشنمه برام لیوان آب بیاره هیچوقت نشد بیاد بغلم بخوابه و برام قصه بگه . هیچوقت نشد بیاد کنارم بشینه باهام حرف بزنه بگه پسرم تو چیزی کمی کسری نداری ؟ مشکلی نداری ؟ درد و مرضی نداری ؟ فقط پول بود که به پام میریخت فکر میکرد میتونه محبتای مادرونه رو با پول عوض کنه . وقتی میدیدم همه ی بچه ها با مامان باباهاشون میرن مدرسه و میان خیلی غصه میخوردم . وقتی دوستام زنگای تفریح ساندویچایی رو میخوردن که ماماناشون براشون درست میکرد من یه گوشه ی حیاط وایمیسادم و به خوراکیای عیونی توی دستم نگاه میکردم . من همیشه به دوستام حسودی میکردم همیشه اونا رو با خودم مقایسه میکردم زندگی معمولی اونا رو با زندگی غرق در پول خودم مقایسه میکردم و چیزی جز حسرت نصیبم نمیشد . هر وقت خرابکاری میکردم خاتون سرم داد میکشید و منو با بچه های همسایه و فامیل مقایسه میکرد . همیشه توی دعواهاش میگفت من باعث شدم شوهرش بره . میگفت داشته از من مراقبت میکرده و حواسش به داداشم نبوده !! توی دعواهاش خیلی راحت

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میگفت از من متنفره همون جوری که من از اون و بابا متنفر بودم . بیشتر از همه از داداشم مهبد متنفر بودم، تمام کمبود محبتام تقصیر مهبد بود . بابام به خاطر مهبد ولمون کرد و مامانم به خاطر مهبد حاضر نبود ریخت منو ببینه .

یه پک عمیق به سیگارش زد و چشماش رو بست . از لرزش دستاش خیلی راحت میشد فهمید که حالش اصلا خوب نیست . دستاش رو گرفتم و با نگرانی گفتم : خوبی ؟

سرش رو به نشونه ی آره تکون داد دستش رو از دستم بیرون کشید .

فربد- دوران مسخره ی زندگیم تموم شد و من وارد دانشگاه شدم و به قول معروف برای خودم مردی شدم . دیگه برام مهم نبود کسی بهم محبت میکنه یا نه . یه ماشین آخرین سیستم انداختم زیر پام فقط برای اینکه باهاش کلاس بذارم . دیگه کسی از من متنفر نبود حالا آقا فربد شده بودم حالا همه به طرفم میومدن و سعی میکردن باهام دوست بشن ولی نه برای خودم ! برای بنز زیر پام و ویلای لواسونم و پولایی که کرور کرور برای خودم خرج میکردم . دیگه هر چیو که میخواستم خیلی راحت میتونستم به دست بیارم جز محبت مامانم دیگه برام مهم نبود حتی محبتشم قبول نداشتم شده بودم یه پسر مغرور و خود سر و لجباز که فقط حرف حرف خودشه و هیچ کس و هیچ چیزو بالا تر از خودش نمیبینه . هیچ کس جرأت نمیکرد بهم بگه بالا چشمم ابروئه !!! تظاهر میکردم از زندگی که دارم راضیم ولی نبودم ! از زندگیم راضی نبودم من زندگی که توش محبت پدر و مادر و نبود و نمیخواستم . از خانوادم متنفر بودم ، از خاتون و اردلان و مهبد متنفر بودم . توی این سی سال دعا میکردم که هیچوقت اردلان و مهبد برنگردن خونه . هر کاری به ذهنم میرسید برای برنگشتن مهبد میکردم ولی موفق نشدم و مهبد بعد از سی سال برگشت خونه وقتی امیرو میدیدم که مامان مثل پروانه دورش میگرده ، وقتی میدیدم که چه قدر خوشبخته و خانواده ی خوبی داره ، وقتی میدیدم کسی که یه سال برای رسیدن بهش به آب و آتیش زدمو خیلی راحت در عرض یکی دو ماه عاشق خودش کرد دلم میخواست سر به تنش نباشه . من اندازه یه روز زندگی اون توی زندگیم محبت ندیده بودم اونوقت خاتون همیشه میگفت الهی بمیرم برای مهبدمکه معلوم نیست شبا کجا میخوابه ولی هیچوقت نگفت الهی بمیرم برای فربدم که تا حالا محبت پدر و مادر ندیده .

از لرزش صداش خیلی راحت میشد فهمید که داره گریه میکنه . فربدی که جلوی من ادعا میکرد خیلی مغروره حالا داشت های های گریه میکرد .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فربد- همیشه به خودم میگفتم مگه من چیم از مهبد کمتره که مامان اینطوری داره بینمون تبعیض میذاره ؟ مگه مهبد چی داشته که من ندارم ؟ این سوال مثل خوره به جونم افتاده بود و من دربه در دنبال جوابش میگشتم . قبل از اینکه تو بیای اینجا سر یه قضیه با حسام دعوام شد و حسام بهم گفت که دلیل سردی مامانت اینه که تو بچه ی اردلان نیستی و بچه ی شوهر اول خاتونی !!!

انگار یه پارچ آب یخ خالی کردن روی سرم . تا چند وقت توی شوک حرف حسام بودم بعد از سی سال جواب سوالمو گرفته بودم . تنها دلیل سردی مامانم با من همین بود ! من پسر شوهر اجباری خاتون بودم و مهبد پسر عشقش اردلان همین قضیه باعث شد حسادتم نسبت به مهبد بیشتر بشه و کاری کنم تا از اینکه پاشو گذاشته به خونمون پشیمون بشه ولی نشد به جای اینکه اونو پشیمون کنم خودم روز به روز پشیمون میشم من نمیتونم برادرمو اذیت کنم ، نمیتونم عشقمو اذیت کنم .

اشکاش رو پاک کرد . به طرفم برگشت و با لحن پر از التماس گفت : مرجان من اون چیزی نیستم که تظاهر میکنم . من همیشه سعی میکنم جلوی تو تظاهر کنم خیلی مغرور و سنگدلم ولی اصلا اینطوری نیستم . باور کن هر وقت اذیتت میکنم مثل سگ پشیمون میشم ولی دست خودم نیست من بلد نیستم به کسی مبحت کنم کسی بهم یاد نداده توی زندگیم محبت کنم . مثلا میخواستم کاری کنم که عاشقم بشی ولی برعکس کاری کردم که آرزوی مرگمو بکنی . من نتونستم کاری کنم که تو عاشقم بشی . ببخش منو مرجان من میخواستم یه جوری عشقمو بهت ثابت کنم ولی نتونستم چون راه محبت کردنو بلد نبودم ، بلد نیستم عاشقی کنم تو به خانومی خودت منو ببخش . میبخشی ؟

با محبت نگاش کردم و به روش لبخند پاشیدم . فربد با دیدن لبخندم لبخند بی جونی زد و سرشو روی شونم گذاشت . دستم رو دور شونش حلقه کردم و سرمو روی سرش خم کردم . چی میشد اگه این حرفارو زودتر بهم میزد . با این حرفا تمام کینه ای که به فربد داشتم از دلم رفت و جاش رو یه محبت خواهرانه گرفت . کاش این حرفا رو قبل از آشناییم با امیر میزد اونوقت خودم نامزدیمونو توی جمع اعلام میکردم . ناخوداگاه نگام سمت پنجره کشیده شد . امیر !!! اونقدر خاصه که حتی برادرشم بهش حسادت میکنه همچین پسری جای حسادتم داره . با صدای فربد نگام رو از پنجره گرفتم و با تعجب نگاش کردم : خوش به حالش !!

من که منظورش رو نفهمیدم گفتم : هان ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فربد- من نمیگم نمیخوام سر به تن امیر نباشه ولی هنوزم ازش خوشم نمیاد .

کمی ازش فاصله گرفتم و گفتم : برای چی ؟

پوزخند تلخی زد و گفت : اون عشق منو ازم گرفته باید ازش خوشم بیاد ؟

چند ثانیه مکث کرد و با حسرت گفت : اگه امیر نبود این بغل تا آخر عمر برای من بود ولی الان تو نگران امیری که یه وقت نیاد بیرون و مارو با این وضعیت ببینه .

-نه فربد من اصلا .....

میون حرفم پرید : لازم نیست چیزی بگی چشمات همه چیو بهم میگه .

سرش رو از شونم برداشت و با حسرت زل زد توی چشمام .

فربد- منم به خواسته ی چشمات احترام میذارم .

اولین بار بود اینطوری میدیدمش . اولین بار بود میدیدم از خواسته ی خودش به خاطر دیگران میگذره . آهی از حسرت کشید و گفت : فقط میتونم یه خواهشی کنم ازت ؟

-چی ؟

فربد- میدونم خواسته ی زیادیه ولی ازت میخوام یه مدت نقش نامزدمو بازی کنی . میدونم برات سخته تظاهر کنی که منو دوست داری تو اصلا دلت نمیخواد سر به تن من باشه چه برسه به اینکه تظاهر کنی شوهرتم ولی ازت خواهش میکنم قبول کن . منم دوست دارم مثل بقیه ی آدما عشق و محبتو تجربه کنم . دوست دارم یه نفر کنارم باشه که منو به خاطر خودم بخواد . میدونم اصلا دوستم نداری ولی ازت خواهش میکنم این یه خواستمو زمین ننداز فقط یه ماه ، خواهش میکنم ازت .

با نقش بازی کردن کنار فربد مشکلی نداشتم . بیشتر نگران امیر بودم امیر از وقتی فهمیده بود من نامزد فربدم باهام سرد شده بود و من اینو نمیخواستم . فربد که انگار از چشمام ذهنم رو خونده بود با حرص گفت : نگران اون شازده ای که تو نشسته نباش . من جلوی اون نقش بازی نمیکنم و باهات سرد برخورد میکنم در ضمن اگه واقعا عاشقت باشه با یه حرف من فوری جا نمیزنه و تحقیق میکنه تا مطمئن بشه .

-خب اون از تو پرسید توئم بهش گفتی که به من علاقه داری دیگه مطمئن تر از این ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به طرفم برگشت و در حالی که سعی میکرد خشمش رو کنترل کنه گفت : دروغ که نگفتم . میشه وقتی پیش منی اینقدر سنگ امیرو به سینه نزنی ؟ تو که نمیخوای بلایی سر عشقت بیاد ؟ میخوای ؟

دستام رو به نشونه ی تسلیم اوردم بالا و گفتم : ببخشید فربد معذرت میخوام آروم باش .

دستی به صورتش کشید و گفت : شرمندم دست خودم نیست من روی امیر حساسم وقتی اسمش میاد اعصابم میریزه بهم .

-اشکال نداره حق داری .

لبخند کمرنگی زد و گفت : قبول میکنی ؟ فقط یه ماه .

-بعد یه ماه اگه جدا شدیم چه بهونه ای برای بقیه میخوای بیاری ؟

فربد- نگران نباش یه جوری به بقیه میگم که برات بد نشه و کسی نگه تقصیر توئه .

چشمام رو بستم و آروم باز کردم . هنوز دو دل بودم از یه طرف دوست نداشتم امیر چیزی بفهمه و از یه طرف دلم نمیومد دل فربد رو بشکنم . دلم رو به دریا زدم و گفتم : قبوله .

برق چشماش رو به وضوح دیدم . لبخندش گشاد شد و با لحنی که خوشحالی توش موج میزد گفت : تا عمر دارم مدیونتم مرجان . جبران میکنم برات اصلا ماشین عروسیتونو خودم گل میزنم .

ماشین عروسیتونو اینقدر با حسرت گفت که من جاش آه کشیدم . با اخم گفتم : قرار نشد درباره ی این چیزا حرف بزنیا! کی میریم شام میخوریم من گشنمه .

یه چشمک چاشنی حرفم کردم .

فربد- اگه اجازه بدی برم به کارام برسم برگردم بریم بیرون یه شام خوب بزنیم به بدن .

-باشه .

از روی تاب بلند شد خواست بره که صداش زدم : فربد .

برگشت و منتظر نگام کرد : مراقب خودت باش .

خم شد و گونم رو بوسید و با مهربونی گفت : توئم همین طور .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تا رفتنش و بسته شدن در بدرقش کردم . فربد توی زندگیش خیلی سختی کشیده یعنی میشه طعم خوشبختی رو بچشه؟ به آسمون نگاه کردم و زیر لب زمزمه کردم : خدا یه کاری کن بشه .

***

روبه روی در سالن وایسادم و به در بسته خیره شدم . دو دل بودم نمیدونستم برم تو یانه ! مطمئن بودم به محض اینکه پامو بذارم توی سالن سؤالای خاتون ردیف میشن . حرفایی که آماده کرده بودم بزنم رو مرور کردم و بعد از یه نفس عمیق رفتم تو . خاتون با دیدنم از روی مبل بلند شد و با نگرانی گفت : چی شد ؟

-هیچی یه خورده حرف زد و گفت میرم هوا بخورم .

چند قدم جلو رفتم و روبه روی خاتون وایسادم : خیلی دلش پر بود و از دست شما و آقا اردلان خیلی شاکی بود .

خاتون با غیض نگاهی بهم انداخت و گفت : خیله خب حالا توئم پیاز داغشو زیاد نکن دیگه .

قبل از اینکه به من فرصت حرف زدن بده رو کرد به اردلان و گفت : الهی بمیرم براش حق داره بچم .

با تعجب نگاش کردم . از خاتون این رفتارا بعید بود . اینجوری که فربد تعریف کرد خاتون یا اصلا اهل محبت کردن به فربد نیست یا در غیابش قربون صدقش میره کاش خودش اینجا بود و با چشمای خودش حرفاشونو میشنید .

اردلان- حالا اینقدر سخت نگیر وقتی اومد خونه بشین باهاش حرف بزن از دلش دربیار .

خاتون سری به نشونه ی نگرانی تکون داد و کنار امیر نشست . منم به تبعیت از خاتون نشستم و به بهونه ی اینکه دیگه جا نیست روبه روی امیر نشستم . امیر رو کرد به خاتون و گفت : میخواین برم دنبالش ؟

خاتون- نه مامان تو خودتو به زحمت نداز اون اینجور موقع ها دوست داره تنها باشه .

میون حرف خاتون پریدم و گفتم : ببخشید وسط حرفتون پریدم ولی در جوابتون باید بگم شما فربد و جوری بار اوردین که دوست داره تنها باشه وگرنه آدما در اکثر مواقع وقتی ناراحتن دوست دارن یکی پیششون باشه و از دلشون در بیاره با تنهایی که چیزی درست نمیشه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

طبق معمول نگاهی بهم انداخت که یعنی این فوضولیا به تو نیومده با اینکه با همون نگاه حساب کار اومد دستم ولی بازم زدم توی فاز پرویی و گفتم : از من گفتن بود حالا شما میتونین بزنین تو گوشم میتونین یکیو بفرستین دنبالش .

سریع فرار کردم توی اتاقم چون اگه توی سالن میموندم مرگم حتمی بود . خاتون حرفای هرکسیو قبول داشت حرفای منو به هیچ وجه قبول نداشت من اگه برای بز حرف بزنم بیشتر بهم توجه میکنه تا این بشر . روی تخت دراز کشیدم و موبایلم رو برداشتم . با دیدن اسم ندا که ده تا میس روی گوشیم انداخته بود دو دستی کوبیدم توی سرم . وای !!! یادم رفت برم پیشش الان اینقدر عصبانیه که کارد بهش بزنی خونش درنمیاد . شمارش رو گرفتم بعد از دومین بوق جواب داد : بله ؟

-سلام خوبی ؟

ندا- فکر کن خوبم چیه ؟

حق داشت عصبانی باشه من بدقولی کرده بودم آب دهنم رو قورت دادم و گفتم : از دستم ناراحتی ؟

ندا- نه اونقدر خوشحالم که دارم شاد روان میشم .

تن صداش بالا رفت : به خاطر تو قید رفتن به مهمونی زدم و دو ساعته نشستم توی خونه خانوم بعد از دو ساعت زنگ زده میگه از دستم ناراحتی .

-حق میدم عصبانی باشی ولی به خدا یه اتفاقی افتاد یادم رفت بیام .

ندا- آره دیگه جدیدا اتفاقای اون خونه رو به بهترین دوستت ترجیح میدی .

-نه به خدا اونجوری که تو فکر میکنی نیست .

ندا- پس الان پاشو بیا اینجا اگه راست میگی .

-الان ؟ ولی آخه .....

ندا- دیدی ؟ دیدی اونا رو ترجیح میدی برو برو تا از دستت ناراحت نشدن .

-ندا صبر کن ببینم چی میگی برای خودت ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صدای بوق توی گوشم پیچید : الو ؟ الو ندا ؟

موبایلم رو با حرص پرت کردم روی تخت . یه ندا تا حالا از دستم ناراحت نشده بود که اونم به لطف خاتون و خانوادش الان ناراحت شد . عصر هر جور شده میرم پیشش و از دلش در میارم !!!

جعبه ی شیرینی رو دست گرفتم و دسته گل رو گذاشتم روش یه جوری گل و شیرینی خریده بودم انگار داشتم میرفتم خواستگاری . البته آشتی کردن ندام فرقی با خواستگاری نداره باید بشینم براش توضیح بدم چرا نیومدم شاید شاید قبول کنه . زنگ خونشون رو فشار دادم بعد از چند لحظه صدای سیمین جون از پشت آیفون بلند شد : مرجان جون بیا تو .

در با صدای ظریف تیک باز شد . با پا درو باز کردم و رفتم تو سیمین جون تا در آپارتمان اومده بود دنبالم با لبخند به طرفش رفتم بغلم کرد و صورتم رو بوسید و گفت : خوش اومدی .

تشکر کردم و گل و شیرینی به طرفش گرفتم با شرمندگی گفت : خاک تو سرم ! این کارا چیه ؟ چرا زحمت کشیدی ؟

-نه بابا چه زحمتی ؟ وظیفه بود . راستش برای آشتی کنونه .

سیمین جون- آشتی کنون ؟

-بله . آخه من قرار بود صبح بیام یه مشکلی برام پیش اومد نتونستم بیام ندا باهام قهر کرده منم اومدم باهاش آشتی کنم.

سیمین جون تشکر کرد و گل و شیرینیو روی اُپن گذاشت .

سیمین جون- ندا از اون اتاق کوفتیت بیا بیرون مهمون داریم .

جواب نداد . سیمین جون تن صداش رو بالاتر برد : ندا با توئما بیا بیرون ببین کی اومده .

بازم جواب نداد .با اخم گفت : باز داره خودشو لوس میکنه .

-شاید هندزفری توی گوششه نمی شنوه .

سیمین جون چند ضربه ی محکم به در زد ندا با ترس پرید بیرون و گفت : چی شده مامان ؟

سیمین جون- کر شدی ؟ چرا هر چی صدات میزنم جواب نمیدی ؟

ندا- ببخشید هندزفری توی گوشم بود نشنیدم چی شده مگه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سیمین جون- بیا مهمون داریم .

ندا- مهمون ؟ این وقت روز ! کیه حالا ؟

سیمین جون- خودت بیا ببین .

ندا- ول کن حوصله ندارم .

انگار داشت میرفت توی اتاقش چون سیمین جون گفت : اِ ندا حوصله ندارم چیه ؟ تنبل بازی در نیار .

پوفی کرد و از اتاق بیرون اومد . منو که دید گفت : بـــه !!! شما کجا اینجا کجا ؟ اصلا فکر نمیکردم بتونی خونه ی خاتونو ترک کنی خیلی عجیبه برام .

لب و لوچم رو آویزون کردم و گفتم : الان مثلا قهر کردی ؟

بدون اینکه هیچ عکس العملی نشون بده رو کرد به سیمین جون و گفت : میرم تو اتاق یه چرت بخوابم .

رفت توی اتاقش و درو محکم پشت سرش بست . با صدای سیمین جون سرم رو بلند کردم : واقعا شرمندم عزیزم نمیدونم چش شده امروز از صبح معلوم نیست چشه .

-عیب نداره . حق میدم بهش ناراحت باشه .

سیمین جون خواست صداش بزنه که گفتم لازم نیست و خودم بعد از یه تقه که به در اتاقش زدم ، رفتم تو . روی تختش نشسته بود و سرش توی لب تاپش بود .

-سلام .

جواب نداد . صدام رو بلند تر کردم و گفتم : هوی ندا ! سلام کردما !

بازم هیچی نگفت لحنم رو شوخ کردم و گفتم : فکر کنم کر شده . حالا چی کار کنم ؟

بازم جواب نداد . کلا ندا وقتی قهر میکرد آشتی کردنش با خدا بود . جلوش نشستم و لب تاپش رو بستم . چشمام رو مظلوم کردم و گفتم : منو ببخش دیگه . باور کن اگه برات تعریف کنم چه اتفاقی افتاد امروز از تعجب شاخ در میاری .

ندا- برام مهم نیست .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-اِ ندا خودتو لوس نکن دیگه من که معذرت خواستم .

هیچی نگفت . با حرص گفتم : ببین من میثم نیستم خودتو چس کنی منم بیام با بوس از دلت در بیارما اگه آشتی نمیکنی میخوام برم کار دارم .

ندا- برو دیگه .

-اِ ؟ باشه .

بلند شدم و خواستم از اتاق برم بیرون اما قبل از اینکه برم برگشتم سمتش و گفتم : منو بگو اومده بودم بهت بگم امروز شوهر خاتون اومده بود .

نگاش رنگ تعجب گرفت : دروغ ؟

-دروغم چیه ؟

ندا- حیف که باهات قهرما وگرنه ازت میپرسیدم که چی شد .

-خب میتونی باهام آشتی کنی .

ندا- باید فکرامو بکنم .

با لب و لوچه ی آویزون نگاهش کردم . دوباره خودشو لوس کرد ! لبخند پت و پهنی زد و گفت : قبوله !!

به طرفش رفتم و خودم رو پرت کردم توی بغلش .

-الهی قربونت برم که زود آشتی میکنی .

ندا- زیاد پرو نشو هنوزم از دستت دلگیرم .

-باشه حالا بذار برات تعریف کنم دلگیریت رفع میشه .

تمام اتفاقا رو براش تعریف کردم و ندا هم با هیجان همه رو گوش کرد .

ندا- این حرفا رو خود فربد بهت زد ؟

-آره باورت نمیشه منی که همیشه میخواستم سر به تنش نباشه اون لحظه حس کردم به اندازه ی ماهان دوستش دارم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یه مرتبه عین منگلا از دهنم پرید : ازم خواست یه مدت نقش نامزدشو بازی کنم قبول کردما ولی میترسم امیر قضیه رو جدی بگیره .

ندا موشکافانه نگام کرد و گفت : ای کلک ! نکنه گلوت پیشش گیر کرده ؟

-پیش کی ؟

ندا- امیر دیگه .

تازه فهمیدم چه گندی زدم . دلم نمیخواست ندا از علاقم چیزی بفهمه ندا از قسمی که خورده بودم خبر داشت حالا فهمید که من نتوستم پای قسمم بمونم و عاشق شدم . سرم رو انداختم پایین تا گونه های سرخم رو نبینه . از اینکه فهمیده بود عاشق امیرم خجالت نکشیدم از اینکه نتونسته بودم پای قسمم بمونم خجالت میکشیدم .

ندا- سرتو بیار بالا خجالت اصلا بهت نمیاد .

سرم رو بالا اوردم . ندا لبخند کمرنگی زد و سؤالش رو تکرار کرد : نگفتی . عاشقش شدی ؟

-فکر کنم .

نیشش شل شد : به به مبارکه عروس خانوم .

شروع کرد به کل کشیدن . با حرص بهش خیره شدم دختره ی دیوونه تاکل شهرو خبر دار نکنه ول کن نیست . انگشتم رو به نشونه ی هیس روی بینیم گذاشتم و با غیض گفتم : هیس چه خبرته بابا ؟ کل شهر فهمیدن آروم تر .

ندا- چه بی اعصابی تو . خب عروسی خوبه همه باید بفهمن .

-عروسی کجا بود ؟ تو قسممو یادت نیست ؟

با بغض گفتم : من بعد از مردن مسعود قسم خوردم که عاشق هیچ پسری نشم ولی نتونستم پای قسمم بمونم . من به خاطر امیر قسممو شکستم ندا . نتونستم پای قسمم بمونم .

قطره ی اشکی که روی گونم چکید و پاک کردم ندا دستشو روی شونم گذاشت و گفت : آخی عزیزم ! خب دست خودت نبوده که اتفاقیه که افتاده .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-همین ؟ جواب من اتفاقیه که افتادست ؟ من نتونستم پای قسمم بمونم این خیلی زشته که من به خاطر یه پسر خوشگل دیگه فوری شل شدم و نتونستم پای قسمم بمونم . حالا چی کار کنم ؟

جواب ندا آه بود و بس . حرفی برای گفتن نداشت ! چی باید میگفت ؟ توی صورتش نگاه کردم و با بغض گفتم : ندا اگه امیر از من خوشش نیاد من دق میکنم . دیگه تحملشو ندارم ! من به اندازه ی کافی از فرشاد و مسعود کشیدم دیگه طاقت یه ضربه ی دیگه رو ندارم .

ندا-امیرم دوستت داره .

-نه دوستم نداره . خودم شنیدم که به فربد گفت که علاقه ای به من نداره .

ندا- خب خنگول نمیاد فوری بره به فربد بگه من مرجانو دوست دارم که . من خودم عاشق بودم میفهمم چی میکشی تو ولی باور کن امیرم خاطرتو میخواد . وقتی بهت نگاه میکنه چشماش برق میزنه . توی همه ی مهمونیا نگاش همش به توئه و سراغ تورو میگیره . اینا همش عشقه دیگه چه قدر خری تو .

-امیدوارم همینی باشه که تو میگی اگه غیر از این باشه دق میکنم .

ندا- همینه مطمئن باش .

روی دستش دو تا خط کشید و گفت : این خط این نشون شبی که ازت خواستگاری کرد میبینمت .

لبخندی زدم و اشکام رو پاک کردم . امیر تنها پسری بود که من بعد از فرشاد اینطور بهش علاقه مند شده بودم . من فقط به یه ابراز علاقه ی کوچیک از طرف امیر راضی بودم تا خیالم راحت بشه و مطمئن بشم اونم منو میخواد . که یه تقه به در اتاق ندا خورد و سیمین جون با ظرف میوه و شیرینی وارد اتاق شد لبخندی زد و گفت : مزاحم که نیستم ؟

خودم رو جمع و جور کردم و گفتم : مراحمین .

سینی خوراکیا رو روی تخت ندا گذاشت و بی هیچ حرفی بیرون رفت . همیشه با دیدن سیمین جون دلم میگرفت و دلم هوای مامان ارمغان خودم رو میکرد . چه قدر دلم برای محبتاش تنگ شده بود کاش الان پیشم بود و با حرفاش آرومم میکرد . مامان کاش پیشم بودی !! دلم برات تنگ شده خیلی بهت نیاز دارم . خیلی !!! بغضم رو با آه قورت دادم تا دوباره قطره های اشکم سرازیر نشن . رو کردم به ندا : دوران نامزدی خوبه ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ندا- آره خیلی خوش میگذره کی میشه ما دوران نامزد بازی تورو ببینیم .

ندام با حرفاش منو زجر کش میکنه !

-تاریخ عروسیتونو معلوم نکردین ؟

ندا- قطعی نه ولی احتمالا میندازمیش اوایل تابستون .

-میگم زود نیست ؟ شما چیزی نیست عقد کردین تابستونم بیاد تازه میشه چهار _ پنج ماه .

ندا- منم همینو میگم ولی میثم گیر داده میگه هر چی زودتر بهتر .

-آره خب اونم صبرش سر اومده حق داره دیگه .

لبخند خبیثانه ای زدم و یه چشمک زدم . ندا بالشتش رو به طرفم پرت کرد و گفت : گمشو منحرف !

با ذوق به طرفم خم شد و گفت : مرجان اگه خواستم برای خرید لباس عروسی برم توئم بیا . باشه ؟

-من ؟ من برای چی بیام دیگه ؟ سیمین جون که هست مامان میثمم هست . خودتم که سلیقت حرف نداره .

ندا- میدونم اینا هستن ولی من بدون خواهرم برای خرید لباس عروسم نمیرم .

لحنش رو مظلوم کرد و گفت : میای دیگه ؟

جوابشفقط یه لبخند بود . ندا خودش رو توی بغلم انداخت و گفت : مرسی عشقم عروسیت جبران میکنم .

ندا برعکس من برای عروسیش چه قدر ذوق داشت . فقط یه دعا شایسته ی این خوشحالی بیش از حدش بود . خوشبختی !!!

***

یکی از خوش بو ترین عطرام رو که بوی نسبتا تندی داشت و ندا برای تولدم خریده بود و روی خودم خالی کردم . روبه روی آیینه چرخ زدم و به تیپم یه بار دیگه نگاه کردم . مانتو شلوار مشکی و شال قرمز . آرایشم که تموم شد موهام رو از طرف راست توی صورتم ریختم و با ژل حالتشون

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دادم . دلیل این همه رسیدگی رو نمی فهمیدم !! اگه میخواستم با امیر بیرون برم چی کار میکردم . سرم رو تکون دادم تا افکار بیهوده از ذهنم پر بکشن ! من یه مدت قرار بود نقش نامزد فربد رو بازی کنم و تو این مدت حق نداشتم اسم پسر دیگه رو به زبون یا حتی به ذهن بیارم . موبایلم رو برداشتم و شماره ی فربد رو گرفتم . بعد از دومین بوق جواب داد : جونم ؟

-الو فربد کجایی ؟

فربد- من دو دقیقه دیگه دم درم .

-باشه .

به تماس خاتمه دادم و موبایلم رو توی جیبم سر دادم . تا کیفم رو برمیداشتم میرفتم پایین کفشام رو میپوشیدم دو دقیقه میشد . کیفم رو از روی تخت برداشتم و از اتاق بیرون رفتم . از پله ها پایین میرفتم که امیرو دیدم . از دیدنش جا خوردم ! معمولا این موقع شب یا هنوز گالری بود یا توی اتاقش بود . اگه شانس منه که بیشتر از این ازش توقعی نمیره . سلام کردم جواب سلامم رو داد و بعد از یه لبخند کمرنگ گفت : داری با نامزدت میری بیرون ؟

احساس کردم نامزد رو با طعنه گفت . سرم رو پایین انداختم . فربد که نامزد واقعیم نبود امیر نباید در این باره چیزی میفهمید . امیر که پیش خودش سکوتم رو جواب مثبت حساب کرده بود گفت : خوش بگذره !

از کنارم رد شد و به اتاقش رفت . پام رو با حرص به زمین کوبیدم به جای خالی امیر نگاه کردم . آخه چرا من اینقدر بد شانسم ؟ نفسم رو عصبی بیرون دادم و از خونه بیرون رفتم . بنز مشکی فربد دم در بود سوار شدم و دق و دلیم رو سر در ماشینش خالی کردم . به آرومی سلام کردم

فربد- سلام . ناراحتی ؟

-نه .

فربد- ولی انگار از یه چیزی ناراحتی .

لبخند تصنعی زدم و گفتم : نه فربد چیزی نیست خوبم .

جواب لبخندم رو با لبخند پررنگی داد و گفت : خب امشب دربست در خدمت نامزدمم . کجا بریم ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با شنیدن کلمه ی نامزد دلم گرفت . فربد قضیه رو جدی گرفته بود و من اینو اصلا نمیخواستم . سعی کردم بی تفاوت باشم .

-فرقی نداره . هر جا تو دوست داشته باشی .

فربد- نمیشه که . همیشه حرف حرف من بود . یه بارم حرف تو باشه .

-جاش فرقی نداره فقط سربسته نباشه یه جایی بریم اکسیژن بهمون برسه .

لبخندی زد و گفت : الآن میبرمت یه جایی کیف کنی .

پاش رو گذاشت روی پدال گاز و از خونه فاصله گرفت . چی میشد فربد این روی مهربونش رو زودتر رو میکرد ؟ چی میشد قبل از اومدن امیر این مهربونیا رو در حقم میکرد ؟ حداقل اون طوری حس خائن بودن بهم دست نمیداد . از یه طرف نمیخواستم به هیچ وجه امیرو از دست بدم و از یه طرف احساس میکردم با فکر کردن به امیر دارم به فربد خیانت میکنم . صدای آهنگ کل ماشین رو پر کرد .

تو اولین بارون ، تو اولین احساس

تو این خیابونا ، بازم دلم تنهاس

هوای بارونی ، چشمامو ابری کرد

یه کوچه ی بن بست ، منو صدا میکرد

به فربد نگاه کردم . برای اولین بار توی ماشینش دیگه آهنگ تتلو نذاشت میدونست آهنگای تتلو یادآوری روزای تلخ زندگیمه . چشمام رو بستم و ادامه ی آهنگ رو گوش دادم .

تن پوشم این روزا ، حرفای ناگفتس

از ما خودم موندم با چتری که بستس

گاهی کنار من ، گاهی چه قدر دوری

با گریه میخندم لبخند مصنوعی

زیر لب زمزمه کردم : گاهی کنار من ، گاهی چه قدر دوری .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چه قدر به حال من میومد . بعضی وقتا به امیر نزدیک بودم و آرزو میکردم که هیچوقت این نزدیکی به پایان نرسه ، بعضی وقتام ازش دور بودم و از دوریش انگار تمام دنیا کم بود . بدون امیر دنیا معنا و مفهومی نداشت .

سکوتتو بشکن سکوت من محضه

بدون تو حتی دنیا نمی ارزه

تکرار این بارون تکرار اشکامه

حس میکنم حالم اونی که میخوامه

امیر کسی بود که عشق رو دوباره وارد قلب یخ زده ی من کرد و باعث شد یه بار دیگه عشق رو تجربه کنم . من امیرو دوستش داشتم و برای این دوست داشتن میجنگیدم !! حتی اگه این عشق یه طرفه باشه و امیر به من حسی نداشته باشه بازم مهرش رو توی دلم نگه میدارم و دیگه اجازه نمیدم کسی پا به قلبم بذاره . به فربد که بی هیچ حرفی مشغول رانندگی بود نگاه کردم . من به فربد علاقه مند شدم که پیشنهادش رو قبول کردم ؟ به هیچ وجه !!! من فقط از روی حس خواهرانه به فربد کمک کردم امیدوارم این کمکم رو پای عشق نذاره .

تن پوشم این روزا ، حرفای ناگفتس

از ما خودم موندم با چتری که بستس

گاهی کنار من ، گاهی چه قدر دوری

با گریه میخندم ، لبخند مصنوعی

سرم رو تکون دادم تا افکار بیهوده از ذهنم پر بکشن . چم شده امشب ؟ من هیچوقت اینقدر به امیر فکر نمیکردم نکنه دیوونه شدم ؟ سر صحبت رو با فربد باز کردم تا دیگه ذهنم درگیر فکرایی که تمایلی بهشون نداشتم نشه .

-عجیبه !

فربد نیم نگاهی بهم انداخت و دوباره به جاده خیره شد : چی عجیبه ؟

-اینکه دیگه توی ماشینت اون آهنگه رو نمیذاری .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فربد- میذارم ولی جلوی تو نمیذارم .

-اِ ؟ چرا اونوقت ؟

فربد- چون خاطره ی خوبی ازش نداری . اگه دلت بخواد میتونم بذارم .

دستش رفت طرف ضبط . دستش رو کنار زدم و گفتم : نه خیر لازم نیست .

دستم رو به سمت ضبط بردم و همون آهنگ قبلیو گذاشتم . حس خوبی بهم منتقل کرده بود و دلم میخواست بازم گوش کنمش . فربد لبخندی زد و گفت : عاشق همین لجبازیاتم من . چی میشد مال من میشدی ؟

اینقدر این جمله رو با حسرت گفت که دلم براش سوخت . بدون اینکه به حرفم فکر کنم ، بدون مکث گفتم : فربد ما مال هم نیستیم . تقدیر من و تو بهم گره نخورده .

دوباره لبخند زد ولی تلخ !!! با لحنی که توش عصبانیت و حسادت موج میزد گفت : تقدیرو من و تو مشخص نمی کنیم . من و تو فقط عاشق میشیم. برای من چرت و پرت نباف مرجان ! خیلی راحت بهم بگو دوستم نداری و خودتو راحت کن .

از اینکه ناراحتش کردم عذاب وجدان گرفتم . من تصمیم گرفتم امشب بهترین شب رو براش بسازم نه اینکه با حرفام ناراحتش کنم .

-نه فربد من اصلا منظورم این نبود .

فربد- منظورت هر چی که بود مهم نیست . مهم اینکه تو عاشق من نیستی تو عاشق رقیب منی ، عاشق کسی هستی که من اصلا چشم دیدنشو ندارم . تو عاشق .....

چشماش رو بست و باز کرد . حتی بردن اسم امیرم براش مشکل بود . نفسش رو با حرص بیرون داد و گفت : تو عاشق امیری .

سرم رو پایین انداختم . حرفی برای گفتن نداشتم . آره من عاشق امیر بودم بدون اینکه بخوام عاشقش شده بودم . به صورت سرخ و برافروخته ی فربد نگاه کردم . بازم مثل همیشه آخر بحث ما به ناراحتی و دعوا ختم شد . آخه چرا هیچوقت ما دو تا نمی تونیم مثل دو تا آدم عاقل و بالغ باهم حرف بزنیم ؟ با خجالت گفتم : بابت حرفم متأسفم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پوزخند کجی گوشه ی لبش نشست : قبلا معذرت خواهی نمیکردی . فکر میکردم هنوزم همون قدر مغروری .

-مغرور هستم ولی برای کسی که ادعای غرور میکنه .

فربد- یعنی من قبلا ادعای غرور میکردم ؟

جوابم آره بود ولی دلیلی ندیدم که جوابش رو بدم . فربد به خاطر گذشته ی تلخش خیلی اذیت شده بود . مثل من زخم خورده بود دیگه دلیلی نداشت با حرص جوابش رو بدم و عصبانیش کنم .

-من دیگه دلیلی برای ادامه ی این بحث نمی بینم .

فربد- بگو کم اوردم .

-آره کم اوردم . تو نمیخوای این بحثو تمومش کنی ؟

دوباره جوش اورد و با غیض گفت : چیه ؟ میترسی به معشوقت توهین بشه ؟ نترس من حتی حاضر نیستم اسمشو بیارم چه برسه به اینکه بخوام بهش توهین کنم .

پوفی کردم و دستم رو به شالم کشیدم . فربد دیگه داشت شورشو در میورد .

-فربد بسه .

صداش بالا رفت : میشه بگی برای چی اینقدر سنگ امیرو به سینه میزنی ؟ مگه امیر چی کار کرد که من نکردم ؟ من نزدیک یه ساله دارم خودمو به آب و آتیش میزنم که تو عاشقم بشی ولی از امیر با دو بار اومدن به خونه ی ما خوشت اومد . امیر حق داشت بگه من عاشق دختر خیابونی نمیشم . تنها فرقمون همینه !

به طرفش برگشتم و با غیض گفتم : فربد دیگه داری میری رو اعصابما . من همیشه ساکت نمی مونم . کاری نکن زیپ دهنمو بکشم هر چی از دهنم در میاد بارت کنم .

فربد- نه بابا ؟ بکش ببینم چی میخوای بگی .

چشمام رو بستم و نفس عمیقی کشیدم . با این رفتار فربد هرآن ممکن بود منفجر بشم ولی بازم جلوی خودم رو گرفتم ، جلوی خودم رو گرفتم تا چیزی بهش نگم .

-دور بزن .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فربد- چرا ؟ دلت برای امیر تنگ شده میخوای بری پیشش ؟ نگران نباش از تنهایی نمیمیره مامانش پیششه .

فربد امشب یه چیزی شده . لبخند حرص درآری زدم و با کمال خونسردی گفتم : آره دلم براش اندازه گنجشک شده . من شبا بدون امیر خوابم نمیبره .

صدام رو بالا بردم و گفتم : حالا اگه خیالت راحت شد دور بزن .

پوزخندی زد و گفت : اِ اینطوریه مرجان خانوم ؟ پس بچرخ تا بچرخیم .

طبق معمول پا گذاشتم روی دم شیر . فربد بدجوری روی امیر حساس بود و منم صاف دست گذاشتم روی نقطه ضعفش . تقصیر خودشه ! من هر چی سعی کردم خودمو کنترل کنم و جوابش رو ندم اینقدر تیکه پروند و حرصیم کرد .

فربد- میدونی چیه ؟ دیگی که برای من نجوشه میخوام سر سگ توش بجوشه . حالا که قسمت من نیستی ، قسمت هیچ کس نباید باشی .

با تعجب نگاش کردم . منظورش از این حرفا چیه ؟ دستش رفت سمت دنده ی ماشین و پاشو گذاشت روی پدال گاز . وای خدا ! دیوونه نشه کار دستمون بده فربد وقتی قاطی میکرد هیچ کس جلو دارش نبود .

- چی کار میخوای بکنی ؟

جواب نداد . حدس نقشه ای که توی سرش بود زیاد سخت نبود . از سرعت ماشین که لحظه به لحظه زیادتر میشد معلوم بود چه نقشه ای توی سرشه . دوباره سوالم رو با ترس تکرار کردم : چی کاری داری میکنی ؟

چنان نگاهی بهم انداخت که خفه شدم . از ترس توی صندلی فرو رفتم و چشمام رو بستم . جرأت اینکه بیرون رو نگاه کنم نداشتم فقط از صدای ساییده شدن لاستیک ماشین فربد و بوق کشدار ماشینا میفهمیدم چه سرعت تندی داره . اینطوری میخواست رانندگی کنه فردا جفتمون سینه قبرستون بودیم . چشمام رو باز کردم و سعی کردم به ترسم غلبه کنم . نفس عمیقی کشیدم و گفتم : فربد من معذرت میخوام .

چیزی نگفت .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-فربد بزن کنار با هم حرف بزنیم .

بازم سکوت .

-یه چیزی بگو خب . چرا حرف نمیزنی ؟

نیم نگاهی کوتاهی بهم انداخت و دوباره دستش رفت طرف دنده . سرعتش همچنان روبه افزایش بود . به کیلومتر شمار نگاه کردم . صد پنجاه روهم رد کرده بود . چشمام رو بستم و سعی کردم خونسرد باشم و نترسم . خدایا زندگیمو از تو میخوام . فربد امشب بدجوری دیوونه شده خدایا خودت با یه چیزی بکوب توی سرش تا به خودش بیاد بفهمه داره چه غلطی میکنه .

-فربد تورو خدا نگه دار .

جوابی نداد . از ترس توی صندلی فرو رفته بودم و خودم رو به در ماشین چسبونده بودم منتظر یه معجزه بودم تا در ماشین باز بشه و من ازش پرت بشم بیرون . اون مرگ بیشتر از این مرگ می ارزید . با صدای لرزونی گفتم : فربد من میترسم خواهش میکنم نگه دار .

دوباره همون نیم نگاه . با یه پوزخند کج گوشه ی لبش گفت : حالا چی ؟ بازم میخوای برگردی پیش امیر ؟ هنوزم دلت براش قد گنجشک شده ؟ التماسم کن ، گریه کن ، به پام بیفت . شاید دلم به رحم اومد گذاشتم به زندگیت ادامه بدی .

همیشه منتظر یه بهونه بود تا بهم طعنه بزنه تا زهرشو نمیریخت ول کن نبود !! اشکام راه گرفته بودن هم از ترس ، هم به خاطر حرفایی که بهم میزد ولی این چیزا مهم نبود ، تنها چیزی که مهم بود این بود که بیشتر التماسش کنم شاید به قول خودش دلش به رحم اومد گذاشت به زندگیم ادامه بدم . بینیم رو بالا کشیدم و اشکام رو پاک کردم .

-فربد من اون موقع اعصابم بهم ریخت یه چیزی گفتم . خب توئم جای من بودی عصبانی میشدی .

چیزی نگفت .

-التماست میکنم به پات میفتم بسه دیگه . خواهش میکنم غلط کردم . شکر خوردم هر کاری بگی برات میکنم فقط نگه دار جون خودت ، جون من ، جون هر کی دوست داری نگه دار .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

انگار داشتم با سنگ حرف میزدم . چشمام رو بستم و آروم اشک ریختم . تنها چیزی که میشنیدم صدای بوق ماشینا بود . کاش کوتاه بیاد کاش به خودش بیاد بفهمه داره چی کار میکنه . چشمام رو باز کردم و با ترس به روبه روم خیره شدم سرعتش وحشتناک بود . قبل از اینکه به خودم بیام و یه بار دیگه التماسش کنم نگام روی کامیونی که از دور میومد ثابت شد . زیر چشمی فربد رو نگاه کردم . دنده رو عوض کرد و پاشو گذاشت روی پدال گاز . این کارش دیگه خیلی وحشتناک بود . فاصلمون با کامیون شاید فقط در حد یه متر بود برای التماس خیلی دیر بود ، خیلی !!! موقعی که التماس باید جواب میداد نداد الان که مرگ رو یه قدمی چشمام میدیدم . فاصلمون لحظه به لحظه کمتر میشد . دستمو روی گوشام گذاشتم ، چشمام رو بستم و با تمام توانم جیغ کشیدم : فـــــــــــــــــــــــــربـــــــــــد !!!

تنها چیزی که شنیدم برخورد ماشین به یه چیز محکم و بوق کشدار کامیون و .....

***

لای چشمام رو آروم باز کردم . سرم داشت از درد منفجر میشد دستمو روی پیشونیم گذاشتم و آروم ناله کردم . سعی کردم اتفاقات اخیرو توی ذهنم بیارم . قرار با فربد برای شام ...کل کل با فربد ...دعوا ... زیاد شدن سرعت ماشین ... التماسای من و بی توجهی فربد ... اومدن کامیون ... جیغ بنفش ... صدای بوق کامیون .... و .... با ترس چشمام رو باز کردم ماشین به جدول کنار خیابون خورده بود و از اون صدای وحشتناک کاملا معلوم بود که ترکیده . به سمت فربد چرخیدم سرشو روی فرمون گذاشته بود و دستاش رو دور فرمون گره زده بود . سرم رو به صندلی تکیه دادم و یه نفس از آسودگی کشیدم . خوشبختانه هنوز زنده بودم و نفس میکشیدم . خیلی عجیب بود با وجود دیوونه بازی فربد بتونیم جون سالم به در ببریم . مخصوصا اون کامیون آخر که داشت به سمتمون میومد واقعا کار خدا بود . چشمام رو بستم و از صمیم قلب زمزمه کردم : خدایا شکرت !!!

زنده موندمون معجزه بود . واقعا یه معجزه بود !! من که سالم بودم فربدم که ..... با فکر اینکه بلایی سر فربد اومده به طرفش برگشتم و آروم اسمش رو صدا زدم . فربد ؟

جوابی نداد . نگرانش شدم . پسره ی دیوونه هر بلایی سرش بیاد حقشه ! این بار بلند تر صداش کردم : فربد ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دستاش از فرمون جدا شد و آروم سر برداشت و نگام کرد . از نگاش معلوم بود خودشم از اتفاقی که افتاده توی شوکه . دستی به صورتش کشید و با نگرانی نگام کرد . من که مثل یه باروت آماده ی انفجار بودم با عصبانیت گفتم : اگه یه درصد به روانی بودنت شک داشتم الان مطمئن شدم . فربد تو یه دیوونه ای . این چه غلطی بود کردی داشتی جفتمونو به کشتن میدادی .

با یاد آوری اتفاق چند لحظه پیش اشک توی چشمام حلقه زد . یه قدمی مرگ بودم . با کیفم به بازوی فربد زدم و گفتم : ازت متنفرم ، ازت متنفرم .

با جیغ گفتم : ازت متنفرم .

یه قطره اشک سر خورد روی گونم . فربد هیچی نمیگفت چیزیم نداشت بگه خودشم فکر نمیکرد تا این حد دیوونه بشه. قطره ی اشک روی گونم رو پاک کردم و گفتم : دیگه طرف من نیا . ترجیح میدم مثل قبل تحقیر بشم تا نقش نامزدتو بازی کنم .

دستش رو گذاشت روی بازوم و با شرمندگی گفت : مرجان من .....

دستش رو پس زدم ، میون حرفش پریدم و گفتم : هیس !! هیچی نگو فربد . هیچی نگو . دیگه هر چی بین ما بود تموم شد .

قفل مرکزی ماشینو زدم و از ماشین پیاده شدم و با حرص در ماشینو بهم کوبیدم . کیفمو روی دوشم انداختم و از ماشین فاصله گرفتم . فربد با رفتاراش کاری میکرد که به خاطر قبول پیشنهادش پشیمون بشم . فربد فکر میکرد من واقعا نامزدشم . کاش زودتر این ماه نحس تموم بشه !!! دیگه نمیتونم بیشتر از این رفتاراشو تحمل کنم . به ساعت نگاه کردم . از زمانی که از خونه بیرون زدیم تازه چهل و پنج دقیقه گذشته بود جرأت رفتن به خونه رو نداشتم به محض اینکه پامو بذارم خونه با تیکه های خاتون و امیر بمب بارون میشم . کنار جدول نشستم حوصله ی هیچ کاری رو نداشتم فربد با کاری کرد به اندازه ی کافی انرژی رو به وجودم منتقل کرد . با یادآوری اتفاق چند دقیقه پیش لرزه به تنم افتاد . اگه فربد چند ثانیه دیرتر خودش میومد ..... دستمو روی سرم گذاشتم و چشمام رو بستم . زنده موندم واقعا کار خدا بود درسته کسی منتظر من نیست و برای برگشتنم لحظه شماری نمیکنه ولی خودم که زندگیم رو دوست دارم . حداقل الان زود بود وای خدایا شکرت !!! ضربان قلبم منظم شده بود . دیگه حتی تیکه هایی که بهم میپروندنم مهم نبود فقط دلم میخواست برم خونه . برم خونه و سرمو بذارم روی بالش نرمم و بدون یادآوری این اتفاق تلخ بخوابم . حرفایی رو که قرار بود به خاتون بزنم آماده کردم و علی رغم میل باطنیم به

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فربد اس دادم . حداقل حرفامون هماهنگ باشه آبرومون نره . بهش اس دادم : من به خانوم و برادرت میگم که تو راه تصادف کردیم و تو با آژانس منو فرستادی خونه حواست باشه سوتی ندی آقا فربد !!!

موبایلم رو سر دادم توی جیبم و بلند شدم . دم ایستگاه اتوبوس وایسادم تا اومدن بی آر تی یه ربع دیگه مونده بود . روی نیمکت نشستم با لرزش موبایلم از جیبم برش داشتم . اسم فربد روی صفحه ی گوشی افتاده بود . با دیدن اسَم تازه یادش افتاده چه غلطی کرده خاموشش کردم و توی کیفم انداختمش . دیگه نمیخواستم اسمشو روی گوشیم ببینم . اگه از آوارگی نمیترسیدم از خونه ی خاتون میزدم بیرون . دیگه نمیتونم بیشتر از این تحمل کنم . زخم و زبونای خاتون از یه طرف ، نگاه سرد امیر از یه طرف و فربدم از یه طرف دیگه . با اومدن شوهر خاتون ، اردلان ، اوضاع از قبل قاراش میش تر شده . فربد حتی یه لحظه حاضر نیست توی خونه بمونه امیرم بیشتر اوقاتش رو توی گالری میگذرونه من میمونم و این زن و شوهر !! کاش بابام اون حرف رو بهم نمیزد اینجوری بیشتر به برگشتنم امید داشتم . سرم رو تکون دادم و چشمام رو بستم . سرم داشت از درد منفجر میشد . همه ی بدبختیای من زیر سر فرشاده !! خدا لعنتت کنه که زندگیم رو به خاک سیاه نشوندی . خدا لعنتت کنه !!!

***

کلید رو آروم توی قفل در چرخوندم و رفتم تو .حیاط توی سکوت بدی فرو رفته بود و نسیم آرومی که درختارو تکون میداد فضا رو ترسناک تر میکرد . با قدم های سریع از حیاط دور شدم و به سالن رفتم . از تاریکی خونه معلوم بود همه خوابن . با تعجب به ساعت نگاه کردم تازه ده و نیم بود . این خانواده چرا اینقدر زود خاموشی میزنن آخه ؟ امیرم از وقتی اومده توی این خونه خوش خوابی خاتون بهش سرایت کرده . خواستم برم توی اتاقم ولی چون گلوم خشک شده بود تغییر مسیر دادم و رفتم سمت آشپزخونه . در یخچال رو باز کردم خوشبختانه خاتون نبود که بهم گیر بده چرا با شیشه آب میخوری . خاتون روی این جور چیزا خیلی حساس بود . شیشه ی آب رو به لبام چسبوندم و یه قورت خوردم . با گذاشته شدن دستی روی شونم یه جیغ خفیف کشیدم و شیشه ی آب از دستم افتاد و قبل از اینکه فرصت کنم بگیرمش افتاد روی زمین و هزار تیکه شد . برگشتم و پشت سرم رو نگاه کردم امیر نگاهی به چهره ی وحشت زدم و پارچ هزار تیکه شده ی روی زمین کرد و با غیض گفت : هیس !! چه خبرته مگه جن دیدی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دستمو روی قلبم گذاشتم و با صدایی که سعی میکردم بالا نره گفتم : نه جن ندیدم . ولی وقتی نصفه شب از پشت میای دست میذاری روی شونم هیچ فکری جز اینکه جن پشت سرمه نمیتونم بکنم .

پوزخندی زد و گفت : ببخشید که مزاحم آب خوردنتون شدم . به قول خودت نصفه شبی داری نقاشی میکشی یهو میبنی صدای باز و بسته شدن در میاد هیچ فکری جز اینکه دزد داره میاد توی خونه نمیتونی بکنی .

به سرتاپام نگاهی کرد و گفت : حالا خوبی ؟ جاییت که زخم نشد ؟

-نه .

امیر- تنها اومدی ؟

-آره خب .

امیر- پس فربد ..... ؟

اصلا یادم نبود امیر منو موقع رفتن از خونه دیده بود . نفس عمیقی کشیدم و سعی کردم به دروغی که قرار بود بگم مسلط بشم .

-فربد .....

با روشن شدن چراغ آشپزخونه رشته ی کلام از دستم رفتم . من و امیر همزمان برگشتیم و به خاتون که دستش روی پریز برق ثابت مونده بود نگاه کردیم . دست به کمر وایساد و پرسید : اینجا چه خبره ؟

دلم نمیخواست بگم پارچ آب از دستم افتاد شکست . همینم مونده بهم گیر بده بگه دست و پا چلفتی ، بی عرضه و از این حرفا . خاتون که دید جفتمون ساکتیم گره ی اخماش بیشتر توهم رفت . با حرص گفت : با شما بودما ! مرجان چی شده باز ؟

یه جوری حرف میزنه انگار بدبختیای این خونه زیر سر منه .

امیر- پارچ آب از دستم افتاد شکست .

خاتون با نگرانی پرسید : خودت خوبی که ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

امیر- بله . می بینین که سالمم .

از اینکه امیر به دروغ گفته بود پارچ رو شکسته و یه جورایی منو از دست حرفای خاتون نجات داده بود حسابی ذوق زده شده بودم .

خاتون- خب خدا رو شکر مراقب باش پاتو نبری .

منم که اون وسط بوق بودم . نگاهی به سرتاپای من انداخت و گفت : تنهایی ؟

وای امشب چرا همه از من این سؤال رو میپرسن ؟ خب یه کلام بگین فربد کجاست .

-بله آقا فربد همراه من نیومدن .

خاتون- چرا ؟

-راستش با یه ماشین تصادف کردن .....

میون حرفام پرید و گفت : خاک بر سرم . خوبه ؟ الان کجاست ؟

-بله مشکلی پیش نیومد . فقط ایشون منتظر امداد شدن ولی چون طول میکشید از من خواستن با آژانس بیام خونه .

خاتون- شمارشو بگیر ببینم .

-گفتم که مشکلی نیست .

خاتون- من چی کار به حرف تو دارم ؟ زود باش شمارشو بگیر میخوام باهاش حرف بزنم .

کلافه خاتون رو نگاه کردم . من اگه میمردمم ککش نمیگزید ، تازه خوشحالم میشد . با عصبانیت گفت : کری ؟ میگم شمارشو بگیر .

تلفن رو با حرص از دستش گرفتم و شماره ی فربد رو گرفتم . خوبه خودش بلده بگیره اینقدر به من زور میگه . من و امیرم وایساده بودیم و به رفت و آمدای خاتون که مثل مته روی اعصاب بود نگاه میکردیم .

خاتون- الو سلام پسرم خوبی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با شنیدن کلمه ی پسرم پوزخند روی لبام نشست . تا زمانی که اتفاقی برای فربد نمیفتاد خاتون نمیفهمید فربد پسرشه .

فربد- .....

خاتون- از مرجان شنیدم تصادف کردی . کجایی ؟ حالت خوبه ؟

فربد- .....

خاتون- مطمئن باشم دیگه . یعنی الان خوب خوبی ؟

فربد- .....

خاتون چشم غره ای بهم رفت و فربد رو مخاطب قرار داد : مرجانم خوبه .

فربد- .....

خاتون- پس مواظب خودت باش .

فربد- .....

خاتون- به سلامت .

تلفنو روی اُپن گذاشت . رو کرد به من و گفت : اینا رو که جمع کردی برو بخواب .

خیلی واضح بهم فهموند که خرده شیشه هارو جمع کن .

امیر- مرجان برای چی جمع کنه ؟ من شکستم .

بازم داشت ازم دفاع میکرد و با اینکه من پارچ رو شکسته بودم یه جوری وانمود کرد که انگار کار خودشه .

خاتون- مرجان مستخدم این خونست .

امیر- ولی آخه .....

خاتون- دیگه ولی و آخه نداره . بیا برو بخواب مستخدم گرفتم برای همین موقع ها .

امیر نگاه گذرایی بهم انداخت و از آشپزخونه بیرون رفت .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خاتون- هیچ خرده ای روی زمین باقی نمونه .

-بله چشم .

روی زمین نشستم و مشغول جمع کردن خرده شیشه ها شدم . آخه من چی کار کردم که خاتون اینقدر از من بدش میاد؟ نه ارث باباش رو خوردم ، نه شوهرش رو کشتم نه کاری به کارش دارم . یه جوری رفتار میکنه انگار منو توی فاضلاب پیدا کرده . مگه گناه من چیه ؟ گناهم اینه که بهم تجاوز شده ؟ خب توی اون اتفاق که من مقصر نبودم .با دیدن دستی که برای جمع کردن خرده شیشه ها درست روبه روی دستم قرار گرفت به خودم اومدم . نیم نگاهی به امیر که برای کمک کردن به من به آشپزخونه برگشته بود کردم . کاش میشد امیر همیشه برای من بود . این پسر سرچشمه ی محبت بود پسری بود که میتونست زنش رو خوشبخت کنه . لیاقت میخواد زندگی کردن با همچین پسری . سکوت بدی بینمون به وجود اومده بود . دوست داشتم این سکوت رو بشکنم ولی نمیدونستم چجوری . با برخورد دست امیر به دستم تمام بدنم داغ شد . سرم رو بالا اوردم و نگاش کردم . امیرم همزمان سرش رو بالا اورد و نگاهمون در هم گره خورد . چه قدر این نگاه رو دوست داشتم . چه قدر نگاه امیرو وقتی که بهم خیره بود دوست داشتم . چشمام رو بستم و قبل از اینکه کار دست جفتمون بدم سرم رو انداختم پایین . خرده های کوچیک رو با خاک انداز جمع کردم و توی سطل ریختم . سنگینی نگاه امیرو روی خودم احساس میکردم ولی توان برگشتن نداشتم . از یه طرف میترسیدم همه ی احساسم توهم باشه و امیر از آشپزخونه رفته باشه از یه طرفم میترسیدم هنوز توی آشپزخونه باشه و توی این خلوتی خونه اتفاقاتی بیفته که بعدا نشه جبرانشون کرد .

امیر- مرجان ؟

چشمام رو بستم و نفسمو سنگین بیرون فرستادم . پس هنوز توی آشپزخونه بود . به سمتش برگشتم و منتظر نگاش کردم . کمی جلو اومد عقب رفتم و به سینک ظرفشویی چسبیدم . امیر انگار که چیزی فهمیده باشه چند قدم رفت عقب و سرش رو انداخت پایین . برای اینکه جو رو عوض کنم لبخندی زدم و گفتم : دستت درد نکنه . اگه تو نبودی حالا حالاها باید این شیشه هارو جمع میکردم .

لبخند کمرنگی زد و گفت : نه بابا کاری نکردم که .

-چرا لطف کردی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سرش رو بالا اورد و بعد از کمی مکث گفت : یه سوال ازت بپرسم راستشو میگی ؟

-آره حتما .

انگار برای پرسیدنش دو دل بود .

امیر- تو واقعا نامزد فربدی ؟

با تعجب نگاش کردم . بعد از این همه وقت تازه یادش افتاده ازم بپرسه من واقعا نامزد فربدم .

-برای چی میپرسی ؟

امیر- میخوام مطمئن بشم .

-خب راستش .....

با صدای خاتون که دنبال امیر میگشت نتونستم بقیه ی حرفم رو بزنم .

امیر با صدای بلند گفت : الان میام .

بدون اینکه منتظر جوابی از طرف من باشه از آشپزخونه بیرون رفت . وای خدا !!! بد شانس تر از منم آفریدی ؟ یه بارم که از خودم پرسید و خواست مطمئن بشه من نامزد فربدم یا نه خاتون کارو خراب کرد . بخشکه این شانس !!!

مانتو شلوارم رو با یه لباس راحتی عوض کردم و آماده ی خوابیدن شدم . چه روزی بود امروز ! روبه روی آیینه نشستم و آرایشم رو پاک کردم . یاد سه سال پیش افتادم چه قدر نسبت به اون روزا عوض شده بودم . همه چیزم رو باخته بودم . همراه با زن شدنم زندگیمم عوض شده . با از دست رفتن دختریم خیلی چیزای دیگه رو از دست داده بودم . دیگه اون دختری نبودم که بدون اجازه ی خانوادش حتی آبمم نمیخورد ، دیگه اون دختری نبودم که چادر برای یه لحظه هم از سرش جدا نمیشه ، دیگه اون دختری نبودم که نماز صبحش قضا نمیشه . حالا زن بودم یه زن بیوه ، زنی که هیچ انگیزه ای برای زندگی نداره ، زنی که شوهرش رو توی اوج جوونی از دست داد . زنی که یه شبه همه دین و ایمون رو بوسید و کنار گذاشت . قطره ی اشکم رو پاک کردم و به سقف خیره شدم . چه زود دینم رو با بی بند و باری عوض کردم . واقعا ارزششو داشت ؟ کاش میتونستم برگردم به همون روزا . پیش خانوادم ، خانواده ای که حالا آرزوی یه بار دیدنشون رو داشتم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با صدای آروم باز و بسته شدن به سمت پنجره رفتم . توی تاریکی چیز خاصی مشخص نبود ولی این وقت شب تنها کسی که میتونه بیاد خونه فربده . پرده رو کشیدم و روی تخت دراز کشیدم . حوصله ی حرفاش رو نداشتم برای همین خودمو به خواب زدم . بعد از چند ثانیه در اتاقم باز و بسته شد . با احساس اینکه یکی بالای سرمه چشمام رو بیشتر روی هم گذاشتم .

...- مرجان خوابیدی ؟

فربد بود . نفس عمیقی کشیدم و تمام تلاشم رو کردم تا پلک نزنم . دستمو توی دستاش گرفت و انگشتام رو یکی یکی لمس کرد . صدای قیژ تخت که اومد فهمیدم کنارم نشسته یا امامزاده بیژن !!! فاصلمون به قدری کم شده بود که هرم نفساش صورتم رو گرم میکرد . ضربان قلبم شدت گرفته بود مثل روزی که چشم تو چشم امیر بودم . گونه هام رو نوازش میکرد . از اون همه نزدیکی استرس گرفته بودم فقط دعا میکردم فربد کاری نکنه که من مجبور بشم چشمام رو باز کنم و لو بره که خواب نبودم .برای یه لحظه گونم داغ شد و صدای زمزمه وار فربد رو شنیدم که در گوشم گفت : معذرت میخوام عزیزم .

از رفتنش که مطمئن شدم چشمام رو باز کردم و روی تخت نشستم و نفسمو سنگین بیرون دادم . اومده بود معذرت خواهی ! هــه ! اول هر کاری بخواد میکنه بعدا میاد معذرت خواهی . تمام بدنم داغ شد و گونه هام داشت آتیش میگرفت. نفسم رو عصبی دادم و بیرون و روی تخت ولو شدم . بازم شانس اوردم نفهمید من خواب نیستم . چشمام رو بستم و سعی کردم به هیچی فکر نکنم . بعد از روز هیجان انگیز و چشیدن حس یه قدمی مردن خواب میچسبید .

***

با صدای پیت بال از خواب پریدم . لعنت به موبایلی که بی موقع زنگ بخوره . چشمام رو مالیدم تا بتونم شماره ای که بهم زنگه زده رو بهتر ببینم . ندا بود دکمه ی اتصال رو زدم : بله ؟

ندا- باز من زنگ زدم تو کپیده بودی ؟

-باز من خواب بودم تو مزاحم خواب شیرینم شدی .

ندا- از خداتم باشه من به هر کسی زنگ نمیزنم .

-چرند نگو بابا جز من کس دیگه رو نداری وقت و بی وقت هوار بشی روی سرش .

ندا- خاک بر سر بی لیاقتت . منو بگو خواستم بهترین خبر زندگیمو اول به تو بگم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-چی شده مگه ؟

ندا- هیچی برو به خواب شیرینت برس .

-خودتو لوس نکن بگو چی شده .

ندا- نمیگم .

با جیغ گفتم : نـــــــــدا !!!

ندا- باشه بابا باز تو صدای انکر الاصواتتو بالا بردی ؟

-میگی چی شده یا به زور از زیر زبونت بکشم .

ندا- وای مرجان قرار شد دو هفته ی دیگه مراسم عروسیمونو بگیریم .

بهترین خبری که ندا میتونست بهم بده خبر عروسیش بود .

-پس بالاخره میثم موفق شد حرف خودشو به کرسی بشونه .

ندا- آره دیگه منم نتونستم روی حرف آقامون حرف بزنم .

چه قدر از کلمه ی آقامون که از زبون ندا شنیدم ذوق کردم . لبخندی زدم و از ته دل براش آرزوی خوشبختی کردم .

-تبریک میگم عزیزم . خیلی خوشحال شدم .

ندا- مرسی عزیزم . شاید امروز برای دیدن لباس عروسی بریم .

بعد از چند ثانیه مکث گفت : مرجانی توئم باهام بیا .

-راستش بدم نمیاد ولی اگه مامان میثم و میلاد بیان .....

ندا تا ته جملم رو گرفت : نگران نباش . مامان میثم که هنوز شهرستانه احتمالا هفته ی آخر خودشو میرسونه برای جهاز چیدن و حنا بندون . میلادم که کاره ای نیست بخواد بیاد .

-ساعت چند میخوای بری ؟

ندا- یکی دو ساعت دیگه بیا دیگه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-باشه .

جیغی از هیجان کشید و با خوشحالی گفت : مرسی گلم ایشالا عروسیت جبران کنم .

به تماس خاتمه دادم . از روی تخت بلند شدم و به ساعت نگاه کردم . تا موقعی که میخواستم برم باید همه ی کارای خونه رو انجام میدادم . این چند وقته به اندازه ی کافی بهونه دست خاتون دادم . اینقدر اعصابش از دستم خورد شده که با کوچکترین چیزی که ازم ببینه اخراجم کنه . روبه روی آیینه وایسادم و موهام رو شونه کردم . با کلیپس بالا بستم و از یه طرف توی صورتم ریختم . حوصله ی پوشیدن یونی فرمم رو نداشتم برای همین با همون تیشرت شلوارم از اتاق بیرون رفتم . امیر روبه روی آیینه قدی سالن وایساده بود و موهاش رو درست میکرد . سلامش کردم نیم نگاهی بهم انداخت و جواب سلامم رو داد . با تعجب به تیپش نگاه کردم . یه کت دودی و پیرهن نوک مدادی و شلوار زغالی تنش کرده بود . اولین بار بود با این تیپ میرفت گالری . حس کنجکاوی وادارم میکرد ازش بپرسم کجا میره ولی اونجا به من هیچ ربطی نداشت به حس کنجکاویم غلبه کردم و راه آشپزخونه رو در پیش گرفتم . هنوز چند نرفته بودم که با صدای امیر که اسمم رو صدا زد سرجام وایسادم . روی پنجه پام برگشتم و منتظر نگاش کردم .

امیر- به خانوم امینی بگو برای ناهار منتظرم نباشه .

حالا که خودش سر صحبت رو باهام باز کرد بهترین موقعیته ازش بپرسم کجا میره .

-میری گالری ؟

امیر- نه میرم پیش خانوادم خیلی وقته بهشون سر نزدم .

لبخندی زدم و گفتم : به سلامت .

جواب لبخندم رو با یه لبخند کمرنگ داد و چشماش رو بست و باز کرد .

تا موقع رفتنش با نگام بدرقش کردم . با کت شلوار چه شیک و با اُبهت شده بود . به آشپزخونه رفتم تا کارام رو انجام بدم . خوشبختانه توی این یه سالی که اینجا کار کردم اونقدر تیز و بز شدم که همه ی کارام در عرض دو ساعت انجام بدم . هم میز صبحونه رو برای خاتون چیدم ، هم یه چیزی برای ناهار پختم و هم یه کمی گرد گیری کردم . به اتاقم رفتم تا آماده بشم . مانتو شلواری که برای عید خریدمو تنم کردم و از اتاق بیرون رفتم خواستم از سالن بیرون برم که با فربد چشم تو چشم شدم . اووووف !!! نشد یه بار من بخوام از خونه بزنم بیرون با این دوتا داداش

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روبه رو نشم . سلام زیر لبی کرد جواب سلامش رو با لحن سردی دادم و خودم رو با بستن بند کفشام سرگرم کردم . همچنان بالای سرم وایساده بود و منتظر بود براش توضیح بدم کجا میرم ولی کور خونده . وقتی سکوت منو دید خودش به حرف اومد : جایی میری ؟

با همون لحن سردم جوابش رو دادم : بله .

فربد- اِ کجا به سلامتی ؟

دوباره شده بود همون فربد زورگو ! دوست داشتم سرش داد بکشم و دق و دلی دیشب رو سرش خالی کنم ولی جلوی خودم رو گرفتم و سکوت کردم .

فربد- فکر کنم خیلی واضح سؤال پرسیدم .

باز رفته بود روی کانال گیر . پوفی کردم و پام رو جابه جا کردم تا بند اون یکی رو ببندم . میخواستم با رفتارم بهش ثابت کنم که از دستش ناراحتم .

خواستم درو باز کنم که با چند قدم سریع خودش رو به در رسوند و دستشو روی در گذاشت . هیچی نگفتم و منتظر شدم تا خودش دستشو برداره .

فربد- جواب سؤالمو نگرفتم .

پوزخندی زدم و گفتم : من نامزدتم . مستخدمت نیستم که رفت و آمدام بهت مربوط باشه .

فربد- اتفاقا چون نامزدمی دارم ازت میپرسم . مثل دخترای خوب بگو داری کجا میری .

چیزی نگفتم . دستشو آروم از روی در برداشت . تا خواستم درو باز کنم دوباره دستشو گذاشت روی در .

فربد- از دستم ناراحتی ؟

نه عزیزم اینقدر خوشحالم که دارم میترکم . چونم رو گرفت و سرمو بالا اورد و دوباره سوالشو تکرار کرد . جوابی برای گفتن نداشتم . چشمام به اندازه ی کافی نشون میداد چه قدر از دستش دلخورم . فربد انگار حرف چشمام رو فهمید چون با یه حرکت سریع منو تو بغل خودش کشید و قبل از اینکه بخوام حرکتی بکنم دستشو دور کمرم حلقه کرد . دستش رو حالت نوازش روی سرم کشید و گفت : من برای اتفاق دیشب هیچ حرفی ندارم که بزنم . فقط میتونم بگم معذرت میخوام . باور کن یه لحظه کنترلمو از دست دادم . آره من دیوونم مرجان . یه دیوونه که تسلط اعصابشو

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نداره ولی به جون خودت که میخوام دنیات نباشه مثل سگ پشیمون شدم . دیشب قبل از اینکه امداد بیاد اینقدر توی سرم زدم و گریه کردم که همه فکر میکردن اتفاقی افتاده که اینجوری دارم زار میزنم . مرجان چی کار کنم ببخشیم هر کاری بگی میکنم . التماست میکنم غلط کردم به خدا شرمندتم .

از آغوشش بیرون اومدم با بغض گفتم : معذرت خواهی تو به چه دردم میخوره ؟ اگه الان زنده ایم فقط کار خدا بود اگه چند ثانیه دیرتر ماشینو هدایت میکردی جفتمون الان سینه قبرستون بودیم . اگه الان مرده بودم .....

انگشت اشارشو روی لبام گذاشت و گفت : نگو . از مردن نگو ! تو همه ی زندگی منی میخوام دنیا نباشه اگه یه مو از سرت کم بشه چه برسه به .....

چشماش رو بست و دستش رو لای موهاش فرو برد . فربد تنها مشکلی که داشت زیادی روی امیر حساس بود . با صدای موبایلم از فربد معذرت خواهی کردم و جواب دادم : بله ؟

ندا- خفه نشی کجایی ؟

-من تازه میخوام از خونه بیام بیرون .

ندا- خسته نباشی . بابا من الان یه ربعه توی پاساژ منتظرتم .

-باشه الان راه میفتم .

ندا- زود باش منتظرم نداریا .

-باشه باشه .

تا خواستم از در برم بیرون فربد پرسید : نگفتی کجا میری ؟

با غیض نگاش کردم .

فربد- خب نگو کجا میری حداقل صبر کن باهم بریم .

بدون اینکه منتظر جوابی از طرف من باشه درو باز کرد و دستم رو گرفت و تا حیاط برد . نگاهی به جای خالی ماشین فربد کردم و گفتم : ماشینت چی شد ؟

فربد- فعلا گذاشتمش تعمیر گاه چند روز باید اونجا بمونه تا درست بشه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خیلی صدمه دیده ؟

فربد- نه زیاد فقط سپر جلوش یه کمی آسیب دیده .

-آهان .

شونه به شونه ی هم از خونه بیرون رفتیم . سوار تاکسی که شدیم بعد از چند ثانیه فربد گفت : میخوام به مامان بگم نامزدیمون بهم خورده .

با تعجب نگاش کردم . فربد از این کارام بلد بود و صداشو در نمیورد ؟

-برای چی اونوقت ؟

فربد- احساس میکنم تو اصلا از این موقعیت پیش اومده راضی نیستی منم فقط دلم میخواد تو خوشحال باشی .

-نه فربد من واقعا دلم میخواد تورو خوشحال ببینم . همون یه ماه باهم باشیم بعد هر کاری خواستی بکن .

فربد لبخند تلخی زد و گفت : سر خودمونو که نمیتونیم کلاه بذاریم . ما فقط داریم برای بقیه نقش بازی میکنیم . من میفهمم که تو چه قدر غذاب میکشی وقتی امیرو میبینی مرجان من فقط خوشبختی تورو میخوام حتی اگه اون خوشبختی رو کنار امیر به دست بیاری .

به روش لبخند پاشیدم . از ته دل !! فربد برخلاف تصوراتم یه مرد به تمام معنا بود . مردی که به خاطر عشقش از خواسته ی خودش گذشت ! ناخودآگاه خم شدم و گونش رو بوسیدم و زیر گوشش زمزمه کردم : خیلی آقایی .

متقابلا به روم لبخندی زد و گفت : همون جوری که تو خانومی .

سرم رو که بالا اوردم با چشم غره ی راننده تاکسی مواجه شدم ولی برام مهم نبود . کاری نکردم که زشت باشه و بخوام شرمنده باشم .

-به بقیه چی میگی ؟

فربد- نگران اون نباش جوری نمیگم که برای تو بد بشه اصلا شاید بگم که الکی گفتم .

-نه فربد اینجوری که درست نیست .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فربد- چرا درست نیست ؟ همه میذارن پای اینکه جو گیر شدم . تا دو هفته ی دیگه خودم با مامان صحبت میکنم .

با لبخند چشمام رو بستم و باز کردم . با ایستادن تاکسی حرفمون رو قطع کردیم . برای اولین بار تونستم با فربد حرف بزنم بدون اینکه بینمون دعوایی باشه . از ماشین پیاده شدم ندا دم پاساژ منتظرم بود طبق معمول دیر کرده بودم و ندا از دستم عصبانی شده بود .

-سلام عشقم .

ندا- سلام عشقم و زهرمار خبر مرگت نمیتونستی زودتر بیای .

-تو که میدونی من تا از خونه بیام بیرون باید .....

میون حرفم پرید : بله میدونم .

ادای من رو دراورد و گفت : باید از هفت خان رستم رد بشم .

صورتش رو بوسیدم و گفتم : قربون آدم چیز فهم . حالا بریم تا مغازه ها نبستن .

سرش رو به نشونه ی تأسف تکون داد و به سمت پاساژ راه افتاد منم دنبالش . واقعا اومدن من به این جور جاها ضرورتی نداشت حیف که دلم نمیومد روی ندا رو زمین بزنم . میثمو از دور دیدم با لبخند براش دست تکون دادم و به سمتش رفتم .

-سلام آقا داماد .

دستم رو به طرفش دراز کردم . دستمو فشرد و جواب سلامم رو با لبخند داد .

میثم- کلا معطل کردن عادتته نه ؟

-آره بابا از شما بعیده ندونین .

ندا به سمتمون اومد و با حرص گفت : بریم دیگه الان مغازه ها می بندن .

-چه قدر هولی تو .

ندا- هول چیه ؟ دو ساعته منتظرت شدیم تا بیای دو ساعتم حرف بزن دیگه همه جا بسته میشه میگی گشنمه بریم ناهار بخوریم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میثم- مرجان اینقدر خانوم منو اذیت نکن . آهش دامنتو میگیره ها .

- من غلط بکنم خانوم شما رو اذیت کنیم . بریم تا دیر نشده .

بعد از چند ساعت گشتن توی بازار ندا تونست یک پنجم از چیزایی که میخواست رو بخره . وقتی میدیدم ندا با عشق خریدای عروسیش رو انجام میده از یه طرف از اینکه داشت عروس میشد از ته دل خوشحال بودم ، از یه طرف بهش حسودیم میشد . من آرزوی پوشیدن لباس عروسی به دلم موند . همه کارای ازدواج ما اینقدر سریع انجام شد که تا به خودم اومدم زن مسعود شده بودم . فقط به خاطر اینکه همه زودتر از شر ما راحت بشن . خانواده ی من از دست دختری که هرزه شده بود و خانواده ی مسعود از شر حکمی که دادگاه برای پسرشون بریده بود . چه روزی بود روز عقدمون ! توی یه محضر کوچیک که تنها شاهدای عقدمون خانواده هامون بودن . به قول مامان ارمغانم با اون مانتو دامن و شال سفید شبیه فرشته ها شده بودم . ولی حرفاش هیچ کدوم از دردام رو دعوا نمیکرد من من دلم عروسی میخواست یه عروسی که همه توش خوشحال باشن نه این مراسم عقد اجباری رو . به حلقه ی ساده ی توی دستم نگاه کردم مسعود چه قدر اصرار کرد که یه حلقه ی شیک تر بخرم . ولی من پام رو توی یه کفش کردم و گفتم همین حلقه ی ساده . حلقه ای که نماد پیوند دل ها نبود ارزشی نداشت . حلقه ی توی دست من و مسعود فقط نشون میداد که ما دوتا رسماً و شرعاً زن و شوهریم . فقط رسما و شرعا ، از روی اجبار نه از روی علاقه . شالم رو جلو کشیدم و به مسعود نگاه کردم . دستای مشت شدش نشون میداد که حال اونم دست کمی از من نداشت . با اون کت و شلوار طوسی و پیرهن مشکی زیاد شکل دامادا نشده بود همون جوری که من شکل عروسا نبودم . چشمام رو بستم تا بغض توی گلوم از چشمام سرازیر نشن . دیگه حوصله ی گریه و زاری رو نداشتم توی اون چند وقتی که توی خونه زار زدم کسی به دادم نرسید الان که دیگه برای کسی مهم نبودم .

عاقد- عروس خانوم آیا وکیلم ؟

اینقدر توی فکر بودم که نفهمیدم عاقد برای بار چندم این سوال رو پرسید سرمو بالا اوردم و به عرفان نگاه کردم . عرفان چشم غره ای بهم رفت و سرشو تکون داد . این یعنی آخر خط ، یعنی من باید بله رو بگم . نفس عمیقی کشیدم و در حالی که سعی میکردم از لرزش صدام جلوگیری کنم گفتم : با اجازه ی بزرگترا ... بله .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صدای دست توی گوشم پیچید . کاش میتونستم بگم نه ، بگم نه و خودم رو از این مخمصه نجات بدم ولی تنها راه نجات همین بود . تو خونه ی خودمون دیگه جایی برای من وجود نداشت . عاقد مبارک باشه ای گفت و شروع به خوندن خطبه ی عقد کرد . ثانیه ها کند شده بودن به ابروهای گره خورده ی مسعود نگاه کردم من همچین زندگی نمیخواستم ، یعنی هیچ دختری نمیخواد و حالا این زندگی نصیب من بدبخت شده بود . زیر عقد نامه رو با دستای لرزون امضا کردم و منتظر بقیه شدیم تا پای اون لیست سیاه رو امضا کنن . نوبت بابام که شد خودکارو دست گرفت تا زیر عقد نامه رو امضا کنه به طرفم مایل شد و زیر گوشم زمزمه کرد : هیچوقت به خونه برنگرد .

به تمام معنا شکستم ، خرد شدم . دستام رو مشت کردم سرم رو پایین انداختم مگه من چی کار کرده بودم که بابام همچین حرفی بهم زد ؟ قطره های اشکم سرازیر میشدن و من هیچ مقاومتی برای نریختنشون نکردم . کاش میشد سقف محضر خونه روی سرم خراب بشه . کمرم شکسته بود ، جمله ی بابام کمرم رو شکسته بود . سرم داشت منفجر میشد اگه از هر کسی حرف شنیده بودم حداقل به این بودم که میتونم برگردم پیش خانوادم و از زندگیم براشون بگم ، از سختیام بگم ولی بابا باهام اتمام حجت کرد که دیگه برنگرد . کاش همین لحظه قلبم از حرکت وایمیساد کاش یه سکته میکردم و هم خودمو راحت میکردم هم اطرافیانم رو . چشمام چهار تا میدید . لعنت به این زندگی ! لعنت به این روزگار که از همون اول باهام بد تا کرد . دستم رو به دیوار گرفتم و چشمام رو بستم . حال روحیم اصلا خوب نبود دلم یه خواب میخواست یه خواب همیشگی ، خوابی که هیچ بیدار شدنی توش نباشه کاش مرده بودم .

مسعود- خوبی ؟

خودش بود . کسی که زندگی منو نابود کرده بود . ازش متنفر بودم برای اینکه جوابش رو بدم به خودم زحمت ندادم . جلو اومد و دستشو روی شونم گذاشت و این بار سوالشو با نگرانی بیشتری تکرار کرد : مرجان حالت خوبه ؟

سرمو بالا اوردم و نگاش کردم . سرد و خالی از هر حسی !!! با دیدن صورت داغون و آرایش پخش شدم با تعجب پرسید: گریه کردی ؟

پوزخند تلخی زدم و گفتم : این اشک شوقه .

سرم رو پایین انداختم . حتی حاضر نبودم یه کلمه باهاش حرف بزنم . دلیل این همه تنفرو نمیدونستم . کیفم رو به طرفم گرفت و گفت : بریم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کیف رو ازش گرفتم و روی دوشم انداختم . بدون اینکه از کسی خداحافظی کنم از محضر زدم بیرون . کسی چیزی نداشت که به من بگه . جز طعنه و تیکه و مسخره کردن کسی چیزی به من نمیگفت . دست و پاهام مال خودم نبود انگار بین زمین و هوا معلق بودم . لبخند روی لبام نشست شاید اینا از علائم شیرین مرگ بودن . مسعود فهمید حالم چه قدر خرابه دستمو گرفت و زیر گوشم زمزمه کرد : میخوای بریم دکتر ؟

هیچی نگفتم . از محبتاش متنفر بودم . محبتاش به خاطر عشق و علاقه نبود ، از روی اجبار بود چون اسمم توی شناسمش بود وظیفه ی خودش میدونست که کمکم کنه . دستمو از دستش بیرون کشیدم . فقط لجبازی میکردم . من توی اون شرایط بدون کمک کسی یه قدمم نمیتونستم راه برم . دستم رو به دیوار گرفتم جمله ی بابا توی ذهنم میچرخید و مثل یه پتک روی سرم فرود می اومد . مسعود جلو اومد و ملتمسانه گفت : بذار کمکت کنم حالت اصلا خوب نیست .

نگاش کردم و با غیض گفتم : نه خیر لازم نیست .

دستم رو برداشتم و سعی کردم راه برم .

« هیچوقت به خونه برنگرد »

دستام رو مشت کردم

« آبروی خانواده رو بردی دختره ی خراب »

یه لحظه مکث کردم و دستمو روی سرم گذاشتم ولی سریع خودم رو جمع و جور کردم و قبل از اینکه مسعود ببینتم قدم برداشتم . این حرفا رو به سنگم میزدن ذوب میشد من که دیگه جای خود داشتم .

« از اعتمادمون سوء استفاده کردی و رفتی پی کثافت کاری »

چشمام درست نمی دید ولی بازم دووم اوردم . دلم نمیخواست جلوی مسعود احساس ضعف نشون بدم .

« رفتی دانشگاه درس بخونی یا بری پی پسر بازی »

تمام بدنم بی حس شده بود انگار بین بی هوشی و هوشیاری گیر کرده بودم . با مرده ی متحرک هیچ فرقی نداشتم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

« هیچوقت به خونه برنگرد »

صداها لحظه به لحظه نا مفهوم تر میشد و تصاویر لحظه به لحظه تار تر تنها چیزی که میشنیدم صدای مبهم مسعود بود که ازم میخواست بذارم کمکم کنه و من با اون حال خرابم بازم محالفت کردم .

« تو مثل یه لکه ی ننگی که هر چی زودتر باید پاکت کرد و از بین بردِت »

دیگه نتونستم دووم بیارم و سالن محضر دور سرم چرخید و قبل از اینکه فرصت کنم دستمو به دیوار بگیرم پخش زمین شدم .

با تکون دستی جلوم به خودم اومدم . ندا نگاهی به چشمای خیسم کرد و گفت : چیزی شده ؟

سرم رو به نشونه ی نه تکون دادم . کاش ندا برای اومدن من اصرار نمیکرد کاش میفهمید با این کاراش فقط داره منو عذاب میده . فضای مغازه برام خفه کننده شده بود . با یه عذر خواهی از مغازه بیرون زدم و کنار حوض کوچیکی که توی پاساژ گذاشته بودن نشستم . خاطرات گذشته مثل تیری بود که توی قلبم فروی میرفت و قلبم رو میسوزند . سرمو روی پاهام گذاشتم و با صدای بلند گریه کردم . هیچی برام مهم نبود . گذشته ی تلخم مثل یه فیلم از جلوی چشمم رد میشد و من تنها راهی که میتونستم بکنم تا از شرشون راحت بشم گریه کردن بود . با گذاشته شدن دستی روی شونم سرمو بالا اوردم . ندا کنارم نشست ، دستم رو توی دستاش گرفت و گفت : الهی بمیرم خواهری ؟ چرا داری گریه میکنی ؟

اشکم رو پاک کردم و گفتم : ندا دلم برای خودم میسوزه نه دختری کردم ، نه زنونگی کردم نه مادری . هیچیو نتونستم درست تجربه کنم .

ندا منو به خودش فشرد و گفت : عزیزم ! درکت میکنم میدونم چه قدر سختی کشیدی . پاشو ، پاشو یه آب به صورتت بزن بریم یه ناهار خوب بزنیم به بدن .

-بی خیال ندا حوصله ندارم .

ندا- اِ وقتی میگم پاشو بگو چشم . نکنه دوباره دوست داری باهات قهر کنم ؟

لبخند کمرنگی زدم و از جا بلند شدم . خوش به حال میثم چه زن خوبی نصیبش میشد !! مسعودم فکر میکرد زن خوبی نصیبش شده ولی اشتباه کرد . من لیاقتش رو نداشتم . من لیاقت پسری مثل مسعود رو نداشتم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ندا- فکر کردن ممنوع .

منگ نگاش کردم : هان ؟

ندا- من که میدونم هنوز فکرت مشغوله . دیگه حق نداری به چیزی فکر کنی .

راست میگفت فکر کردن به مسعود و اتفاقات نحس گذشته فقط حالم رو خراب تر میکرد هیچ فایده ی دیگه نداشت . سرم رو تکون دادم تا ذهنم خالی از گذشته بشه . دیگه حق نداری به گذشتت فکر کنی مرجان . فهمیدی ؟ دیگه حق نداری . فکر کردن به گذشته ممنوع !!!

***

یه هفته مثل برق و باد گذشت و رسم و رسومات عروسی زودتر از اون چیزی که فکرش رو میکردیم انجام شد . همه ی اتفاقات توی یه چشم به هم زدن انجام شد متأسفانه ندا توی همه ی مراسماش از من خواست برم و من با هر دیدن این مراسما داغ دلم تازه میشد . با دیدن هر کدوم از مراسما ندا و میثم و خانوادش رو ، با خودم و شوهرم و خانوادم مقایسه میکردم و همیشه به این نتیجه میرسیدم که هیچوقت نتونستم از زندگیم لذت ببرم . با دیدن مراسما اشک توی چشمام حلقه میزد و برای ندا آرزوی خوشبختی میکردم و دعا میکردم که هیچوقت به سرنوشت من دچار نشه و در کنار میثم طعم خوشبختی رو بچشه . خانواده ی میثم از شهرستان برگشته بودن و تمام مراسما رو آبرومندانه برگزار کردن . تا عروسی ندا کمتر از یه هفته مونده بود و من دعا میکردم که یه اتفاقی بیفته تا نتونم برم عروسی . چون مطمئن بودم که با دیدن عروسیش زنده موندم به صفر درصد میرسه . وقتی با دیدن مراسمای جزیی اینقدر بهم میریختم دیگه توقعی از عروسیش نداشتم .

***

صدای آلارم گوشیم برای بار دهم بلند شد . آه ! کلافه بلند شدم و خفش کردم .باز یه صبح دیگه شروع شد و یه کلی کار که روی سر من بدبخت ریخته . از روی تخت پایین اومدم و روبه روی آیینه وایسادم مثل همیشه بی حوصله تر از اونی بودم که بخوام یونی فرمم رو بپوشم . موهام رو شونه کردم و از یه طرف توی صورتم ریختم و یه تل سفید مشکی روی موهام گذاشتم . بقیه ی موهامم آزادانه روی شونه هام ریختم . با دیدن تیپ دخترونم خندم گرفت تازه عقده های زمان دختر بودنم سر باز کرده بود و من هوس تیپ دخترونه کرده بودم نه تیپ خانومانه ! مثل همیشه با کرم سفید کننده و پنکک پف صورتم رو کم کردم و برای اولین بار یه رژلب ملیح صورتی روی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لبام زدم . سیوشرت سفیدمو روی تاپ مشکیم پوشیدم و بدون اینکه زیپش رو ببندم از اتاق بیرون زدم . خوشبختانه ساعت به قدری گذشته بود که مطمئن بشم فربد رفته سرکار . میز صبحونه رو چیدم و روی صندلی نشستم و منتظر خاتون شدم تا بیاد و بهم دستور بده که چی کار کنم . توی دلم آشوب بود یه حسی بهم میگفت امروز از اون روزای نحسه ! با صدای قهوه جوش بی خیال حسم شدم و قهوه رو آماده کردم و به سمت اتاق خاتون راه افتادم . در اتاق خاتون چهارطاق باز بود . اسمش رو صدا کردم ولی خبری ازش نشد . یعنی کجا رفته این وقت روز ؟ معمولا کاراش رو به من میگفت و خودش از خونه بیرون نمیرفت . با فکر اینکه توی اتاق فربده روبه روی در اتاقش وایسادم و چند تقه به در زدم و اسمش رو صدا زدم : خانوم اینجایین ؟

بازم جوابی نداد در اتاق رو باز کردم و سرک کشیدم . نبود ! در اتاق رو بستم و خواستم برگردم توی آشپزخونه که چشمم خورد به اتاق امیر . هر چی جلوی خودم رو گرفتم که توی اتاقش سرک نکشم نتونستم جلوی حسم رو بگیرم . فوضولیه دیگه !! بعد از کلی کلنجار رفتن با خودم آخر سر روبه روی در نیمه باز اتاق امیر وایسادم و تورو سرک کشیدم . امیر روی تختش نبود ، کمی درو باز کردم تا بیشتر ببینم توی اتاق نبود . هر جا رفتن باهم رفتن چون نه خبری از خاتون هست نه امیر ! حالا که امیر نیست بهترین موقعیته برم توی اتاقش و یه دل سیر فوضولی کنم . درو کامل باز کردم و رفتم تو . هیچ چیزی تغییر نکرده بود . درست مثل زمانی که من توی اتاق زندگی میکردم حتی برعکس تصورم اتاق اصلا بهم ریخته نبود و همه ی وسایل سر جای خودش چیده شده بود . نگفتم امیر با همه ی پسرا فرق داره ؟ توی این اتاق باید شتر با بارش گم بشه . مثل خونه ی میلاد که وقتی میری توش باید خودت رو از بین وسایلا بکشی بیرون . سینی قهوه رو روی تخت گذاشتم و خواستم برگردم بیرون که پیرهن سفیدشو روی تخت دیدم . بازم حس کنجکاوی وادارم کردم پیرهنش رو بردارم و عطر تن امیرو استشمام کنم . این بار هیچ مخالفتی با حسم نکردم . تک تک سلولای وجودم برای رسیدن به امیر له له میزدن و من که نمیتونستم به خودش برسم با بو کردن پیرهنش یه ذره احساس نزدیکی بهم دست میداد . پیرهنشو از روی تخت برداشتم و بو کردم . بوی همون عطر خنکی رو میداد که امیر به خودش میزد . بوش رو دوباره و سه باره با لذت به ریه هام فرستادم و مست شدم از این بوی خوش ! وسوسه شدم عطرش رو پیدا کنم و به لباسم بزنم تا وقتی خودش نیست بوی عطرش باشه . پیدا کردن عطرش زیاد کار سختی نبود مثل بقیه روی میز آرایشش گذاشته بود . دوتا پیس به خودم زدم و گذاشتمش سر جاش . با همون یه ذره کل اتاق رو بوی عطر پر کرد فقط خدا کنه قبل از اینکه امیر بیاد از اتاق بیرون بره . با فکر اینکه نکنه امیر سر برسه و منو توی اتاق ببینه تمام وجودم به لرزه افتاد . اگه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

امیر میومد توی اتاق کارم تموم بود . سرو و ضعم رو مرتب کردم و خم شدم سینی قهوه رو بردارم که در حموم اتاق باز شد و امیر توی چارچوب در ظاهر شد . یا جده ی سادات !!! همین یکیو کم داشتم . امیر حوله ی روی موهاشو روی شونه های لختش گذاشت و با چشمای گرد شده و صدایی که سعی میکرد بالا نره گفت : اینجا چی کار میکنی ؟

به سینی قهوه ی خاتون اشاره کردم و گفتم : برات قهوه اوردم .

امیر- من قهوه خواستم ؟

-خب اگه نمیخوای میبرم .

امیر- لازم نکرده .

موشکافانه نگام کرد و گفت : میتونستی بذاریش توی آشپزخونه . چرا اوردی بالا ؟

-ببخشید نباید میومدم . با اجازه !

خواستم برم که با صداش سرجام میخکوب شدم : همون جا وایسا .

اینقدر با تحکم گفت که حتم دادم میاد میکشتم . روبه روم وایساد و بهم خیره شد . سرم رو پایین انداختم تا خودم رو بیشتر از این لو ندادم . حداقل نکرد یه پیرهنی چیزی تنش کنه . بدنم داشت آتیش میگرفت کاش زودتر از دست این نگاه خیره راحت بشم . امیر به طرفم خم شد و گفت : چه عطر خوش بویی زدی . فقط حیف که بوش آشناست .

یقه ی سیوشرتم رو به بینیش نزدیک کرد و بو کرد .

امیر- این عطر من نیست ؟

فقط نگاش کردم . حرفی نداشتم که بزنم . قهوه ای کرده بودم اساسی هیچ روشیم برای جمع و جور کردنش به ذهنم نمیرسید . امیر که دید جوابش رو ندادم گره ی اخماش توهم رفت : عطر منو به خودت زدی ؟

-نه .....

با نگاهی که امیر بهم انداخت سرم رو پایین انداختم و با خجالت گفتم : معذرت میخوام .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با معذرت خواهی من امیر آروم تر شد . دستی به صورتش کشید و نفسش رو عصبی بیرون داد . حق داشت عصبانی بشه . من خودم هر کی بدون اجازه میومد توی اتاقم خفش میکردم همین که کاری به کارم نداشت شانس اوردم . روی تخت نشست و فنجون قهوه رو از روی تخت برداشت . از ترس اینکه خاتون بیاد و منو توی اتاق امیر ببینه گفتم : من دیگه برم .

امیر- مگه برای من قهوه نیوردی ؟ پس صبر کن من قهومو بخورم بعد برو .

یه قلوپ ازش خورد و گفت : یخ شده ولی انگار چاره ای جز خوردنش ندارم .

اینم از وقتی اومده خونه ی خاتون مثل خودشون روش زیاد شده .

-مجبور نیستی بخوری .

امیر- چرا چون تو اوردی مجبورم .

با تعجب بهش نگاه کردم . منظورش از این جمله چی بود ؟ بی توجه به نگاه متعجب من شکر توی قهوش ریخت و یه نفس سر کشید . فنجون رو توی سینی گذاشت و نگام کرد . به زور یه لبخند زدم و گفتم : من برم دیگه ببخشید بی اجازه اومدم توی اتاقت .

دستمو روی دستگیره ی در گذاشتم و همین که خواستم درو باز کنم امیر با یه حرکت سریع دستم رو گرفت و منو به طرف خودش کشید . منم که اصلا توقع همچین حرکتی رو نداشتم افتادم روی تخت و پرت شدم توی بغلش . کلا جدیدا عادت کرده بودم پرت شم توی بغل امیر . سرم روی سینه ی لخت امیر بود نفسم رو سنگین بیرون فرستادم و با خجالت سر از سینش جدا کردم . روم نمیشد سرمو بالا بیارم . از عکس العمل امیر ، از نگاهش میترسیدم . امیر که دید حرکتی نکردم دستش رو زیر چونم گذاشت و سرمو بالا اورد . توی چشمام خیره شد من طاقت خیره شدن به اون چشما رو نداشتم . من نمیتونستم به اون چشما خیره بشم و اعتراف نکنم . اعترافبه عشق خودم نسبت به امیر !!! من اون چشمای مشکی رو با تمام وجود داشتم و اون چشما همه ی زندگی من بودن من تشنه ی چشمای خمار مشکی امیر بودم . هرم نفساش توی صورتم میخورد و بهم آرامش میداد . برعکس فربد که برخورد نفساش به صورتم حالم رو دگرگون میکرد و از نزدیکی با فربد خوشم نمیومد ، نفسای امیرو با تمام وجودم دوست داشتم و خودم میخواستم بهش نزدیک باشم و دوست داشتم با هرم نفسای گرمش آرامش بگیرم .امیر موهای توی صورتم رو پشت گوشم گذاشت و صورتمو قاب دستاش کرد . نگاش بین چشما و لبام در گردش بود انگشتش رو نوازش گونه روی لبام کشید و چشماش رو بست . داشت سعی میکرد خودش رو نگه داره و جلوی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خودش رو بگیره تا به من نزدیک نشه ولی من این فاصله رو دوست نداشتم . پرویی محضه ولی من خود نگهداری امیرو دوست نداشتم . خم شد یه بوس کوتاه روی پیشونیم زد و سرش رو به سرم چسبوند . زیرلب زمزمه کرد : با دل من چی کار کردی مرجان ؟

با این جمله دلم لرزید . این یعنی من میتونم به عشق امیر امیدوار باشم این یعنی امیرم خاطر منو میخواد همون جوری که من خاطرشو میخوام . این یعنی ته خوشبختی . وقتی که خود امیر غیر مستقیم اعتراف کرد که عاشقم شده منم باید به شیوه ی خودش بهش بفهمونم که دوستش دارم . همون طور زیر لب زمزمه کردم : همون کاری که تو با دل من کردی .

ازم فاصله گرفت . انگار به حرفی که شنیده بود شک داشت . با تعجب گفت : درست شنیدم ؟

لبخندی زدم و گفتم : آره .

با لبخند من چشماش برق زد . صورتش رو بهم نزدیک کرد ولی سریع خودشو کنار کشید . دیگه خبری از برق توی چشماش نبود دستش رو لای موهاش فربد برد و گفت : این کار ما خیانته .

منظورش رو فهمیدم . منظور امیر فربد بود . شاید اگه ما واقعا نامزد بودیم این کار من خیانت بود ولی هیچ نامزدی در کار نبود که بخواد خیانت محسوب بشه . قبل از اینکه بخواد حرفی بزنه پیش دستی کردم و گفتم : خیانت به کی ؟ فربد؟ آره خیانته به شرطی که واقعا نامزدی در کار باشه . من نامزد فربد نیستم اگه باور نمیکنی میتونی از خانوم بپرسی فربد روز مهمونی برای اینکه حرص منو در بیاره اونجوری گفت وگرنه هیچ نامزدی در کار نیست .

امیر- پس چرا موقعی که ازش پرسیدم گفت من مرجانو دوست دارم ؟

-من که مسؤل دوست داشتن فربد نیستم . اون منو دوست داره منم دوستش دارم ولی به عنوان یه برادر . همون طوری که برادرم عرفانو دوست دارم .

امیر- اگه نامزدت نیست پس چرا باهاش میری بیرون چرا اینقدر به موبایلت زنگ میزنه و پیگیر کاراته ؟

-امیر من مستخدم این خونم به قول خودش تمام کارای من به این خانواده مربوط میشه حتی مردنم . اگه پیگیر کارامه به خاطر اینکه میخواد ببینه به آدم سالمی کار داده اصلش یه بار باهاش رفتیم بیرون که همون یه بار مثل سگ پشیمون شدم . حالا فهمیدی هیچ نامزدی در کار نیست ؟

دستی به گردنش کشید و گفت : نمیتونم حرفاتو باور کنم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با غیض گفتم : یعنی من دروغ میگم ؟

امیر- من همچین حرفی نزدم . ما هر دومون تو موقعیتی قرار گرفتیم که حرکاتمون دست خودمون نبود شاید چون تو دلت میخواست بیشتر ادامه پیدا کنه اینطوری به من میگی . من تا زمانی که از خانوم امینی نپرسیدم نمیتونم باور کنم .

از روی تخت بلند شدم و به سمت در رفتم . پوزخندی زدم و گفتم : کارای خودتو به من نچسبون . من که داشتم میرفتم تو دست منو گرفتی نذاشتی برم آره حتما از خانوم امینی بپرس به چوپان دروغگویی مثل من اصلا اعتماد نکن از کجا معلوم شاید حرفایی که درباره ی گذشتم بهت زدم همش دروغ بود اونا رو چجوری باور کردی ؟

امیر- باور نکردم . من حرفای فربد و خانوم امینی که درباره ی گذشتت گفتن باور کردم .

به طرفم چرخید و گفت : اینکه یه دختر خیابونی هستی .

انگار یه پارچ آب یخ خالی کردن روی سرم . اصلا باورم نمیشد کسی که جلوی من وایساده بود و بهم میگفت خراب امیر بود . از فربد این حرفا رو زیاد شنیده بودم و پوست کلفت شده بودم و خودم رو وادار کرده بودم وقتی بهم میگه ناراحت نشم ولی امیر ..... مثل ظرفی شدم که روی زمین افتاده و هزار تیکه شده . مثل گلی شدم که زیر پای هزاران نفر افتاده و لگد مالی شده . بغضم رو قورت دادم جلوی امیری که جلوم وایساد و بهم گفت خراب گریه کردن هیچ معنی نداشت . در حالی که سعی میکردم از لرزش صدام جلوگیری کنم گفتم : آره من یه دختر خیابونیم اگه نبودم که تو و فرشاد و امثال شماها ازم سوء استفاده نمیکردین .

خواستم برم بیرون که صدام کرد . برگشتم و بی هیچ حرفی نگاش کردم .

امیر- حرفی که بهت زدمو زیاد جدی نگیر . منظورم همون دوست داشتنه هر پسر دیگه ایم جای من بود همین حرفو میزد .

-توئم همین طور . بذار پای اینکه یه مدت محبت ندیدم جوگیر شدم .

به سمت در برگشتم . همین که درو باز کردم چشمام چهار تا شد . خاتونم با دیدن من جا خورد آب دهنم رو قورت دادم و با ترس گفتم : ســـــلـــام خـــانـــوم !!

همین جمله کافی بود تا امیر به عمق فاجعه پی ببره و عین فنر از روی تخت پایین بپره . خاتون گره ی اخماش توهم رفت و با غیض گفت : اینجا چه خبره ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

امیر- هیچی .....

خاتون میون حرفش پرید و گفت : دو دقیقه ولتون کردم معلوم نیست چه غلطی میکردین .

امیر- هیچی باور کنین اونجوری نیست که شما فکر میکنید .

خاتون با غیض نگاهی به امیر کرد و گفت : من مرجانو کاریش ندارم اون نشسته پاکه ولی از تو توقع نداشتم امیر.

-ببخشید ؟

این بار به من نگاهی کرد و گفت : تو حرف نزن قبلا هم گفتم تمام آتیشا از گور تو بلند میشه . به حساب جفتتون میرسم.

از اتاق بیرون رفت . امیر پیرهنش رو تنش کرد و همون طور که دکمه هاش رو میبست دنبال خاتون راه افتاد . بغض توی گلوم چنگ انداخته بود و داشت خفم میکرد از اتاق امیر بیرون رفتم و به اتاق خودم پناه بردم . درو قفل کردم پایین در نشستم و بغضم رو شکستم . دلم بدجوری شکسته بود نه از حرف خاتون ، نه از اینکه بهم تهمت زده بود ، از حرف امیر دلم شکسته بودم . امیر به من گفت یه دختر خیابونی . من ازش قول گرفتم که وقتی گذشتم رو بهش گفتم دربارم فکر بد نکنه امیرم قول مردونه داد که فکر بد نکنه ولی کرد . نه تنها حرفام رو باور نکرد بلکه بهم گفت دختر خیابونی . صدای هق هقم بلند شد دستم رو جلوی دهنم گرفتم تا صدام بیرون نره . توی این شرایط تنها چیزی که ارزش نداشت ضجه زدن من بود . خوردی احمق ؟ حالا هی بگو امیر با همه ی پسرا فرق داره بگو اون یه پسر استثناییه . اونم یکیه مثل فربد و فرشاد و مسعود ! اونم یکیه مثل بقیه که فقط دختر باکره رو میخواد . دیدی اونم به تو به چشم یه خراب نگاه میکنه ؟ خاک تو سرت مرجان . خاک تو سرت که تا یه پسر خوش و بر و رو دیدی دست و پات شل شد و قسمت رو یادت رفت . نگام به تابلوی نقاشی که بهم داده بود افتاد . این نقاشی یه روزی الهه ی من بود با انزجار روم رو ازش گرفتم و چشمام رو بستم . سیوشرتم رو در اوردم و پرتش کردم دلم نمیخواست بیشتر از این عطرش به بینیم بخوره . روی زمین دراز کشیدم و دستم رو زیر سرم گذاشتم . سرامیک سرد به بدنم برخورد میکرد و تنم مور مور میشد ولی برام مهم نبود . دیگه هیچی برام مهم نبود . به سقف سفید و بی روح اتاقم خیره شدم و زیر لب زمزمه کردم : داری صدامو میشنوی نه ؟ دیگه نمی کشم . به جون مامانم که دلم برای دیدنش پر پر میزنه کم اوردم دیگه نمیتونم . یا بکش یا سرنوشتمو عوض کن . خواهش میکنم ازت .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کاش میشد بخوابم و دیگه بلند نشم . شاید با دیدن جسدم دو_سه نفر برام اشک میریختن . حداقل اونجوری دلم خوشه که چند نفر به یادمن .

***

صدای آلارم گوشیم رو قطع کردم و از تخت پایین پریدم . تیشرت شلوارم رو مرتب کردم و از اتاق بیرون رفتم . دو روز از اون اتفاق نحس میگذره و خاتون فقط با نگاش به من و امیر می فهمونه چه قدر از دستمون ناراحته . مخصوصا از من که به قول خودش همه ی بدبختیای این خونه زیر سر منه . خاتون توی آشپزخونه نشسته بود و مجله میخوند . سلام زیر لبی دادم جواب سلامم رو سرد داد و دوباره سرش رو توی مجله فرو کرد . خاتون از همون روز اول از من خوشش نمیومد وای به حال الان که پسر دسته گلش رو از راه به در کردم . صدای قهوه جوش نشون میداد که خاتون خودش قهوه رو دم کرده پس عملا من هیچ کاره بودم .

...- سلام .

شناختن کسی که سلام کرد از صداش کار سختی نبود . نفس عمیقی کشیدم و سعی کردم از لرزش دستام جلوگیری کنم. نباید بر میگشتم عقب و نگاش میکردم . باید سرد باهاش برخورد میکردم درست مثل خودش ! خاتون بهش سلامی کرد که به گرمی سابق نبود ولی به سردی سلامی که به منم کرد نبود . فنجون قهوه رو توی سینی گذاشتم و جلوی خاتون و امیر گذاشتم . درسته از اعتمادش سوء استفاده کرده بودم و رفته بودم توی اتاق امیر ولی نه من ، نه امیر کاری نکردیم که داره برای خودش حکم تعیین میکنه . این دو روزه خونه رو کرده مثل حکومت نظامی اینقدر من و امیر تحت نظر داره که حتی تنهایی دستشوییم نمیتونیم بریم . بازم امیر نصف روز رو توی گالری و پیش اون یکی خانوادش میگذرونه ولی من که کل روز توی این خونه بودم فاتحم خونده بود . بعد از چند دقیقه امیر از خاتون خداحافظی کرد و از آشپزخونه بیرون رفت . از ترس اینکه خاتون یه چیزی بهم بگه خواستم از آشپزخونه بیرون برم که با تحکم صدای خاتون سر جام خشکم زد : تو بمون کارت دارم .

این یعنی خدا بیامرزدت مرجان ! به طرفش برگشتم : بله خانوم .

به صندلی روبه روش اشاره کرد و گفت : بشین .

چشمی گفتم و نشستم . خاتون مجله توی دستشو روی میز ناهار خوری گذاشت و عینکش رو از چشماش برداشت . همیشه موقع حرف زدن عینکش رو بر میداشت . خاتون زمانی اینقدر خونسرد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

برخورد میخورد که با آدم کار داشت در غیر صورت جز داد و فریاد و فحش کار دیگه ای نمیکرد . دستاش رو توهم گره زد و شروع به حرف زدن کرد .

-خوب میدونی که از مقدمه چینی و حاشیه رفتن خوشم نمیاد . پس یه راست میرم سر اصل مطلب . من این چند وقت با همه ی کارات ساختم و همه رو تحمل کردم . توی این دو روزه با خودم کلی کلنجار رفتم و سعی کردم اون چیزی که دیدمو فراموش کنم ولی نتونستم هر چی با خودم فکر کردم حتما یه دلیلی داشته که مرجان ، مستخدم خونه ی من ، رفته توی اتاق پسرم به هیچ نتیجه ای نرسیدم جز کار خلاف . ببین من تورو فقط در حد همین یه سال می شناسم نمیگم ازت خوشم میاد ولی دختر بدیم نبودی سرت تو کار خودت بود و کاراتو به موقع انجام میدادی . ولی دیگه نمیتونم بودن تو رو توی این خونه و کنار دو تا پسرام تحمل کنم .

نفس عمیقی کشید و گفت : تو از الان اخراجی .

جا نخوردم . توقع همچین کاری رو از طرف خاتون داشتم . مخصوصا بعد از اینکه منو تو اتاق امیر دید .

خاتون- تا بری وسایلتو جمع کنی باهات تسویه حساب میکنم .

حالا که داشتم میرفتم باید حرفم رو میزد .

-حق با شماست من به عنوان یه مستخدم نباید به هر دلیلی توی اتاق پسرتون میرفتم . ولی شما یه آدم معمولی هستین قاضی نیستین که با دیدن یه صحنه حکم تأیین میکنین . من توی اتاق آقا امیر رفتم چون براشون قهوه برده بودم . ایشونم تازه از حموم بیرون اومده بود . بهم گفت منتظر بمون تا قهوم رو بخورم منم منتظر شدم و وقتی قهوشون رو خوردن همین که خواستم از اتاق بیرون بیام شما اومدین .

خاتون- توقع داری حرفاتو باور کنم ؟

لبخند تلخی زدم و گفتم : نه توقع ندارم . هیچ کس حرفای منو باور نمیکنه . فقط بهتره بدونین این شیوه ی قضاوت اصلا درست نیست . اگه همه ی قاضیا مثل شما بودن همه ی آدمای بی گناه بالای دار بودن .

بدون اینکه منتظر جوابش بمونم از آشپزخونه بیرون زدم و به اتاقی که از امروز دیگه مال من نبود رفتم . با اینکه از اخراج شدنم ناراحت نشدم ولی بغض توی گلوم چنگ انداخته بود قطره ی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اشکی که از چشمم چکید رو سریع پاکش کردم . الان وقت ضعف نیست . تیشرت شلوارم رو با مانتو شلوار مشکی و شال قرمزم عوض کردم و بدون اینکه صورتم رو آرایش کنم وسایل آرایشیم رو توی چمدون ریختم . کمد لباسام رو باز کردم بر خلاف یه مستخدم لباس و لوازم آرایشی خیلی داشتم و همش به لطف همسر سابقم مسعود بود . همه رو توی چمدون جاسازی کردم . بین جمع کردن وسایلم چشمم به یه جعبه ی کادو پیچ شده خورد . برش داشتم و نگاش کردم . همون ساعتی بود که روز ولنتاین برای میلاد خریدم ولی اونم برای من ارزشی قائل نشد . جعبه ی ساعت رو توی کیفم انداختم برای روز مبادا . البته اگه روز مبادایی در کار باشه و من بخوام این ساعت مردونه رو به مردی هدیه بدم . دور تا دور اتاق رو گشتم جز تابلوی نقاشی امیر چیز دیگه ای توی اتاق نمونده بود . دلم نیومد اونم با خودم بر ندارم درسته امیر دوستم نداره ولی من که دوستش دارم . تابلو رو توی یه پاکت دستی گذاشتم و بعد از برداشتن کیف و چمدونم از اتاق بیرون رفتم . خاتون روی مبل نشسته بود و چشم انتظار من بود . برق توی چشماش نشون میداد که چه قدر خوشحاله . از شر من خلاص شدن خوشحالیم داشت . پس الان حتما مسعود خیلی خوشحاله که از شر من راحت شده . خاتون از روی مبل بلند شد چند تراول به طرفم گرفت و گفت : ممنون . توی این یه سال و چند ماه خیلی زحمت کشیدی .

-وظیفه بود .

خواستم برم بیرون که گفت : صبر کن آژانس بگیرم .

-نه خودم میرم . ممنون .

خاتون- تو تا زمانی که پاتو از خونه بیرون نذاشتی مستخدم منی منم بهت دستور میدم که برات آژانس میگیرم .

لبخند تلخی زدم که دور از چشم خاتون نموند . همیشه موقع رفتن برای همه عزیز میشدم .

خاتون- کجا میری ؟

جوابی ندادم . جوابی نداشتم که بدم من توی تهران کسی رو جز ندا نداشتم که اونم در گیر کارای عروسی بود درست نیست برم روی سرشون هوار بشم و عروسیشون رو بهم بزنم .

خاتون- نگفتی .

یه فکری به سرم زد . تنها راه همین بود کاری که بعد از مرگ مسعود انجام دادم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-ترمینال .

سری تکون داد و تلفن رو برداشت .

-سلام ببخشید اشتراک ... هستم یه آژانس برای ترمینال میخواستم .

آژانس- .....

خاتون- بله ممنون خدا نگه دار .

تلفن رو گذاشت : برو پایین الان میاد .

از خونه بیرون رفتم . بعد از چند دقیقه آژانس اومد برای بار آخر به در خونه ی خاتون نگاه کردم و سوار آژانس شدم . خداحافظ شهر طلسم شده . این شهر واقعا برای من طلسم شده بود !! چشمام رو بستم و سعی کردم حداقل این لحظه های آخر به هیچی فکر نکنم .

راننده- خانوم رسیدیم .

چشمام رو باز کردم . دیگه داشت تموم میشد داشتم راحت میشدم از این شهر و آدماش . پول رو حساب کردم تشکر کردم و پیاده شدم . چمدونم رو از توی صندوق برداشتم و به سمت ترمینال راه افتادم . حالا با بلیط نداشته چی کار کنم ؟ آه از نهادم بلند شد . بدون بلیط هیچ جا نمیتونستم برم . با صدای پیت بال موبایلم رو از جیبم در اوردم عکس ندا روی صفحه گوشی افتاده بود . از یه طرف نمیخواستم جواب بدم چون ندا اگه میفهمید من ترمینالم عمرا میذاشت برم ، از یه طرفم دوست نداشتم بفهمه اخراج شدم . همون جوری که نگام توی گوشیم بود و داشتم به این فکر میکردم که جوابش رو بدم یا نه محکم به یه چیز برخورد کردم و گوشیم پخش زمین شد . سرم رو نگه داشتم سینه بود یا سنگ ؟

-ببخشید آقا من .....

همین که سرم رو بالا اوردم از تعجب شاخ در اوردم . توقع دیدن هر کسی رو داشتم جز میلاد . میلادم دست کمی از من نداشت . نگاهی به من کرد و با تعجب زمزمه کرد : تو .... اینجا ؟

دلم نمیخواست برای میلاد توضیح بدم . برای همین سعی کردم بحث رو عوض کنم : تو اینجا چی کار میکنی ؟

میلاد- اومدم دنبال مامان و بابام . تو اینجا چی کار میکنی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-من هیچی .

میلاد- هیچی ؟ یعنی چی ؟

-هیچی دیگه .

به چمدون توی دستم نگاه کرد و گفت : جایی میری ؟

گوشیم رو از روی زمین برداشتم و گفتم : وقتی برای کسی مهم نیستم دلیلی نمیبینم که بمونم .

میلاد- چی شده مرجان ؟

بغضم رو با یه آه عمیق خوردم و گفتم : از کار اخراج شدم .

میلاد- اخراج برای چی ؟

سعی کردم لبخند بزنم ولی خیلی موفق نشدم : با صاحبکارم سر یه قضیه ای دعوام شد .

میلاد- بد شد که . حالا میخوای چی کار کنی ؟

-این سؤالیه که ذهن خودمم مشغولش شده .

روی نیمکت انتظار نشستم میلادم کنارم نشست . نگاهی به سرتاپام انداخت و گفت : میخوای برگردی شیراز ؟

سرم رو به نشونه ی آره تکون دادم . راه دیگه ای نداشتم شاید با کلی التماس بابام بهم اجازه ی برگشتن میداد . حداقل اونجا یکیو داشتم که هوام رو داشته ولی اینجا هیچ کسی نیست که به دادم برسه .

میلاد- بلیط تهیه کردی ؟

-نه .

میلاد- بدون بلیط که جایی نمیتونی بری .

سرم رو بالا اوردم و به صورتش نگاه کردم : تو فکر بهتری به ذهنت میرسه .

میلاد- الان مامانم اینا میان پاشو فعلا بریم خونه ی ما عروسی که تموم شد خودم برات یه بلیط میگیرم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-نه نمیخوام مزاحم شما بشم . بهرحال شما خانواده دامادین سرتون شلوغه .

-این چه حرفیه ؟ من برای تو همیشه وقت دارم .

صدای تلفنش که بلند شد عذر خواهی کرد و جواب داد : بله ؟

میلاد- الو مامان کجایین شما ؟

میلاد- شما بیاین دم نیمکت انتظار منو می بینین .

میلاد- دست تکون بده تا ببینمت .

بعد از چند ثانیه که دنبالشون میگشت از روی نیمکت بلند شد و گفت : آهان دیدمتون همون جا وایسین تا بیام .

تلفن رو توی جیبش گذاشت و به من نگاه کرد : پاشو بریم .

چیزی نگفتم . خجالت میکشیدم حرف بزنم من به ندا زنگ نزنم که شب عروسی مزاحمشون نشم حالا میخواستم برم پیش میلاد .

میلاد- استخاره میکنی ؟ پاشو دیگه .

-نه میلاد من نمیخوام مزاحم شما بشم . تو برو منم یه فکری برای خودم میکنم .

میلاد- تو غلط میکنی بخوای تنهایی برای خودت فکر کنی . پاشو بریم تا به زور بلندت نکردم .

-ولی آخه .....

میون حرفم پرید و گفت : دیگه ولی و آخه نداره پاشو .

با خجالت بلند شدم توی عمرم در این حد پرو بازی در نیوردم . هنوز با مامان باباش آشنا نشدم میخواستم برم تلپ شم خونشون . میلاد چمدونم رو با خودش اورد . منم پشت سرش راه افتادم . کنار یه زن و مرد مسن و یه دختر حدودا همسن خودم وایسادیم . میلاد با زن مسن دست داد و سلامش کرد .

میلاد- چرا اینقدر دیر کردین ؟

مرد- تو که خواهرتو میشناسی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دختره میون حرف باباش پرید و گفت : اِ بابا !

میلاد لبخندی زد و گفت : حالا ول کنین این حرفا رو . بذارین معرفیتون کنم بیشتر باهم آشنا بشین . با مامان و بابام که شب خواستگاری آشنا شدی .

به دختره اشاره کرد و گفت : مینو خواهرم . مرجان !!

دستم رو به طرفش دراز کردم و گفتم : خوشبختم .

مینو- همچنین .

میلاد- البته مینو یه کوچولوی سه ساله داره که احتمالا پیش باباشه .

مینو- آره خوابش برده بود دلم نیومد بیدارش کنم اشکان گفت من میارمش .

میلاد به پشت مینو اشاره کرد و گفت : بفرما حلال زادم هست .

اشکان با یه پسر خوشگل توی بغلش از راه رسید و به بقیه سلام کرد .

میلاد- علیک سلام . این جیگر دایی که دوباره خوابه .

اشکان- بهش گفتیم داریم میریم پیش دایی ولی بلند نشد .

رو کرد به پسرش و آروم صداش کرد : امیر ؟ امیر پاشو ببین کی اینجاست .

حالم خراب بود و با شنیدن اسم امیر حالم خراب تر شد . اگه به خاطر اون سوء تفاهم لعنتی نبود و من هنوز توی خونه ی خاتون بودم و میتونستم بازم امیرو ببینم . امیری که حالا فهمیده بودم هیچ علاقه ای بهم نداره ولی من دوستش داشتم . حتی اگه اون دوستم نداشته باشه من دوستش دارم و تا آخرین لحظه پای عشقم میمونم . یا امیر یا هیچ کس !!

میلاد- اذیتش نکن بریم خونه به زور بیدارش میکنم .

بابا- پس بریم عروس و داماد منتظرن .

میلاد- آره بریم .

میلاد خواست بره که پیرهنش رو گرفتم . روم نمیشد جلوی خانوادش باهاش حرف بزنم . میلاد که فهمید معذبم با صدای تقریبا بلند گفت : شما برین توی ماشین ما میایم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به طرفم برگشت و منتظر نگام کرد .

-میلاد میشه منو خونه ی خودتون نبری ؟

با تعجب پرسید : برای چی ؟

-شما همتون درگیر کارای عروسی هستین درست نیست من بیام مزاحمتون بشم .

میلاد- تو نگران نباش . بیا بریم .

-نه من نمیام . من جایی که حس کنم مزاحمم نمیام .

دستی لای موهاش کشید و گفت : خب برو پیش ندا . اونجا که دیگه مشکلی نداره .

-وقتی شما درگیر کارای عروسین اونام درگیرن دیگه .

صدای بابای میلاد بلند شد : کجا موندین شما ؟

میلاد چمدون منو برداشت و گفت : اومدیم اومدیم .

کاش میرفتم پیش ندا . حداقل اونجا راحت تر بودم !

***

دنبال مینو که داشت میرفت توی اتاق راه افتادم . شالش رو در اورد و روی صندلی ولو شد .

مینو- هوا چه قدر گرمه . راهم دور بود دارم از شدت گرما خفه میشم .

لبخند آرومی زدم و سرم رو پایین انداختم .

مینو- اینجا رو مثل خونه ی خودت بدون اصلا دلم نمیخواد احساس کنی معذبی .

-ممنون شما لطف دارین ولی .....

مینو- ولی چی ؟

-راستش عروسی برادرتون نزدیکه خودتون به اندازه کافی گرفتاری دارین من نباید مزاحمتون میشدم .

اخم تصنعی کرد و گفت : این حرفا نداشتیما خواهر ندا خواهر منم هست .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-شما خیلی لطف کردین کاش بتونم جبران کنم .

مینو- همین که اومدی اینجا خودش جبرانه اتفاقا منم تنها بودم الان یه هم صحبت پیدا کردم .

لبخند زدم از ته دل . مینو اصلا اونجوری که فکر میکردم نبود مثل ندا صاف و یکدست بود مینو هم متقابلا جواب لبخندم رو داد و گفت : حالا چرا روی پا وایسادی ؟ بیا بشین .

کنارش نشستم . با تقه ای که اشکان به در زد مینو عذر خواهی کرد و به سمت در رفت و بعد از چند ثانیه با امیر که توی بغلش بود برگشت . کنارم نشست و امیرو روی پاهاش نشوند . نگاهی به امیر که چشمای کوچولوش قرمز شده بود انداختم و سرم رو پایین انداختم . منم قرار بود یه روزی طعم مادر شدن رو تجربه کنم ولی نکردم . به خاطر یه قضاوت زود هنگام نه من طعم مادر شدن رو چشیدم نه مسعود طعم پدر شدن رو .

مینو- چیزی شده ؟

نگاه حسرت بارم رو از امیر گرفتم و بدون هیچ فکری گفتم : بچه ی منم اگه زنده بود الان همسن پسرت بود .

مینو با تعجب گفت : مگه تو متأهل بودی ؟

سرم رو به نشونه ی آره تکون دادم .

مینو- طلاق گرفتین ؟

بغضم رو قورت دادم و گفتم : بعد از مردن بچه خود کشی کرد .

مینو هینی کرد و گفت : متأسفم .

تمام تلاشم رو کردم تا گریه نکنم . اگه الان بچه نداشتم خودم مقصر بودم ، اگه مسعود مرده بود خودم مقصر بود . مقصر تمام بد بختیای زندگیم خودم بودم . برای اینکه بحث رو عوض کنم گفتم : ول کن این حرفا رو . تو دیگه قصد بچه دار شدن نداری ؟

مینو- خب چرا ولی الان که زوده امیر تازه سه سالشه .

-هر چی اختلاف سنیشون کمتر باشه هم بچه هات راحت ترن هم خودت .

لبخندی زد و گفت : حتما از نصیحتت استفاده میکنم . تو چی ؟ قصد ازدواج نداری ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-فعلا نه .

با صدای آروامیر که گفت گشنمه از روی تخت بلند شد و گفت : ببخشید من برم ببینم توی یخچال میلاد چیزی پیدا میشه بدم مهتاب بخوره یا نه .

-باشه .

از اتاق بیرون رفت . موبایلم رو برداشتم و تا شماره ی ندا رو بگیرم حتما اون موقع کار مهمی داشت که زنگم زده . شمارش رو گرفتم بعد از دومین بوق جوابم رو داد : بنال .

با اینکه شوهر کرده هیچ فرقی توی رفتارش به وجود نیومده . انگار نه انگار که مثلا بزرگ شده .

-شمارت روی گوشیم افتاده بود کاریم داشتی ؟

ندا- آره خواستم بگم فردا شب حنا بندونه خوشحال میشم بیای .

-نه دیگه فردا شب مزاحمتون نمیشم ایشالا باشه پس فردا شب .

ندا- مزاحم که نیستی ولی بدون خیلی خوشحال میشم .

-باشه مرسی که خبر دادی .

ندا- وظیفه بود . کاری نداری ؟

-نه قربونت سلام برسون .

ندا- سلامت باشی .

به تماس خاتمه دادم و موبایلم رو توی کیفم گذاشتم . این دو شب برای من بد ترین شبه امیدوارم زودتر تموم بشه . بیشتر از این دلم نمیخواد سربار باشم . التماس به خانوادم برای برگشتن بهتر از موندن توی خونه ی غریبه هاست .

***

با تقه ای که به در خورد از نگاه کردن به خودم دست کشیدم و گفتم : بفرمایید .

میلاد درو باز کرد و گفت : میتونم بیام تو ؟

دور از چشمش یه پوز خند زدم چه مؤدب شده !!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خودتو لوس نکن .

لبخند کمرنگی زد و اومد تو . کاغذ توی دستش رو به طرفم گرفت : برای فردا فقط تونستم بلیط هواپیما بگیرم .

با شرمندگی ازش گرفتم و گفتم : ولی هواپیما خیلی گرونه .

میلاد- پولشو پرداخت کردم .

با تعجب نگاش کردم توقع نداشتم میلاد پولش رو پرداخت کنه . هر چه قدرم گرون بود حداقل نصفش رو خودم میتونستم بدم .

-خودم میتونستم پولشو بدم راضی به زحمت نبودم .

میلاد- نه بابا من و تو نداریم که .

خواست از اتاق بره بیرون که صداش زدم برگشت و منتظر نگام کرد .

-بابت همه چی ممنون .

لبخندی زد و سرش رو تکون داد . با اینکه میلاد این دو روز بیش از حد بهم لطف کرد ولی بازم ازش دلخور بودم . از وقتی با ویدا دوست شد من رو فراموش کرد و اگه منو توی ترمینال نمی دید براش مهم نبود توی چه وضعیم . آرایشم که تموم شد لباسم رو پوشیدم و از اتاق بیرون رفتم . هر کس مشغول انجام یه کاری بود . کنار مینو که داشت لباس امیر رو تنش میکرد نشستم و گفتم : من یه تشکر بهت بدهکارم .

بدون اینکه نگام کنه گفت : برای چی ؟

-این دو روزه خیلی زحمت کشیدی برام . واقعا نمیدونم چجوری باید ازت تشکر کنم .

سرش رو بالا اورد و گفت : این حرفا باهم نداشتیما ! تو مثل خواهر نداشتمی باور کن از همون لحظه ی اول مهرت به دلم نشست .

همه ی حرفایی که میخواستم بهش بزنم رو توی لبخندم خلاصه کردم . متقابلا بهم لبخند زد . مینو و ندا تنها کسانی بودن که بهم ثابت کردن توی این دنیا آدمای خوبم پیدا میشه . آدمای صاف

نگاه دانلود
www.negahdl.com

و یکدست !!! به امیر که با لبخند دل نشینش بهم خیره شده بود لبخندی زدم و گفتم : این آقای خوشتیپ کیه روبه روی من وایساده ؟

مینو دکمه های پیرهن امیرو که بست بلند شد و روبه من گفت : قربون دستت حواست به امیر باشه تا من برم ببینم اشکان بالآخره آماده شد یا نه .

چشمام رو بستم و باز کردم . امیر سفیدی و چشمای خوش رنگش رو از مینو گرفته بود . چشمایی درست به رنگ چشمای مسعود !! مینو و مسعود وجه مشترکای زیادی داشتن همینم باعث میشد با دیدن مینو عذاب بکشم و یاد مسعود بیفتم . مسعودی که دیگه توی این دنیا نبود . مسعودی که شوهرم و پدر بچم بود ولی خودم به کشتنش دادم . مسعودی که یه روزی همه ی زندگی من بود و بعد از مرگش یه تیکه از وجود منم رفت . پسرش ، امیر دست کمی از مینو نداشت . چشماش منو یاد مسعود میانداخت و اسمش یاد امیر . انگار همه ی دنیا دست به دست هم دادن تا بشن آیینه ی دق من و به یه نحوی آزارم بدن . بغضم رو با یه آه قورت دادم و امیرو بغل کردم . ساعتای اولی که اومده بود تهران خیلی غریبی میکرد ولی بعد از چند ساعت با همه دوست شد . به کت شلوار مشکی توی تنش نگاه کردم و گفتم : به به چه پسر خوشگلی . اونجا رفتی با داماد اشتباه نگیرنت .

امیر سینه ستبر کرد و با صدایی که سعی در کلفت کردنش داشت گفت : مگه من چیم از داماد کمتره ؟ تازه میخوام برم پیش زن دایی بشینم .

گونش رو بوسیدم و گفتم : نه نری وسطا خوشگلی میدزدنت .

لبخندی زد که همه ی دندوناش پیدا شد . امیر سه ساله ای که روی پای من نشسته بود و با شیرین زبونی برام حرف میزد با امیر سی ساله ای که همه ی فکر و ذهن من شده بود یه دنیا فرق داشت .

مینو- اذیتت که نکرد .

-نه بابا پسر به این خوبی مگه اذیتم میکنه .

امیرو ازم گرفت و موهاش رو نوازش کرد با یه عذر خواهی بلند شدم و به بهونه ی جمع کردن وسایلم به اتاق رفتم . خیر سرم فردا مسافر بودم و هیچ کدوم از وسایلم رو جمع نکرده بودم . شب آخری که تهران بودم نمیتونستم خونه ی میلاد بمونم . به اندازه ی کافی سر بارشون بودم !!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دلم میخواست تنها باشم با خودم ، با خاطراتم ، با غمم ، میخواستم خلوت کنم . چمدون دست نخوردم رو از توی کمد برداشتم و گوشه ی اتاق گذاشتم تا شب راحت باشم .

میلاد ماشین رو دم تالار نگه داشت . با مینو از ماشین پیاده شدیم و به سمت تالار رفتیم . مستقیم رفتیم اتاق پرو .لباسم رو با کمک مینو پوشیدم و روبه روی آیینه وایسادم . لباسی که برای عروسی خریده بودم سلیقه ی مینو بود . فکر نمیکردم توی این دو روزه بتونم یه لباس خوب بخرم . ماکسی بدون بند قرمز که روی قسمت سینه هاش منجوق دوزی شده بود . خوشبختانه توی خونه آرایش کرده بودم و نیازی نبود توی هوای خفه کننده ی اتاق پرو آرایش کنم . مینو لباسش نسبت به من پوشیده تر بود . یه ماکسی آستین دار آبی زنگاری که فقط از پشت به اندازه ی یه بیضی باز بود .همراه مینو از اتاق پرو بیرون اومدیم اکثر مهمونا اومده بودن مینو به میزی که مامانش نشسته بود اشاره کرد و گفت : چه طوره اونجا بشینیم ؟

با تکون دادن سرم موافقتم رو اعلام کردم . موبایلم رو برداشتم و مشغول بازی شدم . اگه میلاد توی ترمینال ندیده بودم الان شیراز بودم و توی این مراسم لعنتی اینقدر عذاب نمی کشیدم . موقعی که بهش نیاز دارم میره پیش ویدا جونش موقعی که دلم میخواد فقط خودم باشم و خودم عین اجل سر میرسه و منو وادار به کاری میکنه که اصلا دلم نمیخواد . نمیگم خانوادش بهم محبت نکردن اتفاقا اینقدر باهام خوب برخورد کردن که تا عمر دارم مدیونشونم ولی من جایی که احساس کنم معذبم برام جهنم میشه . من خونه ی میلاد معذب بودم چون مزاحم بودم . من نباید میرفتم خونشون . کاش منو توی ترمینال ندیده بود .

-به افتخار عروس و داماد .

صدای کل و دست و سوت بلند شد . از روی صندلی بلند شدم و به ساعت نگاه کردم . طرفای نه بود . نصف مجلس بی حضور عروس و داماد گذشت . ندا و میثم سر میزا رفتن و به مهمونا خوش آمد گفتن سمت میز ما که اومدن ندا رو بغل کردم و گفتم : تبریک میگم عزیزم .

لبخندی زد و گفت : مرسی گلم .

به میثم تبریک گفتم . ندا توی لباس عروسی خیلی ناز شده بود . با اومدن ندا و میثم ارکست تازه شروع کرد به خوندن. دوست داشتم برم وسط و انرژیم رو خالی کنم ولی متأسفانه حسش رو نداشتم . شاید این مهمونی آخرین مهمونی مختلطی بود که میرفتم . توی شهر خودم دیگه خبری

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از پارتی و خونه تیمی و مهمونی شبونه نبود . اگرم بود من دیگه نمیرفتم . بودن کنار خانوادم به هر چیزی می ارزید .

مینو- شنیدم رقصت خوبه .

-هی بدک نیست .

مینو- پس چرا نمیری وسط ؟

-راستش حوصله ندارم .

مینو- استرس داری ؟

-بله .

دستام رو گرفت و گفت : درکت میکنم سخته بعد از چند وقت بخوای خانوادتو ببینی ولی الان بهش فکر نکن فردا توی هواپیما کلی وقت داری .

چشمام رو بستم و باز کردم و متقابلا بهش لبخند زدم . مینو خیلی بیشتر از حرفایی که بهش زده بودم از زندگی من خبر داشت . مطمئنا میلاد دهن لق آلو توی دهنش خیس نموند و زندگی من رو برای خانوادش ریخت روی دایره . استرس فردا بد جوری اذیتم میکرد و سرم داشت منفجر میشد . به بهونه ی دستشویی عذر خواهی کردم و از جام بلند شدم . امشب از اون شبای مزخرفی بود که اگه خودمم میخواستم بهم خوش بگذره نمیشد . خواستم از تالار بیرون برم ولی با دیدن شخصی که گوشه ی تالار نشسته بود خشکم زد . چشمام رو باز و بسته کردم تا مطمئن بشم درست می بینم . خودش بود، امیر !!! مثل همیشه خوشگل و خوشتیپ . دستمو روی قلبم گذاشتم و نفس عمیق کشیدم . فایده نداشت قلبم بی تابانه توی سینه می کوبید امیرو طلب میکرد . امیری که اون روز لعنتی خیلی راحت طردم کرد و بهم گفت که ابراز علاقش فقط از روی نیاز بود . ولی بازم من با تمام وجود دوستش داشتم و با دیدنش اینطوری بی تاب میشدم . جنجالی بود بین عقل و دلم . دلم میگفت غرورت رو بذار کنار و برو پیشش . برو باهاش حرف بزن و از احساسش مطمئن شو ولی عقلم میگفت به راهت ادامه بده . انگار نه انگار امیرو دیدی ولی مگه میتونستم . مگه میتونستم تظاهر به ندیدنش کنم ؟ نفس عمیقی کشیدم و تصمیم گرفتم به حرف دلم گوش کنم . کاری که همیشه انجام میدم . سرو وضعم رو مرتب کردم و همین که خواستم قدم اول رو بردارم یه دختر اومد جلوش وایساد و بعد از کلی احوال پرسی امیر بهش تعارف کرد بشینه و اونم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روبه روش نشست . دستم رو جلوی دهنم گرفتم و قبل از اینکه امیر ببینتم از تالار بیرون زدم . دامنم رو از زیر پام جمع کردم و شروع کردم به دویدن . اخراج شدنم برای امیر اندازه ی ارزنم ارزش نداشت . اگه داشت که با یه دختر دیگه قرار نمیذاشت . دیدی واسه امیر پشیزی ارزش نداشتی ؟ اگه داشتی که با یه دختردیگه قرار نمیذاشت . اگه براش ارزش داشتی که امشب برای دیدن تو میومد نه برای دیدن یه دختر دیگه . شاید اشتباه دیدم ولی مگه میشه من امیرو با کسی اشتباه بگیرم ؟ محاله من اون چشمای مشکی جذاب رو با یه چشم دیگه اشتباه بگیرم . محاله امیرو با کسی اشتباه بگیرم . یاد شب ولنتاین افتادم همون شبی که میلاد رو با یه دختر دیدم . اون شبم به همین اندازه بهم ریختم . انگار همه دست به دست هم دادن تا حال من رو بگیرن گلسرم رو با حرص روی زمین پرت کردم و روی زمین ولو شدم . لحظه لحظه ی بودن با امیر توی ذهنم رژه میرفت و من هر بار با یاد آوریش فقط هق هق میکردم از روزی که برای اولین بار توی گالری دیدمش تا امشب ! تمام صحنه ها جلوی چشمام بود . کاش باهات آشنا نمی شدم . کاش فقط توی گالری دیده بودمت .

...– چرا اینجا نشستی ؟

نفس عمیقی کشیدم و پشت سرم رو نگاه کردم . میلاد و ویدا پشت سرم وایساده بودن . باز ویدا ، باز یه دختر برای بهم ریختنم . اشکام رو پاک کردم و از روی زمین بلند شدم . میلاد به آرایش پخش شده توی صورتم نگاه کرد و گفت : چیزی شده ؟

–نه .

خواستم برم توی تالار که بازوم رو نگه داشت . رو کرد به ویدا و گفت : تو برو من بعدا میام .

ویدا– باشه کی میای ؟

میلاد– معلوم نیست .

ویدا کیفشو روی دوشش انداخت و از باغ بیرون رفت . میلاد دستم رو گرفت و به گوشه ی باغ برد . توی چشمام خیره شد و گفت : حالا بگو چی شده .

سعی کردم عادی باشم و با بی تفاوتی گفتم : گفتم که هیچی .

میلاد– سر هر کیو بتونی شیره بمالی سر منو نمیتونی . از چشمای خیس و نگاه غمگینت خیلی راحت میشه فهمید یه مشکلی داری .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-میلاد ازت خواهش میکنم نپرس . بذار به درد خودم بمیرم .

پوزخندی زد و گفت : فکر نمی کردم غریبه شده باشم .

-غریبه نیستی ولی این قضیه .....

بقیه ی حرفم رو خوردم . حرفی نداشتم که بزنم چی باید میگفتم ؟ میگفتم عاشق امیری شدم که اون روز توی گالریش باهاش درگیر شدی و به عشق من پشت پا زد و امشب با یه دختر دیگه اومده عروسی ؟

میلاد- مینو چیزی گفته ؟

-نه نه اصلا . مینو اینقدر خانومه که حد نداره .

میلاد- پس چی شده ؟

لبخند تصنعی زدم و اشکام رو پاک کردم : هیچی فقط دلم گرفته بود .

میلاد- واقعا ؟

-آره واقعا تو به من شک داری ؟

دستش رو دور کمرم حلقه کرد و گفت : نه به هیچ وجه .

دستم رو دور و شونه هاش حلقه کردم و ادامه ی اشکام رو ریختم . واقعا دلم گرفته بود ؟ نه ، شاید آره ! آره دلم از امیر گرفته بود . امیری که ادعای دوست داشتن کرد و با یه دختر دیگه دوست شد . امیری که فکر میکردم با همه ی پسرا فرق داره ولی نداشت اونم یکی بود مثل بقیه ! میلاد منو از خودش جدا کرد ، اشکم رو پاک کرد و گفت : بسه دیگه گریه نکن . بیا بریم تو

با تصور امیر که با یه دختر توی تالار نشسته و بگو بخند میکنه گره ی اخمام توهم رفت . با بغض گفتم : نه من تو نمیام میخوام برم پیش خانوادم .

میلاد- باشه ولی الان که جایی نداری بری . دو ساعت دیگه تحمل کن بعدش قول میدم هر جا خواستی ببرمت .

-داری بی کسیمو می کوبی توی سرم ؟

میلاد- من غلط بکنم اصلا منظورم این نبود . دو ساعت تحمل کن خواهش میکنم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سکوت کردم . دوست نداشتم دیگه امیرو ببینم . دوست نداشتم امیری رو که برام ارزش قائل نیست ببینم . میلاد که سکوتم رو پیش خودش رضایت تفسیر کرد لبخندی زد و گفت : تا تو بری دست و صورتتو بشوری منم میام .

سرم رو به نشونه ی باشه تکون دادم . میلاد بیرون دستشویی منتظرم موند . شیر آب رو باز کردم و دو مشت آب به صورتم پاشیدم . خنکی آب از التهاب درونم کم کرد ولی خوب خوب نشدم . حسی که توی وجودم رخنه کرده بود به این سادگی نمیرفت . حس حسادت ، حسادت از سر عشق . توی آیینه نگاه کردم و گودی پای چشمم رو لمس کردم . به حال و روزم پوزخند زدم : این بود مرجانی که ادعا میکرد بعد از اتفاقی که برای مسعود افتاد قسم خورد عاشق هیچ پسری نشه ؟ این بود مرجانی که فکر میکرد پوست کلفت شده ؟ گره ی اخمام توهم رفت این قولی نبود که به خودم دادم . این قسمی نبود که خوردم . یاد روزی افتادم که اومدم تهران و با ندا درد و دل میکردم . « عیب نداره خودتو ناراحت نکن . همه ی پسرا که مثل هم نیستن همه که مثل فرشاد نیستن ! دوباره عاشق میشی و تشکیل زندگی میدی سختیایی که کشیدی یادت میره » « نه ندا من قسم خوردم دیگه عاشق کسی نشم این قلب تبدیل شد به تیکه سنگ ، من قسم خوردم و تا آخر عمرم پای قسمم می مونم »

قلبم رو توی مشتم نگه داشتم و فشردم . هنوزم خالی از حس بود ؟ نه قلب من سرشار از عشق امیر بود و با هر تپش امیرو تقاضا میکرد . شیر آب رو بستم و از دستشویی بیرون اومدم . دیگه دلم نمیخواست احساس ضعف کنم . دیگه دلم نمیخواست برای امیری که پشیزی برام ارزش قائل نبود اشک بریزم و زار بزنم . باید بی خیال باشم درست مثل خودش ! حداقل باید تظاهر میکردم بی خیالم . میلاد به دیوار تکیه داده بود و با موبایلش حرف میزد منو که دید لبخندی زد و به شخص پشت تلفن گفت : من بعدا بهت زنگ میزنم .

موبایلش رو توی جیبش گذاشت و رو به من گفت : بریم ؟

-راستش یه مشکلی هست .

میلاد- چه مشکلی ؟

به صورتم اشاره کردم و گفتم : آرایشم پاک شد .

دستم رو گرفت و با لبخند گفت : تو بدون آرایش خوشگل تری .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بدون اینکه منتظر جوابی از طرف من باشه من رو به طرف تالار برد . باید یه بازی راه میانداختم یه بازی برای مطمئن شدن احساس امیر نسبت به خودم . حالا که داشتم بر میگشتم شیراز باید از احساس امیر مطمئن میشدم . به یه میز اشاره کردم و گفتم : میشه بریم اونجا بشینیم ؟

یه جایی رو انتخاب کردم که جلوی چشم امیر باشم . میلادم حرفم رو گوش کرد و همون جا رو برای نشستن انتخاب کرد . وقتی نشست خم شدم و در گوشش گفتم : من الان میام .

میلاد- کجا میری ؟

-یه جایی کار دارم زود برمیگردم .

از میلاد فاصله گرفتم و لوازم آرایشم رو از مینو گرفتم و به اتاق پرو رفتم . آرایشم رو تجدید کردم و به خودم نگاه کردم . آرایشم نسبت به بار اول جیغ تر بود . رژ لب شاتوتی و سایه چشم قرمز . با واکس مو جلوی موهام رو قرمز رنگ کردم از اونجایی که گلسرم رو توی باغ پرت کرده بودم به جاش یه تل اکلیلی قرمز روی موهام گذاشتم . به تالار برگشتم و کنار میلاد نشستم . میلاد با تعجب به صورتم نگاه کرد توقع همچین آرایش جیغی رو از من نداشت . دستم رو جلوی صورتش تکون دادم و گفتم : تموم شدما !!

به خودش اومد و سریع نگاش رو دزدید . از نگاش خیلی راحت میشد فهمید که از این مدل آرایش کردن من چه قدر تعجب کرده . مرجان موقع اومدن کجا و مرجان حالا کجا ؟ کمی خودش رو بهم نزدیک کرد و گفت : چرا این قدر جلف آرایش کردی ؟

از جلف گفتنش هیچ خوشم نیومد و برای همین گره ی اخمام توهم رفت . با تشر گفتم : مشکلیه ؟

میلاد از تغییر لحن ناگهانی من تعجب کرد ولی به روی خودش نیورد . تک سرفه ای کرد و گفت : نه کلی پرسیدم .

تن صداش رو آروم تر کرد و ادامه داد : ولی خودمونیم این جور آرایش خیلی بهت میاد .

-توکه گفتی بدون آرایش خوشگلترم .

سرش رو بالا اورد و نگام کرد . فکر نمیکرد اینجوری مچش رو بگیرم . لبخند پت و پهنی زدم و براش یه چشمک زدم میلاد که فهمید سر به سرش گذاشتم منو توی بغلش کشید و گفت : برای هر چیزی یه جواب داشته باش باشه ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

قهقهه ای زدم و سرخوش گفتم : چـــشـــم !

بشقاب شیرینی رو جلوم گذاشت و گفت : بخور حاضر جواب تر بشی .

تشکر کردم و از بغلش بیرون اومدم . دروغ چرا کنار میلاد بر خلاف گذشته معذب میشدم . معذب میشدم وقتی میدیدم نگاهاش با گذشته فرق کرده ، معذب میشدم وقتی میدیدم پشت حمایتاش دیگه حمایت برادارنه نیست . همه ی اینا معذب شدنم داشت . دانمارکی های توی بشقاب بدجوری چشمک میزدن و من هر چه قدر سعی کردم جلوی خودم رو بگیرم تا نخورمشون موفق نشدم . یه دونه شیرینی توی بشقاب خودم گذاشتم ، یه تیکش رو با چاقو کندم و توی دهنم گذاشتم و با لذت مزه مزش کردم . بعد از این همه تلخی توی زندگیم همین یه ذره شیرینی هم غنیمت بود . به میلاد که دو_سه تا از اون قرصای کوفتی رو همراه آب پرتقالش خورد نگاه کردم . میلاد کی میخواست دست سر این قرصا برداره با خدا بود . وقتی اون قرصای روان گردان رو میخورد هیچ فرقی با یه آدم مست نداشت حتی شایدم بدتر . دیگه موندن کنارش رو جایز ندیدم خواستم باهاش حرف بزنم و به یه بهونه ای بپیچونمش ولی همین که برگشتم به طرفش با نگام تو نگاه یه نفر خیره موند . همون یه نفر برای زیر و رو کردن دلم کافی بود همون نگاه باعث شد دلم بلرزه و نتونم نگام رو ازش بگیرم . مطمئنم اون نگاه مال امیر بود من اون چشمای مشکی رو خیلی خوب می شناسم . برای یه لحظه توی نگاش دو حس متفاوت دیدم . غیرت و حسادت رو توی چشماش دیدم . امیر از اینکه منو کنار میلاد با اون آرایش دیده بود غیرتی شده بود و با دیدن من که به اصطلاح کنار رقیبش نشسته بودم حسودیش شده بود . همون یه نگاه دلم رو لرزوند و پاهام رو برای رفتن سست کرد ولی حیف که یه لحظه بود ، فقط یه لحظه ! بعد از اون یه لحظه ی دوست داشتنی نگاش رو ازم گرفت و با دوست دخترش مشغول بگو بخند شد . دلم میخواست چشمای دختره رو از کاسه در بیارم . بغضم رو قورت دادم و چشمام رو بستم . نه امیر عاشقم نیست ! اگه بود الان اینقدر ریلکس با اون دختر حرف نمیزد . چشمام رو باز کردم ولی دیگه امیر نبود . جای خالیش بود و اون دختری که رو به روی صندلیش نشسته بود و با لیوان آب پرتقالش بازی میکرد . حالا که امیر نبود باید میرفتم باهاش حرف میزدم . باید می فهمیدم چی از جون امیر میخواد برای چی امشب که منتظر دیدنش بودم عین بختک خودش رو به امیر چسبوند خوشی امشبم رو گرفت . توی جام نیم خیز شدم که میلاد بازوم رو گرفت و گفت : کجا میری ؟

به چشمای خمارش نگاه کردم . اون چشما دیگه چشمای چند ثانیه قبل نبود . حتی نگاهشم بعد از خوردن اون قرصا تغییر کرده بود . نتونستم باهاش حرف بزنم به اندازه ی کافی توی گلوم بغض

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بود و ممکن بود با یه کلمه بشکنه . چراغ تالار که خاموش شد زیر گوشم زمزمه کرد : الان بهترین موقعیته بریم وسط خودتو خالی کنی .

دلم نیومد باهاش مخالفت کنم . حالا که داشتم برای همیشه از شهر میرفتم و شاید امشب شب آخری بود که میلاد رو میدیدم نتونستم بگم نه و خودم رو راحت کنم . سکوتم رو که دید دستم رو گرفت و وسط تالار رفتیم . خوشبختانه توی این پارتی های وقت و بی وقت به قدری حرفه ای شده بودم که رقص دو نفره رو یاد بگیرم . خودم رو بهش نزدیک کردم و دستم رو دور شونش حلقه کردم . نگاهی به سرتاپام کرد و دستش رو دور کمرم حلقه کرد . آهنگ که پخش شد سعی کردم حرکاتم رو باهاش هماهنگ کنم . کنار میلاد بودم و فکرم درگیر امیر بود . کاش امشب اصلا نمی دیدمش حداقل اونجوری فکر میکردم بهم علاقه داره . ولی الان ..... کاش نمی دیدمش . اون نگاه یه لحظه ای که توی نگام گره خورد مدام توی ذهنم رژه میرفت و من هر بار با یادآوریش آب دهنم رو قورت میدادم و سعی میکردم بغضم رو قورت بدم . گریه کردن برای من هیچ معنی نداشت چون کسی به اشکا و گریه هام توجه نمی کرد . از همون موقع که دختریمو از دست دادم گریه هام برای هیچ کس اهمیت نداشت . حال من ناخواسته زن رو کسی درک نمیکرد . هیچ کس !!! توی همین فکرا بودم که لبام گر گرفت . از میلاد توقع همچین حرکتی رو نداشتم حلقه ی دور شونش رو باز کردم و با حرص از خودم دورش کردم . دستام رو مشت کردم تا یه وقت ناخوداگاه توی صورتش فرود نیاد . میلاد برادری رو در حقم تموم کرده بود درست نبود روش دست بلند کنم . سرم رو به نشونه ی تأسف تکون دادم و ازش فاصله گرفتم . می فهمیدم داره دنبالم میاد و توی اون شلوغی اسمم رو صدا میزنه ولی سعی کردم نشینده بگیرم . دیگه برام مهم نبود . حدسم درست از آب در اومده میلادم منو برای خوش گذرونی میخواست . میلادم برادرم نبود ! هیچ کس منو برای خودم نمیخواد . هیچ کس نمیگه مرجان رو برای خودش دوست دارم نه برای هیکلش ! هیچ کس نمیگه مرجان رو برای خودم میخوام . هیچ کس نمیگه مرجان رو برای همیشه میخوام نه برای چند دقیقه . آخه چرا ؟ خدایا چرا؟ با دو خودم رو به اتاق پرو رسوندم . رفتم تو اتاق و درو پشت سرم بستم . چند تا زن با تعجب بهم نگاه کردن و با تشر گفتن درو نبند گرمه ولی برام مهم نبود . زندگی من خودش به قدری جهنم بود که گرمای اتاق پرو حس نشه . میلاد خواست درو باز کنه که با تمام توانم جلوی در وایسادم و نذاشتم که باز بشه . دو تقه به در زد و گفت : درو باز کن باید باهات حرف بزنم .

حرفی نزدم . اعصابم به اندازه ی کافی داغون بود .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میلاد- مرجان درو باز باور کن یه لحظه کنترلم رو از دست دادم . ببخشید

-دیگه حرفی برای گفتن نمونده . شناختمت تازه فهمیدم همه ی حرفات دروغه .

میلاد- میدونم کار اشتباهی کردم ولی پشیمونم خواهش میکنم درو باز کن کارت دارم .

-برو میلاد نمیخوام صداتو بشنوم .

میلاد- ولی آخه .....

میون حرفش پریدم و با جیغ گفتم : هیچی نگو نمیخوام صداتو بشنوم .

صدای مشتی که به در زد رو شنیدم . بعد از چند ثانیه از لای در نگاه کردم . رفته بود دیگه موندن توی مراسم عروسی بهترین دوستم و خواهرم دلیلی نداشت . موندن توی مراسمی همه یه جورایی میخوان عذابم بدن موندن نداشت . درو کامل باز کردم و بی توجه به خانومایی که با تعجب نگام میکردن زیپ لباسم رو پایین کشیدم و قبل از اینکه کامل درش بیارم مانتوم رو تنم کردم . بعد از دراوردن کامل لباس شلوارم رو پام کردم و شالمو روی سرم انداختم . لباس شبم رو توی پاکت دستیم جا دادم و کیفمو روی دوشم انداختم و از اتاق بیرون زدم . برای آخرین بار به مراسم عروسی ندا نگاه کردم . چه شب خاطره انگیزی واقعا ارزش اینکه توی دفترچه خاطرات ذهنم ثبتش کنم رو داشت . شبی که بهم ثابت شد برای امیر هیچ ارزشی ندارم ، شبی که بهم ثابت شد میلاد به حرف داداشمه . شبی که یه تیکه از وجودم با دیدن امیر با یه دختر مرد . حتما توی ذهنم ثبتش میکنم تا یادم بمونه این شهر و آدماش از اول تا آخر باهام نامردی کردن . با نگام دنبال ندا میگشتم . کاش بتونم توی این تاریکی از بین دختر پسرایی که توهم میلولن ندا و میثم رو پیدا کنم . پیدا کردنش زیادم کار سختی نبود . چند تا دختر و پسر یه دایره ی نسبتا بزرگ تشکیل داده بودن و وسطشون ندا و میثم باهم میرقصیدن . میثم به قدری عاشقونه ندا رو نگاه میکرد که برای یه لحظه به ندا حسودیم شد . زندگی من کلا با عشق غریبه بود . تنها کسی که توی این دنیا به من علاقه داشت مسعود بود که اونم با کار خودم پسش زدم . اشکم رو پاک کردم و زیر لب زمزمه کردم : ببخشید که دارم بدون خداحافظی میرم امیدوارم خوشبخت بشی و در کنار میلاد بهترین زندگی رو تجربه کنی .

از ترس اینکه کسی ببینتم سریع از تالار بیرون زدم . از اینکه تا آخر نتونسته بودم بمونم بدجوری دلم شکسته بود ولی حیف که موندن فقط عذاب روحیم رو بیشتر میکرد . از باغ بیرون زدم و به

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ساعت نگاه کردم یازده !!! مطمئناً توی این ساعت هیچ ماشینی گیر نمیاد و من باید تا یه مسیری رو پیاده برم .

میلاد- مرجان وایسا باید با هم حرف بزنیم .

صدای میلاد باعث شد قدمام رو با سرعت بیشتری بردارم . توی اون شرایط به تنها کسی که نیاز نداشتم میلاد بود . چون نه حالم رو خوب میکرد نه مرهمی برای دردام بود .

میلاد- ازت خواهش میکنم فقط چند لحظه .

به راهم ادامه دادم . برای من کسی که به اسم میلاد دیگه وجود نداشت . میلاد خیلی وقته که برای من مرده درست از همون موقعی که بهم تهمت زد و گفت هرزه . این دو روزم اگه منو مدیون خودش نمیکرد و خونه ی خودش نمیبرد محال بود ببخشمش .

میلاد- جون داداش عرفانت وایسا .

با شنیدن اسم عرفان قدمام سست شد و از حرکت ایستادم . عرفان داداشم بود مگه میشد وقتی کسی جونش رو قسم میداد بی توجه باشم . میلاد با چند قدم سریع خودش رو بهم رسوند و جلوم وایساد . منتظر نگاش کردم کمی این پا اون پا کرد و من من کنان گفت : من یه معذرت خواهی بهت بدهکارم .

با پوزخند گوشه ی لبم گفتم : بابت چی ؟

میلاد- بابت همه چی . مخصوصا روزی که باهم دعوامون شد . میدونم خیلی وقته از اون قضیه گذشته ولی باور کن چند بار خواستم ازت معذرت خواهی کنم ولی روم نشد . اون چند روزی که ازت خواستم بیای تو خونمون جبران حرفایی بود که بهت زدم یه جورایی غیر مستقیم معذرت خواهی کردم ولی امشب دوباره کارو خراب کردم من هیچوقت سخنران خوبی نبودم و بلد نبودم درست حرف بزنم الان تنها چیزی که میتونم بگم منو ببخش .

فقط نگاش کردم . بخشیده بودمش ؟ گوشه ی قلبم گشتم تا ببینم هنوز کینه ای توی دلم مونده بود یا نه . متأسفانه هنوز دلخور بودم بابت خیلی چیزا ولی تصمیم گرفتم خودم رو بزنم به خیالی . درست نبود شب آخری که اینجا بودم کسی ازم دلخور باشه .

-مهم نیست .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میلاد- حالا کجا داری میری ؟

-دیگه نمیخوام بمونم .

میلاد- چرا به خاطر منه ؟

به خاطر میلاد نبود . اصلی ترین دلیل من برای نموندن توی مراسم امیر بود . سرم رو به نشونه ی نه تکون دادم .

میلاد- پس چی ؟

-خداحافظ .

به راهم ادامه دادم .

میلاد- باشه باشه پس صبر کن برسونمت .

-لازم نکرده خودم میرم .

میلاد- میدونم جایی رو نداری بری . ماشینم توی پارکینگه صبر کن الان میام .

بدون اینکه منتظر جوابی از طرف من باشه رفت . واقعا جایی برای رفتن نداشتم ولی دیگه دلم نمیخواست برگردم خونه ی میلاد . درسته خانوادش بیش از حد بهم محبت کردن ولی شب آخر دلم میخواست با خودم خلوت کنم . واقعا به یه خلوت نیاز داشتم . با بوق ماشین میلاد به خودم اومدم علی رغم میل باطنیم سوار ماشین شدم .

میلاد- میای خونه ی ما ؟

-نه .

میلاد- پس کجا میری ؟

واقعا کجا میخواستم برم شب آخر جایی برای رفتن نداشتم ولی نمیتونستم و نمیخواستم که به خونه ی میلاد برگردم . اونا امشب به اندازه ی کافی مهمون داشتن و وجود من فقط مایه ی عذاب بود . زیر لب زمزمه کردم : نمیدونم .

ولی ظاهرا میلاد شنید چون آهی کشید و پاش رو گذاشت روی پدال گاز . بغض توی گلوم چنگ انداخته بود دلم برای آوارگی خودم میسوخت . دلم برای بی کسی خودم میسوخت منم یه روزی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خانواده داشتم خانواده ای که دلم به حمایتاشون گرم بود و با وجودشون بهم دلگرمی میدادن ولی حالا چی ؟ هیچ کسی رو نداشتم . دستمو روی قلبم گذاشتم و به خودم دلداری دادم : آروم باش . فردا بر میگردی پیش خانوادت همه چی درست میشه . فردا که برگردی تمام این سختیا یادت میره .

ولی یه چیزی توی وجودم گفت : اگه اونا منو نخوان چی ؟ اگه هنوزم بعد از سه سال نخوان منو ببینن ؟

همین حرف باعث شد یه ذره امید توی وجودمم از بین بره . اشکام رو قبل از اینکه میلاد ببینه پاک کردم و سرم رو پایین انداختم .

میلاد- میخوای بریم هتل ؟

با صدایی که سعی میکردم نلرزه گفتم : کسی به یه دختر مجرد که خونه نمیده .

سرش رو تکون داد و گفت : یادم نبود .

سرم رو به شیشه تکیه دادم و چشمام رو بستم . خدایا خودت یه راهی پیش روم بذار . نذار این شب آخر آواره بشم همه ی امیدم به خودته . با چیزی که توی ذهنم جرقه زد چشمام رو باز کردم و به طرف میلاد برگشتم . مسافرخونه تنها جایی بود که امشب میتونستم برم .

-برو مسافر خونه

میلاد- با تعجب نگام کرد و زیر لب زمزمه کرد : مسافرخونه که .....

میدونستم میلاد توی عمرش پایین تر از منطقه ی پنج نرفته حالا میخواست پایین شهر تهران برای پیدا کردن مسافر خونه اونم برای من . میون حرفش پریدم و گفتم : اگه نمیتونی بری پایین شهر منو همین جا پیاده کن خودم میرم .

در جوابم فقط سکوت کرد و این یعنی هیچی نگو تا ببرمت . مسافر خونه ای که امشب قرار بود برم حکم بهشت رو برام داشت . هرچه قدرم تنگ و کوچیک بود ولی بازم برای من بی سر پناه بهترین جای دنیا بود .

روبه روی یه مسافرخونه وایساد و گفت : نمیخوای بیشتر فکر کنی ؟

قاطع گفتم : نه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چشماش رو بست و باز کرد : بهرحال من به تصمیمت احترام میذارم حالا هر چی که باشه ولی بدون در خونم همیشه به روت بازه هر موقع از شب که پشیمون شدی زنگ بزن بیام دنبالت .

سرم رو به نشونه ی باشه تکون دادم و گفتم : ممنون .

دست توی کیفم کردم و پاکت پولی رو که برای عروسی ندا کنار گذاشته بودم به طرف میلاد گرفتم و گفتم : اینو بده به ندا . از طرف من بهش تبریک بگو و معذرت خواهی کن ازش که نتونستم توی مراسمش بمونم .

یه کمی از پولی که خاتون برای تسویه حساب بهم داده بود به عنوان کادوی پا تختی گذاشته بودم تا بهش بدم ولی متأسفانه خودم نتونستم توی پاتختیش شرکت کنم . میلاد بی هیچ حرفی پاکت رو ازم گرفت و جلوی ماشین گذاشت .

-بابت همه چیز ممنون این چند وقته خیلی زحمت کشیدی . اگه بدی دیدی حلالم کن .

بدون اینکه منتظر جوابی از طرفش باشم از ماشین پیاده شدم و به طرف مسافر خونه راه افتادم . تنها کسی که توی اون سالن کوچیک و باریک بود یه پیرمرد حدود پنجاه _ شصت ساله که پشت میز آهنی سبز رنگ و رو رفته نشسته بود و سرش توی یه دفتر بود . جلوی میز وایسادم و سلامش کردم .

پیرمرد- سلام دخترم .

با تعجب به چهره ی پر آرایشم نگاه کرد و معذب سرش رو پایین انداخت . سرم رو پایین انداختم و از اینکه آرایشم رو پاک نکردم به خودم تشر زدم . شالم رو کمی جلو کشیدم با این اوضاع من از اینجا پرتم نکنه بیرون اتاق دادن پیشکش .

پیرمرد- امری بود ؟

-ببخشید من برای فردا صبح بلیط دارم و امشب جایی رو ندارم که برم . امکانش هست این چند ساعت اینجا بمونم ؟

نمیدونم لحن من زیادی سوزناک بود یا پیرمرد خیلی دلسوز که نگاهی به سرتاپام انداخت و گفت : کارت ملی یا شناسنامه ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شناسنامه و کارت ملی و یه سری چیزای ضروریم رو توی یکی از زیپای چمدونم گذاشته بودم . کارت ملیم رو روی میزش گذاشتم . چند ثانیه بهش نگاه کرد و منو با عکس روی کارت ملیم مقایسه کرد . سرم رو پایین انداختم و لبم رو گاز گرفتم . وای اگه بهم اتاق نده چی ؟ کارت ملی رو توی کشوی میزش گذاشت ، یه کلید از جا کلیدیش برداشت و گفت : دنبالم بیا .

نفسی از آسودگی کشیدم و دنبالش راه افتادم . نمیدونم چند تا پله رو بالا رفتم ولی دیگه رمق توی تنم نمونده بود . مخصوصا که با اون کفشای پاشنه بلند کف پام حسابی درد گرفته بود و میسوخت . کلید رو توی در یه اتاق چرخوند و درو باز کرد . پشت سرش وارد اتاق شدم .

پیرمرد- کاری با من نداری دخترم ؟

-نه ممنون .

لبخند پدرانه ای بهم زد و از اتاق بیرون رفت و درو پشت سرش بست . به اتاقی که چند ساعت مال من بود نگاه کردم . یه فرش قرمز که به خاطر اینکه هر کسی روش پا گذاشته بود سیاه شده بود و برای همون اتاق دوازده متریم کوچیک بود و اونور اتاق موزاییکای چرک و سیاه اتاق پیدا بود . یه تخت فنری که فقط با یه ملحفه ی سفید پوشیده شده بود و یکی از پایه هاش لق بود و با کوچیک ترین تلنگر میشکست . یه لامپ آفتابی که فضای اتاق رو دلگیرتر نشون میداد و آدم رو یاد اتاق بازجویی میانداخت و در آخر یه پنکه سقفی که جای باد زدن و خنک کردن از خودش صدا تولید میکرد و بیشتر روی مخ بود . این بود اتاق چند ساعتی من ولی امشب همینم از سر من بی پناه زیاد بود . منی که اگه این اتاق کوچیک رو بهم نمیدادن باید روی کارتن میخوابیدم . خدا رو به خاطر اینکه از آواره شدنم جلوگیری کرده بود شکر کردم و کفشام رو در اوردم و گوشه ی در اتاق گذاشتم . روی تخت نشستم و به پاهای سرخ شدم نگاه کردم . درد پاشنه ی پام به کنار ، انگشت کوچیکه ی پام به خاطر پوشیدن اون کفشای لعنتی تاول زده بود . اینو دیگه کجای دلم بذارم ؟ مانتو و شالم رو در اوردم ، آلارم گوشیم رو برای ساعت شیش کوک کردم تا خواب نمونم . روی تخت دراز کشیدم و به پنکه ی سقفی اتاق خیره شدم . با حسی که نمی دونستم خوشحالیه یا نگرانی ولی توی وجودم بود چشمام رو بستم .

***

آلارم موبایلم نوید این رو بهم میداد که ساعت شیش شده و از این دخمه ی کوچیک راحت شدم . روی تخت نیم خیز شدم و قطعش کردم . دیشب اصلا نتونسته بودم بخوابم هم به خاطر فکر و

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خیال هم به خاطر اینکه زیرم سفت بود ولی همون چرت نیم ساعته برام کافی بود و سرحالم کرده بود . شونه هام رو ماساژ دادم و از تخت پایین اومدم آماده شدنم ده دقیقه طول کشید . زندگی کردن توی خونه ی خاتون با همه ی سختی هاش تیز و بز شدن رو بهم داده بود که این در مواقع ضروری خیلی به کارم میومد . از اتاقم بیرون زدم و بعد از اینکه کارت ملیم رو از همون پیرمرد گرفتم و از مسافر خونه خارج شدم . یه تاکسی گرفتم و رفتم فرودگاه . ساعت هفت فرودگاه بودم ولی چون پروازم یه ساعت تأخیر داشت دو ساعت توی فرودگاه معطل میشدم .

...- سلام .

سرم رو بالا اوردم و با تعجب نگاش کردم و با ناراحتی گفتم : برای چی اومدی ؟

روی صندلی خالی کنارم نشست و ازم خواست کنارش بشینم منم به ناچار نشستم . نگاش کردم تا برای اومدنش دلیل بیاره .

میلاد- میدونستم پروازت تأخیر داره دلم نیومد تنهات بذارم .

-لطف کردی .

یه پاکت به طرفم پر از خوراکی به طرفم گرفت و گفت : گفتم شاید گرسنت باشه برات خوراکی اوردم .

پاک رو با خجالت ازش گرفتم و توش رو نگاه کردم . سنگ تموم گذاشته بود انواع کیک و بیسکوییت و چند تا نوشابه و رانی . تا عمر داشتم نمیتونستم محبتای این مرد رو جبران کنم . درسته خیلی اذیتم کرده بود و با حرفاش دلم رو خون کرده بود ولی بازم در حقم خیلی برادری کرده بود . یه کیک مغز دار و رانی آناناس از توی پاکت برداشتم و با خجالت گفتم : نمیدونم چی باید بگم .

چشماش رو بست و باز کرد و گفت : تو خوشحال باش بسه .

میلاد امروز میلاد همیشگی نبود یه غم خاصی توی چشماش بود که معنیش رو نمی فهمیدم مطمئناً اومدنش یه دلیل جز همینایی که خودش گفت داشته ولی بازم سکوت کردم که خودش حرف بزنه . آشغال خوراکیام رو توی سطل آشغال انداختم و دوباره ازش تشکر کردم : ممنون خیلی خوب بود .

لبخند کمرنگی زد و گفت : نوش جان .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگاش کردم و زیر لب زمزمه کردم : چیزی شده ؟

سرش پایین بود و با انگشتای دستش بازی میکرد بعد از چند ثانیه بالاخره به حرف اومد : راستش من فقط نیومدم اینجا که برات خوراکی بیارم و از تنهایی درت بیارم . یه سری چیزاست که باید قبل از رفتنت بشنوی .

نگام کرد تا برای حرف زدن ازم اجازه بگیره منم با نگاه منتظرم این اجازه روبهش دادم . نفس عمیقی کشید و به نقطه ی نامعلومی خیره شد . این مکث کردن معنی خوبی نداشت و یعنی حرفای که میخواست بزنه زیاد خوشایند نبود .

میلاد- من اومدم اینجا که به دو تا چیز اعتراف کنم .

بازم نگاش کردم . حرفی برای گفتن نداشتم تا زمانی که حرفاش رو نشنیده بودم نمیتونستم چیزی بگم .

میلاد- من هیچوقت به چشم تو پسر خوبی نبودم و این حس کی به وجود اومد نمیدونم ولی همه چیز از یه نقشه ی از قبل برنامه ریزی شده شروع شد . میثم و ندا گذشتتو برام تعریف کردن و ازم خواستن تا کمکت کنم تا این ترسی که توی وجودت بود رو برطرف کنم . منم تصمیم گرفتم به عنوان یه بیمار کمکت کنم و با یه نقشه جلوی راهت سبز شدم و باهات طرح دوستی ریختم .

درک حرفاش برام سخت بود . یعنی روز اولی که دیدمش و میلاد ادعای دیدار تصادفی میکرد نقشه ی از قبل برنامه ریزی شده بود ؟ چشمام رو بستم و سعی کردم اتفاقات اون روز رو به یاد بیارم .

« کلافه به ندا که سرش توی گوشیش بود نگاه کردم . واقعا اومدن من به این مجالس کذایی فایده داشت وقتی کسی برام کوچیکترین اهمیتی قائل نیست . به ساعت نگاه کردم توی این نیم ساعتی که اومده بودم هیچ کس حتی ندا بهم محل نذاشته بود خسته از سر و صداهای اطرافم پشت باغ رفتم تا مانتوم رو تنم کنم و برم . توی این مدتی که اومده بودم تهران هیچ جایی رو برای رفتن نداشتم . ظاهرا ندا قصد نداشت دست از سر اون گوشی لعنتیش برداره مانتو و شالم رو تنم کردم و از باغ بیرون زدم . موبایلم رو برداشتم و خواستم شماره ی ندا رو بگیرم و بهش بگم من دارم میرم که یه ماشین با سرعت وحشتاکی بهم نزدیک شد و من از ترس اینکه بهم نخوره خواستم برم عقب که پاشنه ی پام به اون یکی پام گیر کرد و پخش زمین شدم . از درد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صورتم جمع شد . ماشین جلوم وایساد و یه پسر از توش پیاده شد و کنار پام زانو زد و با نگرانی پرسید : حالتون خوبه خانوم ؟

در حالی که مچ پام رو مالش میدادم و از دردش اشک میریختم گفتم : خوبم .

پسره- میخواین ببرمتون دکتر ؟

-نه لازم نیست .

پسره- پس بذارین کمکتون کنم .

با برخورد دستش به پام انگار برق سه فاز بهم وصل کردن با ترس عقب رفتم و گفتم : نه نه لازم نیست من حالم خوبه .

بلند شد و عینک آفتابیش رو لای موهاش گذاشت : بسیار خوب پس بذارین تا یه مسیر برسونمتون .

تمام توانم رو توی پاهام جمع کردم و سعی کردم بلند بشم : ممنون خودم میرم .

به محض اینکه بلند شدم سرم گیج رفت و نزدیک دوباره زمین بخورم که پسره کمرم رو گرفت و گفت : شما اصلا حالتون خوب نیست خانوم .

از اینکه فاصله ی بینمون اینقدر کم بود معذب شده بودم و بیشتر از معذب بودن ترسیده بودم . من از همه ی پسرا جز مسعود و میثم که میدونستم با من کاری نداره می ترسیدم . این پسرم که یه ژیگول بود مثل فرشاد حتما با این نزدیکی یه نقشه ای توی سرش داشت . با همین فکر سعی کردم دستش رو از دور کمرم جدا کنم . ولی درد مچم امونم رو بریده بود و همین باعث شد نتونم روی پای خودم وایسم . قبل از اینکه سرم گیج بره چشمام رو بستم و به سپر ماشینش تکیه دادم . کمی بهم نزدیک شد و گفت : بریم دکتر ؟

فاصلمون به قدری کم بود که نفساش به صورتم میخورد و من رو یاد همون روز شوم میانداخت . دلم میخواست جیغ بکشم و از یه نفر کمک بخوام پسره که ترس رو توی چشمام دید گفت : باور کنین من هیچ کاری با شما ندارم فقط میخوام کمکتون کنم اگرم نخواین ول میکنم میرم .

دودل بودم به قیافش نمیخورد پسر بدی باشه . لبخندی زد و گفت : حالا میتونیم بریم بیمارستان ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اطمینان رو توی چشماش دیدم و سعی کردم به ترسم غلبه کنم و باهاش راه بیام . جلو نشستم و اونم پشت رُل نشست . دردم بیشتر شده بود و من با هر قطره ی اشکی که از چشمام میچکید به بی عرضگی خودم لعنت میفرستادم . اینقدر درد گرفته بود که به شکستنش شک کردم . پسره یه نگاه بهم کرد و گفت : خیلی درد میکنه ؟

بینیم رو بالا کشیدم و گفتم : بیشتر از قبل .

سرش رو تکون داد و گفت : ممکنه شکسته باشه خیلی بهش فشار نیارین .

سرم رو به نشونه ی باشه تکون دادم و تا بیمارستان دیگه حرفی بینمون رد و بدل نشد . پرستار که معاینم کرد گفت در گرفتی و دو روز باند پیچی باشه خوب میشه . از ماشین پسره و پیاده شدم و ازش تشکر کردم .

-ببخشید بهتون زحمت دادم .

لبخندی زد و گفت : این چه حرفیه ؟ اینم یه تنبیهه برای من تا موقع رانندگی حواسمو بیشتر جمع کنم .

توی یه کاغذ سفید یه چیزی نوشت و کاغذ رو به طرف من گرفت .

پسره- این شماره ی منه هر وقت کاری باهام داشتین خوشحال میشم بهم بگین .

به شماره نگاه کردم . یه شماره موبایل بود و اسم و فامیلی خودش . اسم و فامیلیش رو چند بار با خودم زمزمه کردم . میلاد سعیدی خیلی دوست داشتم بدونم با میثم چه نسبتی داره . وقتی دید با تعجب به کاغذ نگاه میکنم گفت : مشکلی پیش اومده ؟

کاغذ رو توی جیبم گذاشتم و گفتم : نه فقط فامیلیتون .....

یه تای ابروش رو بالا داد و با تعجب نگام کرد . حالا که تا اینجاش رو گفته بودم بقیشم باید میگفتم پوفی کردم و گفتم : ببخشید این سؤالو میپرسم ولی خیلی کنجکاو شدم . شما با میثم سعیدی نسبتی دارین ؟

میلاد- چه طور ؟

- فقط محض کنجکاوی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سری تکون داد و گفت : برادرمه .

این بار نوبت من بود که با تعجب نگاش کنم . پسری که امروز من باهاش تصادف کردم برادر میثم بود ولی چرا اصلا شبیه هم نیستن ؟ حالا انگار من خیلی شبیه داداشم بودم . »

پوزخند عصبی گوشه ی لبم نشست و گفتم : قول میدم فقط به عنوان یه برادر کنارت باشم . کی فکر میکرد یه دیدار تصادفی بهم یه خواهر مثل مینو بده ؟

نفسم رو عصبی بیرون دادم و گفتم : من احمقو باش چه زود همه ی حرفاتو باور کردم . من اینقدر بدبخت شدم که تو دلت برام سوخت و خواستی کمکم کنی ؟ مگه تو کی هستی که به خودت اجازه دادی توی زندگی من دخالت کنی ؟

میلاد- آره به عنوان یه پسر مغرور و بی خاصیت شاید نباید توی زندگیت دخالت کنم ولی به عنوان یه روانشناس حق داشتم زندگی یه بیمارو نجات بدم .

با تعجب نگاش کردم . روانشناس ؟ میلاد روانشناسه ؟ وای خدا !! کل زندگیش رو به من دروغ گفته . دستم رو جلوی صورتم گرفتم و چشمام رو بستم .

میلاد- میدونم الان میخوای سر به تنم نباشه ولی مرجان من برای مخفی کاریم دلیل دارم .

زیرلب زمزمه کردم : هیچی نگو .

میلاد- اگه بهت میگفتم من روانشناسم هیچوقت باهام همکاری نمیکردی اینقدر راحت حرفاتو باهام درمیون نمیذاشتی . این فقط خواست من نبود هم ندا ، هم میثم ازم خواستن که بهت نگم روانشناسم به جون خودت مجبور شدم .

صدام رو کمی بالا بردم ولی بازم نفهمید : خواهش میکنم هیچی نگو .

میلاد دیگه چیزی نگفت انگار فهمید دیگه بیشتر از این نمیتونم تحمل کنم . پوزخندی زدم و گفتم : واقعا برای خودم متاسفم . با تمام اذیتات ساختم چون مثل داداش بودی برام . با تموم نیش و کنایه هات ساختم چون مثل عرفان دوستت داشتم و خیال میکردم برای توئم مثل مینوام . وای خدا چه احمقی بودم . من خر ، من احمق چون داداشم بودی هیچی بهت نگفتم تو چرا سوء استفاده کردی از این خریت ؟ چرا لعنتی ؟

میلاد- مرجان من ....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میون حرفش پریدم و با غیض گفتم : هیچی نمیخوام بشنوم . همتون مثل همین . فقط خدا رو شکر که از این شهر لعنتی دارم میرم . امیدوارم دیگه نبینمت . نه به خاطر پنهان کاریت . حق داشتی اون کارو بکنی هرکی دیگم جای تو بود همین کارو میکرد . به خاطر اینکه ازم سوء استفاده کردی نامرد . هیچوقت نمی بخشمت .

چمدونم رو برداشتم و ازش فاصله گرفتم . سوار هواپیما شدم همون جوری که دلم میخواست صندلیم کنار پنجره بود درسته حالم بد میشد ولی بازم دوست داشتم بیرون رو ببینم . مهماندار هواپیما همون جوری که توی فیلما میان حرف میزنن یه خورده حرف زد و گفت موبایلا رو خاموش کنیم و کمربند و اینجوری ببندیم و دو در در جلو و دو در عقب وجود داره . چشمام رو بستم و هندزفریم رو توی گوشیم گذاشتم و سعی کردم ذهنم رو خالی کنم . حالا که داشتم از این شهر میرفتم باید خاطراتم توی این شهر دفن میکردم . باید همه ی آدمایی که توی این شهر کنارم بودن رو فراموش کنم . میلاد ، فربد ، خاتون ، ندا ، میثم و امیر همه رو باید فراموش میکردم . بقیه رو میتونستم ولی توی فراموش کردن امیر شک داشتم . امیری که چند روزه همه ی زندگیم شده بود . صدای آهنگ که توی گوشم پیچید سعی کردم ذهنمو روی آهنگم متمرکز کنم و بی خوابی دیشب رو توی این دو ساعت جبران کنم .

***

راننده تاکسی ماشین رو نگه داشت و روبه من گفت : خانوم آدرسی که میخواستین همین جاست .

تشکر کردم و بعد از اینکه پولش رو دادم از ماشین پیاده شدم . روبه روی در کرم قهوه ای خونمون وایسادم و نا مطمئن به زنگ نگاه کردم . دو دل بودم نمی دونستم زنگ رو فشار بدم . از یه طرف فکر میکردم کلی اتفاقای خوب توی این خونه در انتظارمه و خانوادم با روی باز ازم استقبال میکنن و فراموش میکنن قضیه ی سه سال پیش رو . از یه طرفم فکر میکردم هیچ کس توی این خونه که خاطرات بچگیم بود منتظرم نیست و به محض اینکه زنگ رو فشار بدم و عرفان ، مامان ، بابا یا هر کس دیگه ای بیاد دم در بعد از کلی لیچار بار کردن درو میبنده و میره تو . عین خر توی گل گیر کرده بودم و واقعا نمیدونستم چی کار کنم . چشمام رو بستم و سعی کردم به خودم دلداری بدم : آروم باش مرجان ! بد بختیای تو قراره تموم بشن فقط کافیه دستتو روی زنگ بذاری و اون زنگ لعنتیو فشار بدی . مامانت میاد دم در و بغلت میکنه و همه چی تموم میشه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به حرفای خودم پوزخند زدم . این حرفا حرفایی نبود که با زدنش به خودم آروم بگیرم من از اومدن ، از برگشتن پشیمون شده بودم ولی دیگه هیچ راه برگشتی نبود . اگه توی این خونه کسیم منتظرم نبود حداقل شهر خودم که بود شاید توی این شهر یکی منو میخواست . نفس عمیقی کشیدم و تمام تلاشم رو کردم تا به اون استرس لعنتی که سرتاپای وجودم رو پر کرده بود خاتمه بدم . دستمو روی زنگ فشردم صدای بلند دینگ زنگ این معنی رو میداد که دیگه هیچ راه برگشتی نیست و من باید با خانوادم روبه رو بشم . چه از دیدن من خوشحال بشن چه ناراحت . صدای یه زن از پشت در اومد که گفت اومدم .

یه نفس عمیق دیگه کشیدم و لبخند و روی لبام نشوندم . درست نبود بعد از چند سال عبوس برگردم خونه . من باید جوری رفتار میکردم که مامانم به اینکه چه قدر توی دوریشون اذیت شدم شک نکنن . صدای قدمای یه نفر نزدیک شد و بعد از چند لحظه یه زن چادری توی چارچوب در ظاهر شد . با تعجب نگاش کردم اون زن مامان ارمغان من نبود . زنه نگاهی به سرتاپام کرد و گفت : بله ؟

به پلاک خونه نگاه کردم خودش بود در خونمونم که کرم قهوه ای بود ، محلم که همون محله بود . با تعجب گفتم : ببخشید مگه اینجا منزل آقای مقدم نیست ؟

زنه با چادر سفیدش بیشتر تو روش رو گرفت و گفت : نه خانوم اونا خیلی وقته از اینجا رفتن .

با چشمای گرد شدم نگاش کردم . یعنی دیگه توی این خونه مامانم زندگی نمیکرد ؟ زیر لب حرفش رو زمزمه کردم : از اینجا رفتن ؟ کی ؟

زنه که حرف زیر لبی من رو شنیده بود گفت : یه سال و نیم پیش این خونه رو به من و بچه هام فروختن و از اینجا رفتن .

انگار یه پارچ آب یخ ریختن توی صورتم . آخه چه طور ممکنه ؟ آخرین امیدم به فنا رفته بود و من دیگه هیچ امیدی برای دیدن خانوادم نداشتم .

-ببخشید شما هیچ آدرسی ازشون ندارین ؟

زنه- نه ما فقط این خونه رو خریدیم ازشون آدرسی نداریم .

تشکر زیر لبی کردم و به دیوار تکیه دادم . به آسمون نگاه کردم و زیرلب زمزمه کردم : خدایا آخه چرا ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به امید دیدن خانوادم اومده بودم و حالا باید دست از پا دراز تر برمیگشتم تهران . بغض توی گلوم چنگ انداخته بود و داشت خفم میکرد ولی جرأت نداشتم بشکونمش . میترسیدم ، از اینکه کسی من رو بشناسه میترسیدم .

زنه- خانوم ؟

به طرفش برگشتم و سعی کردم همون لبخند اولم رو حفظ کنم ولی چندان موفق نبودم .

خانوم- شما خودت هیچ آدرس یا شماره ای ازشون نداری ؟

-نه من یکی از اقوامشون هستم بعد از مدت ها برگشتم ببینمشون .

به سرتاپام نگاه کرد و گفت : من خودم که نه شماره دارم نه آدرس حالا بیا تو شاید پسرم یه آدرسی چیزی ازشون داشته باشه .

-نه مزاحمتون نمیشم .

لبخندی زد و گفت : این چه حرفیه ؟ توئم جای دخترم بیا تو تا یه چایی بخوری پسرمم پیداش میشه .

سرم رو پایین انداختم و زنه که سکوتم رو رضایت تعبیر کرد از جلوی در کنار رفت و منم وارد خونه شدم . با دیدن حیاط خونه خاطرات توی ذهنم تداعی شدن و همین باعث شکستن بغضم شد . ولی دلم نمیخواست اون زن اشکام رو ببینه . به حوض سنگی کوچیک وسط حیاط نگاه کردم . چه قدر دلم میخواست به جای اون حوض توی خونمون استخر داشتیم همیشه به بابا میگفتم اگه یه ذره وضعت بهتر بود ما به جای این حوض مسخره توی حیاط الان طبقه پایین خونمون یه استخر داشتیم . بابامم در جواب بهم میخندید و میگفت ایشالا خودت یه شوهر پولدار گیرت میاد و به جای یه استخر چهار تا استخر توی خونت میزنی . و من بر خلاف توقع مامانم که دوست داشت سرخ و سفید بشم نیشم شل میشد و در کمال پرویی میگفتم ایشالا .

و چه احمقی بودم که دلم میخواست جای این حوض پر از صمیمیت با اون استخر عوض بشه . توی خونه نه ، توی عمارت خاتون این چیزا خیلی بود ولی عشق .....

زنه- سر پا واینسا بیا بریم تو .

اشکام رو پاک کردم و گفتم : نه حیف حیاط به این قشنگی نیست ؟ همین جا راحتم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

راحت نبودم فقط دلم نمیخواست با دیدن خونه ی سابقمون دلم بگیره و اشکام بیشتر سرازیر بشه . باز یه لبخند مهمون لب هاش شد .

زنه- پس بیا روی این تخته بشین .

دیگه نتونستم مخالفت کنم و روی اون تخت چوبی که قبلا توی حیاطمون بود نشستم . با اینکه این خونه مدرن بود و تقریبا جای خوب شهر بود ولی بازم بابا از زندگی سنتی خوشش میومد و این من رو کفری میکرد . من از سنتی زندگی کردن بابا بیزار بودم و دلم یه زندگی مدرن و امروزی میخواست .

زنه- تا تو اینجا بشینی من میرم دو تا لیوان چایی میریزم میام .

-زحمت می کشین .

لبخند مادرانه ای بهم زد و به سالن رفت . دلم برای دیدن خونمون تنگ شده بود . دوست داشتم ببینم تغییری کرده یا نه ولی از ترس اینکه این بغض لعنتی باز بشکنه جرأت نکردم برم تو و روی همون تخته نشستم . من دوست داشتم خونمون رو ببینم ولی فقط زمانی که خانوادم اینجا بودن . من این خونه رو بدون خانوادم نمیخواستم . چند دقیقه توی تنهایی گذشت و زنی که حالا حس میکردم چه قدر اخلاقش شکل مامانمه سینی به دست وارد حیاط شد و کنارم نشست . ازش تشکر کردم . با چرخش کلید توی در زنه لبخندی زد و گفت : پسرمم اومد .

لیوان چایی رو توی سینی گذاشتم و از جا بلند شدم . پسرش که وارد خونه شد با چشمایی که بی شباهت با نعلبکی نبودن نگاش کردم . یعنی این خانوم پسری به این بزرگی داره ؟ منو بگو فکر میکردم خیلی باشه هفده سالشه . اصلا بهش نمیومد همچین پسری داشته باشه . خانومی که حالا دیگه جای مادرم بود از جاش بلند شد و گفت : خوش اومدی !

پسرش لبخندی زد و نگاه متعجبش رو به صورتم دوخت . میخواست علت اومدن یه دختر غریبه رو به خونشون بدونه . مامانش پیش دستی کرد و گفت : پسرم این خانوم یکی از اقوام خانواده ی مقدمه . من که ازشون آدرس نداشتم گفتم شاید تو ازشون یه آدرس داشته باشی .

پسرش نگاهی به من کرد و گفت : نمیدونم باید برم توی دفترچه تلفنم ببینم ولی نمیدونم کجا گذاشتمش .

خانومه- گذاشتمش توی کشوی اولی توی آشپرخونه . بیا بریم بهت بدم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از من معذرت خواهی کرد و جلوتر از پسرش راه افتاد . پسرشم معذرت خواهی سرسری کرد رفت توی خونه . باز من مونده بودم و این خونه ی هنوز وجود خانوادم رو توش احساس میکردم . پسرش به چشم برادری قیافه ی خوبی داشت . چشمای عسلی و پوستی گندمگون و لبی قلوه ای و بینی سر بالا . ولی از تیپش معلوم بود خیلی اهل پوشیدن لباس شیک و مارکدار نیست . یه پیرهن ساده ی زرد رنگ و یه شلوار کتون مشکی تنش بود . صداشون رو که از توی خونه شنیدم کنجکاو شدم ببینم چی میگن .

پسره- مامان این دختره رو برای چی راه دادی تو خونه ؟

زنه- بنده خدا اومده بود دنبال خانواده ی مقدم گفت هیچ آدرسی ازشون نداره منم دلم سوخت . گفتم یه کمکی بهش بکنم .

چند ثانیه مکث و بعد صدای پسره که با لحن تند تر از قبل مادرش رو مخاطب قرار میداد : یعنی هر کی میاد دم خونه میگه دنبال یه نفر میگرده شما باید توی خونه راهش بدی ؟ اگه دزدی چیزی بود چی کار میکردی ؟ اگه خدایی نکرده برای چندرغاز پول بلایی سرت میورد چی کار میخواستی بکنی ؟

زنه- خدا رو خوش نمیاد پشت سرش بد بگی مادر . من مطمئنم این دختر هیچ نیت بدی نداره . مگه ندیدی چه قدر معصومه ؟

پسره- کجاش معصومه مادر من ؟ تو به دختری که اینقدر آرایش میکنه و بی بندباره میگی معصوم ؟

زنه- من به آرایشش کاری ندارم . من آدم شناسم مادر نگاهای این دختر صادقه پشت نگاهش هیچ نیت بدی نیست من میدونم .

پسره- حرفایی میزنی . آخه هر کی آدم بدی باشه که روی پیشونیش نمی نویسه من بدم . من آدمایی دیدم از این دختره معصوم تر میزد چهرشون ولی یه هفت خطایی بودن که حد نداشت .

زنه- حالا که راهش دادم میگی چی کار کنم ؟ میخوای برم پرتش کنم توی خیابون ؟

پسره- لازم نکرده . حداقل برو پیشش تا من برم دفترچه تلفنمو پیدا کنم . تنها نباشه بهتره ! درضمن شمام از این به بعد حواستو بیشتر جمع کن .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سرم رو انداختم پایین و چشمام رو بستم . خدایا چیا شنیدم امروز ؟ دلم میخواست همون موقع برم از اون خونه ی لعنتی ولی متأسفانه شماره ی برادرم دست اون پسره بود و من به جز خونمون هیچ جایی رو نداشتم که برم . در حیاط باز شد و زنه با لبخندی که معلوم بود کاملا تظاهریه وارد حیاط شد و گفت : ببخشید معطل شدی .

روم رو برگردوندم . خیلی داشتم جلوی خودم رو میگرفتم که هر چی از دهنم در میاد بارش نکنم . زنه که مقصر نبود . اون پسر از خود راضیش شم کاراگاهیش گل کرد به من شک کرد . موقع رفتن میدونم چی کارشون کنم . الان کارم پیششون گیره . زنه دیگه حرفی نمیزد انگار واقعا حرفای پسرش رو باور کرده بود و منتظر بود تا من برم بیرون و کل خونه رو بگرده .

پسره- فکر کنم توی این دفترچه باشه .

با صداش من و مامانش به طرفش برگشتیم . با کمی فاصله از مادرش نشست و شروع به گشتن شماره های داخل دفترچه کرد . از زور استرس با پاهام به زمین ضربه میزدم و ناخنم رو توی دهنم کرده بودم و باهاش بازی میکردم . دلیل این همه استرس رو نمیدونستم ولی مطمئن بودم به خاطر پیدا نکردن شماره نیست . من هنوزم از عکس العمل خانوادم مخصوصا بابام نسبت به خودم مطمئن نبودم و باید خودم رو برای اتفاقات جدید آماده میکردم . یاد روزی افتادم که فربد برای گرفتن جواب آزمایش دی ان ای رفته بود اون روزم امیر حال من رو داشت . با صداش به خودم اومدم : پیداش کردم . آقای مقدم .

موبایلم رو در اوردم و پسره شماره رو گفتو منم توی گوشیم ذخیره کردم . اینجا جای مناسبی برای زنگ زدن نبود باید میرفتم بیرون و سر حوصله شماره ی برادرم رو میگرفتم . تشکر سردی کردم و از خونه بیرون اومدم به محض اینکه درو بستم یادم اومد حرفم رو بهشون نزده بودم . نمیخواستم جوری باهاشون حرف بزنم که ناراحت بشن مخصوصا مادرش که توی این چند لحظه حق مادری رو ادا کرد . میخواستم با خود پسره حرف بزنم و بهش بفهمونم که از ظاهر آدما هیچ قضاوتی نباید کرد . این بار به جای زنگ زدن در زدم و مادرش دوباره اومد دم در . لبخندی زد و گفت : چیزی جا گذاشتی ؟

-نه جسارته ولی میشه یه لحظه آقا پسرتونو صدا کنین یه کار کوچیک باهاشون دارم .

قشنگ معلوم بود از تعجب دو تا شاخ روی سرش سبز شده ولی بازم به روی خودش نیورد دو قدم توی خونه رفت توی خونه پسرش رو صدا کرد : علی . علی مادر دم درت کارت دارن .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پسرش که حالا معلوم بود اسمش علیه از روی تخته بلند شد و گفت : کی بود ؟

زنه- خودت برو ببین .

علی اومد دم در با دیدن من مثل مادرش متعجب شد ولی به روی خودش نیورد و با یه ژست خاصی گفت : بفرمایید ؟

کمی بهش نزدیک شدم نمی دونستم چجوری بهش بگم که ناراحت نشه بهرحال اون شماره ی برادرم رو بهم داده بود و من یه جورایی بهش مدیون بودم . با صدای علی به خودم اومدم : مشکلی پیش اومده ؟

نفس عمیقی کشیدم و سعی کردم به حرفی که میخوام بزنم مسلط باشم : میتونم باهاتون رو راست باشم ؟

سرش رو تکون داد و گفت : بله حتما .

-ببینین من اصلا دوست ندارم کسی از روی قیافه قضاوتم کنه و خودمم از روی قیافه کسی رو قضاوت نمیکنم . شاید من در ظاهر یه دختر مانتویی و به قول خیلیا قرتی و بی بند و بار باشم ولی هر دختری که مانتوییه معنیش این نیست که خرابه و هر دختر چادریم مسلمون نیست فقط خواستم بگم شما نباید آدما رو از روی ظاهر قضاوت کنین .

علی- من واقعا از شما معذرت میخوام اگه زود قضاوت کردم ولی قبول کنین که جامعه پر از گرگه و خیلیا توی کمین نشستن تا از یه آدم ساده ای مثل مادر من که دلش برای همه میسوزه اخاذی کنن و پولشو بالا بکشن . توی اینکه شما خانوم متشخصی هستین شکی نیست ولی من میخواستم به مامانم بفهمونم که حواسشو بیشتر جمع کنه و به هر کسی اعتماد نکنه . من همون موقع که اومدم خونه فهمیدم هیچ نیت بدی توی کارتون نیست .

به روش لبخند زدم . من خودمم زود قضاوت کرده بودم . موبایلم رو نشونش دادم و گفتم : بابت شماره ممنون .

متقابلا لبخندی زد و گفت : خواهش میکنم کاری نکردم . امیدوارم پیداشون کنم .

تشکر کردم و از کوچه بیرون زدم . توی خیابون درست نبود بهش زنگ بزنم من از واکنش خودم و عرفان خبر نداشتم دوست نداشتم وسط خیابون گریه و زاری کنم . یه پارک نزدیک خونمون بود و من و خانوادم اکثر اوقات میرفتیم توش . به سمت همون پارک که حالا امکاناتش بیشتر از قبل

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شده بود رفتم و روی یکی از نیمکتا نشستم . به شماره ی عرفان نگاه کردم . این بار دیگه هیچ شک و شبهه ای درکار نبود و مطمئنا شخص پشت خط عرفان بود . نفس عمیقی کشیدم و دکمه ی اتصال رو زدم . یه بوق ..... دو بوق ..... سه بوق ..... : بله ؟

خودش بود . صدای داداشم بود هنوز همون صدای جذاب رو داشت فقط یه کم مردونه تر شده بود . تمام حرفایی که آماده کرده بودم بهش بگم از ذهنم پرید و فقط تونستم به صدای جذابش که برای بار دوم با تحکم بیشتری بله گفت گوش کنم . طاقت نیوردم و تماس رو قطع کردم . دستم رو جلوی دهنم گرفتم و آروم اشک ریختم . چه قدر ادعا میکردم قوی شدم و با شنیدن صدای داداشم هیچ حسی بهم دست نمیده ولی همش کشک بود و نتونستم باهاش حرف بزنم . صدای پیت بال که بلند شد و موبایلم رو برداشتم و با ترس به اسم عرفان نگاه کردم . چشمام رو بستم و بعد از کشیدن نفس عمیق تماس رو برقرار کردم . با شنیدن دوباره ی صداش همون یه ذره تلاشی که برای جلوگیر از هق هق کرده بودم از بین رفت و صدای هق هقم بلند شد . عرفان که حالا مطمئن شده بود کسی پشت خطه سعی کرد ارتباط رو برقرار کنه و با من حرف بزنه .

عرفان- الو ؟ حالتخوبه ؟ مشکلی پیش اومده چرا حرف نمیزنی ؟

زبون لعنتیم که همیشه سه متر درازه حالا انگار لال شده بود و هر چی سعی میکردم به صحبت بگیرمش نمیشد . عرفان که دید قصد حرف زدن ندارم خواست تماس رو قطع کنه تمام توانم رو توی زبونم جمع کردم و اسمش رو صدا کردم : عرفان !!؟

اینقدر سوزناک گفتم که دلم برای خودم سوخت . واقعا چجوری تونستم سه سال دوریشون رو تحمل کنم و دووم بیارم ؟ عرفان با تعجب گفت : ببخشید شما اسم منو از کجا میدونی ؟

دوباره گریه کردم . همین که تماس قطع نشد جای شکرش باقی بود .

عرفان- میدونم هنوز پشت خطی . بگو اسم منو از کجا میدونی .

دوباره سعی کردم تا بتونم باهاش حرف بزنم : عرفان من ..... من ..... من .....

نفسم تنگ شد و دیگه نتونستم حرف بزنم . لعنتی !! درست یه قدمی رسیدن به داداشم باید لال مونی بگیرم ؟

عرفان- شما چی ؟ چرا حرف نمیزنی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چند ثانیه مکث کرد و انگار چیزی یادش اومد ولی شک داشت چون با تردید زمزمه کرد : مرجان ؟

همین کلمه برای بلند شدن صدای گریم کافی بود . همین که عرفان فهمیده بود یا شک کرده بود من مرجانم برام بس بود .

عرفان- مرجان آبجی خودتی ؟ تورو خدا یه چیزی بگو چرا حرف نمیزنی ؟

لعنتی نمیتونم حرف بزنم . مگه نمی بینی چجوری دارم زار میزنم . دوباره سعیم رو کردم تا حرف بزنم : آره داداشی . من مرجانم .

نفسش رو فوت کرد بیرون و گفت : الهی قربونت برم کجایی تو ؟

-من ... روبه رو .... پارک ... نزدیک خونمون .

عرفان- همون جا وایسا تا چند دقیقه دیگه میام پیشت باشه ؟

-زود میای ؟

عرفان- آره قول میدم زود بیام تو فقط از اونجا جم نخور تا من بیام باشه ؟

-باشه .

تماس قطع شد . موبایلم رو توی جیبم سر دادم و خدا رو از ته دل شکر کردم . اگه نمیتونستم با عرفان حرف بزنم دیگه هیچ امیدی نبود . خدایا شکرت . اشکام رو پاک کردم و منتظر عرفان شدم . دلم بدجوری هواش رو کرده بود . دوست داشتم ببینمش میخواستم ببینم چه قدر تغییر کرده مسلما توی این سه سال خیلی عوض شده .بی صبرانه منتظرش بودم تا در آغوشش بگیرم و به خودم ثابت کنم که هنوزم یه سریا هستن که دوستم دارن . مامان و بابام رو نمیدونم ولی عرفان جزء همین آدما بود . چند دقیقه ای که منتظرش بودم به اندازه ی چند ساعت طول کشید اون لحظه ها برام سخت ترین لحظات بود . خودم رو برای دیدنش آماده میکردم . نمیدونستم باید چجوری باید باهاش روبه رو بشم . بعد از سه سال قرار بود داداشم رو ببینم برخورد دادشم نشون میداد که هیچ ناراحتی ازم نداره امیدوارم درباره ی مامان و بابامم همین باشه . امیدوارم اونا هم این قضیه رو فراموش کرده باشن و منو ببخشن . عکس العمل داداشم دیدن داشت وقتی بعد از سه سال خواهرش رو بدون چادر میدید . شاید از اینکه بدون چادرم بهم گیر بده شایدم اصلا براش مهم نباشه . سرم رو تکون دادم تا این افکاری که ذهنم رو متلاشی کرده بودن از ذهنم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بپرن الان مهم ترین چیز دیدن برادرم بود . همین و بس !!! از دور دیدمش و ناخواسته از روی نیمکت بلند شدم چه مردی شده برای خودش . الان باید بیست و چهار سالش باشه . توی این سه سال خیلی عوض نشده فقط از اون بچگی در اومده و یه کمی پخته تر شده . روبه روی نیمکت وایساد و بهم خیره شد انگار منتظر واکنش از طرف من بود . منم وقت رو تلف نکردم و به طرفش رفتم و خودم رو توی بغلش انداختم . خیلی وقت بود از این آغوش محروم بودم از آغوش برادرانه ! دستای عرفان دورم حلقه شد و زیر گوشم زمزمه کرد : تو که همه رو دق مرگ کردی آبجی .

سرم رو به شونه هاش نزدیک کردم و خودم رو خالی کردم . از آغوشش بیرون اومدم دستاشو روی بازو هام گذاشت . با شصتش اشکام رو پاک کرد و گفت : گریه نکن دیگه . بعد از این همه وقت هم دیگه رو دیدیم میخوای آبغوره بگیری ؟

لبخندی زدم و گفتم : اشک شوقه .

این بار عرفان من رو توی آغوشش گرفت . دستش رو نوازش گونه روی سرم کشید و گفت : چرا اینقدر دیر برگشتی ؟

بغض لعنتیم باز شکسته بود و حرف زدن رو برام سخت کرده بود . درست زمانی که دلم میخواست برای داداشم حرف بزنم و بهش بگم بدون شماها چه قدر سختی کشیدم و هق هق لعنتی اجازه نمیداد . تمام سعیم رو کردم و گفتم : بابا خودش گفت دیگه برنگرد وگرنه من دو ساله که دلم میخواد برگردم پیشتون .

عرفان- بابا خودشم پشیمونه قربونت برم . بعد از مرگ مسعود هم مامان هم بابا چشماشون به دره تا تو برگردی . بابا هر روز اظهار پشیمونی میکنه به خاطر حرفی که روز عقدت بهت زد .

از آغوشش بیرون اومدم . یعنی اگه من همون شب برمیگشتم راهم میدادن ؟ کاش اینقدر بچگونه تصمیم نمیگرفتم و برمیگشتم اون غرور لعنتی اینقدر ارزش نداشت که به خاطرش دو سال عمرم رو حروم کنم . عرفان موهای نامرتبم رو زیر شالم قرار داد و با لبخند گفت : بریم که مامان از دیدن مهمونش خوشحال میشه .

لبخندی زدم و در حالی که دست عرفان توی دستام قرار داشت راه افتادم . چه حس خوبی بود وقتی میدونستی یه پشتیبان داری ، وقتی میدونستی یه حامی داری ، وقتی میدونستی یه برادر داری نه برادری که به حرف برادر بود . نه برادری میلاد و میثم . یه برادر واقعی مثل عرفان که مثل کوه پشتته و نمیذاره آب توی دلت تکون بخوره و چه ساده ای بودم من که فکر میکردم اگه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

برگردم کسی توی اون خونه منتظرم نیست . پرشیای سفید عرفان رو که دیدم لبخند روی لبام نشست . پس ماشینم خریده بود .

-ماشین جدید مبارک .

عرفان نگاهی بهم انداخت و با لبخند گفت : چه فایده وقتی خواهرم در کنارم نبود که ببرمش دور دور ؟

-الان چی ؟ الان که خواهرت کناره .

عرفان- الان همه چی ردیفه .

لبخندی زدم و گونش رو بوسیدم . دلم برای این محبتای برادرانش تنگ شده بود و من چه خوشبختی بودم که الان دوباره اون محبت رو به دست اورده بودم .

عرفان- نمیخوای چیزی بگی ؟

-چی بگم ؟

عرفان- سه سال ازمون دور بودی پس نباید بی خبر باشی .

-نیستم . اتفاقا اینقدر حرف برای گفتن دارم که نمیدونم از کجا باید شروع کنم ولی بذار بریم خونه اونجا براتون همه چیزو میگم .

چیزی نگفت . من میخواستم پیش مامان درد دل کنم عرفان که میدونست حرف بزنه .

-تو بگو . این چند وقته چی کارا کردین ؟

عرفان- همه ی مشکلات ما از وقتی که تو از خونه رفتی شروع شد . بابا از حرفی که بهت زده بود (دیگه برنگرد) بدجوری پشیمون شده بود و مامانم همیشه چشم به راه در بود تا تو بیای تو ببینتت ولی هیچوقت نیومدی . مدام به بابا میگفت اگه اون روز با حرفات دلت رو نمیشکستی الان میتونستم دخترمو ببینم بابا هم اون زمون هنوز از دستت دلخور بود و به مامان میگفت اون دیگه دختر من نیست و از این حرفا . منم اون روز مثل بابا فکر میکردم معتقد بودم تو یه خطا کاری و دیگه این خانواده نباید با تو کاری داشته باشه برای همین هیچوقت برام مهم نبود چجوری داری زندگی میکنی . مامان خیلی دوست داشت بهت تلفن بزنه و حالت رو بپرسه ولی هیچ شماره ای ازت نداشت . بابا کم کم داشت میفهمید که چه اشتباهی کرده اون حرفو بهت زده نگاش رنگ

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پشیمونی گرفته بود و گاهی که ما حواسمون نبود عکساتو برمیداشت نگاه میکرد . میدونم حرف زشته ایه ولی بابا و مامان بعد از مرگ مسعود که خیلی دردناک بود یه جورایی خوشحال شدن که شاید بتونن دوباره تورو ببینن ولی وقتی آدرس خونتونو از بابای مسعود گرفتیم و اومدیم دم خونتون تورو ندیدیم همه ی امیدشون نا امید شد . مستانه (خواهر کوچیک مسعود) همش دلداریشون میداد و میگفت شاید برای کاری رفته بیرون و تا چند دقیقه ی دیگه برمیگرده . ولی چند دقیقه شد یه سال و نیم و تو برنگشتی مامان که دلش از بابا بیشتر از قبل گرفته بود هر روز به بابا میگفت که تو باعث شدی مرجان ول کن بره . بابا از زور غصه ی تو یه شب سکته قلبی کرد و دو روز رفت توی کما . بعد از اون برای اینکه اون خونه تورو یادمون مینداخت و فروختیمش و رفتیم یه جای دیگه . مامان روز به روز پیرتر و شکسته تر از روز قبل شد و هنوزم دارن توی دوریت میسوزن . من وقتی این قضیه رو دیدم تصمیم گرفتم کل شهرو بگردم تا پیدات کنم ولی انگار آب شده بودی رفته بودی توی زمین . حتی شهرستانای اطراف رو گشتن ولی هیچ کس ازت خبر نداشت .

آهی کشیدم و سرم رو پایین انداختم . کاش نمیرفتم ! این همه خانوادم رو اذیت کردم به خاطر افکار پوچ و بچگونه .

-من اگه میدونستم اینقدر دوست دارین برگردم هیچوقت نمیرفتم .

دستم رو توی دستش گرفت و گفت : مهم اینه که الان پیشمونی . دیگه هیچی مهم نیست . اون همه دوندگی به دیدن دوبارت می ارزید .

دستشو نوازش گونه روی سرم کشید و گفت : حالا بگو ببینم کجا بودی تو . هر چی دنبالت گشتم پیدات نکردم .

نگاش کردم .

-تهران .

چند ثانیه نگام کرد و دوباره به کیلومتر شمار چشم دوخت : تهران . ولی تو که اونجا کسی رو نداشتی .

-آره . توی خونه ی یه مادر و پسر مستخدم شبانه روزی بودم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

عرفان چشمش رو بست و باز کرد . از روی تأسف یا دلسوزی معلوم نبود ولی نشون میداد هنوز هیچی نشده سختیام رو درک کرده .

عرفان- خیلی اذیتت کردن ؟

با یاد آوری اتفاقاتی که برام افتاده بود بغض گلوم رو گرفت . هیچ کس اذیتم نکرد فقط سادگی خودم باعث شد بزرگترین ضربه ی زندگیم رو ببینم . سادگیم باعث شد میلاد ازم سوء استفاده کنه به جای برادری حس دیگه ای بهم پیدا کنه سادگیم باعث شد عاشق امیر بشم و اون بزرگترین ضربه ی زندگی رو بهم بزنه .

-مهم نیست داداش . کشیدن اون همه سختی به دیدن دوباره ی تو و مامان بابا می ارزه مگه نه ؟

سرش رو به نشونه ی آره تکون داد . چه قدر اخلاقش نسبت به سال پیش عوض شده بود . مردی شده بود واسه خودش.

عرفان- یه خبر دیگم دارم .

منتظر نگاش کردم . به سرعت ماشینش اضافه کرد و گفت : فرشاد چند ماه پیش تصادف کرد و مرگ مغزی شد .

فرشاد زندگی من رو نابود کرد و خودش به همین راحتی از دنیا رفت .

-فقط امیدوارم توی این دنیا جز بدبختی هیچی نصیبش نشه .

دوست داشتم از بهروز و آرش بدونم ولی کسی نمیدونست که توی این قضیه علاوه بر مسعود کس دیگه ایم دست داشته . یعنی کسی باور نمیکرد فرشادم اگه عرفان میدونست چون مسعود قبل از عقدمون یه چیزایی درباره ی فرشاد بهش گفته بود .

ماشین رو پارک کرد و روبه من گفت : رسیدیم .

از ماشین پیاده شدم و به در خونه ی جدیدمون نگاه کردم . نسبت به اون خونه کوچیکتر به نظر میرسید ولی مهم نبود . من آلونکی که همراه پدر مادر و برادرم توش زندگی کنم به صد تا عمارت خاتون ترجیح میدم .

عرفان- فقط دوست ندارم مامان هیجان زده بشه اگه عیب نداره تو یه ذره عقب تر وایسا تا من آمادش کنم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-باشه .

کنار دیوار وایسادم عرفان زنگ درو فشرد . بعد از چند لحظه صدای یه زن که احتمالا مامان بود بلند شد : کیه ؟

عرفان- منم مامان .

بعد از چند لحظه در باز شد و مامان اومد دم در . چهرش رو از اون زاویه نمیتونستم ببینم ولی چادر توی سرش ..... هنوز اون چادر سفید با گل های قرمز رو داشت . اون چادر رو من قبل از ازدواجم براش خریده بودم و اونم خیلی از مدلش استقبال کرد . یه کم کهنه شده بود ولی هنوزم قابل استفاده بود . صداشون رو میشنیدم . مامان درحالی که میرفت تو غرغر زنان گفت : تو که کلید داری منو با این پا نکشون تا دم در .

عرفان- ببخشید کلیدمو یادم رفت بردارم .

مامان رفت تو و عرفان قبل از اینکه بره تو به من اشاره کرد برم جلوی در و رفت تو . خودم رو به در نیمه بازمون رسوندم و جوری که دیده نشم از لای در نگاه کردم . مامان چادرش رو در اورده بود و داشت میرفت تو . چه قدر دلم برای اون موهای زیتونی کوتاه تنگ شده بود . عرفان چند تا پله رو پایین رفت و مامان رو مخاطب قرار داد : مامان امروز مهمون داریم .

مامان که داشت از دراوردن چادرش پشیمون میشد نگاهی به عرفان کرد و خواست چادرش رو دوباره سرش کنه که عرفان گفت : نیاز نیست . محرمه .

خیالش کمی راحت شد . کمی جلوتر رفت و روی یه چهارپایه نشست .

مامان- مهمون این موقع روز ؟

عرفان- این مهمونی که اومده چه صبح زود بیاد چه نیمه شب عزیزه .

مامان- کیه مگه ؟

عرفان- اِ همین طوری نمیشه که . مژده گونی بده تا بگم .

مامان- خودتو لوس نکن عرفان میدونی خوشم نمیاد .

عرفان- چشم قربونت برم . شما فقط حدس بزن این مهمون عزیز کیه ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان- داییت اومده ؟

عرفان- مادر من دایی کجاش عزیزه ؟ من برای اومدن دایی اینقدر حاشیه چینی میکنم ؟

مامان- چه میدونم . توئم وقت گیر اوردی غذام ته گرفت.

از روی چهار پایه بلند شد و خواست بره تو که عرفان دوباره گفت : نمیخوای بدونی کیه ؟

مامان- نمیگی که . بگو میخوام برم .

عرفان- کامل نمیگم که مزش بپره ولی یه راهنمایی میکنم . خیلی وقته ندیدیش .

مامان چند ثانیه فکر کرد و باناباوری گفت : نکنه .....

عرفان که خیالش راحت شده بود درو باز کرد و جوری که مامان من رو نبینه گفت : مهمون بیا تو .

یه چشمک بهم زد و رفت کنار . سه تا پله رو طی کردم و وارد حیاط کوچیک و سبزمون شدم . مامان جلو اومد و با چشمای گرد شده نگام کرد . باورش نمیشد کسی که جلوش وایساده دخترشه . منم باورم نمیشد کسی که جلومه مامان ارمغانمه . نگاهی به صورت معصومش کردم قبل از اینکه فرصت حرفی رو بهش بدم با چند قدم سریع خودم رو بهش رسوندم و توی آغوشش جا گرفتم . یکی از دستای مامان دور کمرم حلقه شد و یکی از دستاشو روی سرم گذاشت و نوازشم کرد . دیگه دلم نمیخواست بغضم رو قورت بدم . باید گریه میکردم همزمان با مامان صدای هق هقم بلند شد . بدن مامانم هنوزم بوی عطر محمدی میداد همون بویی که هر وقت به مشامم میرسید آرامش میگرفتم . الکی که نبود مادر بود . مادر مقدس بود و لیاقت میخواست !!از آغوشش بیرون اومدم و نگاش کردم . با اون نگاه بود که تازه متوجه چین و چروکای صورتش شدم . چه قدر شکسته شده بود . در حالی که صورتش خیس از اشک بود صورتم رو پاک کرد و گفت : گریه نکن قربونت برم .

در بین اشکام لبخند زدم . حتی وقتی خودش گریه میکرد دوست نداشت گریه ی بچه هاش رو ببینه . در جوابش گفتم : شما دیگه گریه نکن تا منم گریه نکنم .

اشکش رو پاک کردم . دستمو توی دستش گرفت و یه بوسه ی کوچیک روی انگشتم زد و گفت : این اشک شوقه عزیزم. دخترم بعد از سه سال برگشته خونه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خم شدم گونش رو بوسیدم . بابا از سر و صدای ما اومد پشت پنجره و گفت : چه خبره محله رو گذاشتین .....

بقیه ی حرفش رو با دیدن من خورد و با تعجب نگام کرد . مامان با نگاه متعجب بابا لبخندی زد و گفت : فرخ بیا ببین کی اومده .

سرم رو پایین انداختم و به پیرهن سبز سیدی مامان خیره شدم .

مامان- تو که هنوز مثل ماست وایسادی بیا توی حیاط .

هنوز از دستم دلخور بود شایدم توقع دیدنم رو نداشت ولی نباید میذاشتم بابا پیش قدم بشه . برای همین قبل از اینکه بابا بخواد بیاد حیاط مامان رو از خودم جدا کردم و با یه معذرت خواهی به سالن رفتم . توی خونه برعکس حیاط بزرگتر از خونه ی قبلیمون بود . بابا با عصا جلوی پنجره وایساده بود و به در خیره شده بود . با دیدن من عکس العملی نشون نداد . با صدای لرزونی گفتم : هنوزم از دستم ناراحتی بابا ؟ حق داری کی میتونه دختر خطا کارشو ببخشه .

یه قطره اشک از چشمم چکید : بابا اشتباه کردم قبول دارم . من اشتباه کردم بد اشتباهیم کردم ولی به خدا تاوانشو دادم . باور کن توی این سه سال زندگی زهر مارم شد . بابا میدونی بچم مرد ، شوهرم خود کشی کرد ، خودم آواره ی کوچه خیابونا شدم ، بابا میدونی چه قدر تحقیر شدم ؟ بابا میدونی همه بهم میگفتن هرزه و خیابونی ، بابا میدونی بازیچه ی دست پسرا شدم ، بابا میدونی مسعودم تاوان مرگ بچش رو ازم گرفت و آه بچم دامنمو گرفت . بابا آه همتون دامنمو گرفت . بابا کاش هیچوقت دانشگاه نمیرفتم من از اعتمادتون سوءاستفاده کردم ولی تاوان این سوءاستفادگی رو دادم . بابا میشه منو ببخشی ؟

چشمام رو که باز کردم بابام رو جلو روم دیدم . تکیه به عصا وایساده بود و با غم خاصی توی نگاش نگام میکرد . غمی که مخصوص یه پدر بود .

بابا- من خیلی وقته منتظرتم . میدونم بابت حرفی که بهت زدم برنگشتی ولی منم معذرت میخوام بابت اون حرفام .

چند ثانیه مکث کرد و گفت : از بعد از مرگ مسعود منتظرتم .

وای بر من !!! دو سال خانوادم رو منتظر گذاشتم فقط به خاطر اون غرور لعنتی . خم شدم و خواستم دستش رو ببوسم که مانع شد و دستشو روی شونم گذاشت .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بابا- نکن این کارو .

لبخندی زدم و گفتم : دوستت دارم بابا .

بهم لبخند زد و منو توی آغوشش گرفت . چه شیرین بود این سه آغوش و من چه زجری کشیدم که سه سال از این سه آغوش محروم بودم . از بغل بابا بیرون اومدم .

-یعنی شما از دست من ناراحت نیستین ؟

بابا- من خیلی وقته که دیگه از دستت ناراحت نیستم .

به چشمام نگاه کرد و گفت : امروز خیلی به چشمات فشار اوردی .

-خیلی وقته ازشون کار نکشیدم امروز تلافی کردم .

لبخند پدرانه ای بهم زد و گفت : خوشحالم برگشتی .

اگه دنیا رو بهم میدادن اینقدر خوشحال نمیشدم .

-ولی من ناراحتم که چرا اینقدر دیر برگشتم .

بابا- مهم اینه که برگشتی . حالام برو یه کم استراحت کن .

مامان جلو اومد و بازوم رو گرفت و گفت : بیا بریم اتاقتو نشونت بدم حتما خیلی خسته ای .

واقعا خسته بودم . بعد از پشت سر گذاشتن چند روز پر استرس کمی خواب لازم بود ولی قبلش دلم میخواست یه دوش آب گرم بگیرم .

-مامان میشه اول برم حموم ؟

مامان- چرا نمیشه ؟

دستم رو گرفت و به سمت حموم راه افتادیم . چه حس خوبی بود . احساس میکردم یه خوابه ، یه خواب شیرین کاش میشد هیچوقت از این خواب شیرین بیدار نشم . مامان در حموم رو برام باز کرد و گفت : آب گرم رو که باز میکنی فوری نرو زیرش تا دو دقیقه خیلی داغه .

-چشم مامان گلم .

به چشمای قهوه ای روشنش نگاه کردم و گفتم : فقط لباسام توی چمدونم توی صندوق ماشینه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لبخندی بهم زد و گفت : الان به عرفان میگم بره برات بیارتش .

متقابلا به روش لبخند زدم و با چشمام ازش تشکر کردم . بعد از چند دقیقه با چمدون توی دستش برگشت ، زیپش رو باز کردم یه تیشرت شلوار از توش برداشتم و ازش خواستم اگه زحمتی نیست ببره توی اتاقی که از امشب مال من بود مامان- مرجان ؟

به طرفش برگشتم : جانم ؟

مامان- واقعا نمیدونم چی بگم . اینقدر از اومدنت هیجان زدم که نمیدونم چجوری باید خوشحالیمو ابراز کنم .

- همین که توی چشمای خوشگلت غم نباشه و روی لبات لبخند باشه برای من بسه .

کمی بهش نزدیک شدم و زمزمه کردم : همیشه بخند مامانم .

مامان- قربونت برم .

گونم رو بوسید و از در حموم فاصله گرفت . مامان ارمغانم یه فرشته بود ، یه فرشته ی زمینی کاش منم میتونستم مثل مامانم یه مامان خوب باشم برای بچم ولی نتونستم . من لیاقت بچه دار شدن نداشتم . آهی کشیدم و لباسام رو از تنم در اوردم وان رو پر از آب گرم کردم و توش نشستم . آب که به بدنم برخورد میکرد خستگیام رو از بین میبرد و ذهنم رو از هر فکری آزاد میکرد . واقعا که آب یه آلاینده ست . آلاینده از کثیفی ها ، بدی ها و زشتی ها . بدنم کم کم گرم شد و نفهمیدم کی خوابم برد .

***

با صدای یه نفر که سعی داشت بیدارم کنه به زور چشمام رو باز کردم . با تعجب به محیط اطرافم نگاه کردم انگار توی هواپیما بودم . من الان باید شیراز ، توی خونمون ، توی وان حموم باشم . کمی بیشتر به مغزم فشار اوردم تا اتفاقات اخیر رو به یاد بیارم . رفتم دم خونه ی قبلیمون یه زن اومد دم در ... بهم گفت خانوادم از اونجا رفتن ... پسرش اومد و شماره ی عرفان رو بهم داد ... رفتم توی پارک و شماره ی عرفان رو گرفتم ... عرفان اومد دنبالم ... باهم رفتیم خونه ی جدیدمون ... مامان بغلم کرد و بابام بغلم کرد و بهم گفت خوشحالم برگشتی ... از مامان خواستم برم حموم اونم راهنماییم کرد ... ازش خواستم همیشه بخنده و اونم صورتم رو بوسید و ... ترسیدم و خواستم روی صندلی جابه جا بشم که با کمربند بسته ی صندلی هواپیما مواجه شدم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لعنتی !!! یعنی همش خواب بود ؟ اون همه محبت و بغل و عشق همش رویا بود ؟ چشمام رو بستم و زیر لب زمزمه کردم ای خدا !!! بغل دستیم که میلاد بود نگاهی بهم کرد و گفت : خوبی ؟

سرم رو به نشونه ی نه تکون دادم . یه مرتبه یه چیزی توی ذهنم جرقه زد میلاد که با من سوار هواپیما نشده بود .

میلاد- چیزی شده مرجان ؟

با ترس و بریده بریده گفتم : تو مگه فقط برای من بلیط نگرفته بودی ؟

میلاد لبخند خبیثانه ای زد و گفت : تو فکر کردی فقط برای تو گرفتم .

یعنی چی ؟ وای خدایا این چه اتفاقی داره میفته ؟ چرا من فقط باید توی خواب خوشبخت باشم ؟

میلاد حرف رو عوض کرد و گفت : چی شده ؟ چرا رنگت پریده ؟

آب دهنم رو قورت دادم و گفتم : خواب عجیبی دیدم .

منتظر نگام کرد تا خوابم رو براش تعریف کنم . هنوز شک داشتم خوابه یا نه . اینقدر واقعی بود که اصلا باورم نمیشد خواب باشه .

-خواب دیدم برگشتم پیش خانوادم . اینقدر تحویلم گرفتن که حد نداشت بابام بهم گفت خوشحالم برگشتی . مامانم بوسیدم . عرفان .....

میون حرفم پرید و گفت : فراموشش کن .

-چی ؟ چرا؟

میلاد- چون من میگم .

ناخوداگاه تن صدام رو بالا رفت : یعنی چی میلاد ؟ این جا داره چه اتفاقی میفته تو فقط برای من بلیط گرفتی اونوقت الان می بینم کنارم توی هواپیما نشستی . من رفتم پیش خانوادم اونوقت می بینم همچنان توی هواپیمام . یعنی چی ؟

میلاد سعی کرد آرومم کنه تا کمتر آبرو ریزی کنم . میدونستم یه رویاست . میدونستم خانوادم توی رویا باهام خوب برخورد میکنن .

میلاد- آروم باش چیزی نشده خواب دیدی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با غیض نگاش کردم و گفتم : تو اینجا چی کار میکنی ؟

میلاد- تو آروم باش تا بهت بگم .

-نمیخوام تو بگو .

میلاد- آروم باش .

با جیغ گفتم : بگو .

چنان نگاهی بهم کرد که مجبور شدم خفه بشم و سرجام بشینم . ولی واقعا داشتم دیوونه میشدم . شایدم شده بودم و خبر نداشتم .

میلاد- برای اینکه بیشتر از این آبرو ریزی نکنی بهت میگم . ببین مرجان من چند وقت پیش به خواست ندا سعی کردم بیام شیراز و خانوادتو پیدا کنم که فهمیدم اونا بر اثر یه حادثه مردن . الانم اگه کنارتم برای اینکه میری شیراز ولی نه برای دیدن خانوادت میای جایی که من بهت میگم .

از حرفاش هیچی سردر نمی اوردم . یعنی خانواده ی من مردن ؟ هر سه تاشون ؟ این محاله ! محاله !! محاله !!!

با بهت گفتم : نه این محاله باور نمیکنم . اونا سالمن . مگه میشه ؟

میلاد- میدونم سختته ولی باید باور کنی .

-نه باور نمیکنم . باور نمیکنم .

دستم رو جلوی دهنم گرفتم : دروغ میگی مثل سگ .

میلاد- دروغ نمیگم باور کن .

با جیغ گفتم : دروغه !

با غیض گفت : صداتو بیار پایین الان آبرومون میره .

با همون لحن جیغ جیغوم گفتم : نمیخوام صدامو بیارم پایین . میفهمی . ازت متنفرم میلاد . اصلا از کجا معلوم کار خودت نباشه . از کجا معلوم که دروغ نگی تا از من سوء استفاده نکنی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میلاد- حرف دهنتو بفهم .

-نمیخوام . مگه وقتی تو بهم گفتی هرزه حرف دهنتو فهمیدی . ازت متنفرم میلاد .

دستش رو بالا اورد و یه سیلی خوابوند توی صورتم و...

***

یه سیلی خوابوند توی صورتم و ...

...- مرجان خوبی ؟ یه چیزی بگو .

با وحشت چشمام رو باز کردم . یه نفر با ضرب به در میکوبید و اسمم رو صدا میکرد و ازم میخواست حرف بزنم اما من انگار زبونم قفل شده بود فقط با ترس به محیطی که شبیه حموم بود خیره شده بودم . سرم رو از زیر دوش کنار بردم تا با فرود سریع آب به سرم گیج تر از این نشم . باز خواب بود ؟ بیدار بود ؟ من توی حموم بودم ! صدای داد یه نفر بلند شد : مرجان کاری نکن به وضعیتت توجه نکنم درو بشکنم بیام تو !!!

آب دهنم رو قورت کردم و سعی کردم حرف بزنم : خوبم .

چند ثانیه مکث و بعد صدای یه پسر که یه نفر به غیر از من رو مخاطب قرار داد : مامان حرف زد .

مامان ؟ پس من هنوز توی خونمونو توی وان حموم بودم . سرم رو بلند کردم و این بار گفتم خدایا شکرت !

مامان یه ضربه به در زد و گفت : الهی قربونت برم خوبی ؟

با یادآوری اینکه چه اتفاقی افتاده بود حالم خوب شد و راحت تونستم حرف بزنم : آره مامان خوبم .

مامان- توکه هممونو دق دادی .

شرمنده گفتم : ببخشید شرمندم الان میام بیرون

مامان- فقط میخواستم مطمئن بشم خوبی .

دیگه هیچ صدایی نیومد . از توی وان بیرون اومدم و شامپو به سرم زدم . با یادآوری که خوابی که دیده بودم لبخند روی لبام نشست . خوشبختانه این بار خوش شانسی اوردم و زندگیم بهتر از

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خوابم بود . بدنمم با لیف شستم و لباسم رو تنم کردم و در حالی که با حوله ی قرمز رنگم موهام رو خشک میکردم از حموم بیرون اومدم . به سالن رفتم و یه سلام بلند بالا کردم . مامان با دیدنم لبخندی زد و گفت : سلام به روی ماهت . حموم چسبید ؟

کنارش نشستم و گفتم : بهترین حموم عمرم بود .

مامان- توکه اینقدر فس فسو نبودی . حمومت دو ساعت طول کشید .

به ساعت نگاه کردم . دقیقا دو ساعت توی حموم بودم .

-واقعا شرمندم توی وان خوابم برد .

عرفان- هه مارو باش این بیرون از نگرانی سکته کردیم خانوم توی وان لالا بودن .

شرمنده سرم رو پایین انداختم . فکر نمیکردم یه حموم ساده اینقدر نگرانشون کنه . مامان من رو به خودش نزدیک کرد و گفت : عرفان اینقدر دختر منو اذیت نکن .

عرفان- نوکه آمد به بازار کهنه میشه دل آزار .

بابا لبخندی زد و گفت : خودتو لوس نکن .

چه خوشبختی بودم من که دوباره این خانواده رو به دست اورده بودم . بابا رو کرد به مامان و گفت : خانوم شما نمیخوای غذا رو بیاری ؟ روده بزرگه روده کوچیکه رو خورد .

مامان نگاه شرمنده ای به بابا کرد و گفت : یادم رفت . تا شما دست و صورتتونو بشورین ناهارو میکشم .

به آشپزخونه رفتم و غذایی که مامانم درست کرده بود رو با لذت بو کردم : به به چه بوی غذایی میاد اصلا باورم نمیشه بعد از سه سال قراره دستپخت مامان خوشگلمو بخورم .

مامان- اگه میدونستم میای یه غذای بهتر درست میکردم . غذامون خیلی سادست .

با اخم تصنعی گفتم : وا مامان ! ما که این حرفا رو باهم نداریم . حالا هر کی ندونه فکر میکنه قبلا میگو با شراب سرخ میذاشتی توی سفره .

مامان- یه جوری میگی انگار هر روز املت و نون خشک میذاشتم جلوت .

-خدایی از بابت هر روز تکمیل بودیم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لبخندی زد و خودش رو با غذای توی قابلمه سرگرم کرد . توی قابلمه رو نگاه کردم . ماکارونی درست کرده بود به نظر من که اصلا غذای ساده ای نبود خیلیم خوشمزه بود و من عاشقش بودم . خواستم به مامان بگم غذای به این خوبی کجاش سادست که کمی بهم نزدیک شد و جوری که بابا و عرفان نشنون گفت : یه سؤال بپرسم ؟

-شما دوتا سؤال بپرس .

منتظر نگاش کردم تا سوالش رو بپرسه . چند ثانیه مکث کرد انگار تردید داشت .

مامان- تو حامله شدی ؟

با تعجب نگاش کردم و شکمم رو که از زور گشنگی قور قور میکرد لمس کردم . من که کاری نکرده بودم که بخوام حامله بشم پس چرا مامان همچین سوالی پرسید . نگاه متعجبم رو که دید گفت : منظورم از مسعوده .

آهانی گفتم و به ماکارونی توی قابلمه نگاه کردم . دلم بدجوری برای خودن دستپخت مامانم له له میزد و مامان درست سوالی ازم پرسید که نیاز یه ساعت حرف زدن و درد دل کردن بود . مامان با تحکم گفت : توی صورتم نگاه کن و جوابمو بده . تو از مسعود حامله شدی یا نه ؟

آب دهنم رو قورت دادم و به سختی گفتم : آره .

مامان- پس اون بچه .....

مامان دنبال نوه ی دختریش میگشت . نوه ای که فقط دو ماه وجود داشت اونم توی باطنم نه توی این دنیا . بغضم رو قورت دادم و قبل از اینکه مامان بخواد سؤالی بپرسه گفتم : سقط شد .

مامان موشکافانه نگام کرد و پرسید : سقط شد یا سقط کردیش ؟

مامان چیزی میدونست و میخواست ازم پنهون کنه ولی بازم من نتونستم حقیقت رو بگم بدون اینکه نگاش کنم گفتم : سقط شد مامان برای چی این سوالارو میپرسی ؟

مامان- توی چشمام نگاه کن و بگو اون بچه خودش سقط شد .

این امکان نداشت من نمیتونستم توی چشماش نگاه کنم و دروغ بگم . یه مادر همیشه از چشم بچش میفهمه دروغ میگه یا راست . این حرفی بود که مامان بهم میزد و من نمیتونستم منکرش بشم چون هیچوقت نمیتونستم به چشمای قهوه ای روشن مامان نگاه کنم و دروغ بگم . مامان که

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دید جوابش رو نمیدم عصبانی شد ولی همچنان سعی داشت که عرفان و بابا صداش رو نشنون . با غیض گفتم : وقتی دارم باهات حرف میزنم تو چشمام نگاه کن .

قبل از اینکه فرصت کنم برگردم به سمتش چونم رو توی دستاش گرفت و توی چشمام نگاه کرد . طاقت نیوردم و چشمام رو بستم . مامان زیر لب گفت : پس حدسم درست بود .

چشمام رو باز کردم . غم خاصی توی چشمای مامان نشسته بود . غمی که حرفای خودم رو مثل پتک توی سرم میکوبید . درسته به زبون نیورد ولی با نگاش بهم فهموند که من لیاقت مادر شدن ندارم . نمیدونم چی شد که زبون باز کردم و براش گفتم .

-مامان من مسعود و با یه دختر دیدم . درست روزی که رفتم شرکتش تا خبر بابا شدنشو بهش بدم با یه دختر دیدمش فکر کردم داره بهم خیانت میکنه برای همین ازش متنفر شدم . من اون بچه رو که پاره ی تنم بود نمیخواستم فقط برای اینکه نمیخواستم مثل باباش باشه . فکر میکردم اونم یکی میشه مثل باباش که دخترارو فقط به چشم اسباب بازی میبینه . من دلم نمیخواست یکی مثل مسعود بابای بچم باشه .

قطره ی اشکی که از چشمام چکید رو مامانم پاک کرد و صورتمو قاب دستاش گرفت . حالا که تا اینجاشو گفتم بقیشم باید میگفتم .

-مامان بچگی کردم و با مسعود قهر کردم شاید اگه باهاش حرف میزدم و ازش میپرسیدم اون دختره کی بود توی شرکتش الان هم مسعود زنده بود هم بچمون . مامان من اشتباه کردم و اون بچه رو انداختم مسعودم به خاطر بچش خودشو کشت . میشه نصیحتم نکنی ؟ دوباره از خونه پرتم کن بیرون ، بزنم ، هر کاری دوست داری بکن ولی بهم نگو بی لیاقت باور کن خودم از روزی که بچه ی نازنینم که حتی نمیدونستم دختره یا پسر مثل یه لخته خون ازم خارج شد پشیمونم .دکتر بعد از اون روز گفت اگه بچه دار نشی بهتره چون خیلی سقط سختی داشتی

اشک کل چشمام رو پر کرده بود و مامان با محبت خاصی نگام میکرد انگار دلداری دادنم فقط با نگاش بود .

- این یعنی من تا عمر دارم باید توی حسرت بچه دار شدن بسوزم . مامان میدونم که بی لیاقتم خدا هر کسی رو لایق مادر شدن نمیدونه منم جزو همون آدمام . یعنی خدا خواست من احمق با بچه بازیام کاری کردم که خدا قهرش بگیره . یعنی من دیگه نمیتونم مامان بشم اصلا لیاقت دارم که دوباره مامان بشم ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان منو توی آغوشش گرفت و دستشو دور کمرم حلقه کرد . کاش منم میتونستم یه مامان بشم . یه مامان خوب مثل مامان ارمغانم . با صدای بابا از آغوش مامان بیرون اومدم و اشکام رو پاک کردم : به جای خلوت کردن سفره ناهارو بچینین از گشنگی هلاک شدیم .

مامان دیس ماکارونی رو توی سفره گذاشت و برای من اول کشید . بعد از اینکه از دولپی غذا رو خوردم رفتم توی اتاق جدیدم تا بخوابم . همون وسایل خودم فقط با تغییر دکوراسیون که صد البته سلیقه ی مامان بود . یه موکت دودی و یه قالیچه ی کوچیک قرمز مشکی روش که یه دختر روش طراحی شده بود که جدید خریده شده بودن . تخت خوابم همون تخت فرفوژه بود فقط مامان رو تختیم رو عوض کرده بود و طرح قشنگی داشت . پس زمینه ی کرم و گل های قهوه ای سوخته و شکلاتی . کامپیوترم گوشه ی اتاق کنار میز آرایشی که تا چند سال پیش جز چند تا لاک و لاک پاک کن و برس مو و کرم معمولی چیزی روش نبود و از امروز پر میشد از انواع و اقسام لوازم آرایشی . روی دیوارم همون پوسترای مورد علاقه چسبونده و چند تا از عروسکای خوشگلم رو آویزون کرده بود بقیه عروسکامم توی کمدم گذاشته بود . روی تختم دراز کشیدم و به لوستر اتاق خیره شدم . این اتاق تمیز و مرتب نشون میداد که مامان هنوز به برگشتن من امید داشته و این برای من یعنی اوج خوشبختی . خدایا شکرت !!!

***

روسری آبی روی سرم رو مرتب کردم و به غرای عرفان که خودش رو جـــر داد تا من آماده بشم توجه نکردم . اینجا زیاد نمیتونستم آرایش بکنم چون بابام روی آرایش خیلی حساس بود و همین که با بی چادریم کنار اومده بود خودش خیلی بود برای همین فقط یه کمی سفید کننده و زدم و ریمیل حجم دهنده زدم . کیفمو روی دوشم انداختم و از اتاق بیرون زدم . عرفان با دیدن من پوفی کرد و گفت : چه عجب مادمازل تشریف اورد .

اخمام رو توهم کردم و گفتم : همینه که هست . تازه من خیلی بهت لطف کردم که ده دقیقه ای آماده شدم من همیشه فربد رو نیم ساعت معطل میذاشتم .

گره ی اخماش به وضوح توهم رفت . لبم رو گزیدم و سرم رو پایین انداختم . میمردی اسم فربد و از زبون لال شدت بیرون نمیوردی ؟ اَه !

عرفان- فربد کیه ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خوشبختانه بابا حضور نداشت که اسم فربد رو بشنوه وگرنه الان سینه ی قبرستون بودم . درسته یه زن متعلقه بودم و دختر نبودم که بابام هنوز روم حساس باشه . ولی بهرحال دخترش بودم چه یه زن بیوه و متعلقه چه دختر !

-پسر صاحبکارم بود . همون که توی خونش مستخدم شبانه روزی بودم .

وقتی توی چشمام اثری از دروغ ندید و خیالش راحت شد و از روی مبل بلند شد . برای مامان نامه گذاشت که ما داریم میریم بازار تا نگرانمون نشه . مامان همیشه عادت داشت سه شنبه ها بره مهدیه و برای ظهور امام زمان دعا بخونه و هر سه شنبه یه چیزی نذر میکرد برای همین از صبح میرفت و مهدیه رو تمیز میکرد و به بقیه کمک میکرد و چه خوب بود که این عادت رو ترک نکرده بود و دوست داشتم از هفته ی دیگه منم باهاش برم و توی این کار خوب شریک بشم . با عرفان سوار ماشین شدیم و عرفان ماشینو روشن کرد .

عرفان- برای آینده برنامت چیه ؟

-توی این چند روزه خسته شدی از بس خوردم و خوابیدم ؟

عرفان- نه این چه حرفیه ؟ فقط میخوام بدونم برنامه ی خاصی چیدی یا نه .

دو دل بودم نمیدونستم به عرفان بگم یا نه . شک داشتم که قبول کنه یا نه ولی بازم تصمیم گرفتم بهش بگم .

-راستش یه برنامه دارم ولی نمیدونم تو موافقی یا نه .

عرفان- خیلی خوبه و اون چیه ؟

-دوست دارم برم سرکار .

عرفان- سرکار برای چی ؟

-من توی خونه خیلی حوصلم سر میره اگه سرکار برم هم یه حقوق درمیارم هم دیگه توی بیکار نیستم .

عرفان- حالا تصمیم داری چی کار کنی ؟

-نمیدونم فقط کار کنم هر چی میخواد باشه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چیزی نگفت . من سکوتش رو علامت رضایت ندیدم ولی ترجیح دادم هروقت یه کار خوب پیدا کردم هر دوتاشون رو راضی کنم . حرم شاهچراغ رو که از میدون اصلی شهر دیدم خم شدم و سلام دادم . چه قدر دلم هوای زیارت شاهچراغ رو کرده بود . دو سالی که تهران بودم قسمت نشد برم شاه عبدالعظیم برای همین دلم خیلی هوای زیارت کرده بود . نگاهی به عرفان که به کیلومتر شمار چشم دوخته بود کردم و گفتم : عرفان ؟

عرفان بدون اینکه نگام کنه گفت : بله ؟

-میشه یه بار منو میاری شاهچراغ ؟ دلم خیلی گرفته .

نگام کرد و با یه لبخند گفت : اتفاقا مامان تصمیم داشت چند روز دیگه بیارتت شاهچراغ .

با ذوق گفت : اگه این کارو کنه که دربست نوکرشم .

ماشین رو توی پارکینگ پارک کرد و شونه به شونه ی هم به سمت پاساژ راه افتادیم . چیز زیادی برای خریدن نمیخواستم فقط لازم بود توی پوشمم یه تغییراتی بدم . یه چادر دانشجویی براق برای خودم خریدم که هر وقت با مامان خواستم برم شاهچراغ نخوام از مامان چادر قرض بگیرم و یه پارچه سفید چادری برای خودم و یه چادر نماز خاکستری برای مامان خریدم . دیگه دوست نداشتم اون چادر سفیده رو که چند سال پیش براش خریده بودم سرش کنه واقعا قدیمی شده بود . یه سری وسایل خورده ریز برای اتاقم خریدم تا از الان به بعد با سلیقه ی خودم تزیینش چند تا چیزم به عنوان سوغاتی برای بابا و عرفان خریدم . عرفان پشت سرم وایساد و گفت : خواهرم همچنان میخواد خرید کنه . دو ساعته توی بازار ول معطلیم .

به طرفش برگشتم و با لبخند گفتم : ببخشید بیشتر داشتم برای مامان خرید میکردم .

عرفان- تموم شد بریم ؟

عرفان هنوزم مثل قدیم حوصله ی خرید کردن نداشت و همیشه غر میزد خسته شدم ، زود بریم و این حرفا . سوار ماشین شدیم و به سمت خونه راه افتادیم . از تاریکی هوا معلوم بود مامان از مهدیه برگشته خونه عرفان درو با کلید باز کرد و رفتیم تو . بابا پای منقل وایساده بود و داشت یه چیزی رو باد میزد مامانم کنارش نشسته بود و نگاش رو به در دوخته بود . سلام بلند بالایی کردم و گونه های مامان رو بوسیدم و کنارش وایسادم . عرفان اومد تو و با دیدن منقل گفت: به به مگه اینکه مرجان بیاد خونه شما به ما یه جوجه بدی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان- اولا وقتی مرجان نبود کم بهت نرسیدم حسود خان . دوما جوجه نیست و جیگره مرجان خودش گفت هوس کرده مام امشب براش درست کردیم .

ذوقزده به جیگرای روی منقل که صدای جلز ولزشون کل حیاط رو پر کرده بود نگاه کردم و گفتم : وای مرسی عاشقتونم.

بابا با لبخند گفت : میدونی چه قدر دلم برای این لوس بازیات تنگ شده ؟

-میدونی بابایی خیلی وقته لوس بازیامو گذاشتم کنار ولی به خاطر شما دوباره لوس میشم .

و لبام رو غنچه کردم . مامان یه سیخ جیگر دستم داد و گفت : با عرفان بخور .

تشکر کردم و با عرفان روی زیرانداز نشستیم . حیاط اینجا مثل خونه ی قبلمون تخته نداشت برای همین برای نشستن مجبور بودیم زیر انداز پهن کنیم . یه جیگر توی دهنم گذاشتم و با لذت جویدمش . خیلی وقت بود دستپخت بابام رو نخورده بودم . بابا سینی جیگرو کنار سفره گذاشت و کنار من نشست و مامان همونطور که نون سنگک تازه رو توی سفره میذاشت گفت : عرفان یادت نره فردا قبل از اینکه بری سرکار لیستی که بهت دادم و بخری .

عرفان یه لقمه ی بزرگ برای خودش گرفت و گفت : چشم مامان شما با اون لیست داغون کردی منو از بس یادآوری کردی .

مامان- چون میدونم یادت میره .

عرفان- دست شما درد نکنه . اگرم یاد میرفت با تأکیدای شما دیگه عمرا یادم بره .

به مامان نگاه کردم و با تعجب پرسیدم : خبریه ؟

مامان- پس فردا شب مهمون داریم .

-به چه مناسبت ؟

بابا با محبت نگام کرد و گفت : به مناسبت پیدا شدن گمشدم .

جواب اون همه محبت رو فقط تونستم با لبخندم بدم . کاش زودتر از اینا برگشته بودم حیف !!! شام رو که توی فضای آزاد خوردیم رفتیم توی خونه مامان خواست بره توی آشپزخونه ظرفا رو بشوره که ازش خواستم روی مبل بشینه تا چیزایی که خریده بودم رو بهش بدم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-مامان میشه یه لحظه بیاین ؟

مامان- ظرفارو میخوام بشورم .

-با کمک هم میشوریم خیلی طول نمیکشه . بابا ؟ عرفان ؟ شمام بیاین .

بابا و عرفان از حیاط اومدن و بابا پرسید : چیزی شده ؟

-نه راستش میخواستم چند تا چیز بهتون بدم .

بابا روی مبل نشست و عرفانم کنارش نشست . مامان رو بالآخره راضی کردم تا موقتا از آشپزخونه دل بکنه و بیاد بشینه . از توی کیفم پارچه ی چادری مامان رو دراوردم و به طرفش گرفتم و گفتم : دیگه دوست ندارم اون چادر قدیمیو سرت کنی .

مامان ذوقزده پارچه رو ازم گرفت و نگاش کرد .

مامان- خدا خیرت بده خیلی وقته میخوام یه پارچه چادری خوب بخرم .

گونش رو بوسیدم و گفتم : قابلتو نداره مامان خوشگلم .

مهر و تسبیح بابا رو به طرفش گرفتم و گفتم : ببخشید اگه کمه چیز بهتری پیدا نکردم .

بابا تسبیح رو از جعبش در اورد و همون طور که نگاش میکرد گفت : خیلی قشنگه بابا . از کجا فهمیدی من از این رنگ خوشم میاد .

تسبیحی که برای بابا خریده بودم سبز فسفری به همراه رگه های سفید بود . میدونستم عاشق رنگ سبزه . بهش آرامش خاصی میداد برای همین مامان همیشه لباس سبز می پوشید تا اون آرامش رو به بابا هدیه بده .

-بهرحال بیست و چهار سال با شما زندگی کردم .

پیشونیم رو بوسید و گفت : ممنون زحمت کشیدی .

-قابلی نداره .

حالا نوبت عرفان بود . براش یه گردنبد نقره خریده بودم که یه دایره ی کوچیکه و توی با فونت قشنگی نوشته بسم الله الرحمن الرحیم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-اینم برای دادش عرفانم که این مدتی که برگشتم خیلی برام زحمت کشیده .

گردنبند رو به طرفش گرفتم .

عرفان- ممنون آبجی جون .

-قابلتو نداره . ببخشید اگه بی قابله .

عرفان- این چه حرفیه ؟ خیلیم عالیه بازم ممنون .

از اینکه تونسته بودم بخشی از محبتاشون رو جبران کنم خیلی خوشحال بودم . توی شستن ظرفا که به مامان کمک کردم به اتاقم رفتم تا وسایلی که برای خودم خریده بودم رو توش بذارم . چادرم رو توی کمد آویزون کردم ، چادر سفیدم رو برداشتم و با لذت نگاش کردم . با این چادر جون میداد نماز بخونی . به سقف نگاه کردم و زیر لب زمزمه کردم : با چه رویی برگردم ؟

من توی تهران گناهی نبود که نکنم و هیچوقت فکر نمیکردم بخوام یه روزی ایمانم رو به دست بیارم ولی حالا که میخواستم برگردم روش رو نداشتم . از اون بالا سری خجالت میکشیدم . به چادرم عطر گل محمدی زدم و توی کمدم جا سازی کردم . کاش اولین نماز برگشتم رو با این چادر بخونم . چادری که برام خیلی ارزش داشت . یه مفاتیح کوچیک خریده بودم تا هر وقت خواستم چیزی بخونم از روش بخونم . یه سجاده و جانماز مخمل آبی فیروزه ای که یه مهر متوسط و تسبیح شیشه ای آبی فیروزه ای . مفاتیحم رو کنار سجاده و چادر نمازم گذاشتم و روی تخت دراز کشیدم . چه لذتی داشت خریدن این وسایلا و من توی عمرم هیچوقت این چیزا رو نخریده بودم . قبلا مامانم برام میخرید و من با اکراه ازشون استفاده میکردم و اون سه سالم کلا غریبه بودم با هرچی سجاده و مهر و تسبیح ولی حالا دلم میخواست برگردم . برگردم پیش خدا ! خدایی که به حکمت اون بود که من پیش خانوادم برگشتم . کاش روش رو داشتم تا دوباره برگردم پیشش . کاش کمکم کنه . به سقف خیره شدم و گفتم : خدایا کمکم کن بتونم برگردم .

***

یه تقه به در اتاقم خورد و مامان اومد تو . روی تختم نشسته بودم و سرم رو بین دوتا دستام گرفته بود . این مهمونیم شده بود قوز بالا قوز . مامان کمی بهم نزدیک شد و جوری که صداش بیرون نره گفت : حالت خوب نیست ؟

نگاش کردم و سعی کردم لبخند بزنم : چرا خوب نباشم ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان- مهمونا اومدن آماده باش هر وقت صدات کردم بیا بیرون .

به سر و وضعم اشاره کردم و گفتم : آماده و حاضرم فقط منتظر دستور شمام .

لبخند اطمینان بخشی بهم زد و گفت : دختر خودمی .

و بدون اینکه منتظر جوابی از طرف من باشه از اتاق بیرون رفت . چه مامان خوبی داشتم و قدرش رو ندونستم . آهی کشیدم و جلوی آیینه وایسادم . با اینکه لباس ساده ای پوشیده بودم ولی بازم شیک شده بودم و به قول مامان انگار این لباس رو برای من دوختن یه تونیک کوتاه و دامن پفدار سبز پسته ای و شال بنفش براق . به صورتم بی روح نگاه کردم . چهره ی خودم رو بدون آرایش اصلا دوست نداشتم احساس میکردم صورتم چین و چروک داره و باید با آرایش جلوی فامیلام مخفیشون کنم . فامیلایی که انگار نه انگار همیشه جلوی چشمام بودن . برای اینکه جلوی بقیه بهتر به چشم بیام در حد خیلی کم کرم سفید کننده و رژلب صورتی مات کمرنگ زدم . خیلی دلم نمیخواست جلوی بابا آرایش کنم دوست نداشتم فکر کنه دختر بدی شدم . اهل آرایش و پارتی شده بودم ولی هنوز به عقاید خودم پایبند بودم و به هیچ پسری اجازه نداده بودم پاش رو از گلیمش دراز تر کنه . آرایشم که تموم شد روی تخت نشستم منتظر مامان شدم تا صدام کنه. موهایی که از شالم در اومده بودن رو زیر شالم بردم و به شالم دست کشیدم . خیلی وقت بود که با شال و روسری غریبه بودم ، خیلی وقت بود که محرم و نا محرم برام یکی شده بود . در اتاقم که نیمه باز بود کامل باز شد و مامان توی چارچوب در ظاهر شد لبخندی زد و گفت : مرجان بیا مامان .

و با چشماش بهم اشاره کرد که استرس نداشته باش . پشت سر مامان راه افتادم . مهمونی امشب منو یاد مهمونی که خاتون برای امیر گرفت انداخت . همون روزی که درست روبه روی امیر بودم و کراوات رو براش بستم ! کاش اونم امروز اینجا بود و توی انتخاب لباس کمک میکرد همون جوری که من لباسش رو انتخاب کردم . با دیدن مهمونای توی سالن که همشون فامیلامون بودن امیر از ذهنم پر کشید . سلامی کردم و یه قدم جلو رفتم . جو خیلی سنگین بود انگار کسی توقع نداشت من سالم برگردم خونه . اولین کسی که جو سنگین خونه رو شکست خاله بود . بلند شد و با لبخند گفت : سلام به روی ماهت خاله جون .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

جلو رفتم توی آغوشش جا گرفتم . خاله ای که مثل مامانم دوستش داشتم بدن خاله هم بوی عطر گل محمدی میداد این دو تا خواهر چه قدر شباهت باهم داشتن برعکس من و عرفان که هیچ شباهتی بهم نداشتیم . خاله ارغوان سرم رو بوسید و گفت : دلمون برات تنگ شده بود .

لبخندی زدم و گفتم : منم همین طور .

بعد از خاله ارغوان ، خاله هما جلو اومد و صورتم رو غرق بوسه کرد

خاله هما- به خونه ی خودت خوش اومدی خاله جون .

-ممنون .

زیاد نمیتونستم باهاشون گرم بگیرم . انگار بار اول بود می دیدمشون درست مثل امیر که فامیلاش رو برای اولین بار میدید و زیا باهاشون گرم نمیگرفت و چه شباهتی وجود داشت بین من و امیر . دایی احسان نگاهی بهم انداخت و گفت : ماشالا چه خوشگل شدی . آب و هوای اونجا بدجوری بهت ساخته نه ؟

سعی کردم لبخند بزنم : خودم فکر میکردم زشت شدم از بس زجر کشیدم .

نوازش گونه دستشو روی سرم کشید و گفت : خوشحالم کردی برگشتی .

-امیدوارم همه رو خوشحال کرده باشم .

دایی- مطمئن باش همین طوره .

با عمو و عمه ها و بچه هاشونم احوال پرسی کردم و یه گوشه ی ساکت رو برای نشستن انتخاب کردم . به ساعت نگاه کردم . از موقعی که به سالن اومده بودم نیم ساعت گذشته بود . من که بیست و چهار سال پیش خانوادم بودم نیم ساعت داشتم با خانوادم احوال پرسی میکردم و باهاشون حرف میزدم پس اون روز از امیر چه توقعی داشتم که یه ربعه بشینه سرجاش ؟ تازه امیری که برای اولین بار بود خانواده ی جدیدش رو میدید .

...- اجازه هست اینجا بشینم ؟

سرم رو بالا اوردم و به پدرام ، پسر عمه زهره نگاه کردم . لبخندی زدم و به جای خالی کنارم اشاره کردم : البته .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کنارم نشست و به تلویزیون خیره شد . زیرچشمی تیپش رو نگاه کردم تا ببینم مثل سه سال پیش خوش لباسه یا نه . یه تیشرت مشکی که یه متن به رنگ سفید روش بود و یه شلوار لی آبی کمرنگ . موهاش رو نسبت به قبلا بیشتر سیخ کرده بود و دیگه خبری از ته ریش توی صورتش نبود . سرم رو پایین انداختم و با ناخونام بازی کردم .

پدرام- چه خبر ؟

سرم رو تکون دادم و گفتم : خبر خاصی ندارم فکر کنم خبرا پیش شماست . هنوز مجردی ؟

پدرام- آره هنوز به ازدواج فکر نکردم .

دوست داشتم سر صحبت رو باهاش باز کنم . از بیکار نشستن و در و دیوار نگاه کردن خوشم نمیومد گرچه پدرامم همین قصد رو داشت وگرنه کنارم نمیشست .

-چرا ؟ کم کم داری پیر میشی آقا پرهام .

پدرام- تو مورد خوب سراغ داری ؟ معرفی کن شاید تصمیم گرفتم ازدواج کنم

-فعلا که کیس خوب برات سراغ ندارم ولی برای اینکه از این یالغوزی در بیای حتما برات آستین بالا میزنم .

نفس عمیقی کشید و گفت : میتونم باهات رک باشم ؟

-هر اخلاقم عوض شده بود یه اخلاقم هنوز سرجاشه .

نگاش کردم و گفتم : رکم و از آدمای رک خوشم میاد .

به چشمام نگاه کرد برای گفتنش تردید داشت . برای چند ثانیه بهم خیره شد و سرش رو پایین انداخت : هیچی ولش کن .

-از آدمایی که حرفشونو نمیزنن بدم میاد . اینو که میدونستی ؟

دوباره توی چشمام نگاه کرد و بعد از چند ثانیه گفت : خیلی عوض شدی مرجان . خانومی شدی برای خودت .

خجالت نکشیدم و گونه هام گل نداخت . شاید اگه این حرف رو سه سال پیش بهم میزد از درون انگار روی آتیش بودم ولی توی این سه سال از این تعریفا زیاد شنیدم و همشونم با قصد و غرض

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خاصی بود . لبخندی زدم و گفتم : ممنون توئم مردی شدی برای خودت . برای همینه که میگم باید برات آستین بالا بزنم .

پدرام- چون تو گفتی حتما .

پای چپم رو روی پای راستم انداختم و برای اینکه جاییم پیدا نباشه دامنم رو کامل روی پاهام کشیدم . با دامن اصلا راحت نبودم ولی چون تونیکم کوتاه بود اگه شلوار میپوشیدم خیلی ضایع بود برای همین مجبور شدم دامن بپوشم . کاش بهش عادت کنم در آینده لازمه .

-خب آقا پدرام تعریف کن . چه خبرا ؟

پدرام که انگار منتظر همین جمله از من بود شروع کرد به حرف زدن . با اینکه کم کم داشت حوصلم رو سر میبرد ولی بازم برای خالی نبودن عریضه به حرفاش گوش کردم و گهگاهی جوابش رو میدادم . گرم صحبت شده بودیم که مائده دختر خاله هما کنارمون روی مبل تک نفره نشست و گفت : پدرام باز تو دو تا گوش گیر اوردی شروع کردی به حرف زدن .

پدرام- شما مجبور نیستی حرفامونو گوش کنی . من دارم برای مرجان صحبت میکنم .

بابا که پدرام رو صدا کرد از ما عذر خواهی کرد و رفت پیش بابا . پوفی کردم و چشمام رو بستم . مائده فوری جای خالی پدرام رو پر کردم و در گوشم گفت : حوصلت رو سر برد نه ؟

لبخندی زدم و گفتم : نه ازش خوشم میاد پسر باحالیه . مثل خودم رکه .

مائده- مرجان نمیدونی چه قدر دلم برات تنگ شده بود .

منم دلم برای مائده تنگ شده بود ؟ انگار درگیر کارای خودم شده بودم که حتی گاهی مامان و بابا رو فراموش میکردم چه برسه به بقیه ی خانوادم ولی بازم برای اینکه دلش رو نشکونم گفتم : منم همین طور .

چند دقیقه ایم با مائده گذروندم ولی حرفای مائده رو خیلی بیشتر دوست داشتم . کم کم یخ مجلس آب شد و همه باهم حتی در حد دو کلمه حرف میزدن و این برای اولین ملاقات بعد از سه سال بس بود . شام رو در جمع صمیمانه خوردیم و بعد از شستن ظرفا همه رفتن و من موندم و جمع صمیمی خانوادم . شالم رو از سرم در اوردم و روی مبل ولو شدم . مامان با سینی چایی از آشپزخونه بیرون اومد و با لبخند گفت : خسته نباشی خانوم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پاهام رو جمع کردم و گفتم : شما خسته نباشی من که کاری نکردم .

سینی چاییو روی میز گذاشت و گفت : بهرحال خستگی داره سروکله زدن با خانواده ی ما . نداره ؟

خندیدم و از ته دل گفتم : چرا .

واقعا خسته شده بودم . نه خسته از کار ، از همین معذب بودن خسته شدم توی این سه سال با همون لباسم میومدم جلوی مردم میشستم و اصلا برام مهم نبود کسی که جلوم نشسته محرمه یا نامحرم ولی امشب بعد از مدت ها دوباره فهمیدم جلوی نامحرم باید یه چیزی انداخت روی سر و بدن رو پوشوند و من اینو بعد از بیست و هفت سال فهمیدم . کاش زودتر فهمیدم که چادر و حجاب برای امنیته نه برای بستن دهن مامان و بابا . اگه زودتر به این نتیجه میرسیدم فرشاد و دوستاش نمیتونستن ازم سوءاستفاده کنن .

***

به تیپ و قیافم توی آیینه نگاه کردم . مانتو و شال مشکی و شلوار لی آبی تنم کرده بودم . از توی آیینه به چادرم که روی تخت بود نگاه کردم و لبخند زدم . بعد از سه سال دوباره قرار بود چادر سرم کنم اما این بار با خواست و علاقه ی خودم . این بار هیچ اجباری در کار نبود . زیر لب بسم الله الرحمن الرحیمی گفتم و چادرو سرم کردم . مفاتیح و سجادم رو توی کیفم گذاشتم و از اتاقم بیرون اومدم . مامان نگاه تحسین آمیزی بهم انداخت و همون طوری که چادرش رو سرش میکرد گفت : بریم عرفان توی ماشین منتظره .

دنبال مامان راه افتادم . درارو قفل کردیم و مامان جلو نشست و من عقب .

روزی که با سیم کارت جدیدم به ندا زنگ زدم رو خوب یادمه . اول یه کم اذیتش کردم و اونم حسابی جوش اورد که یه غریبه بهش زنگ زده ولی وقتی فهمید منم یه کلی بهم فحش داد و ازم پرسید که چرا شب عروسی خداحافظی نکردم و بدون خداحافظی رفتم . منم گفتم جریاناتی داره و هر وقت برگشتم تهران همه رو کامل براش تعریف میکنم . سعی کردم بپیچونمش . من دلم نمیخواست دیگه امیرو ببینم برای همین هیچوقت به تهران بر نمیگشتم تهران جهنمی بود برای من . درسته همه ی بدبختیای من بعد از دوستی با فرشاد بود ولی من وقتی با امیر آشنا شدم شکست واقعی رو خوردم . من شکست خوردم چون امیرو با یه دختر دیدم . امیر بهم گفته بود دوستم داره و منم بهش گفته بودم ولی اون رفت . بی توجه به من و اعترافم امیر نامردی کرد در حقم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

عرفان- مرجان کجایی ؟

از افکارم بیرون اومدم و به عرفان که از توی آیینه نگام میکرد چشم دوختم : همین جا .

عرفان ماشین رو توی پارکینگ حرم پارک کرد و از ماشین پیاده شد .

عرفان- هر وقت کارتون تموم شد به موبایلم زنگ بزنین .

مامان دستم رو گرفت و گفت : باشه شاید کارمون طول بکشه اگه خسته شدی برو یه دور بزن .

با مامان به سمت شاهچراغ راه افتادیم . از دور سلام دادم و جلو تر از مامان به سمت حرم راه افتادم . خیلی حرفا داشتم که به شاهچراغ بگم . میدونستم اونم مثل اماما ضمانتم رو میکنه و به خدا میگه که من آدم شدم . به خدا میگه که من دیگه مرجان سابق نیستم . خوشبختانه ساعتی که ما اومده بودیم خلوت تر بود و همین خلوت بودن باعث شد بتونم یه دل سیر زیارت بکنم . زیارت عاشورا رو خوندم و با هر بندش اشک ریختم من دلم میخواست برگردم ، دوست داشتم برگردم پیش خدا و دین و ایمان از دست رفتم رو میخواستم به دست بیارم . مامان که اسمم رو صدا کرد به طرفش برگشتم و نگاش کردم : حالا که تا اینجا اومدیم دو رکعت نماز زیارتم بخون .

اشکام رو پاک کردم و شرمنده گفتم : ولی من روم نمیشه .

مامان- برای چی ؟ مگه کار خلافی کردی ؟

کار خلافی نکرده بودم ولی کارای زیادی کرده بودم که از خدا دورم کنه . محرم و نامحرم برام یکی شده بود ، کافر شده بودم کافر به خدا و این بزرگترین دردم بود .

-مامان من دیگه اون ایمان سابق رو ندارم میخوام به دستش بیارم ولی نمیدونم چجوری .

مامان- اینکه ناراحتی نداره قربونت برم . پاشو دو رکعت نماز بخون و از خدا بخواه که ببخشتت .

یه دستمال کاغذی به طرفم گرفت . تشکر کردم ازش گرفتم .

-مامان یعنی خدا معذرت خواهیمو قبول میکنه .

پیشونیم رو بوسید و با لبخند گفت : خدا در توبه رو برای همه ی بنده هاش باز کرده عزیزم فقط کافیه دلت با خدا باشه مطمئن باش خدا خیلی وقته بخشیدتت .

کمی بهم نزدیک شد و در گوشم گفت : همون روزی که برای خودت این چادر و خریدی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به روش لبخند زدم . من خیلی وقت بودم دلم میخواست توبه کنم ولی روی بازگشت نداشتم . حالا که مامان اینجوری بهم گفت و دلم رو قرص کرد بلند شدم و دو رکعت نماز زیارت خوندم . بعد از نماز دعای توسل خوندم و از خدا و ائمه خواستم که این بازگشت رو ازم قبول کنن . ایمان داشتم که خدا بخشیدتم یه ایمان قلبی که بهم میگفت تو دیگه اون دختر نیستی . به قول مامان خدا در توبه رو برای همه ی بنده هاش باز کرده فقط کافیه دلت با خدا باشه . من خیلی وقت بود که دلم به خدا بود و از این بابت خوشحال بودم . دعام که تموم شد اشکام رو پاک کردم و مفاتیحم رو توی کیفم جا دادم . مامان نوازش گونه دستشو روی سرم کشید و گفت : برگشتنت مبارک دخترم .

لبخندی زدم و گفتم : من این برگشتنو مدیون شما و بابام .

چشماش رو بست و باز کرد . آرامشی که مامان بهم منتقل میکرد رو هیچ مسکنی بهم نمیداد درست همون آرامشی که امیر بهم میداد . امیرم بدجوری شده ملکه ی ذهنم تا یه فکری میکردم فوری امیر میومد توی ذهنم . سرم رو بلند کردم و زیر لب زمزمه کردم : خدا ! یا یه کاری بهم برسیم یا مهرشو از دلم بیرون کن .

من و امیر محال بود بهم برسیم . سرنوشت من و امیر بهم گره نخورده پس فقط راه دوم میمونه . باید مهرش رو از دلم بیرون کنم و این کار فقط با کمک بالا سری انجام میشه . باید کمکم کنه تا بتونم این مرد رو فراموش کنم اون گمشده ی قلب من نیست همون طوری که مسعود نبود .

***

جعبه ی شیرینی رو توی دستم نگه داشتم و زنگ رو فشار دادم . بعد از چند ثانیه مامان توی چارچوب در ظاهر شد و گفت : کجا بودی ؟

صورتش رو بوسیدم و همون طور که چادرم رو از روی زمین جمع میکردم گفتم : یه جای خوب .

کنار رفت تا من بتونم برم تو . لبخندی زدم و از بین هیکل ریزه میزه ی مامان رفتم تو . نمیدونم چرا هیکلم اصلا شبیه مامان نبود من برعکس مامان استخوون درشت بودم ولی یه حسنی که هیکلم داشت چربی توی بدنم نبود و همین باعث میشد خوش هیکل به نظر برسم . مامان چادر سفیدش رو که یه هفته پیش براش خریده بودم از سرش در اورد و همون طور که پشت سرم میومد گفت : این جعبه شیرینی چیه توی دستت ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-مامان جون شما مهلت بده من همه چیو میگم .

در ورودی باز کردم و سلام بلند بالا کردم . از وقتی برگشته بودم روحیم خیلی عوض شده بود و برای خودمم جای تعجب بود که در عرض دو هفته تبدیل بشم به یه مرجان دیگه . بابا چایی به دست روبه روی تلویزیون نشسته بود و برنامه ی مورد علاقش رو میدید . با لبخند جواب سلامم رو داد و دوباره به تلویزیون خبر داشت . هنوزم به مستند حیوانات علاقه داشت . چادرم رو به چوب لباسی اتاق آویزون کردم و جعبه ی شیرینیو روی میز گذاشتم . بابا به جعبه نگاهی کرد و گفت : مناسبت این شیرینی چیه ؟

کنار بابا نشستم و با ذوق گفتم : کار پیدا کردم .

بابا لیوان چاییشو روی میز گذاشت و با تعجب گفت : توی خونه ی من بهت بد میگذره ؟

-نه بابا این چه حرفیه ؟ مگه هر کی میخواد کار کنه خونه ی باباش بهش بد میگذره اتفاقا آرامشی که اینجا دارم هیچ جا ندارم .

بابا منتظر نگام کرد . نفس عمیقی کشیدم و ادامه دادم : من توی تهران که بودم مستخدم شبانه روزی یه خونه بودم اون زمان از کار خیلی بدم میومد فکر میکردم کار دست و پای آدم رو میبنده ولی توی این دو هفته میبینم بدون کار اصلا نمیتونم زندگی کنم . کار هم باعث میشه دستم توی جیب خودم باشه هم دیگه حوصلم سر نمیره .

جعبه ی شیرینی رو به طرف بابا دراز کردم . بابا یه شیرینی رولت از توی جعبه برداشت و متفکر یه گاز بهش زد . معلوم بود داره به یه چیزی فکر میکنه . مامان کنارمون نشست و یه شیرینی برداشت و گفت : حالا جای مطمئنیه ؟ چه کاری هست ؟

-آره جاش خوبه . از همسایه ها تحقیق کردم ازشون راضی بودن .

استرس تمام وجودم رو فرا گرفت . بابا با این کار مخالف بود . بابا دوست نداشت من آرایشگر بشم ولی من خودم این شغل رو دوست داشتم و تنها شغلی بود که توش حرفه داشتم . دو سال توی مد و آرایش زندگی کردن این حسن رو برام داشت .

بابا- نگفتی کارش چیه ؟

-آرایشگری .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان و بابا همزمان گفتن : چی ؟

با این لحن باید فاتحه ی کار توی اون آرایشگاه رو بخونم ولی بازم خودم نباختم و گفتم : میدونم شاید شما از این کار خوشتون نمیاد ولی باور کنین خیلی شغل خوبیه .

مامان- یعنی چی ؟ همینم مونده بقیه بگن دختر فرخ آرایشگر شده .

-قربونت برم همین فکرا رو کردی که من الان یه زن بیوه م دیگه .

رو کردم به بابا و گفتم : شما با این شغل مشکل دارین ؟

بابا- مشکل که نه ....

-پس چی ؟ آخه یه آرایشگری ساده که اینقدر حاشیه رفتن نداره . اگه نمیخواین برم بگین .

بابا- نه دخترم تو بچه نیستی که بهت بگم این خوبه این بده . ماشالا خودت بیست و هفت سالته خوب و از بد تشخیص میدی . ولی من میگم تو که خیلی از آرایشگری چیزی سر در نمیاری .

دور از چشمشون پوزخند زدم . من یه پا آرایشگر شده بودم برای خودم . هر جور بود این کارو میکردم چه مامان بابا راضی باشن چه نباشن .

-چرا اون زمان که تهران بودم از ندا یه چیزایی یاد گرفتم .

مجبور شدم دروغ بگم . من خودم آرایش رو یاد گرفته بودم اینقدر رژلب و خط چشمم رو چپ و چوله کشیده بودم که چم و خم کارش دستم اومد الان دیگه کاملا حرفه ای بودم .

بابا- پس مطمئنی که به مشکلی بر نمیخوری ؟

-آره بابا . من این شغل رو دوست دارم و ایمان دارم که توش موفق میشم .

یه شیرینی دیگه برداشت و با لبخند گفت : مبارکه .

از خوشحالی یه جیغ خفیف کشیدم و دست زدم . فکر نمیکردم بابا قبول کنه . مامان رو کرد به بابا و گفت : اینقدر شیرینی نخور مرد . الان قندت میره بالا !

بابا- شیرینی کار پیدا کردن دخترمه صد تاشم بخورم چیزیم نمیشه .

مامان سرش رو به نشونه ی تأسف تکون داد و گفت : از دست تو .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لبخندی زدم و گفتم : سخت نگیر مامانی . منم الان میرم سه تا لیوان چایی دبش میریزم با شیرینی بخوریم .

بدون اینکه منتظر جوابی از طرفشون باشم به آشپزخونه رفتم و خودم رو با ریختن چایی سرگرم کردم . اصلا باورم نمیشد به این سرعت و یه روزه کار پیدا کنم اونم توی شغلی که تقریبا بهش علاقه داشتم . سینی چاییو روی میز گذاشتم و خودم برای عوض کردن لباس به اتاق رفتم . تا شنبه که باید میرفتم سرکار دو روز وقت داشتم و توی این دو روز باید خودم رو برای انواع و اقسام آرایشا آماده کنم . لباسم رو دراوردم و به سالن رفتم .

***

مامان زیر لب یه چیزی زمزمه کرد و قرآن رو مقابل صورتم گرفت . با لبخند گفتم : مادر من سفر قندهار که نمیرم دارم میرم سرکار .

مامان- حرف نباشه . مردم چشمشون شوره میری یکی چشمت میزنه دیگه برنمیگردی .

دیگه برنمیگردی رو با لبخند گفت ولی من فهمیدم که چه قدر غم توی صداش بود . مامان میترسید ، از اینکه دوباره دخترش رو از دست بده میترسید . گونش رو بوسیدم و با لبخند گفتم : خیالت راحت مامان کسی منو نمیبره . حاضرم شرط بندی کنم که آخرشم میترشم .

عرفان که از فس فس کردن من خونش به جوش اومده بود با غیض گفت : آخه عقل کل ترشیده به کسی میگن که تا حالا شوهر نکرده باشه نه تو که یه بار شوهر کردی .

-اوهو ! چه عصبانی بیا منو بزن .

به ساعت نگاه کرد و گفت : دیر شدن میدونی یعنی چی ؟

لحنش رو ملتمسانه کرد و گفت : مرجان به خدا دیر شد الان صاحبکارم اخراجم میکنه .

-اومدم .

با مامان خداحافظی کردم و سوار ماشین شدم . به ساعت نگاه کردم منم نیم ساعت از موقعی که باید توی آرایشگاه باشم گذشته بود . بازم کار من زیاد مهم نبود ولی عرفان اگه کارش رو از دست میداد خیلی بد میشد . نگاش کردم و گفتم : ببخشید من نمیخواستم اینقدر دیر بشه هر وقت استرس دارم نمیتونم سریع کارامو انجام بدم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نیم نگاه کوتاهی بهم کرد و همون طور که مشغول رانندگی بود گفت : عیب نداره ولی مرجان توروخدا این دفعه عجله کن رییس کارخونه یه ذره بد اخلاقه اگه دیر برم بهم گیر میده .

-چشم بازم ببخشید .

فقط به یه لبخند اکتفا کرد . دم آرایشگاه نگه داشت و قبل از اینکه پیاده بشم گفت : مراقب خودت باش .

چشمام رو بستم و باز کردم و از ماشین پیاده شدم . زیرلب دعا کردم رییسش بهش گیر نده دم آرایشگاه وایسادم آیه الکرسی خوندم و رفتم تو . جای نسبتا بزرگی بود و سه ـ چهار نفر میتونستن همزمان کارشون رو انجام بدن بعد از چند لحظه آرایشگر اصلی همون که دو روز پیش باهاش حرف زدم و از یه اتاق بیرون اومد و با دیدنم به طرفم اومد . زیر لب سلام کردم جواب سلامم رو داد و گفت : یه کمی تأخیر داشتی ولی چون روز اولیه که اومدی عیب نداره .

-ببخشید برام کار پیش اومد وگرنه من آدم بدقولی نیستم .

لبخندی زد و گفت : غیر از این باشه نمیتونیم باهم همکاری کنیم .

دستش رو به طرفم دراز کرد و گفت : پریچهر هستم .

باهاش دست دادم و سعی کردم لبخند بزنم : منم همین طور .

چادرم رو در اورد و پریچهر بهم گفت که به چوب لباسی آویزون کنم .

پریچهر- باید با بقیه ی شاگردا آشنا بشی دنبالم بیا .

از کلمه ی باید متنفر بودم ولی چاره ای جز چشم گفتن به این باید ها نداشتم زیر دست بودن این مشکلاتم داشت . با تک تک شاگردا آشنا شدم . بعضیاشون با سردی برخورد میکردن و بعضیا گرم بودن و از همون اول میشد روشون هنگام تنهایی حساب کرد . پریچهر قوانین آرایشگاه رو بهم گفت . توی سالن با دمپایی راه برم و باید یه دست لباس برای کار بیارم و هر روز با یه دست لباس جدید و در صورت نارضایتی مشتری بلافاصله اخراج میشم . به جز مورد آخری بقیشون هیچ جوره توی کتم نمیرفت این قرتی بازیا برای چی بود آخه؟ اتاق عملم اینقدر دنگ و فنگ نداره که یه آرایشگاه معمولی داره . روز اول مجبور شدم یکی از دمپایی های همون جا رو بپوشم و چون لباس با خودم نیورده بودم همون لباسی که زیر مانتوم بود رو استفاده کردم . خوشبختانه لباس یه تیشرت بود و خیلی باز نبود که موردی داشته باشه . مشتری اول که اومد رفت زیر دست المیرا و

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مشتری دوم رفت زیر دست سارا و مشتری سوم که کارش اصلاح صورت بود رو داد به من . چون بار اولم بود که صورتی غیر از صورت خودم رو آرایش میکردم دستم یه کم کند بود و پریچهر کمکم میکرد و میگفت کجای کارم خوبه کجا ایراد داره . کم کم دستم راه افتاد و حتی فرز تر بقیه ی شاگردا شدم . تا ساعت شیش بعد از ظهر کارم طول کشید و چادرم رو سرم کردم و خواستم از آرایشگاه بیرون برم که پریچهر صدام کرد . وایسادم و منتظر نگاش کردم .

پریچهر- کارت برای روز اول عالی بود . فکر نمیکردم اینقدر حرفه ای باشی .

-مطمئن باشین از استخدام من پشیمون نمیشین .

این بار چیزی نگفت و تا دم در بدرقم کرد ولی چون سرش باز بود بیرون نیومد و من به همین بدرقه راضی بودم . عرفان سر کوچه منتظرم بود با دیدنم بوق کوتاهی زد و ماشینو روشن کرد . سلام کردم و در ماشین رو بستم .

عرفان- علیک سلام . روز اول کاری چه طور بود ؟

-خیلی خوب اینقدر خوب کار کردم که صاحبکارم دهنش باز موند .

عرفان- خوبه دیگه کلا خانواده ی مقدم بیشتر از این ازشون توقع نیست .

توی این مورد باهاش موافق بودم . یه نمونش خاتون با اینکه از بیرون رفتنم خسته شده بود ولی بازم به خاطر اینکه کارم خوب بود اخراجم نمیکرد ولی این آخریه بد شانسی اوردم .

-برای تو که بد نشد ؟

عرفان- نه بابا رفتم توی کارخونه یارو گفت هر کی دیگه اینقدر تأخیر داشت اخراجش میکردم ولی تو کارت درسته .

شرمنده گفتم : ببخشید این دفعه اگه دیر شد خودت برو .

عرفان- من اگه اخراجم بشم نمیذارم خواهرم تنهایی جایی بره . به قول مامان چشمت میزنن دیگه برنمیگردی .

مطمئنا بابا سفارشم رو کرده بود و از عرفان خواسته بود که نذاره تنها برم و بیام . حقم داشت من سابقم خراب بود و یه بار از اعتمادشون سوء استفاده کرده بودم . تا خونه حرفی بینمون رد و بدل نشد . خونه که رفتم کارایی که کردم رو برای مامان توضیح دادم . به اتاق رفتم و روی تخت دراز

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کشیدم دلم برای آهنگ گوش کردن یه ذره شده بود . توی تهران مواقعی که دلم میگرفت یا آهنگ گوش میکردم یا خودم آهنگ میخوندم با اینکه صدام زیاد تعریفی نبود ولی بازم خوندن رو دوست داشتم بهم آرامش خاصی میداد . هندزفریم رو برداشتم و آهنگ مورد علاقم رو که توی این هفته مرهمم شده بود پلی کردم

قاصدک غنچه ی من گمشده اونو ندیدی

منو بی خبر نذار وقتی به عشقم رسیدی

تو فقط قسم بخور بگو که پیداش میکنی

بگو خوشبخت ترین آدم دنیاش میکنی

خدا جون این آخرا دلش هوایی شده بود

دنباله من نمیگشت دنباله یه گمشده بود

خدا جون عیب نداره گریه هامو بروش نیار

وقتی خواست گریه کنه خدا جونم خودت نذار

قاصدک بجای من یه دل سیر نگاش بکن

هرکاری که میتونی ترو خدا براش بکن

حالمو بهش بگو بگو که خیلی ناخوشه

بگو که خاطره هاش داره هوامو میکشه

خداجون این آخرا دلش هوایی شده بود

دنباله من نمیگشت دنباله یه گمشده بود

خدا جون عیب نداره گریه هامو بروش نیار

وقتی خواست گریه کنه خدا جونم خودت نذار

سرم رو توی بالش فرو کردم تا صدای هق هقم بیرون نره . آهنگ رو برای بار چندم پلی کردم و گوش کردم موبایلم رو برداشتم و عکس امیرو که برای خودم بلوتوث کرده بودم نگاه کردم . تا

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کی باید اینجوری عذاب بکشم ؟ تا کی باید به این عکس نگاه کنم و به برگشتنت امیدوارم باشم . عاشق عکساش بودم مخصوصا توی عکسی که پیرهن قرمز پوشیده و لبخند میزنه . عکسش رو به لبام نزدیک کردم و بوسیدم مثل دیوونه ها با خودم حرف میزدم .

-پسر مگه غیر مستقیم بهم نگفتی دوستم داری پس چرا ولم کردی نامرد ؟ خیلی بی انصافی من دوستت داشتم ولی تو باهام مثل یه دستمال کاغذی رفتار کردی ، تو بهم گفتی خیابونی . میدونی چه قدر دوست دارم یه بار دیگه ببینمت دلم برات تنگ شده . حداقل بیا به خوابم . ولی با اون دختره نیا تنها بیا !!

از حرفای خودم خندم گرفت . توی خوابم دوست نداشتم امیر و با یه دختر ببینم امیر همه ی زندگی من بود اگه اون دوستم نداشت من که دوستش داشتم . عکس رو مقابل صورتم گرفت و به چشمای خمارش نگاه کردم . کاش یه بار دیگه اون چشمای خمار مشکی رو ببینم . چشمایی که یه روزی خیره توی چشمام بود .

-میدونی چه قدر دوست دارم بدونم کجایی ، چی پوشیدی ، چی کار میکنی ، امیر میشه اون کت دودی با شلوار زغالیتو برای کسی نپوشی آخه خیلی بهت میاد . من اون لباستو خیلی دوست دارم .

امیر شب عروسی همون لباس تنش بود . حتی مطمئنم به خودش همون عطر خنک رو زده . عطر خنکی که من با بو کردنش مست میشدم . این همه تیپ رو برای اون دختره زده بود ؟ چه دختر خوش شانسی ! دستم رو جلوی دهنم گرفتم تا صدای هق هقم بیرون نره . کاش کارم بیشتر طول میکشید من برای فرار از فکر کردن به امیر رفتم سراغ کار و فکر میکردم شب که میام خونه اینقدر خستم که تا سر میذارم روی بالش خوابم میبره ولی برعکس این شد . من حتی از شبای قبل برای دیدن امیر تشنه تر بودم . داشتم سعی میکردم جلوی هق هقم رو که کم کم داشت مانع راحت نفس کشیدنم میشد رو بگیرم که در اتاق با شدت باز شد و از صدا فهمیدم که عرفان اومده توی اتاق .

عرفان- داری گریه میکنی ؟

پس با اون همه تلاش بازم صدای گریم بیرون رفته بود . اشکم رو پاک کردم و بینیم رو بالا کشیدم : نه .

با کمی فاصله ازم روی تخت نشست و با غیض گفت : منو چی فرض کردی ؟ مرجان توی این ماه چت شده که دائم داری گریه میکنی ؟ فکر نکن من خرم صدای گریت رو هر شب میشنوم امشب دیگه نتونستم طاقت بیارم چی شده .

سرم رو به نشونه ی هیچی تکون دادم . چیزی نداشتم که بگم باید میگفتم عاشق یه بی مرام شدم ؟

عرفان- با زبون خوش ازت میپرسم بگو چی تورو اینقدر بهم ریخته .

بازم هیچی نگفتم . صداش بالا رفت : میگی چی شده یا همین الان زنگ بزنم به اون دوستت ازش بپرسم ؟

من که از بلندی صدای عرفان ترسیدم به دیوار چسبیدم و صدای گریه م دوباره بلند شد . ترسیدن بهونه بود ، نوبت اعترافم رسیده بود و من از اعتراف بیزار بودم . از اینکه تو چشم خانوادم نگاه کنم بگم عاشق شدم بیزار بودم . عرفان سرش رو به دیوار تکیه داد و چشماش رو بست . چند ثانیه که گریه کردم آروم شدم و صدام قطع شد . عرفان چشماش رو باز کرد و پرسید : خوبی ؟

سرم رو به نشونه ی آره تکون دادم . خوب نبودم تنها درمان من دیدن امیر بود و من تا نمی دیدمش آروم نمیگرفتم . عرفان که دید آروم شدم از فرصت استفاده کرد و موبایلم رو که بعد از اومدن عرفان انداختمش روی تخت برداشت . با غیض گفتم : عرفان هنوز یاد نگرفتی گوشی جزو لوازم شخصیه ؟

توجه نکرد . اگه عکس امیرو میدید بدبخت میشدم .

-عرفان با توئم . من اصلا خوشم نمیاد کسی به گوشیم دست بزنه .

بدون اینکه سرشو از گوشی برداره گفت : من کسی نیستم داداشتم .

موبایلم رو به طرفم گرفت و گفت : رمزش چنده ؟

جوابش رو ندادم اگه عرفان بره بذاره کف دست بابا چی ؟ اگه بابا بفهمه من دوباره خام یه پسر شدم چی یعنی دوباره با کمربندش میفته به جونم ؟ وای نه ! من دیگه طاقت ضربه های کمربند رو بمیرم حاضرم بمیرم ولی دیگه کتک نخورم دیگه نمیتونم کتک خوردن رو تحمل کنم . با فریاد عرفان دوباره از جا پریدم : ازت پرسیدم رمزش چنده ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

عرفان امشب زده بود به سرش . از ترس اینکه از عصبانیت خفم نکنه رمزش رو گفتم و چشمام رو بستم و منتظر عکس العملش شدم . عرفان پسر غیرتیه محاله با دیدن اون عکس هیچ عکس العملی نشون نده کمترین کاری که میکنه یه سیلی میخوابونه توی گوشم .

عرفان- این پسره کیه ؟

چشمام رو باز کردم و لبم رو گزیدم . من نمیخواستم خانوادم چیزی بفهمن چون کاری نمیتونستن برام بکنن . عرفان به عکس امیر اشاره کرد و گفت : مرجان این پسره کیه توی موبایلت ؟

بازم هیچی نگفتم . انگار زبونم قفل شده بود . سرم رو پایین انداخته بودم و به رو تختی کرمم خیره شده بودم . عرفان روبه روم نشست و بازوهام رو توی دستاش نگه داشت و مجبورم کرد توی چشماش نگاه کنم .

عرفان- عکس یه پسر غریبه توی گوشی تو چی کار میکنه ؟

سرم رو به نشونه ی هیچی تکون دادم . با عصبانیت زل زد توی چشمام و گفت : توی تهران دیگه چه گندی زدی ؟ نکنه با اینم .....

بقیه حرفش رو خورد و دستش رو لای موهاش فرو کرد . حتی عرفانم منو به چشم خراب میدید . چشمام رو بستم و فقط اشک ریختم . حتی داداشم باور نداشت که من توی اون قضیه بی گناه بودم .

عرفان- نکنه بی خبر شوهر کردی ؟

دیگه داشت میرفت روی اعصابم . در حالی که سعی میکردم جلوی نفس نفس زدنم رو بگیرم گفتم : بسه عرفان هر چی هیچی نمیگم ، هر چی از دهنت در میاد داری بهم میگی .

دستی به صورتش کشید و گفت : خیلی خب معذرت میخوام . به جون خودت که میخوام دنیات نباشه نگرانتم آبجی . وقتی میام میبینم تو خودتی ، حرف نمیزنی دائم گریه میکنی ناراحت میشم . دوست دارم بدونم چیه که داره خواهرمو اینجوری عذاب میده .

گوشیمو روی تخت پرت کرد و گفت : خب اصلا درباره ی این حرف نمیزنیم حداقل بگو چی شده .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سکوتم رو که دید گفت : باشه اگه نمیخوای با من حرف بزنی خب نزن ولی اینقدر تو خودت نریز فقط اینو بدون اینقدر دوستت دارم که اگه لازم باشه برای پیدا کردن علت ناراحتیت تا تهران میرم .

گونم رو بوسید و گفت : مثل کوه پشتتم آبجی . اگه اینقدر پیگیر کاراتم فقط برای اینه که دوست ندارم یه شکست دوباره رو تجربه کنی .

خواست از اتاق بیرون بره که صداش زدم و ازش خواستم بشینه . بی هیچ حرفی نشست . حالا که خود عرفان میخواست باید بهش میگفتم بعدش مهم نبود . حداقل اینجوری سبک میشدم و اینقدر عذاب نمیکشیدم . نفس عمیقی کشیدم و گفتم : پسر صاحبکارم !!

چند لحظه با تعجب نگام کرد و زیر لب زمزمه کرد : فربد ؟

-نه فربد نه . یه پسر دیگش .

عرفان- دو تا پسر جوون ؟

قبل از اینکه بخواد بهم گیر بده و بگه چرا همچین جایی رو برای کار کردن انتخاب کردی گفتم : پول لازم بودم ، من هر کاری میتونستم بکنم اینقدر پسر دنبالم بود که تا اراده میکردم پول پام بریزن ولی ارزشم بالاتر از این حرفا بود . درضمن آقا عرفان من دیگه اون دختر نوزده ساله نیستم که تا دوتا پسر جوون ببینم دست و پام شل بشه و عاشق بشم بیست و هفت سالمه و با اون تجربه ی تلخی که به دست اوردم حواسم به کارام هست .

به حرفای خودم پوز خند زدم . حواسم به کارام بود و عاشق امیر شدم . دختر نوزده ساله نبود ولی بازم تا یه پسر خوشتیپ و جنتلمن دیدم دست و پام شل شد و عاشق شدم .

عرفان- باشه ببخشید خب حالا بگو این پسره کیه ؟

با غیض گفتم : گفتم که . پسر صاحبکارم !!

عرفان- میدونم . عکس پسر صاحبکارت توی گوشیت چی کار میکنه ؟

بازم سکوت کردم . توان اینکه بگم عاشق شدم رو نداشتم . عرفان از روی تخت بلند شد و گفت : نه خیر فکر کنم لازم شد از دوستت بپرسم .

دستش رفت طرف گوشیم اما همین که رفت برش داره گفتم : دوستش دارم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به طرفم برگشت و نگام کرد اصلا جا نخور . انگار توقع داشت همچین حرفی رو از زبونم بشنوه .

-آره دوستش دارم اگه قراره برای این دوست داشتن تاوان بدم تا تهش هستم . ولی نمیتونم ازش بگذرم میدونم برای یه دختر زشته که بگه یه نفرو دوست داره ولی من از پسر صاحبکارم خوشم اومده حتی اگه سطح طبقاتیمون یکی نباشه .

با کمی فاصله ازم روی تخت نشست و گفت : از کی ؟

-نمیدونم خیلی وقته . عرفان باور کن خودم نمیخواستم من داشتم سعی میکردم از همه ی پسرا متنفر بشم ولی در مقابل این سست شدم .

قطره ی اشکی که از صورتم چکید رو پاک کردم و گفتم : حتی مامانش که صاحبکارم باشه ازم متنفره شاید خودشم ازم متنفر باشه ولی من نتونستم اون اینقدر پسر خوبی بود که حتی به من دستم نمیداد ولی من دوست داشتم بهش نزدیک بشم و دلشو به دست بیارم . حتی تا قبل از اینکه بیام فکر میکردم دوستم داره .

بغض توی گلوم داشت خفم میکرد . امیر !! کاش شب آخر نرفته بودم عروسی ندا من امیر و دوست داشتم حتی تصور اینکه با یه دختر دیگه باشه برام عذاب آور بود . نفس عمیقی کشیدم و سعی کردم بغضم رو قورت بدم .

-عرفان خیلی سعی کردم عاشقش نشم ولی به خدا نشد اون حتی به من گفت دوستم داره ولی بهم دروغ گفت . خودم با یه دختر دیگه دیدمش همه ی حرفاش دروغ بود ولی من هنوزم نمیتونم ازش بگذرم . برای اینکه فراموشش کنم برگشتم پیش شما و کار پیداکردم تا بلکه از ذهنم دورش کنم ولی هیچ فایده ای نداره . هر چی سعی کردم نتونستم از ذهنم بیرونش کنم .

چشمام رو بستم و اجازه دادم بغضم بشکنه . چند لحظه بعد عرفان من رو توی آغوشش گرفت . دستم رو دورش حلقه کردم و با صدای بلند گریه کردم . امیر به من گفت اعترافم رو جدی نگیر ولی من گرفتم . من احمق اعترافش رو جدی گرفتم . خدایا !!! تمام لحظاتی که با هم بودیم مثل یه فیلم از جلوی چشمم رد میشد و صداش مثل یه ناقوس توی گوشم میپیچید و من هر بار با یادآوری صداش فقط صدای گریه م رو بیشتر میکردم . گریه ای که برای برگشتن امیر هیچ فایده ای نداشت .

« مرجان خانوم من نمی دونم این کادو رو برای کی خریدی برامم مهم نیست ولی اگه اون شخص ارزش کادو دادن نداشته شاید یکی دیگه ارزش این کادو رو داشته باشه . پس نگهش دار برای اون شخصی که ارزششو داره . »

«بهت نمیاد خجالتی باشی .»

« من از فصل زمستون خیلی خوشم میاد . انگیزمو برای نقاشی کشیدن بیشتر میکنه . »

«مرجان خانوم نسبت به من لطف دارن . »

« مرجان ازت خواهش میکنم بگو که همه ی حرفات شوخی بود . بگو هر چی گفتی برای این بود که اذیتم کنی . »

« برای چی اومدی اینجا ؟ هان ؟ برای چی اومدی ؟ مگه یه بدبختم دیدن داره که اومدی ببینیم ؟ برو بیرون نمیخوام ببینمت . »

« من تصمیم گرفتم با مامان و برادرم روبه رو بشم »

«بتادین بزن عفونت نکنه. »

« مرجان لباسایی که انتخاب میکنی خیلی بازن میتونی یه لباس پوشیده ترم انتخاب کنی . »

« من به مرجان هیچ علاقه ای ندارم برامم مهم نیست که نامزدته یا نه . فقط نمیدونم چرا وسط مهمونی که برای من گرفته شده بود این حرفو زدی . »

« خیلی دوست دارم از گذشتت بدونم . دوست دارم بدونم توی گذشتت چی وجود داره که با یادآوریش اونطوری بهم ریختی . »

« از اتفاق امشب فربد چیزی نفهمه خواهشا ! »

« خوش بگذره ! »

« تو واقعا نامزد فربدی ؟ »

« با دل من چی کار کردی مرجان ؟ »

« حرفی که بهت زدمو زیاد جدی نگیر . منظورم همون دوست داشتنه هر پسر دیگه ایم جای من بود همین حرفو میزد . »

نگاه دانلود
www.negahdl.com

عرفان اجازه داد توی آغوشش خودم رو خالی کنم و وقتی آروم شدم از آغوشش جدام کرد و موهام رو بوسید و گفت : میدونم چی کشیدی آبجی درکت میکنم میدونم چه قدر داری از دوریش زجر میکشی ولی کاری نمیتونم بکنم . فقط میتونم تورو آروم کنم .

اشکام رو پاک کرد و گفت : همیشه سعی کن درست انتخاب کنی من نمیگم کسی که خواهرم دوستش داره آدم بدیه اتفاقا از ظاهرش معلومه که چه قدر خوبه ولی تو این سر دنیایی و اون ، اون سر دنیا . پس اگه دوستتم داشته باشه نمیتونه پیدات کنه چون خیلی از هم فاصله دارین تازه اگه دوستت داشته باشه .

بینیم رو بالا کشیدم و با غیض گفتم : دوستم داره . خودش بهم گفت .

عرفان- خب باشه نود و نه درصد احتمال میدیم دوستت داره ولی اگه یه درصد ، فقط یه درصد دوستت نداشته باشه چی؟ -نمیدونم .

عرفان- به این فکر کن که شاید دوستت نداشته باشه یا شاید به قول خودت ازت متنفرم باشه . اونوقت میخوای چی کار کنی ؟ اونجوری که نابود میشی دختر .

صورتم رو قاب دستاش کرد و گفت : مگه نمیگی با یه دختر دیدیش پس فکر کن اون دختر عشقشه و قراره به زودی ازدواج کنه .

وای اگه امیر ازدواج کنه من دق میکنم . فقط دعا میکنم شب عروسیش زنده نباشم !!

-عرفان اگه خبر ازدواجش به گوشم برسه من یه لحظم زنده نمیمونم .

عرفان- اینقدر نفوس بد نزن . هر چی قسمتت باشه همون میشه یه وقت دیدی یه خواستگار خوب برات پیدا شد باهاش ازدواج کردی و این پسرم کم کم از ذهنت میپره .

-خواستگاری که بیاد توی خونه ی ما قلم پاشو خرد میکنم . اصلا نمیخوام شوهر کنم .

عرفان- لجبازی دیگه .

-همینه که هست .

عرفان- ببین مرجان پسره اگه دوستت داشته باشه قله ی قافم که باشی میاد دنبالت ولی اگه دوستت نداشته باشه ... تنها چیزی که میتونم بگم اینه که سعی کن فراموشش کنی . میدونم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خیلی سخته ولی باید سعی کنی من خوب میشناسمت میدونم چه اراده ی قوی ای داری پس سعی کن .

توی چشماش نگاه کردم و با بغض گفتم : یعنی دوستم نداره ؟

عرفان- من کی همچین حرفی زدم ؟ من که از دل اون خبر ندارم ولی ما همون یه درصدو در نظر میگیرم . خب ؟

سرم رو تکون دادم و گفتم : خب .

لبخندی زد و گفت : آفرین دختر خوب . حالا اسمش چیه ؟

-امیر .

عرفان- شمارشو داری ؟

با تعجب پرسیدم : برای چی ؟

عرفان- میخوام بهش بگم طرف خواهر من نیا که خودتو بد بخت کردی .

با غیض گفتم : عرفان !

عرفان- خب چیه مگه دروغ میگم تو اگه خیلی شوهر نگه دار بودی که مسعود از دستت به سرش نمیزد خود کشی کنه . ببین چی کارش کردی که جهنم رو به موندن با تو ترجیح داده .

بالشتم رو به طرفش پرت کردم و گفتم : برو گمشو . لیاقت درد دل کردنم نداری .

بالشتم رو توی بغل گرفت و صدای خندش کل اتاق رو پر کرد . من چشمام از گریه سرخ شده بود اونوقت عرفان داشت میترکید از خنده . نگاه عصبانیم رو که دید لحنش رو جدی کرد و گفت : شوخی کردم . از خداشم باشه دختر به این خوبی گیرش میاد .

تا خواستم جوابش رو بدم در اتاق باز شد و مامان توی چارچوب در ظاهر شد و گفت : شما دوتا چی کار دارین میکنین دو ساعته ؟ هرچی صداتون میکنم جواب نمیدین .

عرفان- هیچی دارم با خواهرم حرف میزنم . مگه چی شده ؟

مامان نگاه متعجبش رو به صورتم انداخت برای اینکه نفهمه گریه کردم سرم رو پایین انداختم ولی فهمید . مادره دیگه ! البته چشمای من اینقدر تابلو بودن که هر کی نگاه میکرد میفهمید .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان- گریه کردی ؟

-نه .

مامان- چرا چشمت قرمزه ؟

عرفان پیش دستی کرد و گفت « صبح تا حالا سرکار بوده دیگه خستس خب .

مامان- خب بیا بیرون بذار بخوابه . یکی از دوستاتم دم دره .

عرفان- شما برو منم الان میام .

به محض رفتن مامان به طرفم برگشت و گفت : بهم قول بده که سعی میکنی فراموشش کنی .

زل زدم توی صورتش . با اینکه کار سختی بود ولی باید سعیم رو میکردم . من و امیر خیلی باهم فاصله داشتیم دیگه هیچوقت قرار نبود همدیگه رو ببینیم پس تنها راه فراموش کردن و فراموش شدنه .

-با اینکه سخته ولی سعیمو میکنم .

گونم رو بوسید و گفت : قربون خواهرم برم که اینقدر با ارادست . منم کمکت میکنم تا برات آسون تر بشه .

لبخند زدم : لطف میکنی .

عرفان- وظیفمه . برم دیگه تا صدای مامان در نیومده توئم بخواب فردا که میخوای بری سرکار خسته نباشی . دیگه نبینم از این اتاق صدای هق هق بلند شه فهمیدی ؟

-بله .

عرفان- آفرین . شب بخیر .

بدون اینکه منتظر جوابی از طرف من باشه چراغ رو خاموش کرد و از اتاق بیرون رفت . خوش به حالش ! برعکس من هم عاقل تره و هم درک بالاتری داره . برای همین توی زندگیش کمتر به مشکل برمیخوره ولی من از بچگی با احساساتم تصمیم گرفتم و تاوانش رو دادم . از الان به بعد منم یکی میشم مثل عرفان که بین عقل و احساس عقل رو انتخاب میکنه . عقلم میگه باید امیر و فراموش میکنم و این کارو میکنم و دیگه اجازه نمیدم احساساتم زندگیم رو خراب کنن . من تمام

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تلاشم رو میکنم که امیر و فراموش کنم و اون رو از یاد ببرم . مثل گمشده ای که هیچوقت قرار نیست پیدا بشه .

***

کنار سارا که با شوهرش حرف میزد نشستم و منتظر شدم صحبتشون تموم بشه . امروز به نسبت روزای قبل مشتری کمتر بود و وقت برای استراحت بیشتر داشتیم . موبایلش رو توی جیبش گذاشت با لبخند نگام کرد : کاری داشتی ؟

با سارا بیشتر از بقیه دوست شده بودم . هم از نظر اخلاقی هم از نظر تیپ و قیافه شبیهم بود .

-هیچی مهم نبود . جایی قراره بری ؟

سارا- نه امروز پنجشنبس شهریار زنگ زد بگه اگه بیکارم یه سر بریم سر خاک عموش !!

چه بی عاطفه ای شدم من !!! از برگشتنم حدودا دو ماه میگذره ولی هنوز سر خاک مسعود نرفتم . مسعودی که یه سال از همه کس بهم نزدیک تر بود . خوشبختانه امروز پریچهرم حالش خوب بود و راحت میشد ازش مرخصی ساعتی گرفت . سارا که از همه خداحافظی کرد و رفت کار چند تا مشتری که اومدن رو راه انداختم و یه ساعت قبل از تعطیل شدن آرایشگاه از پریچهر مرخصی گرفتم . شماره ی عرفان رو گرفتم تا بهش بگم دنبالم نیاد .

عرفان- الو ؟

-سلام خوبی ؟

عرفان- ممنون . الآن پا دستگاه وایسادم سروصدا زیاده نمیتونم درست صحبت کنم کاری داری ؟

-فقط خواستم بگم امروز نمیخواد بیای دنبالم .

عرفان بلند تر از قبل گفت : چرا ؟ چیزی شده ؟

-نه . میخوام یه سر برم سر خاک مسعود دوست دارم تنها باشم .

عرفان- تعارف میکنی ؟ خب میام اونجا تنهات میذارم .

-نه تنها برم راحت ترم . تو برو به کارت برس .

عرفان- باشه پس مراقب خودت باش .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-توئم همین طور .

به تماس خاتمه دادم و لباس بیرونم رو پوشیدم و از آرایشگاه بیرون زدم . برای اینکه دست خالی نباشم یه دسته گل و شیشه گلاب خریدم و یه تاکسی گرفتم و مستقیم رفتم دار المرحمه . کنار سنگ قبر مشکی مسعود نشستم و دسته گلو روی سنگش گذاشتم . انگشتم رو روی اسمش کشیدم و زیرلب براش فاتحه خوندم . از خلوتی کنارم استفاده کردم و با مسعود حرف زدم . این روزا به یکی نیاز داشتم که دردام رو بهش بگم و تنها کسی که میتونستم باهاش راحت باشم مسعود بود و بس . شیشه ی گلاب رو برداشتم و سنگ قبرش رو که خاک گرفته بود تمیز کردم . بغض توی گلوم چنگ انداخته بود و اجازه نمیداد حرف بزنم . نفس عمیقی کشیدم و سعی کردم بغضم رو قورت بدم .

-سلام . خوبی ؟ میدونم از دستم ناراحتی که دیر اومدم . شاید فکر کنی بی عاطفه شدم ولی چوب بی وفایی تو رو خوردم. من بچگی کردم که بچه رو انداختم ولی تو چرا نامردی کردی ؟ چرا خودتو کشتی ؟ ما میتونستیم دوباره بچه دار بشیم . من تازه داشتم معنی عشق رو میفهمیدم بی وفا . میدونی چه قدر خودمو سرزنش کردم حق بچمون نبود که به خاطر یه حماقت ساده از این دنیا بره . حق توئم نبود هر دوی شما به خاطر حماقت من از بین رفتین . مسعود نمیدونی چه قدر بهت احتیاج دارم . من تازه فهمیدم که حضورت توی زندگیم چه قدر مؤثره . من به تو نیاز دارم !! تازه فهمیدم که چه قدر بدون تو نمیتونم زندگی کنم . من بدون تو نمیتونم زندگی کنم . نمیتونم !!!

یه قطره اشک سر خورد روی گونم . نفس عمیقی کشیدم و با لبخند گفتم : بی خیال این حرفا . بعد از چند وقت پیش همیم درست نیست این حرفا بزنیم .

یکی از گلا رو پرپر کردم و همون طور که روی سنگ قبرش میریختم گفتم : دلم خیلی برات تنگ شده . اونجا جات خوبه ؟ اذیت که نمیشی ؟ مسعود میدونم منم در حقت کم نامردی نکردم ، میدونم خیلی اذیتت کردم . فکر کنم بدجوری ازم گله داری که دو ساله اینجوری دارم تاوان میدم . فکر کنم آهت دامنمو گرفته که اینجوری زندگیم به خاک سیاه نشست.

اشکم رو پاک کردم و بینیم رو بالا کشیدم : مسعود میشه ازت بخوام منو ببخشی ؟ بچگی کردم قبول ، زود قضاوت کردم قبول ، یه طفل معصوم رو به ناحق کشتم قبول ولی من تاوان همه ی کارایی که کردم رو دادم . دیگه ظرفیتشو ندارم . مسعود زندگی من داره نابود میشه ازت خواهش میکنم منو ببخش نذار بیشتر از این عذاب بکشم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سنگ قبرش رو بوسیدم. مسعود دل پاک و مهربونی داشت پس مطمئنا میتونست زن خطا کارش رو ببخشه اینقدر دل پاک بود که به خاطر اینکه من رو دوست داشت و نمیخواست عذاب بکشم خودشو کشت . یه فاتحه ی دیگه براش خوندم و از خدا خواستم گناهش رو ببخشه . من خودم یه گناهکار بودم ولی دوست نداشتم مسعود کنار گناهکارا باشه . من خودم یه گناهکار بودم که با یه پسر نامحرم دوست شدم ، گناهکار بودم که یه بچه رو به نا حق کشتم ، گناهکار بودم که به خدا کافر شدم و هر بلایی سرم میومد حقم بود ولی مسعود حقش نبود که به خاطر خود کشی عذاب بکشه گناه مسعود به گردن من بود . مسعود به خاطر من قاتل خود کشی پس گناهش باید به گردن من باشه . اشکام رو پاک کردم و بلند شدم . چادرم رو مرتب کردم و به محض اینکه عقب گرد کردم یه پسر پشت سرم وایساده بود و با یه پوزخند گوشه ی لبش بهم خیره شده بود . قیافش برام خیلی آشنا بود .

پسره- توی آسمونا دنبالت میگشتم ، روی زمین پیدات کردم مرجان خانوم .

با ترس نگاش کردم . اسم منو از کجا میدونست ؟

پسره- منو شناختی ؟

-نه متأسفانه .

یه پوزخند دیگه زد : به زودی میشناسی .

عینک آفتابیش رو لای موهای مشکی فشن شدش گذاشت و دستش رو توی جیب شلوارش کرد . با دیدن اون چشمای قهوه ای وحشی برای یه لحظه ترس سرتا پای وجودم رو فرا گرفت . خودش بود ! کسی که هر روز آرزوی مرگش رو میکردم ولی در کمال ناباوری آرزوم برآورده نشده بود و حالا سُر و مُر و گنده جلوم وایساده بود . با اینکه ترسیده بودم ولی اصلا دلم نمیخواست از ترسم چیزی بفهمه . با غیض گفتم : اینجا چی کار میکنی ؟

- کسی که زیر این قبر خوابیده دوست منه . اومدم به دوستم سر بزنم گناهه ؟

حرفی نداشتم بزنم . حرف راست جواب نداشت . لبخندی زد و گفت : بهتره بپرسم تو اینجا چی کار میکنی ؟ بعد از دو سال تازه یادت افتاده شوهر داشتی ؟

خواستم جوابش رو بدم و بگم من اگه شیراز بودم زود تر از اینا اومده بودم که لبخند شیطانی زد و با چشماش به پشت سرم اشاره کرد . آب دهنم رو با صدا قورت دادم و همین که خواستم برگردم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به جایی که اشاره کرد نگاه کنم یکی از پشت نگهم داشت و قبل از اینکه بتونم از خودم دفاع کنم یه دستمال خیس رو جلوی دهنم گذاشت . چشمام رو بستم و تمام تلاشم رو کردم تا نفس نکشم . حتما یه نقشه ای توی سرش بود که دنبالم اومده بود نباید نفس بکشم . بعد از چند لحظه طاقتم تموم شد ، یه نفس عمیق کشیدم و دیگه هیچی نفهمیدم .....

***

چشمام رو به زور باز کردم و به محیط اطرافم نگاه کردم . توی یه محیط نا آشنا بودم ، یه اتاق تاریک و درب و داغون که تنها وسیله ی توش صندلی آهنی سبز رنگ بود و بس !!! تمام بدنم درد میکرد انگار که یه وزنه ی نیم کیلویی رو بهم آویزن کرده باشن . خواستم دستم رو بالا بیارم و کمی کش و قوس به بدنم بدم که متوجه شدم دستم به پشت سرم بسته شده .کمی توی جام جابه جا شدم و سعی کردم با فریاد کمک بخوام : اِممم !

دهنمم بسته بود . سعی کردم اتفاقات اخیر و به یاد بیارم . قبرستون ... درد دل با مسعود ... دیدن اون عوضی ... اون دستمال خیس ... و ... با ترس به محیط اطرافم نگاه کردم و این بار سعی کردم با گریه و جیغ کمک بخوام ولی انگار هیچ کسی توی این مکان نحس وجود نداشت اگرم بود نمیخواست کمکی بکنه . نا امید به محیط اطرافم نگاه کردم تا پنجره پیدا کنم و بفهمم الان چه وقت از روزه . یادمه موقعی که رفتم سر خاک مسعود ساعت نزدیکای شیش بود ولی دریغ از یه باریکه نور که توی این اتاق مزخرف بتابه .

...- بیخودی زور نزن اینجا فقط خودمم و خودت !!!

خودش بود . همون آشغالی که من رو اینجا اورده بود ، صدای پاش لحظه به لحظه بهم نزدیک شد و در آخر یه سایه ی بزرگ رو به روم وایساد و صدای نحسش توی گوشم پیچید : فکر نمیکردم یه دارو اینقدر روت اثر بذاره . میدونی ساعت چنده ؟

روی صندلی نشست و گفت : هفت و نیم صبح !!!

با ترس بهش خیره شدم . هفت و نیم ؟ وای !! خانوادم الان از نگرانی دق کردن . خدایا ! چرا من یه بار نمیتونم مثل آدم زندگی کنم ؟ تازه داشتم معنی خوشبختی رو میچشیدم که این عوضی همه چی رو خراب کرد . حالا چجوری به عرفان و مامان بابام بگم من اینجام ؟ حتما تا حالا فهمیدن من دوباره غیبم زده ولی این بار خودم نمیخواستم این بار به زور غیبم کردن . یه صدای تیک اومد و همون لحظه اتاق با یه لامپ مهتابی روشن شد . با پوزخند گفت : خوب خوابیدی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اون لحظه خدا رو شکر کردم که دهنم بسته بود وگرنه هر چی از دهنم درمیومد بارش میکردم . به تیپش نگاه کردم . یه پیرهن طوسی روشن که آستیناش رو تا آرنج تا کرده بود و شلوار لی آبی تیره . از توی جیب پیرهنش یه جعبه ی سیگار در اورد ، با دو تا ضربه به ته جعبه یه سیگار بیرون کشید و مقابل دهنش قرار داد .

ـ میخوام یه اعترافی بکنم .

با فندک سیگارشو روشن کرد ، یه پک بهش زد و دودش رو بیرون فرستاد : نسبت به روز اولی که دیدمت خانوم تر شدی . اصلا فکر نمیکردم توی سه سال اینقدر عوض بشی .

ولی تو نسبت به روز اولی که دیدمت وحشی تر شدی ! نگاش کردم . ازش متنفر بودم ، حتی بیشتر از فرشاد !!! چون میدونستم چه آشغالیه . اگه آشغال نبود منو به سپهر معرفی نمیکرد . کمی به سمت جلو خم شد و در حالی که دود سیگارش رو بیرون میفرستاد گفت : ولی همون قدر که دوست دارم ازت تعریف کنم ، همون قدرم دوست دارم سر به تنت نباشه . میدونی چه قدر ازت بیزارم ؟

میخواستم بگم دل به دل راه داره با نفرت نگاش کردم . دوباره به صندلی تکیه داد و چشماش رو بست . میخواست حسابی خودش رو بسازه . ازش متنفر بودم ، بی نهایت ازش متنفر بودم . کسی که روبه روم نشسته بود و بهم میگفت عوض شدی همون آشغالی بود که اون زمستون لعنتی از همه وحشی تر شد و باعث شد دیگه دختر نباشم . کسی که جلوم نشسته بود و من با نفرت به سیگار کشیدنش خیره شده بودم آرش بود !! پسری که دعا میکردم هیچوقت نبینمش ولی دیدمش . کاش یه راهی پیدا میکردم از این دخمه فرار کنم ولی راهی نداشتم . همون جور که سیگار میکشید گفت : من و فرشاد هیچوقت فکر نمیکردیم مسعود اینقدر راحت قبول کنه با تو همچین کاری کرده بدون اینکه اسمی از من و فرشاد بیاره . خیلی خر بود !! فکر میکرد با این کار به عشقش میرسه و خوشبخت ترین مرد عالم میشه ولی نمیدونست عشقش زندگیشو به باد میده .

چشماش رو باز کرد و دوباره به سمتم خم شد : مسعود بهترین رفیقم بود . مثل داداشم دوستش داشتم .اینقدر دوستش داشتم که حتی حاضر بودم جونمم براش بدم . همون قدر که مسعود و دوست داشتم ، از کسی که باعث مرگش شد متنفرم . از کسی که باعث شد مسعود خود کشی کنه متنفرم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سیگارش رو زیر پا لگد کرد و از بین دندونای قفل شدش گفت : تو و اون توله سگت باعث شدین مسعود خود کشی کنه. پس حق دارم ازت متنفر باشم .

مسعود کجایی که ببینی صمیمی ترین رفیقت به بچت میگه توله سگ ؟ ازم متنفره درست . ولی اگه مادر اون بچه بودم توئم باباش بودی . هیچ کس حق نداره بهش توهین کنه . آرش انگار ذهنم رو خوند چون لبخند چندشی زد و گفت : من که شک دارم مسعود بابای بچت باشه !

با نفرت چشمام رو بستم . کاش میتونستم گوشام رو بگیرم تا نشنوم تهمتایی که آرش بهم میزد . مسعود هر کی ندونه ، تو که خوب میدونی من هیچوقت بهت خیانت نکردم . کاش خودت پیش این رفیق عوضیت بودی و بهش میگفتی اون بچه مال تو بود . صدای نحسش دوباره توی گوشم پیچید : مسعود از بچه ها خوشش نمیومد و میگفت بچه جلوی دست و پای آدمو میگیره ولی چه طور به یه سال نرسیده حامله شدی قضیه یه کم بو داره . نظرت چیه ؟

چند ثانیه مکث و دوباره صداش بلند شد : گرچه مخالف یا موافق دهنت بستس و نمیتونی حرف بزنی . من مطمئنم زنش یه گندی بالا اورده و مسعود که تحمل همچین افتضاحی رو نداشته خودشو کشته . وگرنه مسعود و من میشناسم عمرا به خاطر یه توله ی مرده خود کشی کنه .

کاش میشد با مشت همچین بکوبم توی دهنش که دندوناش توی دهنش خرد شه . لعنتی اون بچه پاره ی تن من و باباش بود . چشمام رو باز کردم و با نفرت توی چشماش خیره شدم . باید بهش میفهموندم که داره زر زیادی میزنه . لبخند حرص درآری زد و یه سیگار دیگه از توی جعبه برداشت . امیدوارم آخرین نخ سیگاری باشه که میکشی . پا روی پا انداخت و یه پک به سیگار دومش زد . با ژست خاصی گفت : البته دلیل اینکه اوردمت اینجا فقط مسعود نیست .

تن صداش رو آروم کرد : بیشتر به خاطر خودمه . توی این سه سال از ترس اینکه مسعود اسمی از من نبرده باشه مدام در حال فرار بودم . فرشاد که مرد ولی من دوست داشتم انتقام سه سال سختی که کشیدم ازت بگیرم .

پس کی تاوان سه سال سختی که من کشیدم رو پس میده ؟ منم سه سال با سختی زندگی کردم . به خاطر شما سه تا منم زندگی بدی داشتم . دعا کن که دست و دهنم باز نشه وگرنه میدونم باهات چی کار کنم . یه پک عمیق به سیگارش زد و توی چشمام خیره شد . لبخند کجی زد و گفت : حالا بی خیال این حرفا . بعد از سه سال زن داداشمو دیدم درست نیست اینجوری باهاش برخورد کنم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هــه زن داداش !!! تو اگه مسعود رو واقعا مثل داداشت دوست داشتی زنش رو زندونی نمیکردی . حتی نمیدونستم آرش باهام چی کار کرده . زندونیم کرده یا گروگانم گرفته ولی هر چی که بود هدف آرش از این کار فقط اذیت کردن من بود . بدون هیچ پول و نقشه ای !!! آرش سیگارش رو به طرفم گرفت و گفت : سیگار نمیکشی ؟ حالتو خوب میکنه .

ژست متفکرا رو گرفت و گفت : یادم نبود با دهن بسته نمیتونی سیگار بکشی ولی اشکال نداره . خودم کمکت میکنم .

از روی صندلی بلند شد و آروم به طرفم اومد . توی چشمای وحشیش یه چیزی بود که من رو به وحشت میانداخت . نگاهی درست شبیه نگاه سه سال پیش . همون نگاهی که بهم میگفت کارم تمومه . الانم درست همون حس رو داشتم با این تفاوت که آرش هدف قبل رو نداشت . این بار قصد جونم رو کرده بود . روبه روم نشست از ترس خودم رو به دیوار چسبوندم و آب دهنم رو با صدا قورت دادم . به معنای واقعی ترسیده بودم شخصی مثل آرش ترسم داشت . یه پک به سیگارش زد و دودش رو توی صورتم فرستاد . با انزجار روم رو برگردوندم و چشمام رو بستم . از بوی سیگار متنفر بودم ولی آرش از اینکه حرص من رو درباره خوشش میومد حتی به سپهرم گفته بود از بوی سیگار بدم میاد . صداش توی گوشم پیچید : هنوزم مثل سه سال پیش از بوی سیگار بدت میاد .

این بار پک عمیق تری به سیگارش زد و دودش رو با غلظت بیشتری توی صورتم فرستاد . اگه دهنم باز بود حتما توی صورتش بالا میوردم . آرش دوست داشت اشک من رو در بیاره ولی من نمیخواستم ضعفم رو ببینه . دو باره و سه باره این کارو کرد و من هر بار فقط روم رو برگردوندم تا بوی اعصاب خرد کنه ی تنباکو بیشتر از این حالم رو بد نکنه . کمی ازم فاصله گرفت ولی همچنان ازش میترسیدم . آرش آدمی نبود که به این راحتی دست از سر کسی برداره .

آرش- نـــــه !!! این کار سرحالم نمیکنه . بهتره یه کار دیگه انجام بدم کاری که به هیجان بیارتم . هوم ؟ نظرت چیه ؟

این رو گفت و با لبخند خبیثانه ای که به لب داشت به گردنم خیره شد . از نگاش ترسیدم و سعی کردم ازش فاصله بگیرم . نگهم داشت و قبل از اینکه بخوام از خودم دفاع کنم شالم رو از سرم برداشت و سیگارشو روی گردنم گذاشت . سوزش کل وجودم رو فرا گرفت . اگه دستام باز بود حتما خفش میکردم خودم رو تکون میدادم و سعی میکردم از دستش فرار کنم آرش که تقلای من

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رو برای نجات پیدا کردن از آتیش سیگار دید ، سیگار و بیشتر توی پوستم فرو کرد و صدای قهقهش کل اتاق رو پر کرد . با دهن بستم جیغ میکشیدم و اشک میریختم . بالآخره از این کار خسته شد ، سیگار و برداشت و روی زمین پرتم کرد . جاش همچنان میسوخت . از ته دلم دعا میکنم بمیری . دوباره روی صندلی نشست و در حالی که لبخند روی لباش بود گفت : یه جورایی ازت خوشم میاد . نسبت به قبلا رام شدی قبلا وحشی تر بودی .

پوزخندی زد و گفت : الان خانوم شدی .

چشمام رو بستم و سعی کردم نفس عمیق بکشم . جای سیگار هنوز میسوخت . آرش هنوز آرش سه سال پیش بود . به دخترا رحم نمیکرد صدای پیت بال بلند شد چشمام رو باز کردم و دنبال صدا گشتم . حتما عرفان زنگم زده بود و میخواست از نگرانی در بیام . کاش میتونستم موبایلم رو جواب بدم و بگم خوبم . البته اگه به حال من بشه گفت خوب . آرش از توی جیب شلوارش موبایلم رو در اورد و صفحش رو نگاه کرد . روبه من گفت : داداشت از دیشب تا حالا صد دفعه زنگ زده فکر میکردم تا الان از نگرانی سکته کرده . بذار جوابشو بدم بنده خدا از نگرانی در بیاد . نظرت چیه ؟

چند ثانیه مکث کرد و دوباره گفت : ولی نه . توی خماری بمونه بهتره . دو بار دیگه زنگ بزنه خسته میشه .

لبخند چندشی زد و موبایلم رو دوباره توی جیب شلوارش گذاشت . لعنتی !!! کاش میتونستم موبایلم رو جواب بدم . آرش حتی هدفش گروگانگیری منم نبود وگرنه الان هر چی میخواست به عرفان میگفت . پس فقط میخواست منو اذیت کنه . خودم به میله ای که به دیوار بود نزدیک کردم و سعی کردم دستم رو باز کنم ولی هر چی تلاش میکردم فایده نداشت . اگه یه ذره با عرضه بودم خودم رو از دست این روانی نجات میدادم . آرش با دیدن دست و پا زدن من پوزخندی زد و گفت : نظرم عوض شد . هنوزم وحشی هستی و مثل خر لگد میپرونی . فقط بروز نمیدادی .

خر خودتی آشغال !! با نفرت نگاش کردم . صدای موبایلم دوباره بلند شد . دلم برای شنیدن صدای عرفان پرپر میزد . هیچوقت فکر نمیکردم جواب دادن موبایلم بشه یه آرزو . آرش کلافه موبایلمو روی سایلنت گذاشت و به طرفم اومد . یه قدم ازش دور شدم . دستاش رو نشونم داد و گفت : سیگار توی دستم نیست . فعلا تصمیم دارم راحتت بذارم . چند دقیقه خوش باش برمیگردم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آره با دست و پا و دهن بسته حتما خوشم . بری دیگه برنگردی !!! از رفتنش که مطمئن شدم سعی کردم دستم رو باز کنم . فایده نداشت !! چشمام رو بستم و قطره های اشک سر خوردن روی گونم . فرشاد ازت متنفرم ! ازت متنفرم چون زندگیم رو تباه کردی ، ازت متنفرم چون خودت به درک واصل شدی و دوست عوضی تر از خودت رو به جون من انداختی ، ازت متنفرم چون از سادگیم سوء استفاده کردی . به خاطر دو سال آوارگیم ، به خاطر مسعود ، به خاطر بچم و به خاطر همه ی سختیایی که کشیدم ازت متنفرم . هم از تو هم از آرش !!!

نمیدونم چند دقیقه گذشت که آرش دوباره وارد اتاق شد . نگاهی به سرتا پام انداخت و گفت : هنوز موفق نشدی دستتو باز کنی ؟

حرفات رو بی جواب نمیذارم آرش خان . فقط دعا کن دهنم باز نشه چون اتفاقای بعدش رو پیش بینی نمیکنم . روی صندلی نشست و زل زد توی صورتم . چشمام رو بستم تا نگاش رو نبینم هنوزم توی نگاش یه چیزی بود که من رو به وحشت میانداخت . از بوی سیگار فهمیدم یه سیگار دیگه روشن کرده . صداش باعث شد چشمام رو باز کنم : نمیخوای بدونی برای چی اوردمت اینجا ؟

مطمئنا دلیل آرش برای من خوشایند نبود ! دلیلش فقط کشتن من بود . پک عمیقی به سیگارش زد و گفت : اوردمت اینجا تا تقاص خون مسعود و فرشاد و ازت بگیرم . اوردمت اینجا تا بکشمت .

ترس سر تا پای وجودم رو فرا گرفت . آرش کسی نبود که به حرفاش عمل نکنه وقتی میگفت یه کاری رو انجام میده ، حتما انجام میداد . صدای قهقهش کل اتاق رو پر کرد .کاش خفه میشد .

آرش – نترس . فعلا کاریت ندارم . دوست ندارم وقتی حالم بده بکشمت .

سیگارش رو بین لباش قفل کرد و به طرفم اومد . صورتم از بوی سیگارش جمع شد . کاش میکشتم حداقل از این عذاب راحت میشدم . دهنم رو باز کرد و سیگار و برداشت .

آرش- حرف آخرتو بزن .

تمام حرفایی که میخواستم بهش بزنم رو آماده کردم . حالا که قرار بود بمیرم دیگه فرقی برام نداشت ولی حداقل خیالم راحت میشد که حرفای توی دلم رو به زبون اوردم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-نکنه فکر کردی التماست میکنم و ازت میخوام دست از سرم برداری ؟ هـــه ! خواب دیدی خیر باشه شازده من حتی اگه بمیرمم عمرا حاضر نیستم به یه آشغالی مثل تو التماس کنم . من مرگو ترجیح میدم تا ....

دهنم پر خون شد . برگشتم و با غیض نگاش کردم . آرش از عصبانیت نفس نفس میزد و قفسه ی سینش بالا پایین میرفت . از بین دندونای قفل شدش گفت : که مرگو ترجیح میدی !!!

بلند شد و همون طور که با عصبانیت بهم خیره شده بود دستش رفت طرف کمربند شلوارش . چشمام رو بستم و خودم رو برای مردن آماده کردم . ضربه ی اول کمربند روی کمرم فرود اومد . لبم رو گاز گرفتم تا داد نزنم . ضربه های دوم و سومم رو هم درست همون جا زد . قطره های اشک روی صورتم میریختن و برای هر ضربه ای که به بدنم میزد آرزوی مرگ میکردم . خدایا من خیلی وقته خودم رو برای مرگ آماده کردم . دیگه نمیتونم تحمل کنم یه کاری کن بین این ضربه ها بمیرم .

...- چی کار داری میکنی آرش ؟

بی حال تر از اونی بودم که کسی رو که آرش رو خطاب کرد نگاه کنم . آرش کمربندش رو پایین اورد و گفت : هیچی . چرا اینقدر دیر کردی ؟

...-قرارمون این نبود . دختره دیگه رمق توی تنش نیست .

آرش صداش بالا رفت : چند دفعه بهت گفتم توی کاری که بهت مربوط نیست دخالت نکن ؟

پسره دیگه چیزی نگفت . چند ثانیه مکث و صدای در که نشون میداد پسره از اتاق بیرون رفته . به بسته ی سفید رنگ توی دست آرش نگاه کردم .

آرش- برو خدا رو شکر کن الان حالم خوب نیست وگرنه زندت نمیذاشتم .

بدون اینکه منتظر جوابی از طرف من باشه گوشه ی اتاق نشست و از بسته یه آمپول در اورد و توی رگ دستش فرو کرد. پس برای همین مثل سگ هار شده بود . خمار این زهرماری بود !!! بعد از چند ثانیه سوزن رو از دستش در اورد و روی زمین ولو شد . خودم رو از روی زمین جمع کردم و به دستای بستم نگاه کردم . حالا که آرش نعشه بود بهترین موقعیت بود که دستام رو باز کنم . با هر زحمتی بود تونستم با انگشتام طناب رو باز کنم نفس عمیقی کشیدم و چشمام رو بستم . تازه داشتم نفس میکشیدم ، با دست بسته احساس خفگی میکردم . خواستم بلند بشم و موبایلم رو از

نگاه دانلود
www.negahdl.com

جیبش در بیارم که چشماش رو باز کرد و منگ از روی زمین بلند شد . دستام رو به حالت اول برگردوندم اگه میفهمید دستام رو باز کردم دیگه صد در صد میکشتم . لبخندی زد و به طرفم اومد . حالا درست آرش سه سال پیش شده بود با همون نگاه !!! آب دهنم رو قورت دادم و فاتحم رو خوندم . نعشگیش از خماریش ترسناک تر بود ! به طرفم خم شد و قبل از اینکه بخواد کاری انجام بده چشمام رو بستم و با تمام توانم به سمت عقب هلش دادم . چون حالش خوب نبود چند قدم عقب رفت و با پشت به زمین خورد . به دستام نگاه کردم رد طناب هنوز روشون بود . آروم آروم به طرفش رفتم و موبایلم رو از جیب شلوارش در اوردم و شماره ی عرفان رو گرفتم . خدا کنه بیدار نشه !!! با همون بوق اول صداش توی گوشم پیچید : الو مرجان ؟

صدای عرفان مثل یه نور بود توی دره ی نا امیدی . نفس عمیقی کشیدم و با صدای آروم اسمش رو صدا کردم : عرفان ؟

خواستم از آرش فاصله بگیرم اما هنوز قدم اول رو برنداشته بودم که مچ پام رو گرفت و محکم به طرف خودش کشید منم تعادلم رو از دست دادم و پخش زمین شدم . به موبایلم که با فاصله ی زیادی ازم پرت شده بود نگاه کردم . کمی خودم رو کشیدم و سعی کردم برش دارم ولی دستم بهش نمیرسید . لعنتی !!

پام رو به قدری محکم نگه داشته بود که هرآن احتمال میدادم استخوناش خرد بشن . با این نعشه بودن چه زوری داشت برگشتم و نگاش کردم . با چشمای به خون نشسته نگام میکرد . دستش رو به گردنش گرفت و با لحنی که سعی داشت دردش رو پنهون کنه گفت : از دست من فرار میکنی جوجه ؟

با ترس نگاش کردم این بار دیگه واقعا کارم تموم بود ! بازوم رو توی دستش گرفت و محکم فشار داد . اشک توی چشمام حلقه زد ناله کنان گفتم : ولم کن دستمو شکستی عوضی ! ولم کن .

انگار کر شده بود . آرش با اون نگاه عصبیش بهم میفهوند چه قدر از دستم ناراحته و با این کار با دم شیر باز کردم . همون طور که بازوم رو نگه داشته بود با چند قدم خودش رو به موبایلم رسوند . بازوم رو محکم تر فشار داد . لبم رو گاز گرفتم و چشمام رو بستم . پوزخندی زد و از بین دندونای قفل شدش گفت : فکر کردی خیلی زرنگی ؟ من آدمایی که فکر میکردن از تو زرنگ ترن رو سرجاشون نشوندم . تو که دیگه هیچی نیستی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بازوم رو به طرف خودش کشید و سعی کرد بلندم کنه . من که آماده ی انفجار بودم دست آزادم رو بالا اوردم و با تمام توانم یه ضربه توی صورتش زدم . صورتش برای یه لحظه از درد جمع شد ولی ولم نکرد . با غیض گفتم : توئم هیچی نیستی . اگه اون زهرماری نبود الان از درد خماری به خودت می پیچیدی بد بخت ! پس اینقدر برای من شاخ و شونه نکش .

نمیدونم چرا اینقدر دوست داشتم دهن به دهنش بذارم با اینکه میدونستم باید زیر ضربه هاش جون بدم .

آرش- خفه شو تا خودم خفت نکردم .

پوزخندی زدم و گفتم : حرف حق تلخه ؟ شما تزریقیا بدون سرنگ هیچی نیستین . پس چاک دهنتو بکش و برای من قمپوز الکی در نکن .

دستش رو بالا برد و با تمام جونی که توی بدنش بود یه سیلی توی صورتم خوابوند . برق سه فاز از چشمام پرید از سوزش ضربه چشمام رو بستم و به مایعی که از بینیم راه افتاد دست کشیدم . شدت ضربه به حدی بود که خون دماغ شدم . آرش موهام رو توی دستاش گرفت و آدمی مثل تورو همین جوری باید خفه کرد .

لبخند حرص درآری زد و موهام رو ول کرد و با پاش یه ضربه ی محکم به پهلوم زد . صدای داد من توی قهقهه ی آرش گم شد . مسعود !!! کاش زنده بودی برای اولین بار بهت نیاز دارم . کاش بودی و نمیذاشتی رفقیت همچین بلایی سر من بیاره . من دارم تقاص خون تو رو پس میدم . دارم تقاص سادگی خودم رو که دوست فرشاد شدم پس میدم . چشمام رو بستم و به مسعود فکر کردم . مسعودی که مثل یه فرشته ی نجات اومد تا زندگیم رو نجات بده ولی من قدرش رو ندونستم و حالا داشتم تقاص این قدر نشناسی رو پس میدادم .

روبه روی آیینه چرخ زدم و به تیپم نگاه کردم . بعد از دو ماه برای اولین بار لباس باز پوشیدم اونم به اصرار مسعود . طفلک از بس تن من بلوز شلوار و لباسای گشاده دیده بود خسته شده بود . منم انگار هنوز باور نداشتم که مسعود شوهرمه . یه تقه به در اتاق خورد و صدای مسعود بلند شد : کجایی خانوم ؟ تا چند دقیقه ی دیگه سال تحویل میشه .

رژ لب رو از لبام جدا کردم و گفتم : الان میام .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

عطر لاگوستی که مسعود برام خریده بود به خودم زدم و از آیینه فاصله گرفتم . تاپ کرم و یه دامن شکلاتی که تا بالای زانوم بود . نفس عمیقی کشیدم و از اتاق بیرون رفتم . مسعود بیرون اتاق منتظرم بود . برای چند لحظه با لذت بهم خیره شد . سرم رو پایین انداختم مسعودم یه تیشرت کرم و شلوار کتون شکلاتی تنش بود . مخصوصا لباسی پوشیده بود که با هم ست باشیم . منو توی بغلش کشید و سرش رو توی گودی گردنم فرو کرد و عطرم رو به ریه هاش فرو کرد . مسعود عاشق اون عطر بود ، عطر لاگوست !!! کمی ازش فاصله گرفتم و گفتم : تو که نمیخوای وقتی سال داره تحویل میشه توی بغل هم باشیم .

لبخند دل نشینی زد و گفت : چه ایرادی داره ؟ اونوقت تا آخر سال تو بغل همیم .

در جوابش فقط لبخند زدم . هنوزم از اون و دوستاش دلخور بودم . اونا زندگی من رو نابود کرده بودن . دستم رو توی دستای مردونش گرفت و به سمت سفره ی دو نفرمون رفت . به ماهی توی تنگ خیره شدم و بی صدا اشک ریختم . دو ماه گذشته بود از اون روز لعنتی ! از روزی که خانوادم طردم کردن و بهم گفتن هرزه دو ماه میگذشت هیچ کس از من خبر نگرفته بود به تلفن این خونه هیچ کس زنگ نزد تا ببینه مردم یا زنده ! حتی مامانم که ادعا میکرد هنوز پشتمه زنگم نزده بود . من تنها بودم حتی تنها تر از تنها . مسعود دستش رو دور شونم حلقه کرد و زیر گوشم زمزمه کرد : من بمیرم نبینم اشکای خانوم کوچولومو

بینیم رو بالا کشیدم و با غیض گفتم : باز تو به من گفتی کوچولو ؟

مسعود- خب کوچولویی دیگه . نیستی ؟

با حالت قهر روم رو برگردوندم : نه خیر .

مسعود- باشه ببخشید . خانوم بزرگ خوبه ؟

-آه نه ! آدم یاد پیرزنا میفته .

مسعود- خب درباره ی اینکه چی بهت بگم بعدا تصمیم میگیریم . اول بگو برای چی گریه میکردی ؟

-هیچی .

مسعود- باید بهت بگم اصلا دروغگوی خوبی نیستی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یه دستمال کاغذی به طرفم گرفت . دستمال رو ازش گرفتم . با ته مونده ی بغضی که هنوز توی گلوم مونده بود گفتم : مسعود من دختر بدیم ؟

گره ی اخماش توهم رفت و پرسید : کی همچین حرفی زده ؟

آب دهنم رو قورت دادم تا بلکه اون بغض لعنتی دست از سرم برداره ولی فایده نداشت .

-بعضی حرفا رو آدم باید از نگاه بقیه بخونه . منم از نگاه خانوادم میفهمم که چه قدر از من بدشون اومده . از نگاهشون میفهمم که دیگه دوستم ندارن از نگاه خانوادت میفهمم چه قدر از اینکه عروسشون دختر دست خورده ای مثل منه شرمشون میشه . از نگاه تو میفهمم چه قدر از اینکه مجبوری با من زیر یه سقف زندگی کنی ناراحتی .

یه قطره اشک از چشمم سر خورد روی گونم . دیگه هیچ مقاومتی برای جلوگیری از نریختنش نکردم . مسعود صورتم رو قاب دستاش گرفت ، اشکام رو پاک کرد و گفت : من قبول دارم اشتباه کردم . برای جبران اشتباهمم هر کاری بگی انجام میدم .

اشکام بیشتر راه گرفتن .

-جبران اشتباه تو به چه دردم میخوره ؟ زندگی من برمیگرده ؟ آبروم برمیگرده ؟ دخترونگیم برمیگرده ؟ من همه چیمو باختم مسعود . دیگه کسی قبولم نداره . تنها کسی که الان کنارمه تویی . توئم مجبوری چون اسمم توی شناسمته . چون زنتم و نسبت بهم احساس مسؤلیت میکنی . هیچ کس منو دوست نداره چون از نظر همه من یه خرابم .

گریه مانع از ادامه ی حرفم شد . مسعود اشکام رو پاک کرد و بغلم کرد . سرمو روی قفسه سینه ی مردونش فشار دادم و اشک ریختم . سرش رو نزدیک گوشم اورد و زمزمه کرد : هیچ کس نمیتونه منو مجبور به هیچ کاری بکنه . تنها اجبار توی زندگیم ازدواج با تو بود .

توی چشماش خیره شدم و گفتم : پس مجبوری که باهام باشی چون دادگاه این اجبار و برات در نظر گرفته . مجبوری چون میترسی دستتو از دست بدی . توئم مجبوری که باهام باشی .

مسعود- آره مجبورم ولی نه به اجبار دادگاه . به اجبار دلم . من مجبورم باهات بمونم چون دلم اجازه نمیده که ازت جدا بشم . من مجبورم باهات بمونم چون قلبم تورو میخواد . من مجبورم باهات بمونم چون .....

چشماش رو بست و گفت : چون دوستت دارم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با تعجب نگاش کردم . شنیدن جمله ی دوستت دارم از زبون مسعود تعجبم داشت . مسعودی که به قول فرشاد اینقدر مغرور بود که هیچ کس رو بالا تر از خودش نمیدید . نمیدونستم باید حرفاش رو باور کنم یا بذارم پای اینکه برای دلخوشی من همچین حرفی زد . ولی هر چی که بود برای من خیلی شیرین بود ، شیرین تر از عسل !!! چشمام رو بستم و دوباره به آغوشش پناه بردم . تنها آغوش امنی که به گفته ی خودش من رو برای خودم میخواست ، نه برای حکم دادگاه. آغوشی که بهم یادآوری میکرد هنوز هستن آدمایی که دوستم دارن . آغوش مردم ، مسعود !!!

چشمام رو باز کردم و دستمو روی کمرم گذاشتم . بدنم به خاطر ضربه های کمربند درد گرفته بود . سعی کردم بلند بشم . برای یه لحظه سرم گیج رفت . دستمو روی سرم گذاشتم .

آرش- هنوز زنده ای ؟ چه سگ جونی هستی تو دیگه .

بی حال تر از اونی بودم که بخوام جوابش رو بدم . از روی صندلی بلند شد و به طرفم اومد . باز چه نقشه ای توی سرشه ؟ با پوزخندی که گوشه ی لبش بود به سرتاپام نگاه کرد . چشمام رو بستم تا بیشتر از این چهره ی وقیحش رو نبینم . صداش توی گوشم پیچید : ظاهرا زجر کش کردن جواب نمیده بذار یه جور دیگه بکشمت .

انگشتش رو نوازش گونه روی موهام کشید و آروم پایین اومد و روی گردنم متوقف شد . جای سوختگی رو یه فشار کوچیک داد . چشمام رو بستم و لبم رو گاز گرفتم .

آرش-فقط چند ثانیه زجر میکشی . بعدش با خیال راحت میخوابی .

تن صداش رو آروم کرد : برای همیشه .

چشمام رو باز کردم و با وحشت نگاش کردم . نگاه وحشت زدم رو که دید برای انجام کارش مصمم تر شد . دو دستش رو دور گردنم حلقه کرد و فشار داد . سعی میکردم نفس بکشم دستمو روی دستای آرش گذاشتم و سعی کردم از گردنم جداش کنم ولی فایده نداشت . کم کم داشتم نفس کم میوردم . آرش لحظه به لحظه فشارو بیشتر میکرد . مرگ رو یه قدمی خودم میدیدم . چشمام سیاهی میرفت . دیگه آخر خط بود آرش داشت به آرزوش میرسید ، داشت تقاص خون مسعود و فرشاد رو ازم میگرفت . دستام از دور دستای آرش باز شد و چشمام روی هم افتاد .

***

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با همهمه و سر و صداهایی که توی گوشم پیچید چشمام رو باز کردم . چند زن و مرد سفید پوش بالای یه تخت وایساده بودن و هر کدوم یه کاری رو انجام میدادن . هیچ کس حواسش به من نبود کمی جلو رفتم و گفتم : اینجا چه خبره ؟

کسی جوابم رو نداد . این بار سؤالم رو با تعجب و صدای بلند تری پرسیدم : با شما بودم ، میگم اینجا چه خبره ؟

حتی یه نفرم به طرفم برنگشت . با غیض گفتم : کرین ؟ ازتون یه سؤال پرسیدم . چرا هیچ کس به من نگاه نمیکنه ؟ یه کدومتون برام توضیح بدین اینجا چه خبره .

بازم جوابم سکوت و بی محلی بود . با ترس به محیط اطرافم نگاه کردم . محیطی که توش بودم شبیه اتاق مراقبت های ویژه بود . پشت در اتاق یه زن چادری و یه پسر جوون نگران و با چشمای خیس از اشک به کسی که روی تخت خوابیده بود نگاه میکردن . توی چهرشون دقیق تر شدم ، وای خدا !!! عرفان و مامان ارمغان برای چی اینقدر نگرانن ؟ نکنه برای بابا اتفاقی افتاده ؟ دو تقه به شیشه ی اتاق زدم و روبه مامان گفتم : برای بابا اتفاقی افتاده ؟

مامان یه لحظه سرد بهم نگاه کرد و دوباره به تخت خیره شد . یعنی چی ؟ چرا کسی بهم محل نمیذاره ؟ با صدای بلند گفتم : یعنی چی ؟ چرا هیچ کس به من توضیح نمیده که چه اتفاقی داره میوفته ؟

هیچ جوابی نگرفتم . دوباره و سه باره محکم تر به شیشه ضربه زدم ولی هیچ عکس العملی ندیدم . با قدمای لرزون به سمت تخت رفتم . باید میفهمیدم کی روی اون تخت خوابیده که همه حتی خانواده ی من اینقدر بهش توجه دارن . پرستار که کنار رفت تونستم چهرش رو ببینم . با تعجب به کسی که روی تخت خوابیده بود خیره شدم . اصلا باورم نمیشد کسی که روی این تخت خوابیده و مامان و عرفان با نگرانی نگاش میکنن کسی نیست جز خودم !!! اگه اینی که روی تخت خوابیده منم پس من چیم ؟ اگه اینی که توی اتاق رژه میره منم پس کسی که روی تخت خوابیده کیه ؟ چند ضربه به صورتم زدم تا مطمئن بشم بیدارم . یعنی مردم ؟ به نوار قلبی بالای سرم نگاه کردم بالا و پایین میشد . پس هنوز زندم . فریاد زدم : کمک !

کسی صدام رو نشنید . دوباره فریاد زدم : کمک !

کسی به طرفم برنگشت . با صدای پرستار که با ترس به نوار قلبی خیره شده بود به خودم اومدم : آقای دکتر نبضش خیلی پایینه . ضربان قلبشم داره نا مرتب میزنه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مرد مسنی که ظاهرا دکتر بود گفت : شوک و آماده کنین . هرآن ممکنه قلب از حرکت بایسته .

ضربان قلبم لحظه به لحظه نا مرتب میشد و در آخر به یه خط صاف تبدیل شد . چشمام رو بستم دیگه داشتم میرفتم ، شایدم رفته بودم .

دکتر – شـــــوک !!!

دستگاه شوک و روی قفسه سینم گذاشتن و جسم بدون روحم روی تخت بالا و پایین پرید . ولتاژ رو بالا بردن و دوباره این کارو کردن . برای بار سوم این کارو کردن و جسمم سه بار بالا پایین شد . به نوار قلبیم نگاه کردم . خط صاف ! تموم شد . من رفتم ، توی سن بیست و هفت سالگی !! مردم و تمام آرزو هام رو به خاک سپردم . فرشاد خوشحال باش . آرش تقاص خونت رو ازم گرفت . مسعود توئم خوشحال باش . آرش انتقامتون رو گرفت . شاد باشین !! ولی نه ! انگار وقتش نبود چشمام سیاهی رفت و برای یه لحظه حس کردم بین زمین و آسمون معلقم . احساس سنگینی کردم سعی کردم نفس بکشم آروم و نا خودآگاه یکی از انگشتام رو بالا اوردم . صدای یه زن توی گوشم پیچید : آقای دکتر ، مریض برگشت ...

***

صدای یه دختر و پسر توی گوشم پیچید . سعی کردم چشمام رو باز کنم ولی انگار به هر کدوم یه وزنه ی یه کیلویی آویزون کرده بودن . خدایا ! چه اتفاقی داشت برام میفتاد ؟

پسره– خانوم دکتر حالش بهتره ؟

دختر– خوشبختانه خطر رفع شد ولی هنوز بهبودی پیدا نکرده برای کاهش درد یه مسکن بهش تزریق کردم دردشو کم میکنه ولی بی حاله خیلی ازش حرف نکش . هر وقت چشماش رو باز کرد آروم آروم بهش غذا بده وادارش نکن بخوره . پسره– ولی بدنش ضعیف شده . اگه سعی کنم بهش بدم بهتر نیست ؟

صدای دختره بالا رفت : نه خیر . گلوش درد میکنه حتی آبم نمیتونه بخوره . اگه نتونست بخوره یه سرم قندی بهش میزنم .

پسره– باشه ممنون .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چند ثانیه مکث و صدای بهم خوردن در . سنگینی یه سایه رو حس کردم و بعد از چند لحظه پیشونیم داغ شد . دستش رو نوازش گونه روی صورتم کشید و گفت : تو که همه ی مارو دق دادی آبجی .

با شنیدن کلمه ی آبجی بدنم جون دوباره ای گرفت . کسی که کنارم نشسته بود و نوازشم میکرد کسی بود که قبل از خفه شدن آرزو داشتم صداش رو بشنوم . فرشته ی نجاتم عرفان بود و با بودنش بهم ثابت کرد که همیشه پشتمه . درسته برای بار دوم مرگ رو با چشمام دیدم ولی بدون وجود عرفان دیگه برگشتی در کار نبود . روح از بدن جدا شده ی من بدون عرفان دیگه بر نمیگشت . من مردم و برگشتم ! زیرلب زمزمه کردم : داداش .

صدام انگار از ته چاه در میومد . عرفان همون یه ذره صدا رو شنید و با لحن برادرانش گفت : جون داداش ؟ چیزی میخوای ؟

سرم رو به نشونه ی نه تکون دادم . همین که عرفان بالا سرم بود بس بود . با عرفان همه ی دنیا رو داشتم . آب دهنم رو قورت دادم و صورتم از درد جمع شد عرفان تن صداش رو آروم کرد و پرسید : درد داری ؟

-آره .

با لحنی که سعی داشت عصبانیتش رو کنترل کنه گفت : زندش نمیذارم عوضیو .

زیر لب اسمش رو صدا کردم .

عرفان- جونم ؟

با اینکه حالم چندان تعریفی نبود ولی باید میفهمیدم من چجوری اومدم بیمارستان و چه بلایی سر اون آرش نامرد اومده . با ترس زمزمه کردم : آرش چی شد ؟

عرفان دستم رو توی دستاش گرفت و گفت : نگران نباش قربونت برم اون دیگه هیچوقت دستش بهت نمیرسه .

-بهم بگو عرفان . بگو چجوری پیدام کردین . بگو چه بلایی سر آرش اومده .

عرفان- الان که نمیشه قول میدم سر یه فرصت مناسب همه چیزو برات تعریف کنم .

-نه عرفان همین الان بگو خواهش میکنم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

عرفان- باشه . تو فقط زیاد صحبت نکن برات خوب نیست .

سرم رو به نشونه ی باشه تکون دادم و چشمام رو بستم . باید میفهمیدم جریان از چه قراره ، باید از این بی خبری در میومدم . صدای فرشته ی نجاتم توی گوشم پیچید : شب که نیومدی خونه هممون نگرانت شدیم و رفتیم سراغ پلیس . پلیس توی تلفن خونه و موبایل من ردیاب گذاشت که بتونیم ردتو بگیریم وقتی به موبایل من زنگ زدی چون تماس برقرار شده بود تونستیم ردتو بزنیم و بفهمیم کجایی وقتی اومدیم تو بیهوش وسط اتاق افتاده بودی و آرش داشت سعی میکرد فرار کنه . تو رو اوردیم بیمارستان و آرش رفت زندان و بعد از چند تا معاینه فرستادنش آسایشگاه روانی .

با تعجب نگاش کردم . آسایشگاه روانی ؟ عرفان که دلیل تعجبم رو فهمیده بود ادامه داد : آرش چون توی زندگی از نظر روحی خیلی بهش فشار اومده بود . از یه طرف مرگ دو تا از بهترین دوستاش ، از یه طرف فرار از دست پلیس ، از یه طرفم دوری از خانوادش بدجوری کنترل اعصابشو ازش گرفته بود و تبدیلش کرده بود به یه آرش روانی .

پس تمام رفتاراش از روی دیوونگی بود . آرش یه دیوونه بود حتی دکترام این حرف رو تأیید کردن . چشمام رو بستم و یه قطره اشک از گوشه ی چشمم چکید .

عرفان- عرفان بمیره اشکای تو رو نبینه .

زیرلب زمزمه کردم : قول میدی دیگه تنهام نذاری ؟

عرفان- به جون خودت که میخوام دنیات نباشه قول میدم دیگه تنهات نذارم حتی برای یه لحظه .

لبخندی زد و در گوشم گفت : اصلا دیگه مستراحم حق نداری تنهایی بری خودم میام دنبالت .

اگه حالم خوب بود با بالش توی سرش میزدم ولی فقط یه لبخند زدم و چشمام رو در مقابل این همه محبت باز و بسته کردم . شوخی عرفان برام از هر حرف جدی قشنگ تر بود . این یعنی هیچوقت تنهام نمیذاره و من چه خوشبخت بودم که همچین برادری رو کنارم داشتم . با سرو صدایی که از بیرون اتاق بیرون شد عرفان گفت : فکر کنم مامان و بابا و بقیه اومدن بهت سر بزنن . اگه حالت خوب نیست بگم بعدا بیان .

سرم رو تکون دادم و زیر لب گفتم : خوبم .

لبخندی زد و گفت : گشنت نیست ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سرم رو به نشونه ی نه تکون دادم و گفتم : خوابم میاد .

عرفان- خب بخواب .

دستش رو گرفتم و گفتم : تنهام نذاریا .

عرفان- چشم .

لبخندی زدم و چشمام رو بستم . اثر مسکن به قدری زیاد بود که زودتر از اون چیزی که فکرشو میکردم خوابم برد .

***

روی تختم نیم خیز شدم و کلافه سرم رو خاروندم . یه بارم که مرخصی بودم و میتونستم تا لنگه ظهر بخوابم شخص محترمی که پشت خط بود نذاشت . به زور از تخت پایین اومدم و پرده ی کرم اتاقم رو کنار زدم تا آفتاب پاییزی توی اتاقم بیاد . با اینکه همه میگفتن آفتاب پاییزی تند و تیزه و پوست رو میسوزونه ولی من دوستش داشتم . رو به روی آیینه وایسادم و خودم رو نگاه کردم . دو ماه از اون اتفاق لعنتی میگذشت تمام کبودی های بدنم از بین رفته بود ولی جای سیگار آرش همچنان روی گردنم خود نمایی میکرد . تنها چیزی که از اون لعنتی به جا مونده همین جای سیگاره . پوفی کردم و موهام رو دم اسبی بستم و بعد از اینکه صورتم رو شستم به سالن رفتم . مامان هنوز داشت با تلفن حرف میزد . با دیدنم لبخندی زد و سرش رو به نشونه ی سلام تکون داد . جوابش رو دادم و پرسیدم : کیه ؟

دهنی تلفن رو گرفت و آروم گفت : زهره .

سرم رو به نشونه ی آهان تکون دادم و روی مبل نشستم و چشمام رو بستم . امروز پریچهر سرش خلوت بود و بهمون مرخصی داد . یه لیوان چایی برای خودم ریختم و روی مبل نشستم تا ببینم مامان چی میگه .

مامان- والا چی بگم زهره جون جوونا خودشون بهتر میتونن تصمیم بگیرن .

عمه زهره- ....

مامان- با فرخم صحبت کردی ؟

عمه زهره- ...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان- آهان . تشریف بیارید خوشحال میشیم .

عمه زهره- ...

مامان- سلامت باشی . خداحافظ .

تلفن رو گذاشت . بدون اینکه چشمام رو باز کنم گفتم : عمه زهره چی کار داشت این موقع روز ؟

مامان- هیچی . همون حال و احوال پرسی همیشگی .

-بیکاره ؟ کله سحر زنگ زده احوال پرسی کنه فقط ؟

مامان- ۹ صبح کله سحره ؟ در ضمن فقط برای احوال پرسی زنگ نزده بود یه کار دیگم داشت .

-چی کار ؟

مامان- زنگ زد بگه شب میان خونمون .

-عمه چه فعال شده . قبلا التماسشم میکردیم خونمون نمیومد حالا خودش خودشو دعوت کرده .

مامان- خیلی دیگه داری غر میزنیا . بنده خدا یه شب خواسته بیاد خونمون .

خمیازه ی کشداری کشیدم و گفتم : شام میان ؟

مامان- نه میان شب نشینی .

-خب برای شب نشینی که لازم نبود از الان زنگ بزنن . همون شب خبرشو میدادن .

مامان- نه دیگه . برای بعضی کارا باید از صبح هماهنگ بشه که آدم به کاراش برسه .

-مثلا چه کاری ؟

مامان- مثلا برای خواستگاری .

-خواستگاری قضیش فرق میکنه . الان مثلا عمه زنگ زده بود برای خواستگاری قرار بذاره .

مامان- آره .

چشمام رو باز کردم و با تعجب نگاش کردم . لبخندی زد و گفت : امشب عمت میاد خواستگاری .

اینقدر شوکه شدم که پرسیدم : کی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان- عمت از من . خب پدرام دیگه .

چند لحظه شوکزده مامان رو نگاه کردم . توقع هر کسی رو داشتم جز پدرام . مامان با دیدن چشمای گرد شدم با لبخند گفت : قیافتو مثل این دخترای شوهر ندیده نکنا !!

از روی مبل بلند شدم و با غیض گفتم : حالا چه وقت خواستگاری اومدن بود .

مامان- مگه چه ایرادی داره ؟

-از الان بگم جواب من منفیه .

مامان از روی مبل بلند شد و گفت : جای غر زدن برو یه کمی به خودت برس . یه دوش بگیر ، جوابتم هر چی هست به خود پدرام بگو .

پام رو به زمین کوبیدم و به اتاقم رفتم . آخه چرا الان باید برام خواستگار بیاد ؟ اصلا آمادگی ازدواج رو ندارم ، نه با پدرام ، نه با هیچ کس دیگه . لباسم رو در اوردم و رفتم حموم . آب سرد رو باز کردم و رفتم زیرش . باید به پدرام بگم آره بهش میگم . پدرام باید بفهمه که قلب من متعلق به یه نفر دیگست . من نمیتونم با پدرام زیر یه سقف زندگی کنم ، حداقل تا زمانی که به امیر فکر میکنم . چشمام رو بستم و خودم رو برای حرفایی که باید به پدرام میزدم آماده کردم .

***

مضطرب عرض آشپزخونه رو طی میکردم و گهگداری به قوری سفید گل گلی که چایی توش در حال جوشیدن بود نگاه میکردم . متأسفانه رسم مزخرف چایی اوردن توی خانواده هنوز پا برجا بود . صدای مامان رو از سالن شنیدم : مرجان مامان بیا .

پوفی کردم و با قدمای سست به سمت قوری رفتم . من این مراسم خواستگاری مسخره رو دوست نداشتم . لیوانای چایی رو توی سینی چیدم و به سالن رفتم . با سلام من همه ی نگاها به سمت من برگشت . عمه با مهربونی نگام کرد و گفت : سلام به روی ماهت .

تحمل نگاه مهربون عمه رو نداشتم . عمه من رو به چشم عروسش میدید . کنار مامان نشستم و به پدرام که به عسلی روبه روش خیره شده بود نگاه کردم . با اون کت و شلوار سرمه ای جذاب تر شده بود . پدرام پسر خوب و خوش تیپی بود شاید اگه دلم پیش یه نفر دیگه نبود روی پیشنهادش بیشتر فکر میکردم . سرش رو که بالا اورد نگام رو دزدیدم که نفهمه داشتم نگاش

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میکردم . عمو بهرام بابای پدرام به ما دوتا نگاهی کرد و گفت : بهتر نیست جوونا برن حرفاشونو بزنن ؟

چشمام رو بستم و نفس عمیق کشیدم . کم کم وقت گفتن حقیقت میرسید . پدرام باید میفهمید از طرف من هیچ علاقه ای وجود نداره ، البته اگه خودش با علاقه جلو اومده بود . بابا با تکون دادن سرش حرف عمو بهرام رو تأیید کرد و رو به من گفت : پاشو بابا .

یه نفس عمیق دیگه کشیدم دستام رو مشت کردم تا از لرزش خفیفشون جلوگیری کنم . دلیل این همه استرس رو نمی فهمیدم . من که با مامان و بابا سنگامو وا کنده بودم و گفته بودم جوابم منفیه پس چرا اینقدر مضطرب بودم . من جلو رفتم و پدرام پشت سرم اومد . به جای خالی تابلوی امیر نگاه کردم و آه عمیقی کشیدم . هفته ی پیش عرفان برش داشت تا به قول خودش فکر امیر از سرم بیرون بره ولی مگه میشد . به لطف عرفان نه عکسی از امیر برام مونده بود نه یادگاری حداقل فکرش رو که میتونستم پیش خودم نگه دارم . صدای پدرام من رو از افکارم بیرون اورد : نمیخوای چیزی بگی ؟

-چرا . حرف که برای گفتن زیاده ولی نمیدونم چجوری شروع کنم .

لبخندی زد و گفت : هر جور دوست داری .

درست نبود بدون هیچ سوالی جوابم رو بهش بدم برای همین اولین سؤال رو ازش پرسیدم : برای چی اومدی خواستگاری من ؟

از نگاش قشنگ مشخص بود که از سوالم جا خورده . توقع هر سوالی رو داشت جز چنین سوال واضحی . بعد از چند ثانیه گفت : چون دوستت دارم .

حالم از کلمه ی دوست داشتن بهم میخورد . خیلیا این حرف رو بهم زده بودن فقط برای منفعتشون . پوزخندی زدم و گفتم : دوستم داری یا دلت برام میسوزه ؟

پدرام- برای چی دلم بسوزه ؟

-یه دختری که تا چند سال پیش جوری رفتار میکرد که انگار از دماغ فیل افتاده ، یه مرتبه شوهر میکنه ، یه مرتبه شوهرش میمیره ، از شهر خودش فرار میکنه و بالاخره بعد از سه سال آوارگی برمیگرده پیش خانوادش دلسوزی نداره؟

پدرام- برای خیلیا شاید دلسوزی داشته باشه ولی برای من نداره .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-اگه نداره پس چرا اومدی خواستگاریم ؟

پدرام- چون دوستت دارم .

توی چشماش نگاه کردم . راست میگفت نگاش پر از عشق بود ، عشقی که من هیچ علاقه ای به دو طرفه شدنش نداشتم. سرم رو تکون دادم و گفتم : پدرام من پنج ماهه برگشتم . ما اصلش سه یا چهار بار هم دیگه رو دیدیم تو چجوری توی این مدت عاشقم شدی ؟

پدرام- من از خیلی وقت پیش دوستت داشتم .

-از کی دقیقا ؟

پدرام- نمیدونم خیلی ساله . شاید از قبل اون اتفاق .

با تعجب نگاش کردم . اصلا فکر نمیکردم پدرام از این عاشق پیشه های چند ساله باشه . فکر میکردم توی همین چند ماه که برگشتم ازم خوشش اومده . صداش توی گوشم پیچید : من حتی این قضیه رو با دایی مطرح کردم ولی گفت مرجان هنوز بچست و تا زمانی که دانشگاهش تموم نشده حرفی از ازدواج نزنم . اگه اون عوضیا نبودن تو الان زن من بودی .

چشمام رو بستم و سرم رو پایین انداختم . تمام حرفایی که آماده کرده بودم تا با قاطعیت بهش بگم از ذهنم پرید . باید یه جور دیگه بهش بگم .

-ببین پدرام . من یه زن بیوه و فراریم و از همه مهم تر لکه ی ننگی روی پیشونیمه که هیچ جوری از بین نمیره . ولی تو یه پسر مجردی که کلی کیس خوب برای ازدواج داری . من مورد خوبی برای ازدواج نیستم .

قرمزی چشماش نشون میداد که چه قدر از حرفم عصبانی شده . دستاش رو مشت کرد و در حالی که سعی میکرد صداش بالا نره گفت : این چرت و پرتا چیه داری میگی ؟ من اگه میخواستم به حرف مردم توجه کنم که اصلا پا پیش نمیذاشتم ، من اینجام چون حرفای مردم برام مهم نیست ، من اینجام چون حرفایی که تو زدی برام مهم نیست . من اینجام چون خودم خواستم که اینجا باشم . من اینجام چون دوستت دارم .

چشمام رو بستم و حرفاش رو توی ذهنم مرور کردم . حرفاش واقعا منطقی بود اون که همه چی رو درباره ی من میدونست اگه علاقه ای در کار نبود نمیومد خواستگاری پس از طرف پدرام مشکلی نبود . مشکل اصلی من بودم ، من احمق که نمیتونستم به پسری جز امیر فکر کنم . پدرام

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با وجود این همه خوبی بازم به پای امیر من نمیرسید . من هنوزم امیرو با تمام وجود دوست داشتم و دلم نمیخواست کسی رو جز اون کنارم ببینم . صداش من رو از افکارم بیرون اورد : مرجان تو منو میشناسی و از ظاهر و باطن زندگیم خبر داری . میدونی که از شعار بدم میاد . پس نیومدم اینجا که شعار بدم . اومدم ازت خواهش کنم که اجازه بدی شوهرت بشم دوست ندارم بگم دنیا رو به پات میرسم چون واقعا تواناییشو ندارم ولی نمیذارم کمبودی داشته باشی ، قول میدم همه ی سعیمو بکنم نذارم آب توی دلت تکون بخوره .

چند ثانیه مکث و دوباره ادامه داد : بی صبرانم منتظر جوابت میمونم . امیدوارم جواب بدی نباشه .

من چجوری میتونستم به پدرام که اینقدر صادقانه ازم خواستگاری کرد بگم عاشق یکی دیگم . کاش میتونستم بهش جواب مثبت بدم کاش میتونستم جواب این همه علاقه رو بدم ولی عرضش رو نداشتم . نمیتونستم ، نمیتونستم . تنها چیزی که تونستم بگم : فکرامو میکنم جوابو بهت میگم .

پدرام- کی ؟

-انگار خیلی عجله داری .

پدرام- آره مرجان خیلی زیاد .

لبخندی زدم و گفتم : سه روز خوبه ؟

پدرام- زیاده .

-دو روز ؟

پدرام- نه .

-نکنه توقع داری همین الان جوابتو بدم .

پدرام- آره همین الان ازت جواب میخوام . نه جواب آره یا نه . حداقل یه چیزی بگو میخوام نظرتو درباره ی خودم بدونم.

-الان نمیتونم بگم نیاز دارم یه کمی فکر کنم .

پدرام- منم گفتم جواب نمیخوام ولی حق دارم بدونم اصلا نظرت چیه .

-باشه حالا که اینقدر دوست داری هم نظرمو میگم هم جوابمو .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مشتاق نگام کرد . طفلک یه در صدم فکر نمیکرد جوابم منفی باشه .

-ببین پدرام تو خیلی پسر خوبی هستی مطمئنا خیلیا دوست دارن که زنت باشن ولی من با هنوزم معتقدم که تو در کنار من تباه میشی و اگه من باهات ازدواج نکنم مورد‌ای بهتری پیدا میکنی . با تمام احترامی که برای تو و عمه و عمو بهرام قائلم جوابم منفیه . اگرم فردا یا پس فردا میخواستم بهت جواب بدم جوابم همین بود دلیلشم ازم نپرس چون نمیگم . یعنی نمیتونم بگم شاید یه روزی گفتم ولی الان نه ...

به وضوح رنگش پرید . آب دهنش رو به سختی قورت داد و زمزمه کرد : این حرف آخرته ؟

سرم رو به نشونه ی آره تکون دادم . بدون هیچ حرفی از روی تخت بلند شد و به سمت در رفت . قبل از اینکه بره بیرون بدون اینکه نگام کنه : من به مامان میگم ازم فرصت خواستی . توانایی گفتن جوابتو ندارم خودت زنگ بزن بهش بگو .

از اتاق بیرون رفت . برای اینکه زشت نباشه منم بیرون رفتم همه منتظر پدرام رو نگاه کردن . دستاش رو مشت کرد و به سختی گفت : عروس خانوم ازم یه هفته وقت خواست .

برگشت و با نگاهی که پر از غم بود نگام کرد . سرم رو پایین انداختم تا بیشتر از این نگاش رو نبینم . عمه به شوخی گفت : ما گفتیم امشب یه شیرینی میخوریم .

پدرام فقط به یه لبخند کمرنگ اکتفا کرد . برای اینکه کسی شک پیش دستی کردم و رو به عمه گفتم : اینم شیرینی دیگه .

عمه- بله ولی شیرینی عروسی یه چیز دیگست .

منم فقط لبخند زدم . هر حرف دیگه ای ممکن بود عمه و بقیه رو به شک بندازه . البته با حالی که پدرام داشت عمه نرسیده به خونه میفهمید . عمه و خانوادش که رفتن وسایل پذیرایی رو جمع و جور کردم و به بهونه ی خستگی به اتاقم رفتم . لباسم رو عوض کردم و خواستم بخوابم که یه تقه به در اتاقم خورد و صدای عرفان از پشت در بلند شد : میتونم بیام تو ؟

روی تختم نشستم و گفتم : بیا .

با لبخند نگاهی بهم کرد و گفت : مزاحم که نیستم ؟

-نه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کنارم روی تخت نشست میدونستم برای چی اومده توی اتاقم . درباره ی خواستگاری امشب میخواست صحبت کنه خبر نداشت که من جوابم رو به پدرام دادم .

عرفان- به نظرم پدرام مورد خوبیه . نظر خودت دربارش چیه ؟

شونه ای بالا انداختم و گفتم : خوبه .

عرفان- خب ... پس ممکنه جوابت مثبت باشه ؟

-شاید آره ... شایدم نه .

عرفان- نه چرا ؟

-چون من ...

بقیش رو نتونستم بگم عرفان از همه چی خبر داشت خودش تا ته قضیه رو میرفت . نگاهی بهم کرد و در حالی که سعی میکرد عصبانیتش رو کنترل کنه گفت : تو هنوز دلت پیش اون پسره گیره ؟

-متأسفانه آره .

عرفان- یعنی چی ؟ اینجوری که نمیشه . یه وقت دیدی امیر اصلا نیومد سراغت تکلیف چیه ؟

-این همه دختر رو دست مامان باباشون موندن . منم یکیشون .

کلافه دستی لای موهاش کرد و گفت : من احمقو بگو فکر کردم تا الان فراموشش کردی . مرجان الان تقریبا پنج ماهه که ازش دوری اگه قرار بود بیاد تا حالا اومده بود . پس میشه فکرشو از سرت بیرون کنی ؟

هیچی نگفتم . عرفان حق داشت من بهش قول داده بودم امیر و از سرم بیرون کنم ولی نتونستم . نفس من به نفس امیر بسته بود . همون امیری که عرفان سعی داشت فکرش رو از سرم بیرون کنه .

عرفان- به پدرام که چیزی نگفتی ؟

-چی مثلا ؟

عرفان- اینکه عاشق یکی دیگم و از همین چرت و پرتا .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نتونستم بهش بگم که جواب رد دادم و خیال پدرام رو راحت کردم . برای همین فقط سرم رو به نشونه ی نه تکون دادم . عرفان- خوبه . پس سعی کن روش فکر کنی . مورد بهتری گیرت نمیاد .

از روی تخت بلند شد و موهام رو آروم بوسید و گفت : شب بخیر .

از اتاق بیرون رفت . روی تخت دراز کشیدم و به سقف خیره شدم . من اگه الانم میخواستم دیگه نمیتونستم به پدرام فکر کنم چون جوابم رو بهش داده بودم . چشمام رو بستم و سعی کردم بخوابم . البته بعد از فکر کردن به امیر که این اواخر عادت هر شبم شده بود .

***

کفشام رو پوشیدم و در حالی که به لقمه ای که مامان به دستم داد گاز زدم خداحافظی کردم و از خونه بیرون اومدم . هنوز از کوچه بیرون نرفته بودم که یه ال ایکس سفید جلوی پام ترمز کرد . جیغ آرومی کشیدم و یه قدم رفتم عقب پدرام از ماشین پیاده شد و زیر لب سلام کرد . نفسی از آسودگی کشیدم و گفتم : وای پدرام منو ترسوندی .

پدرام- شرمنده . سرکار میری ؟

-آره .

پدرام- سوار شو میرسونمت .

-خودم میرم .

پدرام- سوار شو . اگه خیلی سختت بود آخر سر که پیاده شدی پولشو حساب کن .

سوار ماشینش شدم و راه افتاد . تا وسطای راه حرفی بینمون رد و بدل نشد ولی بالاخره پدرام به حرف اومد : پریشب حالم خوب نبود نتونستم باهات حرف بزنم امروز اومدم که دلیل جواب ردتو بدونم .

فقط نگاش کردم . نمیتونستم بهش بگم دلم پیش یکی دیگس . یه بی مرام که معلوم نیست الان کجاست و داره چی کار میکنه . نگام رو که دید گفت : مطمئنا الکی جواب منفی ندادی . من الان اینجام تا دلیلشو بدونم .

نفس عمیقی کشیدم و گفتم : دلیلشو بهت میگم ولی نه الان

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پدرام- دلیلش برای من واضحه مرجان فقط میخوام مطمئن بشم .

-پس وقتی واضحه دلیلی نداره دیگه از زبون من بشنوی .

پدرام- چرا اتفاقا . میخوام از زبون خودت بشنوم .

کلافه گفتم : چیو ؟

پدرام- این که عاشق من نیستی .

نمیدونستم چی بگم . پدرام پسر خوبی بود ولی من یکی دیگه رو میخواستم .

پدرام- اینکه به یکی دیگه علاقه داری .

فقط نگاش کردم . حرفی نزد که بخوام جا بخورم یا تعجب کنم . تنها دلیل منفی من همین حرفی بود که پدرام زد و من فقط با سکوتم میتونستم حرفش رو تأیید کرد . مشت آرومی به فرمون کوبید و گفت : باید حدس میزدم . بعد از سه سال انتظار و لحظه شماری آخرش باید جواب منفی بشنوم چون به یکی دیگه علاقه داری .

-ببین پدرام من شبی که اومدی خواستگاریَم گفتم تو پسر خیلی خوبی هستی و کلی مورد خوب میتونی برای ازدواج پیدا کنی ولی من واقعا نمیتونم باهات ازدواج کنم . هم به همون دلیلی که خودت گفتی هم به همون دلیلایی که برات توضیح دادم .

صداش بالا رفت : کدوم دلیلا ؟ اینکه یه زن فراری بیوه ای و یه لکه ننگ روی پیشونیته ؟ منم گفتم اینا اصلا برای من مهم نیست چون اگه بود اصلا پا پیش نمیذاشتم . چرا نمیفهمی لعنتی ؟ من میخوامت .

سرم رو پایین انداختم و به دستام نگاه کردم . تا آرایشگاه دیگه حرفی بینمون رد و بدل نشد انگار پدرام دیگه قانع شده بود چون حرفی نزد و فقط با اخم رانندگی میکرد . دم آرایشگاه نگه داشت تشکر کردم و از ماشین پیاده شدم چادرم رو مرتب کردم و خواستم برم تو که صدام زد . برگشتم و منتظر نگاش کردم .

پدرام- مطمئنا کسی که عاشقشی اینجا نیست وگرنه تا الان همه دیده بودنش . یه ماه بهت وقت میدم که بیای زنگ خونمونو بزنی و کارت عروسیتونو بهم بدی وگرنه مجبوری زن خودم بشی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بدون اینکه منتظر جوابی از طرف من باشه پاشو روی پدال گاز گذاشت و با سرعت از آرایشگاه دور شد . حرفش رو اینقدر با تحکم گفت که جای هیچ شک و شبهه ای باقی نموند . من فقط یه ماه وقت داشتم تا چشم انتظار امیر بمونم . بعد از اون زن پدرام میشدم . سرم رو تکون دادم تا افکار بیهوده از ذهنم برن . تا یه ماه دیگه خدا بزرگه !!!

***

شنل رو بیشتر دورم گرفتم و به برگای زرد و نارنجی رنگی که کف حیاط ریخته بودن نگاه کردم . نسیم نسبتا سردی که به صورتم برخورد میکرد خبر از تموم شدن پاییز و اومدن زمستون میداد . بدترین فصل زندگیم !!! چشمام رو بستم و خودمو روی تاب دو نفره ی حیاط رها کردم . یه قسمت از آهنگ فریدون اسرایی توی ذهنم میچرخید : یه حالی دارم این روزا نه آرومم نه آشوبم

به حالم اعتباری نیست تو که باشی منم خوبم

مناسب حال خودم بود . با لرزش گوشیم چشمام رو باز کردم و موبایلم رو از جیبم در اوردم . پدرام بود با اینکه میدونستم چی نوشته بازش کردم : ٦ روز دیگه .

فقط ٦ روز وقت داشتم تا عشقم رو به پدرام نشون بدم . عشقی که خودم چند ماه ندیدمش .

عرفان- سرما نخوری ... هوا سرده .

به شنل دورم اشاره کردم و گفتم : خوبه . میخوام تا پاییز تموم نشده ازش نهایت استفاده رو ببرم .

کنارم روی تاب نشست و آروم هلش داد . گوشیم رو به طرفش گرفتم و گفتم : ببین پدرام چی نوشته .

به اس ام اس پدرام نگاه کرد . چیزی نگفت یعنی چیزی نمیتونست بگه . پدرام بعد از اون روزی که باهام اتمام حجت کرد بهم اس میده و لحظه شماری میکنه . تا ٦ روز دیگه زن پدرام میشدم . به قول عرفان اگه امیر منو میخواست زودتر از اینا میومد . امیر اصلا براش مهم نبود که من دوستش داشتم . به آسمون نگاه کردم و قطره ی اشکم رو قبل از اینکه عرفان ببینه پاک کردم . امـــیر !!! اگه میدونستی چه قدر دلتنگتم میومدی پیشم حیف که برات مهم نیستم . ولی بدون همیشه توی قلب من میمونی . همیشه !!!

عرفان- نظر خودت چیه ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بینیم رو بالا کشیدم و گفتم : درباره ی چی ؟

عرفان- درباره ی ازدواج با پدرام .

-نمیدونم عرفان واقعا نمیدونم . گیج شدم از یه طرف دوست دارم تا عمر دارم منتظرش باشم تا بلکه بیاد از یه طرفم میدونم نمیاد . ولی ازدواج با پدرامم درست نیست . وقتی من فکرم پیش یکی دیگس و زن پدرام باشم این خیانته .

عرفان- خب پس برای چی از پدرام یه ماه مهلت خواستی . همون روزی که اومد دم خونه جوابشو میدادی .

سرم رو پایین انداختم و گفتم : همون شبی که اومد خواستگاری جواب منفی دادم .

با تعجب گفت : ولی پدرام گفته یه ماه مهلت خواستی تا جوابشو بدی .

اونم هیچی به خانوادش نگفته بود و به این ازدواج امید داشت . مثل من که به برگشتن امیر امید داشتم .

-پدرام به من یه ماه وقت داده که ازدواج کنم . یا با خودش ، یا با عشقم .

عرفان- یعنی چی ؟ مگه به اونم گفتی ؟

-نه خودش فهمید .

عرفان کلافه دستی به موهاش کشید و گفت : مرجان یه غلطی کردی عاشق یه کسی شدی که الان معلوم نیست کدوم گوریه اونوقت هر جا میری جار میزنی ؟ فکر کردی خیلی با کلاسه که یه دختر عاشق یه پسر شده نه با کلاس نیست . والا پسرشم هر جا میره هی جار نمیزنه من عاشق شدم اونوقت تو ...

میون حرفش پریدم و با غیض گفتم : بگو خجالت نکش . بگو که عارت میشه خواهرت عاشق شده ، بگو که من مایه ی ننگم . همیشه همین بوده من از بچگی مایه ی ننگت بودم . هنوزم دیر نشده اگه خیلی ناراحتی بگو برمیگردم همون جایی که بودم میرم و دیگه پشت سرمم نگاه نمیکنم . اصلا برگشتنمم اشتباه بود نمیدونم منی که یه بار ننگ بالا اوردم با چه رویی برگشتم . مرسی که بهم یادآوری کردم باید برگردم چون مایه ی ننگم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از روی تاب بلند شدم و به سمت سالن راه افتادم . عرفان با قدمای سریع خودش رو بهم رسوند و سد راهم شد : باور کن من منظور بدی نداشتم ...

-دیگه چی میخواستی بگی ؟ هر چی میخواستی بگی گفتی . منم دیر یا زود باید برم چون کسی دختری مثل منو قبول نداره .

ازش فاصله گرفتم و با قدمای سریع به سمت اتاقم رفتم و به عرفان که با التماس اسمم رو صدا میکرد گوش نکردم . مامان که از سر و صدای من و عرفان ترسیده بود همراه عرفان به سمت اتاقم اومدن . عرفان خواست در اتاق رو باز کنه که سریع خودم رو به در رسوندم و قفلش کردم و همون جا پشت در نشستم . با صدای بلند گریه میکردم دیگه از مخفی کاری خسته شده بودم . چرا همیشه باید جلوی گریم میگرفتم تا کسی صدای گریم رو بشنوم بذار یه بارم یکی صدای گریم رو بشنوه . گریه ی دختری که همه فکر میکنن خیلی محکمه . عرفان با مشت به در اتاق میکوبید و ازم میخواست درو باز کنم : مرجان باز کن درو . غلط کردم به خدا یه لحظه عصبانی شدم یه چیزی گفتم تو که منو میشناسی به جون خودت که میخوام دنیات نباشه منظور بدی نداشتم .

صدای مامان رو شنیدم که با غیض رو به عرفان گفت : چی بهش گفتی باز ؟

عرفان- هیچی به خدا . داشتیم با هم حرف میزدیم یه مرتبه جوش اورد .

مامان- نمیشه که یه چیزی بهش گفتی .

من که صداشون رو میشنیدم با گریه گفتم : حقیقت رو گفت . چیزی که خیلی وقت پیش باید میفهمیدم الان بهم گفت .

مامان- یعنی چی ؟ عرفان مرجان چی میگه ؟

عرفان- باور کن سوء تفاهم براش پیش اومده من غلط بکنم بهش چیزی بگم .

مامان- بیا بیرون با هم حرف بزنیم .

-الان نه مامان میخوام تنها باشم .

مامان- فقط حرف میزنیم باشه ؟

-مامان میخوام تنها باشم . تورو خدا تنهام بذارین .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان زیر لب چیزی به عرفان گفت و بعد از چند ثانیه که صدایی از بیرون نیومد فهمیدم رفتن . خونه ی خودمون تنها جایی بود که میتونستم با صدای بلند گریه کنم چون میدونستم یه نفر هست که با صدای گریه هام به درد بیاد و دلش برام بسوزه . چند دقیقه که گریه کردم حسابی سبک شدم و دلم میخواست با یکی حرف بزنم . نه با مامان یا بابا با یکی فقط حرفام رو بشنوه . نه نصیحت کنه ، نه دعوا کسی که هر وقت میخواستمش در دسترس بود . از اتاق بیرون اومدم مامان و عرفان توی سالن بودن و آروم حرف میزدن . جوری که متوجهم نشن به دستشویی رفتم و دو مشت آب به صورتم پاشیدم . یکی از شیک ترین لباسام رو پوشیدم و چادرم رو سرم کردم . مفاتیح همیشگیم رو توی کیفم انداختم و از اتاق بیرون رفتم . مامان و عرفان که از آماده شدن من تعجب کرده بودن تا دم در دنبالم اومدن . توی حیاط عرفان پرسید : کجا داری میری ؟

بدون اینکه به طرفش برگردم گفتم : نگران نباش . جایی برای رفتن ندارم سر و تهمو بزنن آخر همین جام .

مامان- خب بگو کجا میری .

سعی کردم لبخند بزنم : میرم شاهچراغ . دوست دارم یه کمی تنها باشم .

عرفان- صبر کن برسونمت .

لحنم رو جدی کردم و جمله ی دومم رو با تحکم بیشتری گفتم : دوست دارم تنها باشم .

عرفان- فقط میرسونمت . اونجا هر چه قدر خواستی تنها باش .

بدون اینکه منتظر جوابی از طرف من باشه به سمت سالن رفت . مامان کمی جلو اومد و آروم گفت : نمیخوای بگی بهت چی گفت که اینجوری بهم ریختی ؟

-چیزی نگفت قربونت برم . من یه کمی دلم گرفته بود عرفانم به شوخی یه چیزی گفت من بهم برخورد . برم شاهچراغ و بیام حالم خوب خوب میشه .

مامان- پس مراقب خودت باش .

چشمام رو باز و بسته کردم و با لبخند گفتم : چـــشـــم !!!

عرفان که اومد صحبتمون قطع شد . عرفان جلو رفت و منم دنبالش . چه قدر از اینکه همچین حامیایی داشتم خوشحال بودم . همه ی زندگی من همین سه نفر بودن . مامان ، بابا ، داداش .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

البته یه شخص چهاریم بود که فعلا توی زندگی من نبود فقط توی قلبم وجود داشت . کم کم باید از قلبمم بیرونش میکردم چون تا چند روز دیگه وارد زندگی یه شخص جدید میشدم . با یاد آوری ٦ روز دیگه آه از نهادم بلند شد تنها دلیل رد کردن پدرام حضور امیر بود که اونم داشت به پایان میرسید . کاش هیچوقت این ٦ روز تموم نمیشد !!!

عرفان ماشین رو توی پارکینگ پارک کرد و گفت : تو برو زیارت کن من همین جا منتظرتم .

-ولی شاید یه کم طول بکشه .

عرفان- اشکال نداره اصلا عجله نکن .

از ماشین پیاده شدم و به سمت حرم شاهچراغ رفتم . دوباره آرامش همون روز اول به سمتم برگشت . همون آرامشی که بهم ثابت میکرد اگه حتی هیچ کس رو توی این دنیا نداشته باشم یکی اون بالا هست که هوام رو داشته باشه . نزدیک ضریح نشستم و دعای توسل رو خوندم . خدایا یه راهی پیش روم بذار !!! با هر یا وجیهاً عند الله اشک از چشمام میریخت اشکی که باهاش خدام رو صدا میکردم . چند تا دعای دیگه خوندم و از ضریح بیرون اومدم روبه روی در ورودی حرم وایسادم و به گنبد شاهچراغ نگاه کردم چه آرامشی داشت اینجا !! با هر بار دیدن ضریح و گنبد شاهچراغ از برگشتنم خوشحال تر میشدم . نسیم ملایمی که صورتم رو نوازش میکرد از یادم میبرد هر چی غم و غصه توی دلم بود چشمام رو بستم و اجازه دادم تا نسیم پاییزی صورتم رو نوازش کنه .

...- زیارت قبول !!!

چشمام رو باز کردم و شوکزده به سمت صدای فوق العاده آشنایی که از پشت سرم بلند شد برگشتم . چشمام رو باز و بسته کردم تا مطمئن بشم درست میبینم . کاش یکی پیدا میشد یه سیلی به صورتم میزد میگفت از خواب بلند شو ... ولی نه حیف این رویای به این شیرینی بود که بخواد با یه سیلی تموم بشه . ولی نه توهم بود ، نه رویا و نه خیال . کسی که جلوم وایساده بود خواب نبود . عینک آفتابیش رو برداشت و با لبخند گفت : اومده بودم از شاهچراغ عشقمو پس بگیرم . فکر نمیکردم اینقدر با سرعت این کارو بکنه .

کاش میتونستم بگم .. میتونستم بگم منم اومدم عشقمو بگیرم ولی زبونم قفل شده بود . حالا که عینک آفتابیش رو برداشته بود باید به چشماش نگاه میکردم . چشمایی که نزدیک شیش ماه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ازشون محروم بودم . با قدمای لرزون خودم رو به نرده رسوندم و دستم رو بهش گرفتم تا نیفتم . فقط تونستم اسمش رو با عجز صدا بزنم : امـــــیر !!!

چشمای مشکیش پر از عشق شد . لبخندی زد و با مهربونی گفت : جون دلم ؟

یه قدم به طرفم اومد و گفت : نمیدونی چه قدر دلم برای امیر گفتنت تنگ شده بود .

لحظه به لحظه ی روزای آخری که با هم بودیم مثل یه فیلم از جلو چشمم رد میشد . حالا که اومده بود دنبالم فکرای لعنتی نمیذاشت عشقم رو نشونش بدم . شب عروسی ندا اومد توی ذهنم . شبی که با یه دختر دیگه دیدمش . شبی که همه ی آرزوهام بر باد رفت و فکر میکردم دیگه امیر و نمی بینم . ولی دیدمش اما حس خوبی نداشتم امیر تا زمانی که بهم نمیگفت اون دختر کیه نمیتونستم مثل سابق باهاش باشم .

-ببخشید من دیرم شده باید برم .

امیر- ولی آخه ...

میون حرفش پریدم و گفتم : خوشحال شدم دیدمت آقای صدر .

چادرم رو جمع کردم و با تمام توانم ازش فاصله گرفتم . وای خدا !!! مثل یه خواب بود لعنت به من !! لعنت به من !! لعنت به من !! شیش ماه برای دیدنش لحظه شماری میکردم حالا که دیدمش اینجوری باهاش رفتار کردم . اگه دیگه نیاد دنبالم چی ؟ اگه ملاقاتمون فقط یه تصادف بود چی ؟ اگه این دیدار آخرمون بود چی ؟ اگه اگه اگه .... وایسادم و به پشت سرم نگاه کردم . نبود !!! دیگه امیر نبود !! تموم شد ... به همین سادگی ... اون گفت اومده عشقش رو از شاهچراغ پس بگیره یعنی عشقش من بودم ؟ پس چرا توی تهران بهم گفت حرفیو که بهت زدم جدی نگیر ؟ امیر به من گفت ... گفت جون دلم . خاک بر سر احمقم کنن . امیر اگه تا الان منو دوست داشت با این رفتار گندم دیگه .... نه !! اونقدر حالم خراب بود که نفهمیدم خودم رو چجوری به ماشین عرفان رسوندم . همین که سوار ماشین شدم صدای گریم بلند شد . عرفان که از گریه ی ناگهانی من شوکه شده بود با تعجب گفت : چی شده ؟ چرا گریه میکنی ؟

میون گریه هام گفتم : هیچی ...

عرفان- مرجان جون هر کی دوست داری بگو چی شده . هنوز از دست من ناراحتی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اینقدر از دیدن امیر هیجان زده شده بودم که یادم رفته بود اصلا برای چی اومدم شاهچراغ . سرم رو به نشونه ی نه تکون دادم . دوباره با نگرانی پرسید : کسی طوریش شده ؟

بازم سرم رو به نشونه ی نه تکون دادم . تن صداش یه کم بالا رفت : پس بگو چی شده . دارم از نگرانی سکته میکنم .

نفس عمیقی کشیدم و همون طور که سعی میکردم جلوی هق هقم رو بگیرم گفتم : امیرو دیدم .

انگار که باور نکرده باشه با لحن خاصی گفت : امیر ؟ اینجا ؟

-آره خودش بود .

عرفان- شاید اشتباه گرفتی .

-نه نه اومد باهام حرف زد .

عرفان- چی گفت ؟

-عرفان اینا اصلا مهم نیست . من دیدمش اون اومده اینجا ... به خاطر من اومده ... میفهمی به خاطر من ؟

عرفان- از کجا میدونی به خاطر تو اومده ؟

راست میگفت . امیر اومده بود شیراز ولی نه به خاطر من . حتما یه کاری داشته و به طور اتفاقی منو دیده . یعنی دیگه قرار نیست ببینمش ؟ خدایا فقط یه بار دیگه قول میدم خوب باهاش حرف بزنم . فقط یه بار ، اصلا از دور ببینمش .

عرفان- خیله خب آروم باش . من منظور بدی نداشتم .

یه دستمال به طرفم گرفت . تشکر کردم و دستمال رو گرفتم : نه حق با توئه . اون حتما برای یه کاری اومده اینجا وگرنه عمرا کسی به خاطر من کاری بکنه .

عرفان- اینجوری نگو . بگو اون بی لیاقته .

نه امیر لیاقت بهترینا رو داره . برای همین من لیاقتش رو ندارم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اشکام رو پاک کردم و به صندلی ماشین تکیه دادم . بعد از شیش ماه دوباره اون چشمای مشکی رو دیدم و دوباره اون بوی خنک رو استشمام کردم . امیر همه چیش فوق العاده بود . کاش یه بار دیگه بتونم ببینمش فقط یه بار دیگه !!!

***

چادرم رو مرتب کردم و خواستم از آرایشگاه بیرون بیام که پریچهر گفت : میخوای زنگ بزنم آژانس ؟

-نه ممنون زنگ میزنم برادرم بیاد .

پریچهر- باشه پس مراقب خودت باش .

-چشم ممنون .

امروز به خاطر اینکه چند تا عروس داشتیم وقتمون حسابی پر بود و تا دیر وقت مشغول کار کردن بودیم موبایلم رو از کیفم در اوردم و خواستم شماره ی عرفان رو بگیرم که یه نفر از پشت سر یه شاخه گل رز قرمز به سمتم گرفت . گل رز!!! تنها کسی که میدونست من عاشق گل رزم میلاد بود برگشتم و پشت سرم رو نگاه کردم . از دیدنش جا خوردم ولی نه به اندازه ی روزی که توی شاهچراغ دیدمش . شاخه گل رو به طرفم گرفت و گفت : قابل شما رو نداره .

بدون اینکه گل رو ازش بگیرم گفتم : اینجا چی کار میکنی ؟

امیر- اومدم باهات حرف بزنم .

-چه حرفی ؟

امیر- اینجوری که نمیشه . حداقل یه جایی پیدا کنیم بشینیم .

-من راحتم !!

امیر- من ناراحتم .

بدون اینکه منتظر جوابی از طرف من باشه به سمت ماشینش راه افتاد منم به اجبار دنبالش راه افتادم . به اجبار دلم !!! سوار ماشین که شدیم بوی عطرش توی بینیم پیچید . وای خدا !!! من عاشق این عطر خنکم هیچوقت فکر نمیکردم بتونم یه بار دیگه این عطرو استشمام کنم . عطری

نگاه دانلود
www.negahdl.com

که فقط به بدن امیر خوش بو بود . هیچوقت فکر نمیکردم که دوباره فرصت با امیر بودن رو پیدا کنم . دستام رو که به وضوح میلرزیدن زیر چادرم پنهان کردم تا امیر حالم رو نفهمه . من تا زمانی کلمه ی دوستت دارم رو از زبون امیر نمیشنیدم نمیذاشتم پی به احساسم ببره . صدای موسیقی ملایمی که توی ماشین پخش میشد لبخند روی لبم رو بیشتر میکرد . امیر عادت نداشت توی ماشینش آهنگ بذاره و برای من آهنگ گذاشته بود .

امیر- یه چیزی بگم منو نمیزنی ؟

منتظر نگاش کردم . بعد از چند ثانیه گفت : چادر خیلی بهت میاد .

گونه هام سرخ شدن . نه از خجالت ، از اینکه امیر تعریفم رو کرده بود ذوق مرگ شدم . امیر دیگه امیر تهران نبود . زمین تا آسمون فرق کرده بود مهربون تر شده بود . نگاش پر از عشق شده بود . امیری که الان کنارم نشسته بود همونی بود که همیشه دوست داشتم باشه . مرد زندگیم !

امیر- حالا اگه میشه این گل و ازم بگیر .

بی هیچ حرفی گل رو ازش گرفتم . سنگینی نگاش رو حس میکردم . سرم پایین انداختم و به گل رز توی دستم که یادگاری امیر بود نگاه کردم . کاش زودتر حرفش رو میزد دیگه طاقت نگاهاش رو نداشتم .

امیر- چرا کم حرف شدی ؟ قبلا شیطون تر و پر حرف تر بودی .

-خانواده آدم رو عوض میکنه .

امیر- بله . شما با خانوادت خوشگل شدی من ...

بقیه ی حرفش رو نگفت . دوست نداشتم زیاد حرف بزنم چون میترسیدم . میترسیدم با حرفام همه چی رو به امیر بگم . اینکه هنوز عاشقشم . برای اینکه از سؤال پرسیدن دست برداره با لحن معمولی گفتم : من منتظرم حرفاتو بزنی .

امیر- خب ... دوست دارم از اولش بگم ... حوصله داری ؟

تو هیچی نگو فقط نگاه کن . نامردم اگه اعتراض کنم . ولی بر خلاف دلم گفتم : حوصله دارم فقط زودتر شروع کن چون نمیخوام دیر برسم خونه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نفس عمیقی کشید و گفت : مرجان من توی خانواده ای بزرگ شدم که ایمان حرف اول رو میزد . همین ایمان بهم یاد داد که ناموس مردم عین ناموس خودمه و من حق ندارم بهش به چشم بد نگاه کنم . همیشه سرم تو کار خودم بود و توی دنیا فقط به دو چیز عشق میورزیدم یکی مادر و پدرم ، یکی هنرم . به این حرفای عشق در یک نگاه و یه دل نه صد دل عاشق شدن اصلا اعتقاد نداشتم . تا اینکه تو به طور کاملا تصادفی وارد زندگیم شدی اوایل حس خاصی بهت نداشتم . نمیگم هیچ حسی چون شاید حسی که الان توی وجودمه از همون روزای اول به وجود اومده . کم کم وجودت بهم آرامش میداد و دوست داشتم همیشه کنارم باشی . با دیدنت دلم میلرزید و من همیشه تعجب میکردم که چرا اینجوری شدم هر وقت فکرت میومد توی ذهنم به خودم تشر میزدم که خجالت نمیکشی به دختر مردم فکر میکنی ولی دست خودم نبود . وقتی بهت فکر میکردم آرامش خاصی پیدا میکردم دیگه به این فکرایی که وقت و بی وقت به ذهنم میومد عادت کرده بودم که اون اتفاق برام افتاد . همون یه بهونه شد که کم کم فکرت از ذهنم بیرون بره ولی نشد . خواستم از فکرم بیرون بیای ولی نشد . من به یه نفر نیاز داشتم تا باهام حرف بزنه آرومم کنه و اون شخص کسی جز تو نبود . من با حرفای تو آروم میشدم برای همین دوست داشتم همیشه باهام حرف بزنی . دوست داشتم بهت بگم که چه قدر با وجودت آرومم ولی از حست مطمئن نبودم و از اینکه ردم کنی میترسیدم . از یه طرف رفتارای تو رو که میدیدم یه کمی امیدوار میشدم و میگفتم شاید مرجانم نسبت به من همچین حسی داشته باشه . کم کم داشتم خودمو آماده میکردم که همه چیو بهت بگم که فربد توی جمع نامزدیتونو اعلام کرد . اصلا باورم نمیشد تو و فربد باهم نامزد باشین . حس عجیبی کل وجودم رو گرفته بود و الان که فکر میکنم دلیلشو میفهمم . حس حسادت نسبت به فربد ، آره من فربدو رقیب خودم میدیدم و همین باعث شد ازش فاصله بگیرم . از توئم فاصله میگرفتم چون باید فراموشت میکردم . چون تو نامزد داداشم بودی . هر بار که سعی میکردم فراموشت کنم یه اتفاقی میفتاد که ما بیش از حد بهم نزدیک بشیم از رفتار و حرکاتت میفهمیدم که از فربد خوشت نمیاد ولی بازم نمیتونستم بهت نزدیک بشم تصمیم گرفتم یه کاری کنم تا تو از من دل بکنی . اون روز که اومدی توی اتاقم با اینکه برام خیلی سخت بود اون حرفا رو بهت زدم تا ازم متنفر بشی و خودت ازم فاصله بگیری ولی بعد از چند روز که نیومدی خونه خانوم امینی گفت که اخراجت کرده . همون روز فربد همه چیو گفت و اعتراف کرد که قضیه ی نامزدیو دروغ گفته . خیلی عصبانی شدم یکی به خاطر فربد که قضیه ی به اون مهمی رو به شوخی گرفته بود و یکیم از خانوم امینی که به خاطر قضاوت زود هنگام تو رو از خونه بیرون کرد . از میثم سراغتو گرفتم فقط گفت از تهران رفتی ولی نگفت کجا . هر چی زنگت میزدم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

موبایلت خاموش بود . دیگه دوست نداشتم به اون خونه برگردم . نه به اون خونه نه خونه ی قبلیم . صبح تا شبم رو توی گالری میگذروندم و دائم نگام به در بود تا بلکه تو رو ببینم ولی همیشه ناکام میموندم . بعد از یه هفته فربد اومد توی گالری و ازم معذرت خواهی کرد و ازم خواست که برگردم . اول قبول نکردم ولی وقتی گفت مامان طاقت دوریتو نداره و مدام سراغتو میگیره تصمیم گرفتم برگردم . به محض اینکه به اون خونه برگشتم از خانوم امینی خواستم تورو برگردونه ولی قبول نکرد . منم شرط گذاشتم که یا تو رو به زندگی من برگردونه یا من برای همیشه از زندگیش میرم بیرون . خانوم امینیم شرطمو قبول کرد . الانم اومدم اینجا که هم خودتو ببینم هم خانوادتو و هم اگه اجازه بدین با خانواده هام بیام برای خواستگاری .

توی چشمام خیره شد و گفت : اجازه هست با خانواده خدمت برسم برای امر خیر ؟

خدایا اگه خوابم . بذار بمونم توی این خواب شیرین . امیر از من خواستگاری کرد چی بهتر از این ؟ امیرم منو دوست داشت . خجالت زده سرم رو پایین انداختم و گوشه ی شالم رو مرتب کردم . هیچی نمیتونستم بگم .

امیر- عروس خانوم داره ناز میکنه ؟

چه قدر شوخیاش برام قشنگ بود . توی چشماش نگاه کردم و لبخند کمرنگی زدم چشماش از خوشحالی درخشیدن . کاش بهم محرم بود و میتونستم بغلش کنم . پرویی بود ولی دلم بدجوری برای آغوش مردونش تنگ شده بود . کمی خودم رو جمع و جور کردم و دوباره سرم رو پایین انداختم . هیچوقت نمیتونستم توی چشماش نگاه کنم و اعتراف نکنم اعتراف به عشق !!!

امیر- عروس خانوم نمیخوای جواب منو بدی ؟

با اینکه امیر میدونست چه قدر ذوق مرگ شدم ولی بازم تمام تلاشم رو کردم تا لحن قبلیم رو حفظ کنم : من اول باید با خانوادم مشورت کنم .

امیر- به شرطی که همین امشب مشورت کنی . آخه من خیلی عجله دارم .

-آتیشت تنده !!

لبخند پت و پهنی زد و با همون نیش بازش گفت : آره خیلی .

لحنش جدی شد ولی همچنان با ملایمت حرف میزد : قبلش دوست دارم نظر خودتو بدونم . دوستم داری ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دوستش داشتم ، خیلی زیاد !!! ولی قبلش باید جواب سؤالم رو میگرفتم . سؤالی که نزدیک شیش ماهه از ذهنم بیرون نمیره .

-اول ازت یه سوال میپرسم بعد جوابمو میگم .

امیر- شما دو تا سؤال بپرس .

-امیر اون دختره که شب عروسی ندا باهاش بودی کی بود ؟

چند ثانیه فکر کرد و با تعجب پرسید : کدوم دختره ؟ من که تنها بودم .

-دروغ نگو . خودم با هم دیدمتون .

دوباره فکر کرد و بعد از چند لحظه خنده ی آرومی کرد و گفت : حـــسودم که بودی بروز نمیدادی .

با غیض گفتم : حسود نیستم فقط طاقت دیدن یه دختر دیگه رو کنارت نداشتم و ندارم .

امیر- خب این خودش یه حسودیه دیگه .

-حالا حسودی . جواب منو ندادی .

کمی به سمتم مایل شد چشمام رو بستم ولی عقب نرفتم . بودن با امیر ترس که نداشت ، لذت بخشم بود . امیر همه ی زندگی من بود مگه میشد باهاش باشم و ازش بترسم ؟ صدای جذابش توی گوشم پیچید : اون که یه بنده خدا بود تموم شد رفت ولی اینو بدون هیچ کس نمیتونه جای تورو توی قلبم بگیره .

این جمله اونقدر شیرین بود که ناخود آگاه چشمام رو باز کردم و به چشمای امیر که فاصله ی زیادی باهام نداشت نگاه کردم . دیگه لازم نبود از لو رفتن احساسم بترسم . حالا بهترین موقعیت بود که احساسم رو به امیر بگم همون جوری که اون بهم گفت . لبخندی زدم و به آرومی زمزمه کردم : دوستت دارم .

با لبخند چشماش رو بست و باز کرد .

امیر- من بیشتر .

دست پام رو به کلی گم کرده بودم . امیر به صندلی تکیه داد و گفت : از کی ؟

-چی از کی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

امیر- از کی از من خوشت اومده ؟

-دقیق نمیدونم شاید از اولش همیشه برام با بقیه ی پسرا فرق داشتی و همین باعث میشد کنجکاوی کنم و بیشتر از زندگیت سر در بیارم . ولی همین سر در اوردن کار دستم داد . تو چی ؟

لبخندی زد و گفت : من از اولش عاشقت نشدم ولی همون روز اولی که دیدمت از شیطنتت خوشم اومد .

با تعجب گفتم : توی گالری ؟ ولی من که اون روز کار خاصی نکردم .

دوباره لبخند روی لباش نشست : نه خیر خانوم حواس پرت . اولین ملاقات ما توی پیست اسکی بود .

شوکزده نگاش کردم . پیست اسکی ؟ یعنی اولین ملاقات من و امیر توی پیست اسکی بود . نکنه همون پسره بود که هولم داد و با کله پخش زمین شدم . هر چی به مغزم فشار اوردم یادم نیومد کدوماشونه عجب غلطی کردم اون روز به قیافشون دقت نکردم .

-نکنه همونی بودی که هولم دادی ؟

امیر- نه رفیقم بود .

-کدومشون ؟ من میشناسمش ؟

امیر- آره شهاب . همونی که اون روز بهش گفتی من پسر خالتم .

چه همه چیزم خوب یادشه .

-اِ چرا زودتر نگفتی اونه ؟ اگه میدونستم یه لگد دیگم از پشت تلفن بهش میزدم .

امیر- وقتی فهمید تویی کپ کرد . گفت مگه باهاش دوست شدی ؟ هر چی بهش گفتم من و تو تصادفی همدیگه رو دیدیم باور نکرد .

حالا دلیل اینکه چرا روز اول قیافه ی امیر برام آشنا بود رو میفهمم . من و امیر برای اولین بار توی پیست اسکی همدیگه رو دیده بودیم . صدای موبایلم که بلند شد از افکارم بیرون اومدم و به صفحه ی موبایلم نگاه کردم . مامانم بود !! اصلا حواسم نبود که خبرش کنم نگران نشه . اینقدر حرف زدن امیر برام لذت بخش بود که متوجه گذر زمان نشدم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-امیر ببخشید مامانم زنگ زده یه لحظه .

تلفن رو جواب دادم : بله ؟

مامان- الو مرجان کجایی ؟

-ببخشید با یکی از بچه ها گرم صحبت شدم یادم رفت تلفن کنم .

مامان- تو دیگه چه قدر بی خیالی . نمیگی دلم هزار راه میره دختر ؟

-شرمندتم به خدا قربونت برم . الان میام .

مامان- پس تا بابات و عرفان نیومدن بیا . فقط خیلی مراقب باش .

-چشم . امر دیگه ؟

مامان- سلامتی . زود بیا .

تلفن رو قطع کردم و رو به امیر گفتم : من دیگه برم به اندازه ی کافی دیرم شده .

امیر- باشه برو ولی نه تنها .

بدون اینکه منتظر جوابی از طرف من باشه ماشینو روشن کرد و پاش رو گذاشت روی پدال گاز .

-یه وقت نظر منو نپرسیا که با تو میام یا نه !!!

امیر- باشه .

سرم رو بلند کردم و زیر لب زمزمه کردم : خدایا شکرت!!!

درست زمانی که نا امید شده بودم امیر وارد زندگیم شد . امیر که بود دیگه هیچی برام مهم نبود . با امیر همه ی دنیا رو داشتم . خوشبختانه ترافیک نبود و خیلی راحت رسیدم از امیر خواستم سر کوچه نگه داره تا زمانی که ازدواجمون رسمی نشده بود و درست نبود همسایه ها ما رو باهم ببین . از ماشین پیاده شدم و خواستم برم که امیر صدام کرد . به در تکیه دادم و منتظر نگاش کردم .

امیر- میشه شماره ی جدیدتو داشته باشم ؟

شمارم رو بهش گفتم و امیرم توی گوشیش ذخیره کرد .

-من دیگه برم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

امیر- مراقب خودت باش .

با لبخند چشمام رو بستم و باز کردم . بوق کوتاهی برام زد و از کوچه بیرون رفت . تا چند لحظه به جای خالی ماشینش نگاه کردم . چه شب خوبی بود امشب !!! امیر از الان به بعد مال خودم بود و این یعنی خوشبختش محض . کی فکرش رو میکرد من دوباره امیر و ببینم اونم اینجا بعد از شیش ماه !!! ماشین عرفان جلوی در نبود پس هنوز برنگشته بود . نفسم رو بیرون فرستادم و رفتم توی خونه . باید خودم رو کنترل میکردم تا با مامان مثل همیشه رفتار کنم و زیادی هیجان زده نباشم وگرنه خودم رو لو میدادم . رو کردم به آسمون و گفتم : ممنون که گمشدم رو بگردوندی .

امیر گمشده ی من بود . گمشده ی قلبم که حالا برگشته بود و من این برگشتنش رو مدیون خدای بالای سرم بودم !!!

***

صدای موبایلم که از جیب مانتوم بلند شد از خانومی که زیر دستم نشسته بود عذر خواهی کردم و به سمت موبایلم رفتم . اسم امیر و که روی صفحه دیدم لبخند روی لبام نشست . از روزی که توی ماشین همدیگه رو دیده بودیم روزی نبود که بهم زنگ نزنه یا اس نده . دکمه ی اتصال رو زدم : جونم ؟

امیر- سلام خانوم خودم . مزاحم که نیستم ؟

وقتی خانوم خودم صدام میکرد ته دلم قنج میرفت . با همون لبخند روی لبم گفتم : نه شما هیچوقت مزاحم نیستی .

امیر- خوبی ؟ چی کار میکنی ؟

-مرسی . کار خاصی نمیکردم مثل همیشه دیگه .

امیر- خب پس سرت شلوغه زیاد مزاحمت نمیشم میشه یه لحظه بیای دم در ؟

-مگه کجایی ؟

امیر- دم آرایشگاه دیگه .

با تعجب گفتم : اینجا چی کار میکنی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

امیر- یعنی حق ندارم حتی برای یه ثانیه خانومم رو ببینم ؟ حالا اگه ناراحتی میرم .

-خیله خب ناراحت نشو . الان میام .

امیر- باشه عجله نکن فقط .

-چشم فعلا .

به تماس خاتمه دادم و سارا رو صدا کردم تا اگه دیر کردم حواسش به خانومی که موهاش رو دکلره کرده بودم باشه . مانتوم رو پوشیدم و شالم رو سرم کردم و از آرایشگاه بیرون رفتم . به ماشینش تکیه داده بود مثل همیشه خوشگل و خوشتیپ . یه پالتوی چرم قرمز و زیرش یه تیشرت مشکی قرمز و یه شلوار کتون مشکی . به طرفش رفتم و سلام کردم . عینک آفتابیش رو لای موهاش گذاشت و جواب سلامم رو داد . نگاش روی تک تک اجزای صورتم به حرکت در اومد . برای اولین بار از نگاه امیر خجالت کشیدم و چشمام رو بستم . صداش توی گوشم پیچید : چشماتو باز کن مرجان . میخوام تا وقت دارم نگات کنم .

با تعجب پرسیدم : اتفاقی افتاده ؟

دستاش رو توی جیب پالتوش برد و گفت : امروز برمیگردم تهران .

-آخه برای چی ؟

امیر- میخوام برم دنبال مامان و بابا .

با ناراحتی گفتم : نمیشه بهشون بگی خودشون بیان ؟

امیر- مامانم یه کمی قلبش ناراحته میترسم یه وقت اتفاقی براش بیفته خودم کنارش باشم خیالم راحت تره .

بغضم رو قورت دادم و گفتم : دلم برات تنگ میشه .

امیر- اینجوری نگو دیگه . میخوای رفتنو برام سخت کنی ؟

سعی کردم لبخند بزنم ولی زیاد موفق نشدم . فکر نمیکردم توی همین چند روز تا این حد بهش وابسته بشم .

-قول میدی بهم زنگ بزنی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

امیر- قول میدم .

کمی بهم نزدیک شد و گفت : بخند تا راحت تر برم .

لبخند کمرنگی روی لبام نشست .

-مراقب خودت باش .

امیر- چشم خانومی .

خواستم ازش فاصله بگیرم که صدام کرد . منتظر نگاش کردم .

امیر- دوستت دارم .

-به قول خودت من بیشتر .

قبل از اینکه بغضم بترکه ازش فاصله گرفتم و به سمت آرایشگاه رفتم . از سارا تشکر کردم و مشغول کارم شدم . ولی مثل قبل سرحال نبودم . سارا انگار متوجه حال گرفتم شد چون پرسید : چیزی شده ؟

سرم رو به نشونه ی نه تکون دادم .

سارا- آخه رفتی بیرون برگشتی چهرت از این رو به اون رو شد فکر کردم اتفاقی افتاده .

کاش میتونستم بگم دلم برای عشقم تنگ میشه . ولی بازم خودم رو کنترل کردم و گفتم : نه چیزی نیست یه کمی سرم درد میکنه بهتر میشم .

سارا- قرص میخوای برات بیارم ؟

-نه ممنون .

سارا- باشه هر جور راحتی . اگه چیزی خواستی صدام بزن .

-باشه حتما مرسی .

سارا مشغول کارش شد . فقط خدا کنه سالم بره و برگرده . همین برام بسه !!!

***

برای بار دهم لباسم رو عوض کردم و جلوی آیینه چرخ زدم . کلافه گفتم : اینم نـــــه !!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هر چی تنم میکردم احساس میکردم بهم نمیاد . یه تقه به در اتاقم خورد و مامان بعد از چند لحظه وارد اتاقم شد . با دیدن اتاق شلوغم گفت : اووو ! اینجا شتر با بارش گم میشه . خوبه گفتم جمع و جور کنم اینجاها رو .

-مامان ول کن اتاق و هر چی تنم میکنم بهم نمیاد .

مامان- من که دیروز بهت گفتم چی بپوشی چرا به حرف من گوش نمیکنی ؟

-اونو پوشیدم قربونت برم . ولی خیلی گشاده برام .

کمی فکر کرد و گفت : خب همونیو بپوش که خالت از شمال برات اورد .

با تعجب گفتم : کدوم ؟

مامان- همون کت دامن بادمجونیه .

-آهان . به نظرت بهم میاد .

مامان- آره بابا قشنگه چند دقیقه ی دیگه بیام ببینم اینجا بهم ریختس و تو بین این همه لباس نشستی عزا گرفتی من میدونم و تو .

-چشم .

سرش رو به نشونه ی تأسف تکون داد و از اتاق بیرون رفت . لباسی که مامان برام انتخاب کرد رو از توی کمد در اوردم و تنم کردم . خیلی راضی نبودم ولی بهتر از بقیه ی لباسام بود . هیکلم رو بهتر از بقیه ی لباسا نشون میداد . چند تا چرخ جلوی آیینه زدم و خواستم درش بیارم که صدای موبایلم بلند شد . ندا بود . بعد از چند ماه بهم زنگ بود دلم برای صدا و لحن حرف زدنش یه ذره شده بود . لبخندی زدم و روی تختم نشستم . دکمه ی اتصال رو زدم : بله ؟

ندا- بله و زهرمار یه وقت خبری از دوستت نگیری . ببینی مرده یا زندست .

-ببخشید عزیزم چند وقت گرفتار بودم اصلا یادم رفت .

ندا- بـــــله . وای مرجان دوست دارم بگیرمت زیر بار فحش . اینقدر فحشت بدم تا آروم بشم .

-حق که داری ولی میشه برای چی ؟

ندا- آخه ..... آخه آشغال من باید از امیر بفهمم که شما دوتا دارین با هم مزدوج میشین ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خب من تصمیم داشتم وقتی مراسم جدی شد زنگ بزنم رسما دعوت کنم .

ندا- گ.ه نخور . من اگه زنگت نمیزدم عمرا زنگم میزدی .

-ندا جون . عشقم . گفتم که باور کن اینقدر ذهنم مشغول بود که یادم رفت ولی همیشه یادت هستم .

ندا- معلومه . خب بنال ببینم چجوری همدیگه رو دیدین ؟ تو ازش خواستگاری کردی ؟ یا اون ؟

-من بیام از پسر خواستگاری کنم ؟

ندا- والا از تو هر کاری بر میاد . زود باش تعریف کن میخوام برم .

خلاصه هر چی بینمون اتفاق افتاده بود . از روزی که توی شاهچراغ دیدمش تا پریشب که به بابام زنگ زد و گفت میخواد بیاد خواستگاریم براش تعریف کردم .

ندا- آخی چه رمانتیک . شبیه این فیلم هندیا شد . حالا کجا عروسی میگیرین ؟

-معلوم نیست هنوز ولی من دوست دارم شیراز بگیریم . میای دیگه ؟

ندا- کی میگیرین ؟

-دیگه کارامونو بکنیم یکی دو ماه دیگه .

ندا- اوهو هنوز خواستگاری نیومده چه برنامه ریزی کردین برای خودتون . حتما اسم بچتونم تا الان انتخاب کردین .

-نه دیگه اون باشه برای امشب . ندا حتما بیا باشه ؟

با ناراحتی گفت : دوست دارم بیام ولی فکر نکنم بتونم ؟

-یعنی چی ؟ چرا آخه ؟

ندا- آخه تا دو ماه دیگه که شما میخواین عروسی بگیرین من سنگین شدم نمیتونم تکون بخورم .

من که منظورش رو نفهمیدم گفتم : خب کمتر بخور .

ندا- خاک تو سرت . میگم بی وفا شدم میگی نه .

با تعجب گفتم : چی شده مگه ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ندا- آخه مگه سنگین شدن به زیاد خوردنه ؟

-من امروز زیادی سرحالم نمیفهمم چی میگم .

ندا- آره دارم می بینم .

-خب حالا نگفتی برای چی سنگین میشی ؟

ندا- اوشگول جون . من حاملم .

چند ثانیه رفتم توی شوک و یه مرتبه یه جیغ بنفش کشیدم .

ندا- وووویی ! ور نپری زهرم ترکید .

در اتاقم باز شد و مامان با نگرانی گفت : چی شد ؟

-هیچی مامانی شرمنده . هیجان زده شدم .

و به تلفنم اشاره کردم . چند ثانیه نگام کرد و با غیض گفت : آخرش از دست تو من سکته میکنم .

از اتاق بیرون رفت . اینقدر هیجان زده شدم که کلا موقعیت یادم رفت . گوشی رو دستم گرفتم و با خوشحالی گفتم : دروغ میگی ندایی ؟ چند وقته ؟

ندا- من شوخی دارم باهات ؟ چهار ماه .

-خاله قربونش بره . جنسیش معلوم شده ؟

ندا- الکی خودت بهش نچسبونو . من اصلا دوست ندارم خالش اینقدر بی وفا باشه . آره پسره .

-بازم خاله قربونش . گفته باشم داماد خودمه .

ندا- خیله خب حالا ذوق نکن . یه وقت دیدی بچه ی خودتم پسر شد .

-نه خیر بچه ی من دختره . شده ۱۰ تا بچه بیارم تا یکیشون دختر باشه .

ندا- ۱۰ تا ؟ بابا یه کم فکر امیر باش .

-اون روی حرف من حرف نمیزنه . تو فقط آماده باش هر وقت دختر اوردم بیاین خواستگاری .

ندا- بذار اول باید نظر پسرمو بپرسم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-ایش !! خیله خب اصلا نخواستم .

صدای مامانم از آشپزخونه بلند شد : مرجان ؟ آماده شدی یا نه ؟

-ندا صدای مامانم بلند شد من دیگه برم .

ندا- باشه خانوم بی وفا فقط دلم میخواد زنگم نزنی . میدونم باهات چی کار کنم .

-از امروز به بعد هر روز زنگت میزنم خوبه ؟

ندا- آره اینجوری خوبه . خب دیگه مزاحمت نمیشم برو به کارات برس شب امیر میاد فرار نکنه .

-قربون تو و اون خوشگله برم . تبریک میگم ایشالا عروسیش .

ندا- حالا کو تا اون موقع ؟ من توی عروسی خاله ی شترش موندم .

-مرسی از لطفت .

تک خنده ی آرومی کرد و گفت : شوخی کردم . خالش یه کمی بی وفا هست ولی عزیز دل خواهرشه . مواظب خودت باش .

-فدات بشم . توئم مواظب باش مخصوصا این ماهای آخر . اصلا چیز سنگین بلند نکن و هیجان زده نشو . یه عکسم از الانت بگیر میخوام ببینمت .

ندا- توئم که جونت میره برای مسخره کردن من ... فعلا بای .

-خوشحال شدم زنگ زدی . فعلا عشقم .

اینقدر هیجان زده شده بودم که نفهمیدم چجوری کل اتاقم رو در عرض چند دقیقه تمیز کردم . مامان شدن ندا یکی از بهترین خبرایی بود که این چند وقت شنیده بودم . کت دامن بادمجونیم رو تنم کردم و یه شال بنفش سرم کردم . یه کمیم آرایش کردم تا صورتم بی روح نباشه . امشب بهترین شب زندگیم بود . به خودم از توی آیینه نگاه کردم و لبخند زدم . از امشب دیگه لازم نبود توی خلوت با امیر حرف بزنم که خدایی نکرده مامان یا بابا بشنون از امشب امیر مال من بود . از امشب امیر شوهرم میشد . زنگ خونه که به صدا در اومد دستی به لبه ی شالم کشیدم و لب تخت نشستم تا مامان صدام کنه . خدایا تو که تا اینجا هوام رو داشته باش . از اینجا به بعدم هوام رو داشته باش و نذار راه اشتباه رو انتخاب کنم . خدایا کمک کن با امیر زندگی خوبی رو داشته باشم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کمک کن بتونم برای امیر همسر خوبی باشم و برای بچه هاش مادر خوب !!! خدایا من تا اینجا با کمک تو جلو اومدم از الان به بعدم کمکم کن . من بدون تو هیچی نیستم . الهی به امید خودت !!!

***

امیر کمی به سمتم متمایل شد و دم گوشم زمزمه کرد : حالت خوبه ؟ استرس که نداری ؟

نگام رو از آیه های قرآن گرفتم و با لبخند زمزمه کردم : در کنار تو همه چی خوبه .

لبخندی زد و سرش رو پایین انداخت . صدای عاقد توی گوشم پیچید : عروس خانوم برای بار سوم میپرسم . آیا بنده وکیلم شما رو به عقد دائم آقای امیر صدر در بیاورم ؟

قرآن رو بستم و بوسیدم . نفس عمیقی کشیدم و در حالی که سعی میکردم از لرزش صدام جلوگیری کنم گفتم : با اجازه ی پدر و مادرم و بزرگترای مجلس بله .

صدای دست و کل سوت توی مجلس پیچید . چشمام رو بستم و غرق شدم توی حال خوشم . صدای دست که قطع شد عاقد از امیر سؤال کرد : آقای امیر صدر . بنده وکیلم شما رو به عقد دائم خانوم مرجان مقدم دربیاورم ؟

امیر بله ی آرومی گفت و به من نگاه کرد . فقط تونستم لبخند بزنم . امشب به قدری حالم خوب بود که هیچ توصیفی براش نداشتم . عاقد خطبه ی عقد رو خوند و من و امیر برای همیشه بهم محرم شدیم . امیر تور عروسیم کنار زد و دور از چشم بقیه یه بوس آروم روی پیشونیم کاشت . داغ و مسخ شدم و از این همه عشق . عاقد که خطبه رو خوند رفت و فیلمبردار از مهمونا خواست بیان باهامون عکس بگیرن . بعد از مامان بابا و عرفان خانوم و آقای صدر اومدن .. خانوم صدر صورتم رو بوسید : همیشه دوست داشتم عروسم خانومی مثل تو باشه . خیلی براتون خوشحالم .

لبخندی زدم و گفتم : ممنون امیدوارم بتونم برای پسرتون همسر خوبی باشم .

خانوم صدر – هستی . مطمئن باش .

با خجالت سرم رو پایین انداختم . خاتون و فربد که اومدن حرفی نتونستم بزنم . یه جورایی از هر دوشون خجالت میکشیدم . خاتونم حرفی نزد انگار هنوزم از من خوشش نمیومد . حقم داشت من به چشمش یه دختر بد بودم !! فقط روبه امیر گفت : خوشبخت بشین .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ولی فربد با امیر روبوسی کرد و روبه من به شوخی گفت : خواهش میکنم کاری نکن که امیر از اینکه گرفتت پشیمون بشه .

فقط لبخند زدم . امشب برای هیچ حرفی جواب نداشتم و همه رو پای حال خوبم میذاشتم . عمه با چشمای خیس جلو اومد و باهام رو بوسی کرد . احساس میکردم از دستم ناراحته . خجالت زده پرسیدم : عمه پدرام کجاست ؟

لبخند تصنعی زد و گفت : حالش خوب نبود . نیومد گفت از طرف من حتما برای مرجان آرزوی خوشبختی کن و بگو امیدوارم هر جا هستی خوش باشی .

چیزی نتونستم بگم . پدرام نیومده بود چون نمیتونست من رو توی لباس عروسی در کنار یکی دیگه ببینه . امیدوارم پدرامم به دختری که لایقشه برسه و خوشبخت بشه .

امیر به سمتم خم شد و در گوشم گفت : امشب خیلی خوشگل شدیا . میترسم تا شب نتونم تحمل کنم .

-به خودت نگاه کردی به من اینجوری میگی ؟

با اون کت شلوار مشکی براق و صورت سه تیغه شده واقعا هم جذاب و خواستنی شده بود . با دیدن ساعت مچی توی دستش لبخند روی لبم نشست . از اون ساعت خاطره ی خوبی نداشتم ولی دیگه مهم نبود چون توی دست امیر بود . چشمام رو بستم و اون لحظه رو جلوی چشمم تصور کردم : « مرجان خانوم من نمی دونم این کادو رو برای کی خریدی برامم مهم نیست ولی اگه اون شخص ارزش کادو دادن نداشته شاید یکی دیگه ارزش این کادو رو داشته باشه . پس نگهش دار برای اون شخصی که ارزششو داره » و حالا این امیر این ارزش رو پیدا کرده بود تا ساعتی که برای میلاد خریده بودم دستش کنه . روزی که ساعت رو بهش دادم فوری شناختش و از اینکه نگهش داشته بودم جا خورد منم فکر نمیکردم دستش کنه ولی حالا که توی دستش می دیدم خیلی خوشحال بودم .

نوبت رقص دو نفرمون بود . دست در دست هم وسط رفتیم . همه ی تالار تاریک شد و فقط یه نور آبی وسط روشن موند . دستم رو دور شونه ی امیر حلقه کردم و سرم رو توی گردنش فرو کردم . صدای آهنگ بلند شد :

از این ساعت دیگه یه لحظه هم بی تو میمیرم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از این ساعت دیگه زندگیمو به پات میریزم

از این ساعت یه لحظه بی تو نمیتونم

از ساعت میخوام فقط کنار تو بمونم

از این ساعت تویی خاتون خونه ی امیدم

که مهربون تر از چشمای پاک تو ندیدم

چشمای قشنگت میدرخشه از نجابت

بدجوری انگاری دلم به عشقت داره عادت

بهت گفته بودم اسیرتم دیدی که راسته

دلم همیشه فرداشو کنار تو میخواسته

این حلقه باشه نشون پیوند دلامون

همه دعای خوشبختی کنین بازم برامون

از این ساعت دیگه بدون چشمات نمیتونم

از این ساعت میخوام فقط کنار تو بمونم

این لحظه عجب لحظه ی نازیه عروسم

مال من شدی میخوام که دستاتو ببوسم

از خدا میخوام که لایق عشق تو باشم

اگه یه روز نباشی به خدا منم نباشم

وقتی دستات تو دستامه وقت نگات تو چشمامه

دیگه من از خدا چیزی نمیخوام

از وقتی تو باهامی همدم نفس هامی

دیگه من از خدا چیزی نمیخوام

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از این ساعت دیگه یه لحظه هم بی تو میمیرم

از این ساعت دیگه زندگیمو به پات میریزم

از این ساعت دیگه بدون چشمات نمیتونم

از این ساعت میخوام فقط کنار تو بمونم

این آهنگ حرف دل من و امیر بود و با هم شدنمون رو به بقیه اعلام میکرد . دوست داشتم این مراسم زودتر تموم بشه . دلم برای آغوش و نوازش امیر تنگ شده بود . تک تک حرکاتمون رو باید به دستور فیلمبردار انجام میدادیم و اگه یه کاری رو میکردیم که اون خوشش نمیومد میگفت دوباره این صحنه رو برید . من دوست داشتم خودم باشم نه کسی که فیلمبردار دستور میداد .

کلاهم رو عقب کشیدم تا بهتر بتونم بیرون رو ببینم . صدای بوق ماشین ها رو از جلو و عقب میشنیدم . کلافه گفتم : اینا تا کی میخوان بیان دنبالمون ؟

امیر- امشب خیلی کم حوصله شدیا .

-آخه دارم خفه میشم توی این لباس .

لبخندی زد و گفت : واقعا به خاطر لباسته یا یه چیز دیگه ؟

با مشت کوبیدم توی بازوش و گفتم : زهرمار ! مگه همه مثل تو منحرفن ؟

با صدای بلند خندید و گفت : الهی بمیرم برای خانومم که چشم و گوش بستس .

-هر چی باشه از تو چشم و گوش بسته ترم .

امیر- مطمئنی ؟ ولی من شک دارما !

با تعجب گفتم : چه طور ؟

امیر- آخه تو یه بار تجربه داشتی ولی من ...

میون کلامش پریدم و با غیض گفتم : امیر پاشنه ی کفشمو فرو میکنم توی چشمات !!

امیر- فکر نکنی خشن بازی در بیاری ولت میکنم میرما تا آخر عمر باید تحملم کنی خانوم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بی توجه به اطرافم کمی از صندلی جدا شدم ، دستم رو دور گردن امیر حلقه کردم و دم گوشش زمزمه کردم : تو عشق منی چه بخوای چه نخوای تا آخر عمر باهات میمونم .

گونش رو بوسیدم و برگشتم سرجام . امیر از توی آیینه به جای رژ لبم نگاه کرد و با لبخند گفت : باقی انرژیتو نگه دار برای آخر شب .

-بیخودی برای امشب برنامه ریزی نکن . من خستم !!

امیر- مگه دست خودته ؟ به زور بیدار نگهت میدارم .

خواستم جوابش رو بدم ولی چون رسیدیم دم خونه ی مامان و بابام دیگه نتونستم چیزی بگم . از ماشین پیاده شدیم و به سمت مامانم که با چشمای خیسش بهم خیره شده بود رفتیم . به آغوش مادرانش پناه اوردم و آروم اشک ریختم . گونش رو بوسیدم و گفتم : ببخشید اگه دختر خوبی نبودم .

اشکام رو پاک کرد و با تشر گفت : این حرفا چیه میزنی ؟ نا سلامتی داری میری خونه ی شوهر . جا اینکه بخندی غمباد گرفتی .

لبخند کمرنگی زدم و یه قطره اشک از چشم من و مامان همزمان سر خورد . مامان رو به امیر گفت : دخترمو اذیت نکنیا.

امیر لبخندی زد و گفت : من نوکرشم هستم .

بابا در آغوشم گرفت و با مهربونی گفت : تبریک میگم دخترم .

در جواب این همه محبت فقط تونستم لبخند بزنم . بابا دستم رو توی دست امیر قرار داد و گفت : به پای هم پیر بشین .

اشک میریختم و از خوشحالی و ناراحتی ، هم خوشحال بودم و هم ناراحت . ناراحت از اینکه از امشب در کنار خانوادم نبودم و خوشحال از اینکه از امشب کنار امیر بودم . از امشب با امیر زیر یه سقف زندگی میکردم . امیر شنل لباسم رو بیشتر دورم گرفت و گفت : بریم توی ماشین اینجا سرده .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با مامان و بابا و عرفان یه بار دیگه خداحافظی کردم و سوار ماشین شدیم . مقصد بعدی خونمون بود . خونه ای که من و امیر با سلیقه ی هم انتخابش کردیم و توش رو چیدیم . خوشبختانه چون آخر شب بود ترافیک نبود و راحت رسیدیم .

امیر در و باز کرد و کنار وایساد تا من برم . کلافه کفشام رو یه گوشه پرت کردم و وارد خونه شدم . انگشتام سرخ شده بودن و کف پام وحشتناک درد میکرد . به سالن نگاه کردم . چیدمانش از قبل هم مرتب تر بود . حتما مامان و خانوم صدر موقعی که نبودیم یه دستی به خونه کشیدن . وسایل خونم رو قهوه ای تیره و روشن گرفته بودم کلا علاقه ی خاصی به رنگ تیره داشتم و همیشه دلم میخواست وسایل خونم تیره باشه . روبه روی میز آرایش وایسادم و مژه های مصنوعیم رو کندم . از توی آیینه نگاه امیر و روی خودم می دیدم . بدون اینکه برگردم از آیینه نگاش کردم . بدون اینکه چشم ازم برداره کراواتش رو شل کرد و کتش رو در اورد . از آیینه فاصله گرفتم و به آغوش امیر پناه بردم . دستای امیر دورم حلقه شد . امشب مال من و امیر بود شب پیوندمون . کاش زمان توی همین لحظه متوقف میشد . سرش رو توی گودی گردنم فرو کرد و چند نفس عمیق کشید . هرم نفساش بهم آرامش میبخشید و بهم یادآوری میکرد که از الان به بعد یه حامی دارم . حامی من کسی نیست جز امیر !!! چشمام رو بستم و عطرش رو با لذت به ریه هام فرستادم . ازش فاصله گرفتم و توی چشمای خمارش خیره شدم . لبخندی زد و گفت و با لحن خاصی گفت : خسته ای ؟

متقابلا لبخند زدم و گفتم : در کنار تو اصلا .

منو بیشتر به خودش نزدیک کرد و لباش رو به لبام چسبوند . زمان و مکان از یادم رفت . دیگه هیچی مهم نبود ، در کنار امیر هیچی مهم نبود . مهم عشقی بود که من و امیر بهم داشتیم !!!

***

نگام رو از خیابون پر رفت و آمد گرفتم و برای بار صدم به برگه آزمایش توی دستم نگاه کردم و برای بار صدم با دیدنش لبخند روی لبام نشست . این بهترین حسی بود که یه زن میتونست تجربه کنه . حس مادر شدن !!! برگه رو توی کیفم گذاشتم و خیابون رو نگاه کردم . راه زیادی تا گالری امیر نمونده بود . دوست داشتم خودم برم و خبر پدر شدنش رو بهش بدم . راننده تاکسی ماشین رو نگه داشت و گفت : اینم آدرسی که میخواستین .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تشکر کردم پول رو حساب کردم و از ماشین پیاده شدم . سر در گالریش رو نگاه کردم . « گالری نقاشی نیایش » من آخر نفهمیدم امیر با چه انگیزه ای این اسم رو انتخاب کرده . پله ها رو با احتیاط بالا رفتم امیر و همکارش درباره ی یه کاری با یکی از مشتریا حرف میزدن امیر پشتش به من بود ولی همکارش روبه من بود ، با دیدنم از روی صندلی بلند شد و گفت : سلام خانوم مقدم .

سرم رو به نشونه ی سلام تکون دادم . امیر با سلام همکارش به طرف من برگشت انگار اصلا توقع دیدن من رو توی محیط کاریش نداشت چون با تعجب پرسید : سلام خانـــــوم ! خوبی ؟ برای چی اومدی اینجا من دو ساعت دیگه میومدم خونه .

-خب یه کاری باهات دارم . حالا اگه مزاحمم بیا ظهر بهت میگم .

امیر- پس اگه کارت زیاد واجب نیست من کار ایشونو راه بندازم بعدش ....

میون حرفش پریدم و گفتم : اشکالی نداره من اصلا عجله ندارم .

امیر- برو توی کارگاه منم تا چند دقیقه دیگه میام .

مشغول صحبت با مشتریش شد منم برای اینکه مزاحم کارشون نباشم به سمت کارگاه راه افتادم . برای اولین بار بوی رنگ این اتاق حس بدی بهم دست میداد . روی صندلی نشستم و به نقاشی هایی که اکثرشون یا ناقص بودن یا خراب نگاه کردم .

امیر- می بینم که زود به زود دلت برام تنگ میشه .

-نه خیر کی گفته ؟

امیر- نیازی به گفتن نیست . قشنگ مشخصه .

-بیخودی جو نده . اگه کارت نداشتم عمرا تا اینجا میومدم .

یه صندلی روبه روم گذاشت ، نشست و گفت : خب حالا بفرمایید اون چه کاریه که خانوممو تا اینجا کشونده .

به صندلی تکیه دادم و با لبخند گفتم : یه خبر برات دارم .

امیر- چه خبری ؟

-نشد دیگه . حسش به اینه که حدس بزنی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

امیر- پس بفرما تا فردا صبح درگیریم .

-اگه یه کمی فکر کنی میفهمی .

امیر- مربوط به خودمونه ؟

سرم رو به نشونه ی آره تکون دادم . چند ثانیه فکر کرد و گفت : دارم بابا میشم ؟

با لب و لوچه ی آویزون گفتم : خیلی بی مزه ای !!!

صدای قهقهش توی گوشم پیچید . بعد از چند ثانیه که خندش تموم شد گفت : ایول به ضریب هوشی خودم . انصافا فکر میکردی به این زودی بفهمم ؟

-قبول نیست تو دیدی .

امیر- چیز قابل دیدنی نبود تابلو بود .

-اِ ؟ از کجا ؟

امیر- اونجوری که تو دو روز پیش عق میزدی حدس زدم یه خبرایی هست ولی نگفتم خودت بفهمی .

-آره تو باهوشی . یه وقت ذوق نکنیا ! میمیری .

به نشونه ی قهر روم رو برگردوندم . کمی جلو اومد و گفت : الان از بس ذوق زدم نمیدونم چجوری بروز بدم .

-نه خیر . باید بروز بدی .

امیر- باشه خودت خواستی .

دهن باز کردم که بگم مثلا میخوای چی کار کنی ؟ که صدای دادش بلند شد با تعجب نگاش کردم . چشمکی زد و گفت : اینم بروز ذوق زدگی .

لبخندی زدم و آروم گفتم : دیوونه .

همکارش سراسیمه خودش رو به ما رسوند و پرسید : چی شد ؟

با لبخند گفت : بهم تبریک بگو .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

همکارش با تعجب پرسید : تبریک برای چی ؟

امیر- دارم بابا میشم .

لبخندی زد و با خوشحالی گفت : به به مبارکه ! به سلامتی . ایشالا یه شیرینی افتادیم ؟

امیر- شیرینی باشه برای نه ماه دیگه . امروز با کیک شیر کاکائو سر و تهشو هم میارم .

لبخند روی لباش ماسید : خسته نباشی . شیر کاکائو آخه ؟

امیر- حالا برو فعلا اگه امروز کارت خوب بود یه فکری میکنم برات .

رو به من کرد و گفت : تبریک میگم مرجان خانوم .

-ممنون .

رو به امیر گفت : تو امروز به من ناهار نده ببین میذارم از این گالری بیرون بری یا نه .

بدون اینکه منتظر جواب باشه رفت . امیر سمت من برگشت و گفت : امروز چه روز خوبیه . هم فهمیدم دارم بابا میشم هم عقد داداشمه .

فربد توی عروسی من دختر خاله ی گرامی من یعنی مائده رو دید و ازش خوشش اومد و به قول معروف یه دل نه صد دل عاشقش شد و امروزم مراسم عقدشونه . با خوشحالی گفتم : آره باز خوبه زود میگیرن من هنوز شکمم بزرگ نشده وگرنه نمیتونستم ماکسی مشکیه رو بپوشم .

امیر- شما اون لباس رو نمی پوشی ؟

با تعجب گفتم : چرا اونوقت ؟

امیر- برای اینکه اون قسمت شکمش تنگه برای بچه خوب نیست .

-امـــــــیـــــر !! اذیت نکن من جز اون هیچ لباسی ندارم . اینقدرم سخت نگیر از الان بچه تازه دو ماهشه چیزی نمیشه که .

امیر- وقتی میگم خوب نیست بگو چشم . ظهر که اومدم خونه قبل از رفتن میریم یه لباس میخریم .

-هنوز به دنیا نیومده از من بیشتر دوستش داری .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

امیر- نه خانوم حسود من ! به خاطر خودتم میگم با اون اذیت میشی الان

-بهرحال گفتم . میدونی که چه قدر حسودم !!

امیر- بله کاملا در جریانم .

تن صداش رو کمی آروم کرد و گفت : شما ملکه ای اون کوچولو پرنسس !!

لبخندی زدم و چشمام رو بستم . پرنسس !!! چه کلمه ی قشنگی بود برای توصیف بچمون .
صدای همکارش بلند شد : امیر ؟ میشه یه لحظه بیای ؟

امیر- الان میام .

گونم رو بوسید و گفت : من میرم مواظب پرنسسم باش !!

-پرنسسمون !!! چشم سرورم .

یه بوس دیگه روی گونم کاشت و رفت . زندگیمون از امروز چه شیرین میشد با وجود یه شخص سوم !! شکمم رو لمس کردم و زیر لب زمزمه کردم : کوچولوی قشنگم ، پا گذاشتن به عرصه ی وجود رو بهت تبریک میگم !!!

پایان

۱۳۹٤/۷/۲

www.negahdl.com

نگاه دانلود مرجع دانلود رمان

در صورتی که مایل به همکاری با ما هستید و یا نویسنده هستید و میخواهید که رمانها یا شعرهایتان در قالب نرم افزار موبایل ساخته و منتشر شوند میتوانید به وبسایت ما مراجعه و ما با تماس بگیرید